۲۱۰۹۵
۳۷۴۷۰۰

مجموعه میرزا محمود حامد قزوینی
حامد قزوینی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه: رساله در تقسیم امراض و بیان ادویه و جواهر
مؤلف
مترجم
شمارهٔ ثبت کتاب ۳۷۴۷۰۰
شمارهٔ قفسه ۲۱۰۹۵

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۱۰۹۵

۲۱۰۹۵
۳۷۴۷۰۰

مجموعه میرزا محمود حامد قزوینی
حامد قزوینی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه: رساله در تقسیم امراض و بیان ادویه و جواهر
مؤلف
مترجم
شمارهٔ ثبت کتاب ۳۷۴۷۰۰
شمارهٔ قفسه ۲۱۰۹۵

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۱۰۹۵

۲۱۰۹۵
۳۷۳۷۰۰

[illegible]

مجموعه میرزا محمود حامد قزوینی
حامد قزوینی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب ۳۷۳۷۰۰
کتاب مجموعه رسائل در تقسیم امراض و بیان ادویه و جواهر...
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۲۱۰۹۵

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۱۰۹۵

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین   این رساله ایست در تقسیم امراض
[illegible] امراض [illegible] منظور است [illegible] چنانچه [illegible] امراض [illegible] تقسیم [illegible]
و بنابر [illegible] رسیده [illegible] تقسیم [illegible] امراض منقسم [illegible] اول
مشتمل بر دو مقاله   مقاله اولی در امراض عموم [illegible] ظاهر [illegible] شده است
مقسوم [illegible] است که [illegible] امراض عموم [illegible] مثلاً احتیاج [illegible] دم
در [illegible] آلات [illegible] در دماغ که آلات نفسانی است
و هم در بطن که آلات تغذیه است و هم در [illegible] آلات تناسل است   و از این جهت [illegible] موضع
تعریف مرض عام مفهوم خواهد شد   مقاله ثانیه در امراض که مخصوص [illegible] آلات و اعضا
فرداً فرداً   و این مقاله منقسم بسه باب   باب اول در امراض آلات نفسانی   باب دوم
در امراض آلات تغذیه   باب سیوم در امراض آلات تناسل   اما مقاله اولی مشتمل است
بر بیست و شش فصل   فصل اول در ابوماستون [illegible] و [illegible] مراد [illegible]
و [illegible] آلات [illegible] در جمیع انواع
[illegible] عموم
[illegible] حکیم [illegible]
[illegible] جمیع امراض و ضعف قوی [illegible]

این مثال [illegible]   مثال اول [illegible] تفاوت
[illegible] معالجه [illegible]
[illegible] مزاج و امثال [illegible] معلوم است که استعمال [illegible]
[illegible] اوقات استعمال ادویه [illegible]
[illegible] مثال دیگر [illegible] چشم که [illegible]
[illegible] باید [illegible]
[illegible] مرض [illegible] لهذا جمیع امراض [illegible]
[illegible] مرض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مرض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] و [illegible] که بسبب [illegible]
[illegible]
[illegible] حجم [illegible] چهارم [illegible]
در [illegible]
[illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible]
[illegible]
[illegible] تفصیل
[illegible]   فصل دوم از مقاله اولی در انفلماسیون [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] دم [illegible]
[illegible] فصل اول [illegible] اما اسباب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ورم [illegible] مثال [illegible] ورم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نامند بغیر جرم متینی یا بطریق محفوظ پس عموما جرم نیست مگر جدار باطن تو و حیات و عوارضها نمودن
در صورتیکه ابتدا از مواد عرض نماید موضوع شده و بخیر باب برآمدن نیز برآید که جرم عضو زیاده شد پس جرم از
عوارض دیگرست نه آنکه خود مرض بود اما تغیر رنگ ورم در اورام اگرچه عموما علم نمی‌تواند داد جز
چند کانه ذکر رفته ولی آنچه تغیر ورم که در ورم حار است از تغیرات الیاف ورم از انتقال ورم مختص
صحیح المزاج مشتقال است اکثر در اورام حار لا به انتقال خواهد بود اما ورم تمام بروز نخاید
الیاف را بخواهد بکند و بعضی رعفوه در حقیقت را علامات مخصوص هم دهند که در ابتدا ورم اگرچه عضو
نمایند رعفه در حقیقت محبوبیت میکوبند در ورم نیست و حال آنکه هست و رعفه هم توانند در صورتیکه
پدید شود که ورم بکنار رسیده باشد و هم گاهی در ورم گاهی حبه فضله باشد حفظ ضرر حقیقی زانو یک
جمجمه فضله آنکه هرگاه مرادر در انحلال رعفوه پدید نمی‌کند و رعفوه پدیدار کند در صورتیکه مرفق میان ضرر حقیقی
دمل فضله شده اما انتهای اورام بچند قسم بود یا تحلیل بتدریج یا تحلیل فوری بدون انتقال یا بهم
ویا غانقرایا ویا با انتقال ویا آنکه مزمن بکند اما تحلیل بتدریج عبارتست از رجعت موضع
محلول کامل بحالت عافیت و صحت بعد از زوال علامات بجهت جذب شدن رطوبت موشه آماس و این اجمیع
انتهای اورام مطبوع‌تر و نیکوتر است لهذا رطوبت که در ورم است معالجات تلقیه برای انتهای رساند
بواسطه استعمال ادویه همیشه ورم اما تحلیل فوری عبارتست از رفتن علامات اربعه قبل از آنکه بطول
انجامیده باشد بشرطی که در موضع دیگر انتقال ننماید اما انتهای ورم با انتقال عبارتست از معدوم شدن
علامات اربعه ورم از موضع معهود و پدید شدن بموضع دیگر خواه قریب خواه بعید و این انتقال را در آت

در صورتیکه

[illegible]

در صورتیکه یک آلت است سبب نفوذ که ورم خفیه نیز بیاید مرضی منتقل دارد هرگاه که این نوع
شده در نوع جز آن شفرین او در ج عصبیه و امثال انتهای ورم مزمن و غانقرایا و ورم مرضیه اما انتهای ملاحظه بعضی
کبیر او بتوسیع اند در فصل مخصوص بیاید ذکر خواهد شد و باید دانست که ورم متفاوت است باعتبارات
نسج آلات چنانچه صحت و اقتدار و مدت و انتها و شرح و سیع آن تفاوت را از اقرار که ورم در نسج خوب
یا در نسج عضلی عضو یا در جرم عصبیه عروق و در غشاء مخاطی یا در غشاء مائیه یا غشاء نسج ایا غذیه بود و هر یک
از این اقسام عموما خبر دارد با آن چیز خواهیم نمود که منقسم است بر چند فقره فقره اول در اورام
نسج زنبوری آنکه ورم در این نسج بغیر صحت و سرعت نفوذ نکند که در این نسج ورم اخفین جرم مخصوص در نسج
فیخ یاینی شدت نبود زیرا که عروق این نسج ازین بیشتر و جرم او در حقیقت چنانچه در فلغمونیه
که ورم این نسج است مشاهده می‌شود کم حرارت و وجع و حرارت آن آماس بجهت بیرون آمدن از قطعه این نسج
که در موضع وسیع شده نخیز و ورم حادث شود بواسطه ارتباط و با آلات دیگر جرم خانه شد بدانکه در اکثر صورت
هرگاه این ملکه و اکثر انتها ورم این نسج بریم است فضله خفیف چند روز بطول انجامد فقره دوم در اورام جرم
حب خروجه و کلیه رئیه غیر مرضیه بلکه صحت ورم در این آلات شده است ولی نسج زنبوری که
در این نسج اگرچه شبیه بنسج زنبوری است ولی سایر نسوج نیز میشه و علامات اربعه ورم اگرچه
چندان بحس نظر نمی‌آید بواسطه آنکه در داخل شده ولی بر عکس علامات عمومی او چنین جمیع بطور خبر زیاد تر
است و انتهای ورم این آلات بریم شدن کم است و بر عکس صلابت و علامات مزمنیت این آلات
بیشتر است فقره سوم در ورم جرم عصبیه آنکه در ورم این نسج علامات اربعه بروز می‌کند و علامات عمومی

بیدار کم میشود ولی تغییرات اعمال از سایر بیشتر است چنین که انتها یا بعد ورم شدن حرکت که بعضی
اوقات نیز بعد از رفع علامات التهابیه بواسطه به سببی یا ملاحظه عصب فقره چهارم در ورم
جرم عروق و ورم انتهای این ورم بسیار زودرس است و آثار ورم متفاوت است مطابق جرم شریانی
و وریدی اما در شریان ورم چندان محسوس نیست و علامات وجع و حرارت و آماس حمره بطور مختلف
دیده میشود ولی نتایج او بسیار زودرس است که اجزای شریان تردد کنند منشق شده و متقیح شود و مدت
انشقاق و انسداد میکند و یا آنکه تجزیه شریان جسم سخت مجتمع شوند دوای ظهور رسیده
مورث غانقرایا بکند اما در ورید ورم زودتر بود بواسطه آنکه جرم موضع و اطراف شدید است
بعلاوه جمیع ورم در غشاء داخل بود و بریم منتهی بکند و این ایام تحلیل جمیع آن بهم آمده دوران
تمام لهذا امزاج را فاسد کند ورد در موضع خود و ماسی رایس بوجود می‌آورد فقره پنجم در ورم
عروق لنفاتیک و این عروق را استعداد بورم زیاده از سایر عروق است و علامات آنها
نیز اشد از انتهاهاست و غلیان عروق غدد را از و نسج زنبوری تمام میشه ابتدا
صحت ورم لنفاتیک نیز همراه است بسبب نسج مذکور و در ورم حلو را انت او بقدر
ورم عروق دم نیست و بجهت رفتار او در اکثر مزمن است بدین سبب اعتقاد بعضی از اطبا
بر این است که این مرض بسبب غدد زیر و ماسین ماده این مرض است فقره ششم
در ورم غشاء مخاطی بدانکه ورم این نسج همراه است بحرارت قلیل یا کثیر که بیک قطعه یا به شعبات
از قرار رفتار عروق که به معروضه او و اما آن وجع در این نسج کمتر است ولی تغیر عمل

در این

در این غشاء زیاده از سایر نسج است زیرا که در ابتدا که ورم این نسج حادث است ترشح طبیعی او نقصان
یافته بلی معدوم شود و بعد بسبب ورم او منکسر بکند ترشح زیاده از حال طبیعی شود با تغیر کیفیت
و کمیت که یا غلیظ تر یا رقیق تر یا سفید یا اصفر شود و حال و ممکن است که بحسب موضع تغیر اسم بهم رساند
چنانچه اگر غشاء مخاطی قصبه الریه متورم شده ترشح را نزله و اگر انف را زکام نامند و اگر مجاری غشاء مخاطی
مجاری بول بود ریم نامند و اگر این ورم غشاء مخاطی امعاء بود مغص و اگر از مهبل بود ریم غیر
سیلان نامند و تشقق غیره اعلان از این غشا به اصطلاح عام حصبه نامند نیست و اسباب این حصبه نیز
از اثر رد خارجه و رطوبت هوا و کثافت و سیه و رسیدن مسامات عرق در جلد است که بواسطه ربط
جلد ظاهر با این غشاء چنین یکی از این اسباب سرایت یکند و اثر خود را بغشاء مخاطی بروز دهد
و تحمل یا طی در این مرض نیست مگر آنکه زنده از غشاء مخاطی سینه یا مثانه یا ریه از هم بود و چون ورم
این نسج بطول انجامد بواسطه تغیرات عملی نتایج زودتر بظهور رسد مثال آنکه ورم مزمن در
غشاء مخاطی معده مورث استفراغات و بعضی اوقات و ورم این نسج ترشح مکان مرض بیدا کند
که زود منجمد شده مورث غشاء کاذب میگردد و این نوع ورم زودتر است زیرا که علامات
روانی ورم است و دیگر آنکه مرتبه این غشاء مسدود کند یکی از مجاری طبیعی را و در بعضی وقت
زمانیکه مرض اختلاج که یکی از امراض این غشاست در اطفال واقع شده و اگر فورا تدارک
علاج نکنند بواسطه دماغ بدن وارد آمده زود غشاء کاذب در آن مجرا حادث بکند فقره هفتم
در ورم غشاء مائیه که بعرف سروز نامند در ورم این نسج حمرت و آماس نیست مگر بواسطه اعصاب

وغیراهم

از قبیل خوف و الطیوف شفاف نیست و آن ورم که خبیث است و این ورم خبیث که بواسطه عصب
العدت می بوراه و ورم این خشاو همراه است جلادت عضو من را بدن مانند آنکه در ورم شقاق
و جنبه ورم دماغ می شدید و هذیان و خفا موقتاً و حلی این نوع تغییر باید بدین نوع که گرختن
خون بیش و بعد از طبیعت تمر شحه او زیاد شود و اگر ورم شدید شود از ان ترشح مائیست
و اگر شدید بود از ان ترشح رقیق خواهد شد و بعضی اوقات نیز که بر این ورم طوبی سیال لعاب
ترشح شده که صدار غشا و غدد را بهم متصل ملتصق سازد و در جوار تکه حاصل ورم بود
و ورم ایمنی و خیر از ان طوبت سیال لعاب بود و ورم ملتصقه میشه چنانچه التصاق را این نوع
ورم بعد را این سهولت عسرت و غشا التصاق مخاطی است و این را التهاب طبیعت
است که اگر هر آینه او ملتصق می شود و ورم معاً هیچ کس ابر را دیگا نبود و نظر بهم در ورم
عظام و ورم این نوع الاتفاق رطوبات و اکثر خفی و علامات موضوع عمومی خفیف زیرا که قوه
حیات در این نوع بواسطه کثرت افراز اضر و قلت افزا حیوانات کم است و لهذا نتیجه ورم این
نوع بسیار ردی است که اکثر میدیریم که وارم ایکه متفرق شده کامی صورت سرطانیه پیدا
کند و بعضی صورت سل لانه پیدا شد نوع مذکور حجیم و وجع او شدید که ظهر ما هم در ورم
نوع بعضی ملایکه و ورم این نوع از بار نوع کمتر است از دادی شود و هم مدت تا پدید
شود و اکثر نتیجه ورم عظام است و اگر چه بعضی ساج او رک ورم را با دانند ولی
بواسطه آنکه بعضی اوقات از شر جفی تنشی رفع می شود لهذا جهته ورا نه دانیم که بواسطه

تغیر مخصوص ورم که در فصل آینده کو خواهم که اینها بعضه علامات عمومی اورام نوع مدن معلوم است
که چون اینها علامات عمومی بعضی از مخصوص لله دارند که اینها بوادر از آنها مفصلاً منحصر جدا
کانه ذکر خواهیم نمود لکه علاج اورام التهاب عموم مداکنه علاج ورم عمومی آنست فلود تسبیک است
نیز استعمال ضدادرم خوب بکار است و وضع علق و مبتات و ملعبات ضمادات و هم نصدر بواسطه الهات
وجع زیرا امده وجع سبب این حرکت قوم است و وضع علق و را و را بطه مرکز را قصد موضوعه را
که بدون عوسرت عروق شعریه محکم وضع علق است شیه مرزاید و عکس را و را می افتد نه وغیره
و امثال اینها قصد مفید است زیرا که خروج دم سبک تر میشه و نیز موضع تورم خالی شود و وضع علق
در آنها چنان مصر ندارد زیرا که زلوا افرم آنها نتواند اخراج دم نمود از آلات قریب جراحی
دم گزیده ونیق علامات عمومی بود و بخت مرموضعی شدت است که در مبحث مخصوص هر نوعی گوید خواهد
اما استعمال ملعبات ارزش زیج یا الضماد یا الطلاء یا تغسیل عضو است و از روغن بنوشان ادویه
جذاب را نیست از ان دارد تو ترف هم مضر که زیاده را و مند وال است مانند آب و غیر ذکر خواهم
نمود و لیکن از کسر بورت و ورم که ما انه سهتی یا بد باید ستعمل قابضات یا حرکات تغسیر
و ما ما فرع اثار از مخو نیز باید است که معالجه اورام متفاوت مرطوب نوع متورم
مقلد و نوع زنبوری باید وضع علق یا ای که ابر دارد است تا آنکه منتهی بر ممکن گردد و در ورم نسیج
باید قصد کرده نمود و در ورم عروق غدد را بر سبب انتخاص قصد مرتبه لازم است و در ورم عروق
غیر مهر ارب هم قصد و هم زلو و هم ملعبات و ادام مراهم حقنه و طلا و تنقیه هم جمیع اینها قصد را بکار است

از هم تو لیه بهم که اگر ریم تو لیه شود اکثر مهلک خواهد شد و در ورم مخاطی که تربیه با انها است
اکثر ادویه مستعمله که ماه و قیصرات و استعمال ورم حار که نیست سر در ورم غشا و مخاطی جشم با سر و حلقوم
و مثل مجاری بول او استعمال ادویه دو بیا همراهی ضد ورم است سر در ورم غشا مخاطی حرکت الکا بسیار
شود کم در ای استعمال ضد ورم مورد نیست است و در ورم غشا سرزی وضع علق در موضع وجع و هم قصد
زمانیکه علامات عمومی شدید باشد را هم تو ششی کم بجای رقیق دم را استعمال مرهم کمی نقطع کرده
و در ورم عظم هم اکثر ضیا الو وضمادات و طلا سیه بکار روا زهر ولی بار بیفتاد تا طوبت نکند است و در ای اتفاق زیاد
ز طبیعت است و کمتر از دوا ضمیمه انقصند و را رام لم است ملاکه زمانیکه لوزن ورم منکسر
شد در معاینه تخفیف ار ملکه او بابد مانند و رزوال الی و الطبول ابتدا مراورا به طلوع طب ورم
نمر خواسته و در صورتیکه ورم را ابتدا الظهور نهان و تشیر طوبت ظهور کنه او را اسلوب
انفلا ما سبقی باید نمود در حقیقت خفیف ورم و در مر صورت ورم عفونت و ورم حار تفاوت زیاد
که مراتب شدت و حدت علامات که در ورم حار سوا نصبات شدید و در ورم خفی امکان
علامات است و لیکن تخفیف بحران در ورم مزمن در موضع تو خواهد ماند لنوع آفت مقوله
باشد که بجا نچه صلابت بالعبیت و یا ورم بامر طان و یا غوغو گلی و نقص را و موجب که
اما صلابت حالت نوشوم که از را قوه اتصالیه نسیج آفت که در بواسطه غلظت و انجماد در
ذرات او پدید آید و عموماً است او انقصال پدید و این غلظت و انجماد اکر در اجزا بیاض است
بیرون در دماغ و عصب و مفاصل و غدد است اصلب ابیض نامند و اگر در اجزا احمر است اصلب

نیز سوداویه

ریم و لهذا بعضی سبب عمر کرده لهذا علامات مخصوص شود که از نقصان قوه اتصالیه نسیج آفت بواسطه
ورم و گاهی اتفاقاً بسبب تغییر یافتن نسیج آفت سبب و دم بکلی اما حصول ریم ظاهراً مرکز
که بواسطه التفرق اتصال نسیجی از بابت ورم اگر چه باهم جنبه او و ورم بود چنانچه دیده شده که بکارا
بواسطه تجربه دیده که درا و نیز دیده نامید سر قی که از حیوانات نداده اند آنها بغد با لکاه
داشته حالت معمول التهاب و ورمی در چشم او عقد نه او نبر شد اما سرطان و توبرکولیه
و نقرس اگر در این نسیج ورم مزمن تحرب نتیجه او احیان می توانست نمود مزمن اصلی نسیج لهذا
تعریف هر یک را در فصل گوش خوشبیان خواهم نمود و بدانکه این تفاوت و نتایج اورام حاد
و مزمن ردی ما شده در صورتیکه طوبت بود است که در بعضی امزجه اورام الجمله هم را لازم است
و نتیجه اش این است فساد و تغیر اعمال نسیج آفت بلدوه تا شرکلی ایشان در بدن که موارث
نقصان تغذیه و تنمیه بدن است و از رو شانی طوبت است و بواسطه آنکه ظهور ایشان نیز طول
بود و لهذا باید حتی ان دانست که بواسطه بر خواص و علاج هر یک نتوان از جمله
علامات ایشان بر آمد فصل سیوم از مقاله اولی در انسبه متفرقه که اعادة دهم عبارت است از اجتماع
ریم در بر ضعفی از موضع بدن و سبب گفته اند نهار او ورم است و هر ورم لهذا هر او دهی است
ولی هر و بیم را او ورم لازم است و هر دمی موافق ورم حاد و مزمن یا حار است یا بارد و هر کدام
از این دو قسم نیز رفتار مخصوصی دارند لهذا دمی حاد که ابتدا شود گوید عبارت از دم
است که اکثر نتیجه و ورم حاد است و در موضعی به قسه زنبوری او اکثر است باید دانست که ریم

سالم موجود نشود مگر در دماغ که در موضع مذکور باشد زیرا که [illegible] حرکت [illegible] خطی [illegible]
سالم نیست بلکه ترشح این غشا و [illegible] شبیه برعاف است اما [illegible] باید که ابتدا [illegible]
مانند نتیجه ورم پنهان است که چون موجود [illegible] علامات [illegible] ورم [illegible] نمود [illegible] است
[illegible] صفرا [illegible] غلظت [illegible] داخل الانف [illegible] عموم دارد و در [illegible]
[illegible] ضعف الاعضا [illegible] رعاف [illegible]
باشد [illegible] نوع [illegible] جمع شود در یک [illegible]
و ما [illegible] متفرق باشد [illegible] در یکی از [illegible] مسیح [illegible] دماغ و صدر و بطن
و [illegible] در دماغ [illegible] باید [illegible] است
اما [illegible] موضع [illegible]
ورم [illegible] شود [illegible] اما [illegible] است
که در موضع قریب [illegible] و حرکت [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] که [illegible] رابطه [illegible]
[illegible] که [illegible] اسیتون [illegible]
اسیتون [illegible] باید [illegible]
[illegible] او [illegible] انقطاع [illegible]
[illegible] آن است [illegible] حصول [illegible] از انقصان [illegible]

حس

حس موج در او و ظهور نقطه برآمده و بسط و کم شدن علامات [illegible] و وجع [illegible]
از [illegible] شدن [illegible] علامات مذکوره [illegible] بهم [illegible] رابطه [illegible] منفجر [illegible]
خود منفجر شود و در [illegible] علامات [illegible]
و [illegible] علامات [illegible] اکثر [illegible]
مرض [illegible] باید [illegible] علم [illegible] اما [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible] باشد [illegible]
[illegible] منفجر [illegible] دفع شود [illegible]
[illegible] رابطه [illegible] ورم [illegible]
از خروج ریم آن [illegible] شفا یابد [illegible] خارج
سازند و چون ریم خارج [illegible] شود [illegible] است [illegible] شده
باشد [illegible] ریم [illegible] خارج [illegible] شود [illegible]
[illegible] و دم [illegible] ریم [illegible] کند [illegible]
[illegible] ریم [illegible]
منفجر شده باشد زیرا که حرکت و [illegible] موجوده در او [illegible] ریم [illegible]
در دماغ [illegible] منفجر [illegible] باشد [illegible] می سازد [illegible]
از [illegible] تفصیلات [illegible] است که [illegible] ریم او [illegible] بارد [illegible]

[illegible] دماغ [illegible] منفجر [illegible] رابطه انتقال ریم او
[illegible] است [illegible]
[illegible] رابطه [illegible] ریم [illegible] دماغ [illegible] رابطه [illegible]
[illegible] ریم [illegible] شود [illegible] انفجار
[illegible] لازم که [illegible] اما [illegible]
عموم [illegible] انفجار [illegible] است [illegible]
بیان [illegible] اما [illegible] آن
[illegible] باید [illegible] تا انکه ریم [illegible]
شود [illegible] ریم [illegible] منفجر [illegible]
و چون [illegible] ریم [illegible] منفجر شود [illegible] انفجار [illegible]
[illegible] آن موضع [illegible] انفجار [illegible]
[illegible] ورم [illegible]
[illegible] ریم [illegible]
موضع [illegible] اما [illegible] انفجار [illegible] است
[illegible] خارج [illegible] تا انکه [illegible]
[illegible] اما [illegible] منفجر [illegible]

باید

باید [illegible] منفجر [illegible] از خروج [illegible] ریم [illegible] مانند
[illegible] اما تجربه [illegible] است [illegible] ورم [illegible]
در [illegible] اول [illegible] ریم [illegible]
[illegible] و در موضع [illegible]
[illegible] ضغطه [illegible]
[illegible] خارج [illegible] **فصل** [illegible]
در [illegible] نزف الدم و آن عبارت است از خروج [illegible] دم از [illegible]
[illegible] نزف الدم [illegible] منقطع [illegible] دم [illegible]
[illegible] نزف الدم [illegible] خارج است [illegible]
خارج [illegible] دم [illegible] شود [illegible]
در [illegible] ازان [illegible] نزف الدم [illegible] شود
[illegible] دم [illegible]
[illegible] دم [illegible]
[illegible] دم است [illegible] ضعف [illegible] اسباب
نزف الدم قوة [illegible] مفرط
[illegible] دم [illegible] اسباب نزف الدم ضعف [illegible] دم [illegible]

[illegible]

مانند اسکربوط بود و هم از اثر امور عفنه و ردائت اغذیه که و امراض مزمنه و استعمال ادویه
مضعفه و محلله متواتر بود. اما علامات نزف الدم والد این نوع نزف الدم در مزاج دموی قوی تر
بود این مزاج و علامات او آنست که ابتدا در آمدن که این علامات مشاهده بر زکام و ثقالت پیدا شده
بواسطه اجتماع دم در او و ضربان در عروق ظاهر شده او و نبض ممتلی و عریض بود و لیکن از لاغر
دم جریان پیدا و لیکن از جریان دم علامات مذکوره معدوم شوند و باید دانست که چون دم بقا علاوه بر
نزف مفرط طبیعت بود بی مفید است این را بواسطه از دیاد دم که لیکن او را است و لیکن شدت
و طول او هم موجب هزال و صفرت لون بدن و دوار و قشعریره و غشی و برودت اطراف و صغر نبض
بر موجب تشنج و مرگ خواهد شد لا تشخیص او واضح است چون نزف الدم جاری بود در صورتیکه
داخلی بود تشخیص بر طبیب متعسر خواهد شد مگر بملاحظه دقیق از دلالت و علامات او که تفتیش
خواهد آمد و نزف الدم در قدر و طول متفاوت ولکن عموما باید دانست که بسیار معمول
و کثیر است و عود او نیز کاهی بمقابله دوره اتفاق افتد چنانچه بواسیر در بعض اشخاص هر ماه شده
که مثل حیض زنان تشاه عارض میشود و کاهی دوره آن مختلف بود و اوقات و بعض اوقات یک
موضع که سیلان عادی شده اگر مختبس از جهات سیلان او بسته شود لابد طبیعت دم محلی را بموضع
دیگر منصب خواهد و چنانچه دیده شده از دماغ بسیلان دم بواسیر و بظهور سیلان رعاف یا نفث
الدم و امثال آن را سیلان سوء البدن با تغیر قائم مقام کردند و هم در ماشه جراحات کهنه را
که ماه بماه دم از او سیلان چنین ایشان سبب معلوم کشته و اینها از نزف الدم متفاوت است از آن

قوه و ضعف چنانکه در نزف الدم قوی این امثال مکونست زیرا که از خروج دم از جهت جوشش بود
چنانکه در صداع و دوار شده که از رعاف علاقش همچو صداع زایل میگردد و بغیر سبب اکه در آن
علامت عمده استفراغ دم زاید است و در نزف الدم ضعیف چون از سبب رقت و قلت دم است بقوت
دم مکدرست تخصیص و تشخیص کرده میشود لهذا اعداد نزف الدم ضعیف و علامات او را و هم علاج در عوام
مخوف تر از سیلان دم قوی است زیرا که مشاهده خروج دم اینقدر و هم در تعرض ضعیف عظیم و علامات پیدا کند
که مشتبه بکثرت علامات خروج دم از اعضا بر طبیعت که علامات مرض اما علاقه و اما تمیز دهد
و علاوه بر این معه نفس است اما علاج عمومی نزف الدم ذاتی چون نزف الدم قوی باشد
ابتدا و باید تبدا پیدا و او معضه دم علت مذکور از این سخت و چون سیلان شدید بود
و از جهت تجاوز نماید تا دو تا فصد از خارج یا از داخل فوقانی عضو قرار بند بند تا حبس دم شود
و اگر ضعیف بود بمقویات و کالبدات علاج فرمایند و در نزف الدم قوه نماید که از جهة
تجاوز نکرده تا باید از جهت علاج او برآید بلکه بقدر از آنچه مقصد شود و چون سیلان شواند
از جهت فروج دم برآید بر اجتناب شود بمقویات چون از جهه نماید و سیلان شده بود باید در علاج
او کوشند که مبادا قوه کم کند و چون از اعضا از جهت خوف باشد باید که از ثقالت طبیه
بارده و تسکین و مشروبات قابضه مبرده و ادویه جاذبه در مدد و چون یبوست بجهت انفعال
دم و هیئت معالجه است در نزف الدم ضعیف ضروریست که بنفس خود از نزف الدم ضعیف موثر است
ضرر است چنانچه میتوان تقلیل دم لکن همراه اینکه بین بودن تقویت دم از آن در معالجه

نزف الدم ضعیف بهم فرو ریخته ولی افزونی تقلیل او آن و غذاء و تقویت او بعبرت و ضرورت دائم
ضرور طبیب است که در ابتدا علاج بمنحیه نباید پیر ادویه قابضه و تنقیه دم را سد کند پس
از آن به تقویت مزاج میکوشند اما نزف الدم عرضی بسبب او است انصداع و انشقاق
و انقطاع عروق بواسطه ضربه و سقطه و زخم و حرکت عنیفه و مرض سرطان و غانغرانا
و امثال علت هم و اخلاط و هم خارجی میتواند بود و خارجی او نیز یا شدید است یا خفیف موافق او
که از شریان یا عروق شعریه یا وریدیه باشد علامات آن اگر از شریان بود دم او احمر و احمر
و منقضی موافق قوه انقباضیه قلب همراه با صوت صفیری و چون از عروق شعریه بود
دم متصل جریان دارد مانند ترشح و بظهور جوشش چنانچه از ابر و چون از ورید بود دم او
اسود و بی انفصال جریان دارد بدون جهیدن و صوت صفیری و از علامات مختلفه او چنانچه
هر سه نوع مختلط در یک شوند علامات عمومی نزف الدم عرضی علامات عامه او کرده است و لا ثبات
در صورتیکه عروق عظیم منصدع و مجروح گردیده باشد که منتهی بهلاکت شود و اندازه او
منوط است بحجم عروق و موضع او چنانچه سیلان شریان مخوف تر از ورید و عروق شعریه
و اگر شریان ملتف بر مافوق در پاتین او و چون از عروق شعریه است چندان خوف
ندارد زیرا که اکثر بخودی خود بسته شود و حجم او از ورید خوف کمتر از شریان است زیرا
که قوه دوران او کمتر است و نزف الدم در هر یک راهی شود در صورتیکه عسرت در تنفس پدید
شود و بر عکس در تواتر نفس سد میشود و اینها در بعضی دیده میشود که از زیادتی فوران خون

مریض و تواتر نفس او خون در هر دو شریان دمیده میشود اما نزف الدم عرضی داخلی بسبب او ضربه و سقطه و کسر
عظام است که منصدع و منقطع نماید عروق را و چون این سبب در موضعی که عروق کثیر و عظیم دارد
عارض آید باشد که موت البته لازم میشود و خیر در بعضی وارد آید که عروق شعریه او بود بواسطه
دم در تجلیه تواند از خارج پیدا کرده که مینامند الکیموس یا مانند آن و چون در جوف یک از تجاویف
تن دم مقداری آید تشخیص متعسره اندازه روی است زیرا که این دم کاهی مجذوب شده و کاهی موجب ورم یا
یا موجب التهاب و غانغرانا کردد اما علاج نزف الدم عرضی چون این علامات از جمله علاج جراحات لهذا
علاج او با جراحات است نزد طبیب ولی اعموما باید دانست ادویه که در اینجا با تاثیر دارد ادویه
جذاب مبرده و قابضه و مسدده و فشار و بستن شریان یا بجهت از عموم جهت و هم استعمال داغ
و ادویه کاویه است اما ادویه جذاب تار عنکبوت و غوزو و کج و نشاسته و آرد غال است
و اینها مستعمل بجهت سد دم در جراحات صغار و در سیلان دم عروق شعریه که این ادویه جذب
مینمایند بلکه بند مراتب تا منعقد گردد و مانع آید از جریان اما ادویه مبرده و قابضه
و مسدده ادویه مسیله که از استعمال این غوامض عروق منقبض شده و دم بند و بایستی حلول این
ادویه استعمال نمود از خارج بواسطه فتیله و از داخل بواسطه تنقیه و بطریق لطیفه اما
فشار یا بسبب گذاشتن موم بتوده بنکاه تا یا نقشار انگشت و یا بواسطه قطعه سرب
یا بوسیله ... یا استعمال بود و این فشار باید وارد آید یا قریب بموضع مجروح یا بعید از آن
موضع که مبادا شریان مجروح است در شریان فشار از مافوق و دور و ریده از ما تحت بود و باید

و اسکن قی یا بعرق نمود رسد نه انکه مانند تب حمی از دوکب بهلاک خواهد بود زیرا که انقباض و انتشار
منع نموده رسیدن غذا از عضو و اورثت غاقراً خواهد کرد اما التهاب شریان علاج خواهد
و نیکوترین علاج اوست در شریان عظیم منقطع از آن جهت که شریان منقطع و یا مجروح شده بواسطه ابریشم
گرفته و بر ریسمان به بندند و بازو و ساق آن که متصل به شریان است و اسفنج موم مالیده بر اوگذاشته اما
بستن شریان جبور خود اسفنج در شریان متوسط است که پیش از انصاف و انقطاع او با بریشم
قرار داده شد و بعد از آن بحیث وار آن جهت که غشاء منقبضه که شریانی راست منکشف شده
و در شریان بحیثیت دم سد نکند اما استعمال آهن داغ واوریه که امراض و جراحات عظیمه است
که دست رسی بدو نبود که در اینجا بواسطه آهن داغ داده و دیگر گاه که شد دم پیوسته و از این عموم
مخصص در علاج زخم الدم و لیکن ازین زخم الدم در عضوی بیان کرده خواهد شد فصل
از مقاله اولی درهی پو دا یک دیزی یعنی تشنجات بدانکه
هیبرداکی ازین نام که نصوص شبه که اطبا این زمان کنار زدند در عشق که علاجات عموم و قحط الله
یکی از تشنجات بدن بود ورم و تغیر یا این نصوص حس داد و از دایره عروق و امثال آن حیوان
بعضی اوقات آنست که تنها تنجید ورم موضعی بود لهذا منقسم بعضی وارد است و عرض او از زیادتی تشنج
ذاتی آنست که تنها از دیاد قوه حس این عضو بود بدون ورم اما از دیاد تشنج عرضی نتیجه ورم
نیز است ورم عضو دیگر بود و از عقب تغیر اسم بهم ماند بحسب الات متعلق در تشنج زمان تحت حلد
اما در غشاء مخاطی بینی نام در غشاء مخاطی قصبه الریه زکام و در حلق یا بیطوس و در غشاء و

در فواید تشنجات

مایه استسقا مانند و سبب آنست که در زمان تفاوت انند و اکثر سبب از اخراج یکی از حی و بواسیر رطوبت در جلد بهم
که مراد سبب ماست عرق ساده و شدید و عرق کم یا معدوم شده بواسطه ربط آنکه مزاج عضو
باعث صعود کرده شود و ازدیاد تشنج ذاتی خصوصاً تغیر مزاج که آلات موجودیت ازدیاد و امثال آن تاثیر
تیز دور بدن تواند بود لهذا اکنون آن نیست که از امراض خانه منظور از این علت عرضی است
که سبب او ورم بود و او نیز متقدم است که در بعضی علامات عمومی و موضعی مشترک شود در مصادرات از آن
تشنج در او منفی صحت شده و بعد از آن عضو با خصوصی صادر شود از محتقن تا بعضی در استسقا و با آنکه خارج
شده و از دیاد خروج و قوای عروق را تکثیر بود حتی در دیابیطوس اما علاج او را تحقیقت علاج
رفع سبب است که چون سبب برطرف شود و امثال این بود لوازم او قطعاً قطع شوند و اگر سبب مهیجان
دم است فصد و تقویه عروق منحرفه از آن عضو منضم گنند و با ملاحظه مقویات رجوع و نماینده
و لیکن بر یک ازین مرض علاج معین است مخصوص لهذا در فصل خود خواهد آمد و همچنین زلقه
و استسقا در این علاج عموم است از ان یک از ان اطبا است که او در محل خود جداگانه ذکر خواهیم کرد
فصل ... از مقاله اولی در گنگرین یعنی زلقه بدانکه این مرض که اطبا بعبارتست
از ازدیاد تشنج طبیعی هر قطعه از غشاء مخاطی خواه با ورم و خواه بی ورم بود و خواه اکثر از آن
آگاه که شدت می کنند مثل سرفه و تب اما فقط لهذا آن مرض را مرض زلقه نامیده اند و این
مرض اقسام است و هر یک را بحسب موضع اسم مخصوص دارد مانند زلقه غشاء مخاطی قصبه الریه
که او را سرفه می نامند و در قصبه سافلی در سیلان کثرت و از دیاد از تشکات مدن مذکور نمودیم

در بیان زلقه

که مراد اینکه اکثر از اسباب بیماری در عوامل است از مواد اینست که مقصودات چنانچه در فصل ... بیمار
و باین که تغیر صورت که نیز زن زلقه غشاء مخاطی است که نتیجه او اسهال است و زلقه غشاء مخاطی مثانه
که نتیجه او جریان بلغمی است از موضع معهود و تمام ماده از هر مرضی است که مانند این علت ...
دو دلیل او واضح است که اول الکثرات که رفع سبب داغ او و ثانیه و ثالثه که غشاء مخاطی جمیع
تشنج طبیعی دارد که هر یک از آن متوسط است لهذا در صورت علت کلی از دیاد تشنجات جمیع ان
چندان خارج و مؤثر بعض اوقات لواسطه عادت طبعی کم دارد لهذا در مقام قطع او در بر آید و بدنی
بسیار غرض یک اما علاج عموماً در اینجا در ابتدا باید رفع سبب نمود چنانچه اگر سبب فاعل بود که
ملامت دهد را کشف کرده باید بواسطه پوشیدن ملبوس صوف و ... و امور خارجه
و نگاه داشتن او دیگر موقعه رفع آن علت کرد و در مواضع رکیکه ورم همراه بود علاج عمومی در بدن
ظاهر کنند لهذا باید استعمال حقنه و رم مع نمود خاصه فصد هر چند در بدن در قرابت و بعض اوقات
در فصد یکی از ... که و الله اعلم و در اینجا نیز اول اثر تدابیر کلی است خصوصاً بدن در قرابت
و نوشیدن او دیگر ملینه و مقطعه و معرقه و امثال او که به تعرق در برد رفع خواهیم فصل ...
از مقاله اولی در هیدروپیزی یعنی استسقا بدانکه استسقا عبارتست از انصباب
مایه ورم در تجاویف بدنی و در تجاویف اغشیه مایه و این علت یا از زیادتی تشنج طبیعی و یا از نقصان
قوه عروق جاذبه که نتوانند تشنج طبیعی را جذب کنند و یا از فشار وارده است و از دیاد
تشنج در غشاء ... یا از ... اعمال آلات است که یا از ورم خفیف است که دراو

در استسقا

حاصل آید که او را استسقاء ... مانند بقره و ... از فشار وارده است که مایه
او افزوده مشتبه نکرد که او را استسقاء ... مانند ... ضعیف و یا آنکه عروق در قلب
باسره در عروق عظیم او حاصل گشته و مانع آید دوران دم را و کیفیت دم تغییر نماید مایه او
منتشر گرده و از این استسقاء عرضی نامند و از اینجا معلوم گردید که قسم اول از استسقاء
از بیماران قوت جاذب غشاء مایه حاصل میگردد و قسم دوم از نقصان آن قوه است
در دم و قسم سیم از تغیرات نحو جسم در آن باشد اما قسم دیگر از استسقاء است که هیچ
مناسبت با این سه قسم ندارد و سبب او تغیر حجم کلیه است که در امراض کلیه ذکر خواهیم در این صورت
به قدر خلط و ... در ادرار است ... که میخواهیم استسقا را بدو انواع تقسیم کنند
اما اسباب این فشار از دیاد قوه جاذب غشاء مایه است و یا ورم خفیف انفشار و یا ابر زیر ... و ارد
باسره و در کبد و شریان ورید و ... که در عروق ... از علامات استسقاء
تغاوت ... از آنکه استسقاء از انصباب مایه دم و یا از تغیرات الات تر بود علامات
قسم اول ... شدن موضع که مایه در او منصب شد و از آنجا تعواقم خمیر بود و بعد از آن
علامات تشنج ... با حس عوج و ... در غشاء مایه بود ... در ... از عمل تشنج
دا و ... حاصل شود و ... مایه را جمع شود و بواسطه ضغطه که به آلات مجاوره ...
میرسد عمل آن آلات مختل گردد و در استسقاء ضعیف و از دیاد قوه طبیعی رطوبات او مایه اسباب
ساده و بالعکس حس استسقاء ... رطوبت او مایه است ... از رطوبت ...

اما علامات استسقا که از تغیر آلات بود چون این علت بسبب آلات و موضع شغل [illegible] است لهذا [illegible]
در استسقا هر یک از آلات در مبحث [illegible] که نزدیک خواهیم و این مقصر اچون بسبب ارزدهای قوه عمل آلات
بود جز تلک [illegible] تمیز داده نمی‌شود [illegible] و جمیع [illegible] ولی استسقا عرضی چون جهت [illegible]
[illegible] عروق بواسطه [illegible] او که [illegible] و جهی متعلق است و علاوه [illegible]
[illegible] اشهوای استسقا [illegible] طبیعت [illegible] از آن رطوبت [illegible] بواسطه عروق [illegible] کرده
و اما [illegible] بواسطه [illegible] و عروق [illegible] رطوبت [illegible] بود
و کاهی رطوبت خارج [illegible] بواسطه [illegible] در آن عضو [illegible] آن [illegible] از طبیعت
[illegible] و کاهی از [illegible] متغیر شدن [illegible] آن آلات [illegible] استسقا [illegible]
[illegible] و هم [illegible] است اما علاج عمومی آنکه در استسقا علاج [illegible] و [illegible] از آن رفع
رطوبت [illegible] است و [illegible] کنون رطوبت استسقا [illegible] عروق
و بول [illegible] و این [illegible] استعمال [illegible] و [illegible] کاهی [illegible]
[illegible] و هم [illegible] معلول [illegible] رطوبت
استسقا خارج شود [illegible] طبیعت [illegible] عروق [illegible]
[illegible] و بعض اوقات [illegible] استسقا [illegible] و کاهی [illegible] اکثر [illegible]
و در هر صورت باید [illegible] علاج [illegible] چنانچه اکثر [illegible] استسقا [illegible]
[illegible] فاصله [illegible] که هم [illegible] و در صورتیکه

بسبب ضعف [illegible] مقویات [illegible] علاج [illegible] و چون [illegible]
[illegible] علاج [illegible] حقیقت استسقا را معالجه [illegible] بسبب ضعف [illegible] اسباب
[illegible] رفع [illegible] آنکه رفع شود [illegible] طبیعت [illegible] و علاج
۲۸ از مقاله اولی در [illegible] عصب [illegible] تغیر [illegible]
حس عصب [illegible] قوه [illegible] و وجع [illegible]
[illegible] و وجع [illegible] حضول [illegible] زوج [illegible]
از عصب [illegible] در عصب [illegible] و اسباب این علت [illegible]
[illegible] حس عصب [illegible] عصب [illegible] مفهوم [illegible]
و [illegible] در مرض عصب [illegible] از [illegible] ر طب [illegible]
عصب [illegible] و چون ماده مرض [illegible] شدن [illegible]
لهذا [illegible] اشتقال [illegible] مرض عصب [illegible] مرض عصب [illegible]
[illegible] و چون [illegible] است لهذا [illegible]
و اسباب [illegible] مرض [illegible] اکثر [illegible] عصب [illegible] اسباب [illegible]
ضربه و سقطه [illegible] عصب [illegible] و علامات [illegible]
وجع [illegible] کاهی [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] و کاهی [illegible] و وجع [illegible] که [illegible]
تواند بود

در اول [illegible]

[illegible] که در عصب [illegible]

بسیار شدید بود اکثر [illegible] در موضع [illegible] و [illegible] از [illegible] عضو [illegible]
و [illegible] وجع [illegible] بکم [illegible] شود وجع [illegible]
بوجع عصبی و [illegible] وجع عصبی [illegible] وجع [illegible]
[illegible] اما علاج عمومی اگر [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] باید استعمال ادویه [illegible] و مراهم [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند [illegible]
[illegible] مرفین [illegible] استعمال [illegible]
و [illegible] ادویه [illegible] و اکثر [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] و [illegible]
[illegible] و قطع عصب [illegible] در صورتیکه وجع [illegible]
۹ از مقاله اولی در [illegible] اما [illegible]
عبارت است از [illegible] تمام [illegible] آلات [illegible]
[illegible] و [illegible] آلات [illegible] است و هم [illegible]
و [illegible] طبیعی [illegible]
[illegible] طبیعی غیر طبیعی [illegible] و [illegible] طبیعی [illegible]
[illegible] علاوه [illegible]

علاج

[illegible]

نمرده [illegible] بواسطه [illegible] و [illegible] آلات [illegible]
از [illegible] حجم [illegible] آلات [illegible] حجم [illegible]
دیگر بواسطه کثرت حجم [illegible] آلات [illegible] آلات [illegible] و علاج [illegible]
[illegible] این علت [illegible] مخصوص [illegible] آلات
[illegible] ف ۱۰ از مقاله اولی در بیان
[illegible] که [illegible] عبارت است از ضعف قوی [illegible] و این علت
[illegible] اما اسباب [illegible] مزاج [illegible]
ضروریه [illegible] اسباب [illegible] علامات
مرض [illegible] آنها لازم [illegible] بود باید
بواسطه [illegible] علاج [illegible] ادویه [illegible]
لهذا باید [illegible] علاج [illegible] مثال [illegible]
[illegible] نوع [illegible] اعتدال [illegible] ضعف بود
[illegible] و [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] التهاب [illegible] آلات
[illegible] ضعیف [illegible] التهاب [illegible]

نقصان فوق حس

استسقا

در رفع این حرص تغذیه و تشحیم بود از قرار یکه اثر ورم در صحبت تغذیه یا در ترشحات تابع معلوم است
که اثر او ورم سبب قلت او و سبب غلبه [illegible] در صحبت سبب استسقاء و در عروق سبب [illegible]
و در تغذیه سبب [illegible] الکبر خواهد در هر صورت باید تمیز داد که این تشخیص سبب نتیجه آن [illegible]
و این تمیز بعضی اوقات زیاد متعسر است لهذا علاج [illegible] تشخیص سبب این علت [illegible]
لهذا باید حتی الامکان مرض دانست که مبادا بواسطه مقویات که بکار می‌دارند بهیجان و التهاب [illegible]
[illegible] چنانچه ضعف [illegible] که بسبب [illegible] و التهاب بشود بواسطه مقویات علاج توان [illegible] و اگر در
صورتیکه ورم خفیف در او پنهان [illegible] مقویات تضرر خواهند کرد لهذا اطلاع دانستن سبب در رفع
[illegible] و در شناختن سبب این علت باید سعی و اهتمام زیاد نمود تا علاج آن بحسن [illegible] و اگر چه در جمیع
امراض معرفت سبب و تشخیص امراض شرط اول است در این علت دانستن سبب از جمیع امراض لازم است
که بدون معرفت او علاج لایق نخواهد شد فصل دوم از مقاله اول در اطراف نیز نقصان
قوه [illegible] و این علت یا عام و یا مخصوص بعضی اعضا است و سبب او نیست مگر علت
آلات تغذیه که از امراض فم معده و امعا و هم امراض [illegible] که در این سبب [illegible]
مخصوص کم ازال است [illegible] جمیع اعضا سالم و [illegible] تغذیه [illegible] سبب او
کم [illegible] و یا [illegible] آن [illegible] است [illegible] سبب [illegible] بود و چنین
این علت مرض اصلی نیست بلکه نتیجه امراض است لهذا علاج او نیست که علاج مرض اصلی در رفع سبب
که در ذیل تمام آن ذکر خواهد شد ف ۱۲ از مقاله اول در نقل الکبریت نیز استسقاء

در نقصان و سبب [illegible]

[illegible]

مخصوص است

در استسقاء

و استسقاء عبارت است از نقصان یا عدم قوه لقب فیه عضلات بتغذیه بدن تغیر و جهات چنین
مطلق قوه حس [illegible] که مدخ دماغ و نخاع اند که بواسطه اعصاب خود شان این قوه را باعضا
می‌رسانند لهذا استسقاء حالات [illegible] و در علاج آن از اینها آمد است اگر چه می‌توان [illegible]
موسوم به [illegible] و اعصاب [illegible] بصورت استسقاء [illegible] و اخیر تمیز علاج او بواسطه که در عموم عضو
[illegible] است و [illegible] بواسطه [illegible] متعسر و هم [illegible] سبب او اگر علاج شود بواسطه کثرت
و اتصال [illegible] که این [illegible] می‌توانند علاج [illegible] بکار آورد لهذا تا کمال استسقاء که سبب [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] بواسطه [illegible] مرض [illegible] ظهور خواهم [illegible] چنین
[illegible] که استسقاء حالات [illegible] که [illegible] قوه آلاتی که منوط باشد
بکلم دماغ و نخاع [illegible] آلات [illegible] اگر چه استسقاء و در آلات تغذیه هم [illegible]
ولی بواسطه استسقاء عصبی است که از دماغ یا نخاع یا در [illegible] و از [illegible] بواسطه
استسقاء [illegible] او در آلام [illegible] دماغ و نخاع و عصب [illegible] است و [illegible] شدن و [illegible]
و سرطان و تفرق اتصال جرم آنها علامات استسقاء [illegible] دماغ و نخاع و عصب [illegible]
و چون [illegible] در علم [illegible] نیز [illegible] و [illegible] لهذا [illegible] استسقاء را
[illegible] می‌توان [illegible] و بعضی اوقات سبب استسقاء [illegible] دماغ و عصب [illegible] چنانچه ذکر آن خواهد
شد اما استسقاء که سبب او علت دماغی بود [illegible] دماغ [illegible] است لهذا
[illegible] صفات [illegible] بواسطه علت دماغی [illegible] دماغ [illegible] است که هر کدام علاحده [illegible] است

و [illegible]

لهذا می‌توانند یک عضو از او با انفراد و عیب کند چنانچه عضو دیگر او تعلق بود و در علت دماغی که
قوه که زور می‌توانند معلول شود و قوه حرکت حسی است و اکثر اینچنین قوه معلول شود بدون [illegible]
در حواس ظاهره و باطنه تاثیر کند و عدم حرکت [illegible] را [illegible] استسقاء و عدم [illegible]
نامنه [illegible] و استسقاء می‌توانند با انفراد بود ولی اکثر با [illegible] است ولی [illegible]
[illegible] که بدون استسقاء بود اما استسقاء که سبب او علت نخاعی بود [illegible] حس قوه
ظاهره و باطنه را به نخاع [illegible] نیست لهذا در علت نخاعی تغیر حواس خمسه [illegible] قوه
حارکه [illegible] علت [illegible] و این استسقاء حالات [illegible] در [illegible] در جانب
اسفل موضع معلول بود و هر چه موضع معلول بالاتر باشد خطر او بیشتر است و بواسطه که
آلات [illegible] و خطر [illegible] در استسقاء نخاعی بواسطه [illegible] موضع معلول نخاع
اگر چه کوچک است و [illegible] زیرا که نخاع [illegible] دماغ نیست [illegible]
قوه [illegible] شود قوه [illegible] که [illegible] در آن [illegible] است و هر عصب
عظیم و عراقی [illegible] علت آن [illegible] است [illegible] در امراض [illegible] دماغ و عصب
و نخاع ذکر خواهد شد اما استسقاء که سبب علت دماغ و نخاع [illegible] استسقاء [illegible]
[illegible] در [illegible] دماغ و نخاع و عصب [illegible] و این
علت [illegible] است [illegible] از امراض [illegible] اتفاق [illegible]
و [illegible] که [illegible] و [illegible] تفاوت [illegible] دماغی و نخاعی دارد
[illegible]

بجز نقصان صح

بر این [illegible] و [illegible] و [illegible] حرکت و [illegible] حرکت
هر [illegible] یابند اما [illegible] که در استسقاء عصبی [illegible] نیست [illegible] آن
کنند زیرا که معالجه [illegible] سبب [illegible] و [illegible] را [illegible] صحت می‌توان
[illegible] نیست [illegible] و در صورتیکه [illegible] سبب [illegible]
[illegible] بواسطه ادویه مخصوصه [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] جرخ
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و در استسقاء [illegible] ادویه
[illegible] است و چون سبب [illegible] و [illegible] علت [illegible] را
[illegible] ف ۱۳ از مقاله اول در غانقرن نیز غانقرایا که عبارت است از فنا قوه حیات
عضو [illegible] و [illegible] شده [illegible] علت [illegible] دارد
چنانچه اسکاد نیز غانقرایا [illegible] در صورتیکه این علت در سطح ظاهری [illegible]
جلد [illegible] سیاه [illegible] شود [illegible] و [illegible] بواسطه احتراق [illegible] ادویه [illegible]
بود و یا بواسطه عدم قوه حیات در آن [illegible] در [illegible] مانند [illegible]
و امثال آن و غانقرن نیز غانقرایا [illegible] در صورتیکه [illegible] آن [illegible] قطعه قطعه در عضو
پدید آید [illegible] که [illegible] آن عضو [illegible] و [illegible] عضو و آن
در صورتیکه قوه حیوة [illegible] و [illegible] آن عضو [illegible] و [illegible]
شود اما اسباب [illegible] غانقرایا [illegible] است ولی از [illegible] خارج [illegible] اول [illegible]

و [illegible]

و ۱۳ در غانقرایا

مانع دوران دم و ورود قوه عصبیه بدان موضع چنانچه در باب آکله خبیثه و ورم بعضی ضربه و سقطه و کوفتگی مفرط
سیم باب ... مانند سم افعی و مثال آن مانند سبب ... متعدد ...
چنین نیز ... مفرط و منعدم گشتن قوه بدن و استیلاء ... ورم
سبب غانغرایا است یا بواسطه ... موضع ... مانع دوران دم و ورود قوه
عصبیه شده غانغرایا ... شود و هم غانغرایا ... از اقرار ... بدن
و پنهان ... آنکه ... و ظاهر ... معده و ... اکثر
... خفیف ... بسیار ... مزمن ...
موریث غانغرایا شده ... و بسیار ... بر اکثر ...
شدیده ... و حمی ... اکثر غانغرایا
... در ... و ...
... غانغرایا ...
و غانغرایا ... اکثر ... شدیده ...
... غانغرایا ...
و در ... سبب غانغرایا منع دوران ... عظیم ...
و نقش ... غانغرایا ...
و ... غانغرایا ...

کشته باشد و در اینها ... عضو ... و چون از ابتدا عضو ...
از ورود ... آفت و ... عضو و ... بواسطه ...
العضو ... غانغرایا ... شود ...
... غانغرایا ...
... در ابتدا
... غانغرایا ...
...
...
ثانیا ... غانغرایا ...
...
... غانغرایا ...
... غانغرایا ...
نوع که در ابتدا بواسطه ...
...
در عضو ... غانغرایا ...
که در غانغرایا که ...

و چون ... شدید ... غانغرایا و ... قطع ... غانغرایا
بظهور رسد ... شدید ...
و کافور ...
...
چهارم ...
شدن قوه عصب ...
و ...
...
...
...
...
...
و ...
آن ...
...
و ...
و در ...

شدید ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... در کانسر ... سرطان ...
سرطان ...

شود که اطراف خود را کال نمود و بتدریج حجم و صلابت بیفزاید و مماثلت او شوان بود که رابطه
اشیاء محرکه و کادت بردن تن بود و قطع اگرچه نهایتاً اکثر تا شر ملک علاج نکرده‌اند و از اقوال اکثر
اطباء فرنگ است که این مرض را توقیف عمومی و علاج صحیح نیست اینهمه را توقیف [illegible] و هر آنکه
گوینده که این مرض نیست مگر تغیر کردن در قوه تغذیه عضو و این نوع [illegible] از نوع مخصوص و عام است
نوع اول را در فرنگ اسکیروس که مخرج تحت اللفظی او صلب بود و [illegible] و مطلع
طبی سرطان نغیر است و او عبارت است از سرطانیکه ماده او شبیه به پیه سفید باشد [illegible] در وقت
بریدن مانند صدا کند و در رنگ آبی یا ابی و صاف میشود از ترکیب [illegible] کم از مرکز باطراف
میرود و از خصوص شبیه به پیه [illegible] سرعت است نوع دوم از سرطان آنسد
فلوایدل نیز مخی است و او عبارت از سرطانیست که ماده او شبیه است به مخ و نسج او
رخو یا سفید لون یا کثرت عروق [illegible] و عدد [illegible] نوع [illegible] نوع دیگر
از سرطان [illegible] که کمتر از نوع اول است که یکی را تنجو کلوایدل نیز سرطان [illegible]
و دیگری [illegible] ملانیک نیز سرطان اسود اما سرطان [illegible] ماده او شبیه است به [illegible]
منحه و سرطان اسود که [illegible] است [illegible] قطعه قطعات
[illegible] سیاه و [illegible] اجتماع [illegible] سرطان [illegible] و [illegible]
است تمیز سرطان را [illegible] از حجم و صلابت و ترتیب [illegible]
نمایان شود [illegible] و [illegible] در تحت

جلد متحرک است [illegible] آن آورت غیر متحرک است و در ابتدای ام سرطان صلابت کم در این
صلابت می‌تواند [illegible] و [illegible] بتدریج نرم و رخو شده و بعد و [illegible] و متقرح و منفجر
شود که از وقت تقرح سرطان ظاهر شود و این تقرح است که کنارهای [illegible] و از اطراف او آمده
پدید آید که گاهی [illegible] شدید شود و گاهی [illegible] تا تقرح سرطان می‌تواند که در ابتدا
بطور تقرح بود که جراحت سرطانی شود [illegible] بعضی
[illegible] شبیه [illegible] سرطان [illegible]
شد نسج اطراف خود را بتدریج [illegible] سرطان [illegible] تقرح شود [illegible]
چنانچه تفاوت مابین سرطان تقرحی و تقرح سرطانی ظاهر نگردد اما علامه عمومی مرض [illegible] شدید
[illegible] موضع [illegible] مخصوص این مرض است و [illegible] ابتدا [illegible]
این مرض چند زمان [illegible] طول کشد [illegible] سرطان [illegible]
[illegible] و تورم غدد لنفاتیک [illegible] موضع [illegible] سرطانی در اوست
و [illegible] چنانچه در بعض اوقات غدد [illegible] موضع [illegible] می‌توانند
[illegible] ظاهر [illegible] است [illegible] اطراف [illegible] غدد لنفاتیک
و عروق [illegible] و هم [illegible] مرض [illegible] چنانچه
اگر [illegible] و [illegible] علامات [illegible]
تعفن [illegible] و زوال [illegible] و [illegible] سرطان [illegible] اول بود

[illegible] تقرح [illegible] شده باشد و پس از [illegible] گشته و اثر بر بدن [illegible] و [illegible] ضعیف شده
لون چهره [illegible] زرد گاهی [illegible] لون [illegible] از علامات مخصوص این مرض است [illegible] مرض سرطان
را [illegible] علامات عام [illegible] که [illegible] سرطان [illegible] وقت
سرطان [illegible] او [illegible] اثر در مزاج [illegible] که ماده [illegible] بدن اثر [illegible]
و [illegible] مزاج [illegible] و مزاج [illegible] نوع است [illegible] مرض که اثر در عموم
بدن [illegible] و [illegible] مزاج [illegible] مرض خوانند اما اسباب سرطان حقیقة
مجهول است [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] اند
[illegible] اند در بروز و ظهور آن ولی استعداد [illegible] لازم
است که این استعداد [illegible] زیرا که اگر استعداد نبود مرض [illegible]
سابقه بروز نماید و [illegible] بروز [illegible] از بریدن [illegible] استعداد نبود [illegible] موضع
دیگر ظاهر [illegible] و اقوال اطباء در این مرض [illegible] مختلف است بعض او را [illegible] و [illegible] مزاجی دانند
و [illegible] از ابتدا [illegible] زیرا که [illegible] که [illegible] تقرح و انتشار
سرطان را از موضع [illegible] دیگر بروز نمود [illegible] و [illegible] آن [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] که این ماده در [illegible] طبیعت [illegible] کل مواد را [illegible] موضع دفع [illegible]
نباید [illegible] او را [illegible] پس [illegible] طبیعت جمیع مواد [illegible] را [illegible]
موضع [illegible] دفع [illegible] و این قول نیز [illegible] آینه [illegible] از [illegible]

[illegible] زیرا که اگر [illegible] در مزاج [illegible] ضعف قوای [illegible]
و [illegible] در موضع [illegible] ظهور [illegible] قسم [illegible]
که این مرض علت است [illegible] شدید که [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] سرایت [illegible] شده [illegible] و [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] بتدریج علامات [illegible] و بظهور رسیده [illegible] اما [illegible] این مرض [illegible] مخصوص
نیست [illegible] معالجه [illegible] لهذا [illegible] علاج [illegible]
و [illegible] اما [illegible] و [illegible] استعمال ادویه [illegible]
[illegible] اما [illegible] و [illegible] است [illegible] نوع [illegible] و [illegible]
و بریدن [illegible] در [illegible] اول است [illegible] ابتدا [illegible]
[illegible] استعمال ادویه [illegible] و ادویه محرکه [illegible] در سرطان [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] زنک و [illegible] قیاس [illegible]
و [illegible] عضو [illegible] و [illegible] و [illegible] که [illegible] سرطان
حقیق [illegible] سرطان [illegible] اما بریدن [illegible] جمیع انواع معالجه [illegible] است
در صورتی که [illegible] و [illegible] در بدن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و این عبارت است از معالجه که اگر [illegible] در [illegible] صورت
باید مسکنات استعمال [illegible] ام [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در قروح خارش کند ... و هم ... خنازیر ... [illegible] ... ز اکثر ... در فراج عروق ... حادث
شود . اما علاج ... باید در ابتدا ... حفظ صحت ... مقدم داشت که ... دو ... از ... نیت
در آن ... مستعمل ... مسهل ... و اکل ... اغذیه ... تقویه ... و ... ضماد و ... [illegible]
و ... مقام ... مرغوب ... غیر ... ان ... [illegible] ... تعفن ... خطا
و ... و ... [illegible] ... و استعمال ... و ... صبر ... و ... [illegible] ... آب نمک
و ... [illegible] ... استعمال ادویه ... تأکید ... که ... ضماد ... پیدا آید باید
... [illegible] ... و ... دایم ... [illegible] ... تفصیل او در ... بر
مخصوص ... خواهد آمد . فصل هجدهم از مقاله اولی در ... نیز
... عبارت ... [illegible] ... که ... در ... ان که از ...
... و ... ان ... و ... آن ... است و اندر صحت
اکثر ... و ... جسم ... [illegible] ... که ... است
او ... تشبیه ... عروق ... است و ... ابتدای ... آن حرمی
... است که ... حیات ... [illegible] ... مقدم ... بر
... لحمی ... [illegible] ... احمر ... [illegible] ... خرارد
و چون عروق عظیم ... [illegible] ... ان ... سیلان دم
شد ... [illegible] ... صعب ... که ... تغیر ... اما ... لوکه

در بیان ابوابیه

حاصل ... از اجتماع و ... الیاف ... جسمی است صلب و ضخیم تر از عصب ... صفر
و ... عضو است ... تحت الابط ... و ... خیلی عروق
عظیم ... و ... عروق ... که ... و ... سیلان دم ... (
... اما ... جسمی است ... که ... و ... و ... شد ...
و ... عروق عظیم ... عروق ... عروق ... و ... سیلان
دم ... واین قسم ... شقاق ... سرطان شد ... قطعه ... طی
... جسم ... او ... چنانچه ... اول ظهور او در ... و ... و جم و ... شد
... و ... او ... تجاویف ... که ... تشبیه شده ... آن ... که ... بود
و ... ا ... دراو ... بسبب ... دم شده ... خفیف ... تر ... اکثر
... بعض ... شده ... تمیز ... عضو ... آن ... بیان ... تر
شدت ... از ... لحم ... وسعت ... دم ... است ... از
و سرطان ... او ... جهت ... از ... بدو ... و ... در ... اثر ... است
از ... موضع ... چنانچه ... بر ... و ... و ... شده ... از ... اعضا ... ایف
... است . اما علاج ... و ... در استعمال ادویه ... شد ... و ... علاج
ادویه ... از ... [illegible] ... آن
در ... آید . فصل نوزدهم از مقاله اولی در بیان ... نیز ... سلعه

در بیان ساعیه

... که ... است ... صلب ... باشد ... تر ... ان ... باشد ... ایلیم
... و ... و ... از ... است ... و ... اندر ... است
که ... او ... قوه ... اطراف ... آید ... و ... خلاف و فرج
... جسم ... سلعه ... شد ... و ... قسم ... سلعه ... باشد و ... حیله
... جمع ... که ... و ... غیر ... که از ... جنبش
سلعه ... و ... باشد و ... بطه ... و ... بطه ... جرد
... بطه ... و ... اطراف ... و ...
... بطه ... اطراف ... و ... سلعه ... آن
و این قسم سلعه ... بمحمله ... سطح ... است ... حس ... اطراف
و سطح ... که ... نشتر ... ابرا ... یا ... بطه ... و ... که ... غیر ... انم
... بعد ... عارض ... و ... در ... و ... جسم
... و ... که ... در ... زبان ... خارج ... و ... پدید آید اما
علاج ... بطه ... است ... زیرا که ... دو ... حمل ... که ... باشد
... جسم ... بطه ... عروق ... و ... است واین قشرا
... و ... که ... بطه ... و ... قسم ... است
... سلعه ... و ... بطه ... تا ... اوضح

که ... جسم ... و ... اطراف ... دماغ ... سلعه ... رطوبت
جوف ... سلعه ... است ... کار د ... اضح ... بطه ... اول
... غذا ... رطوبت ... دم ... شی ...
و ... سلعه ... و ... قانون ... و ... و ... اواخ ... م
که ... است که ... بدون ... و استعمال ادویه ... جمیع ... علامات ...
که ... بطه ... حمد ... سیل ... باشد و ادرا
... که ... از ... رطوبت ... عروق ... تحدید ...
و ... است که ... سطح ... که ... توانند ... تفرق
معلوم است که ... علاج ... است و ... اکثر ... و ... آن ... اکلی ... حادث
خواهد آمد . فصل بیستم از مقاله اولی در بیان گلکول ... شی ... تعر
... قسم است یکی را گلکول و دیگری را کال کره ... باشد و ... سلعه
... که ... جرم ... و ... گلکول ... و ... نیست
اجتماع ... است ... و ... سلعه ... است ... از ... آلات
... که ... بقصد ... آید و ... طبعی ... بیان ... صفرا ... غده
... و ... علت ... تغیر ... آید ... و ... که ... ولی ... از
... آن آلات را ... و ... که ... بیان ... شود

که بتوان بسیار کم رسانند و بجهت آنکه این مطلب را سبب است اول آنکه ... تسریح باید بیکدیگر
مجتمع شوند و نوشتن طعنها است آن آلات بدنیه عضو متلاشی شوند دوم آنکه بجز اکثر از آن اجزاء
که با یکدیگر باید مجتمع شوند بهمراه خروج ترشح طبیعیات بکرات خارج می‌شوند لهذا التحام آن مدت
و شدت نتوانند نمود ولی در هر صورت از جمله علاجها دیر است بدلیل آنکه اگر بعد خارج
شود مهلک است بسبب ... و تخفیف اعراض کار ... شوان نمود زیرا که در هر آلتی علامتی
مخصوص وارد و این قدر عمومی تمیز را دهیم بود بخروج قطعه از آن شی که در صورت
... در هر عضوی می‌تواند موجود
شود بیان خواهیم نمود اما اسباب این مرض از دو وجه بیرون نیست اول از طول رفتار رشح
معلوم است که اکثر رشحات و رطوبات بدن بجهت حرکت و رفتار کشتنه اجزای ... شده
شده موت ... شوند خاصه در صورتی که شی خارجی موجود ... در کمال ... طول
... است و هم تسبیح و ... و الات و ... رفتار رشحات است و هم
معلوم است که ... اجزای از رطوبت ... است ... و ... بمکر
بمثال ... و بقوام ... باید ... لهذا
این ... است ... و هم ... بمقویه
حیوانات ... و ... شراب تازه ... شده
در بعد که ... آن ... نیست ... در ... منوال است

... [illegible]

علاج حصاة

باب اخراج و استفراغ او اما علاج وی از مرض و استفراغ است ... اول حل و تنقیه ... حصاة
... اخراج او سیم حفظ نمودن از عود او اما حل او در صورتی که ...
... در صورتی ... با استعمال ... و ... از
ترکیب ... او و اگر چه بعضی ... این حفظ صحت کشفی ... می‌شود ولی ... نمود
اما خروج او در صورتی که کوچک ... طبیعت او را ... عضو ... شود
و چون ... عظیم ... طبیعی ... خارج نبود ... ابتدا خرد ...
او ... در ... دو ... از ... را ...
... بیشتر ... که ... سیم ...
... حفظ صحت ... که ...
حفظ کننده از ظهور این مرض که تفصیل آن در مبحث ... خواهیم شد فصل بیست و یکم

در ظهور حیوانات غریبه در آن توزوئه

از مقاله اولی در بیان آن توزوئه یعنی ظهور حیوانات غریبه در بدن آنتوزوئه
عبارت است از ظاهر شدن حیوانات ... در بدن و این حیوانات بر دو قسم است قسم اول
آنانی اند که صاحب راس و فم و آلات ملکیه اند چنین دیدان معوی قسم دوم که ...
... حیوانات و هم آسیفلوسیست یعنی اندام بی راس که بدون راس و فم
و آلات ملکیه ... اما دیدان معوی که ... آلات ... بر
... نوع اول که ... لمبریک ... و ...

دقاق است نوع دوم که ... او ...
در ... است نوع سیم ... سفالی مانند ...
کمتر از ... او در ... است نوع چهارم ...
... و در جمیع ... و ... طایفه ... علامات
و عوارض و علاج آنها در هر مرض ... خواهد آمد اما ... اندام
... عبارت است از ... رطوبت ...
رطوبت ...
... عظیم شده که ...
...
که ...
... فصل بیست و دوم از مقاله اولی در کن توزیون یعنی ورود ضربه

در ضربه و ضغطه کن توزیون

و ضغطه بر آلات ... و این ...
...
... ضغطه
...
...
...

اکیموز عبارت است ...
کیموسیون عبارت است ...
...

... اکیموز ... کیموسیون
... و ... اکیموسیس است اکیموز آن است که ...
...
...
...
...
...
...
...
... اما کیموسیون عبارت است از آنکه ضربه ... وارد آید
...
...
...
...
...

از آن موضع حجیم و ممتنع از ادم لکن بدون آنکه قوه حیوة را مزاحمت در آن بود و در صورتیکه متورم [illegible]
ریم زیاده را موجود شود و در صورت دیگر هم بواسطه فشار او علیه ممتنع از ادم [illegible] نکته در
دماغ پدید شود و این قسم نکته از ضعف قوه حیوة است نه از فشار و زیرا که این زمان قوه حیوة
به حیوان [illegible] و القوه تابعه مراتب تدریج بکمال آید در صورتیکه ضعف قوه حیوة بود [illegible] تدریج
بواسطه ریم کثیر و [illegible] آن موضع بعد که خواهد شد اما [illegible] آمیوق و او
عبارت است از آنکه [illegible] بواسطه ضربه [illegible] و قوه حیات او از [illegible] به تدریج [illegible]
شود و رفتار آن چنین است که در [illegible] یاد کرده شد اما علاج عمومی این علت در
صورتیکه ضربه خورده [illegible] در ظاهر بدن بود بواسطه استعمال دوائیه [illegible] رفع شود چنین که
داشتن طلائه از آب سرد و محلول [illegible] و سرکه مخلوط با آب سرد و عرق مخلوط
[illegible] و در صورتیکه [illegible] باید وضع علق [illegible] و چنین باید
[illegible] رفع نکرد و معلوم است که [illegible] لهذا باید [illegible]
تا قطع [illegible] لکن زیرا که این نوع ورم بواسطه ضربه که باطراف آن وارد آمده [illegible]
[illegible] در انفجار و چنین آن ضربه عمدا [illegible] باید بواسطه
[illegible] و عمود [illegible] و دلک [illegible]
او شود [illegible] دماغ [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] که جراحات بطرف شوند و بدین [illegible]

بلند

دو تفرق اتصال و عقبه توره

یا دو به [illegible] و [illegible] به لکار رفته است و در صورتیکه ضربه [illegible] دماغ
و صدر و بطن و کتف وارد آید بواسطه [illegible] آن که آن ضربه [illegible] وارد
[illegible] است و علاج او [illegible] در [illegible] حرکات
[illegible] است فصل بیست و پنجم از مقاله اولی در [illegible]
تفرق اتصال او [illegible] عبارت است از تفرق اتصال [illegible] جراحات [illegible]
[illegible] و سبب [illegible] شدید [illegible] آن [illegible] که بدان واسطه قوه اتصالیه [illegible] شود
و اکثر جراحات [illegible] لهذا [illegible] دارد و در این فصل
منظور ما از تفرق اتصال [illegible] است که [illegible] اول تفرق اتصال [illegible]
[illegible] تفرق اتصال [illegible] مانند قلب و [illegible] تفرق
اتصال عضلات و [illegible] اما سبب قسم اول ضربه وارده [illegible]
[illegible] قسم
[illegible] از [illegible] علت [illegible]
و [illegible] علاج عمومی مانند سایر مرض ندارد و [illegible] را علاج [illegible]
لهذا در [illegible] فصل [illegible] از [illegible] جراحات
[illegible] جراحات [illegible] عبارت است از تفرق اتصال [illegible] بدن بواسطه ورود
آلات قطاعه [illegible] و منضغط و [illegible] جراحات

دو تفرق اتصال و عقبه توره

در جراحات حادّه

[illegible] مستفاد است [illegible] در این فصل [illegible] اقسام
اول [illegible] در علامات و علاج جراحات و قسم [illegible] او را به راه ریم و یا غیر او [illegible]
معالجه [illegible] است اما تفصیل [illegible] اول در علامات جراحات که بدین اسم [illegible] توان شد
[illegible] جراحات [illegible] به راه قریب [illegible] و علامات [illegible] است [illegible]
در موضع [illegible] شدید یا خفیف موافق جراحات وارده [illegible] و خروج دم موافق حدوث
مجروح است و انفصال [illegible] عضو الات [illegible] اما [illegible] در این
جراحات [illegible] التیام [illegible] تدریج [illegible] در صورتیکه [illegible] مقطوع
نشده باشد [illegible] از آن کنارهای جراحات [illegible] شده [illegible] رطوبت [illegible] از او
ترشح شده و [illegible] را [illegible] بواسطه [illegible] جراحات [illegible]
را بهم متصل [illegible] و بواسطه ورم [illegible] در اطراف [illegible] پدید آید [illegible] را [illegible]
چند شرط دارد اول آنکه جراحات [illegible] و [illegible] نشده باشد دویم آنکه کنارهای
جراحات را بهم متصل [illegible] سیم آنکه در جراحات [illegible] نبود چهارم
آنکه ورم [illegible] شدید باشد و نه خفیف پنجم آنکه جراحات [illegible] باشد نه منضغط
نه [illegible] زیرا که جراحات منضغط و [illegible] او [illegible] آن را است
به راه قریب التیام [illegible] هم در جراحات [illegible] دارد [illegible]
[illegible] جراحات [illegible] بواسطه [illegible] زودتر

راه

به راه قریب التیام باید [illegible] و هم چنین [illegible] اقرب [illegible] التیام است [illegible]
و هم از آن از موضع تفاوت دارد چنانچه [illegible] از جراحات وارده در [illegible]
و [illegible] که متعدد [illegible] آنکه جراحات [illegible] را به راه قریب التیام نمود و هم جراحات در
[illegible] کرم و [illegible] قسم [illegible] باید [illegible] این نوع جراحات
علامات عمومی [illegible] ذکر [illegible] اما [illegible] قسم [illegible] و این نوع جراحات
جراحات [illegible] بعید [illegible] و آن را [illegible] اول آنکه [illegible] جراحات [illegible]
[illegible] آن موضع [illegible] شده باشد سیم آنکه آن عضو
منضغط شده باشد و [illegible] علامات [illegible] قسم [illegible] التیام
[illegible] که [illegible] اورا [illegible] و ورم خفیف در [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible] شده و بدان واسطه جراحات [illegible] شده و [illegible]
آن [illegible] و مبدل به ریم [illegible] و در سطح جراحات [illegible] موجود شود [illegible]
در آن موضع [illegible] اطراف جراحات [illegible] و [illegible]
اطراف [illegible] و مرکز جراحات [illegible] سطح [illegible]
که [illegible] از اطراف [illegible] آید [illegible] بهم متصل گردد و آن
موضع [illegible] جراحات [illegible] غلیظ شود و آن
زخم [illegible] در ابتدا لطیف [illegible] تواند [illegible]

نیکو و محکم نشود اما علامات عصب وجع شدید از ان موضع تا قریب لقبه و لیفا نزدیک بان
و احوال ان موضع بواسطه فشرده شدن یا مقطوع گشتن اعصاب بواسطه ریم تواند ایم تعلق عضو
شوند و سیلان دم موافق عروق مقطوعه و حمره انها حمرا اما علامات مخصوص است تولید ریم
و ابتدا موضع و تبدیل یافتن عفونت سرایت نموده و عموم گشته و این جمله بظهور رسد و از آن ریم باشیم
ابتدا کند بقشعریره یا انکه حرارت تب و سرعت نبض یا عطش مفرط شدید پدید شود
و در بعضی تمدد و صداع و این عوارضات تخفیف یابند چون ریم تولید شود اما تقصیر خطر
ریم در اثنا انکه همراه با جراحات متواتر شنیده علاجه چون بواسطه علت ... جراحت
باشد علاجات حمی تخفیف نکرده و عوارضات تسکین نیابند به که حمره و هذیان و تشنج
وگاه از پدید آید اما علامات فاسد است که جراحات فوریه بی حمرت یا بی موقت ... باشد
به سبب لکه و عقیدت این در تقصیر حمره خواه آمده و حمی نیز در صدد که جراحات شدید تواند
که قبل از تولید ریم به سبب لکه و عفونت ... آمده از که الحق نیز هم اند علامات فاسد است
و ریم هم تواند بقدری تولید شود که قوت را تحلیل داده موت حاصل کند و انذر کثرت ریم
یا ارزش یابد بدن جراحات یا ازدم شدید است که درد و بهم رسد و در صورتیکه ریم حبس
و ناسد لکه ازاین خوف باید بود مبادا انکه جذب شده و در دوران دم داخل گشته هلاک گرداند
چنانچه در تعریف ورم و ریم خواهد آمد از جمله اتفاقات ریم ... اسهال انفصالی است
که چون جروح در مرض فاسد شده باشد و هوا آنرا متعفن شود اثر در جراحات نموده ریم شود

روائح (?)

عضو

روائت بهم رسانید و رقیق شده و اشیا چند مانند خورده پنیر در او بهم رسد با وجع شدید
و خشونت جراحات و بدبو فرهنگ غانفرا یا بظهور رسد و چون در یکی از مجروحین این علامات
بظهور رسد عنقریب که جمیع با این عوارضات مبتلا گردند اما تقصیر خطر ریم که اتفاقات
جراحات است بحسب آفت ضاربه و جراحات آلات ضاربه را هیچ کدام شایع مخصوص نیست که جراحات
خلنده و منضغطه را و باید دانست که در جراحات خلنده سیلان دم کم و وجع و ورم آن
شدید بواسطه کاها و تمام مقطوع نشدن عصب و چون زاهی عمیق باشد که بیکی از آلات
رئیسه برسد عظیم خطرناک و بسیار زمانی به سبب هلاکت شود و بواسطه نزف الدم واقع شود یعنی ظاهر
نیست التفات بعلاجاتی نموده و نزدیک هلاک گردد و تا که در جراحات خلنده شی خارج
چون قطعه ای از پارچه و غیره مانده باشد سبب ورم شدید شود اما جراحات منقطعه چون جراحات گلوله
توپ و گلوله تفنگ علاجاتی است غیر سطح مکون نقش و آماس غانقرایا و جراحات سمی چون
زخمی که آن جراحات اطلاق رود و ابتدا و در امراض دیگر خواهد آمد اما علامات زحمت ریم در جمیع عموم
در اینجا منظور علم لکن جراحات بسیار است که ابتدا قریب و گاه بعید در صورتیکه امکان باشد
قریب التیام دار و دانیم علاجی است که جراحت منضغطه باشد و قطعه ای از جلد او فانی گشته
دو هم جوانب طبیعی در آلت مجروح باشد و هم شی خارج در او بود و جراحت عجب بدید باشد در این صورت
ابتدا او را شسته و از کثافات مبرا نموده پس از ان اگر شی اینه مقطوع شده باشد
او را البته بهم آورده و بخیه باید کرد او را به ... آنوقت اگر ورم بهم رسد و اعتیاد بخیه نمود والله

بواسطه ملتحم و خون با الحلیسر لیت زخم را بهم متصل نموده و پارچه ضخیم را بمرهم و آلوده نموده بر روی
او نهند و بر علاوه او را بپوشانند پس انضمام او بنوعی قرار دهند که تغیر داده نباشد و بخطر نهند و او را
که از حد اعتدال تجاوز نکند در صورت جراحت بزرگ بجهت مدد اندمال و التیام باید بداند چون جراحت
کم بود بنده ملتحمت ... و اجتناب از اغذیه و اشربه حاره و نگاه داشتن ملینات و اغذیه سریع
الهضم و تعقیم و انقطاع الدم است چه ... و در آلت غذائی بود ... و حاصل آنکه تغییر مانع
اندمال التیام جراحات را و اگر جراحت با ریم بود ریم او را شسته ساده و منقطع باید به جذب شدن
او در دوران هم در اینجا باید مراقب الا اغذیه منع نموده و نظافت مراعات و هم حقنه
باشند و لیسه و هم ضمادات و در روز سیم اغلب او برداشته و منضما بحال حفظ نکنند و در
صورتیکه بخیه کرده باشند تنفیذ قطعه او را و نخی که در اطراف سنجاق بهم بندازند و حین بخیه کرده
بعد از چهار روز او را چیده باید و الا در زمان تقدم آن ورم آن آلت را پاره کنند و حفظ رسیدن
تا روز دهم و دوازدهم بر بقیه اما علاج در زخم ملتحم که باید علاج در جراحت بر قسم که مذکور
شد چندان تفاوت ندارد و بدین نوع است که ابتدا بعلامت ... و بهار جراحت را
بواسطه ملتحم بهم نزدیک نموده تا که دولت جراحت کم شود پس از ان جراحت را پارچه که مشبوب بقطیف
آلوده بمرهم ساده و بپوشانند و در روی او تفیلس ملفوف ... یا ابریشم و مانند
پس از ان او را بر فاده نهند و تدابیر حفظ صحی که سابق ذکر شد بکار دارند و پس از سه
الی چهار یوم که در جراحت ریم حاصل شد فاده را باز کرده و تنفیذ او را برداشته و الله ... است

مانع ملحمیت عفونت است ... شیر ... ساز

که چیط ... نهند در آنکه علامت ... و او را باز کنند و نکوتر آنست که او را باز نموده و اتفاقی ... تموده
تا آنکه چسپاند گشوده کرده و پس از ان جراحت را با فتیلات ... سوی این ... مرهم گذارده و فاده
بر پارچه و شانند روزی بموجب احتیاط اکثر روزانه و در اینجا شرط ملول تمیز بودن پارچه و شرست
در حالت که باید ملاحظه ورم نمود که اگر ورم شدید شود معلوم است که پارچه زیاد و ضماد است
و پس از ان ضمادات ملیم بکار داره و از پارچه که ... و مثال آنها و در اطراف جراحات زلو نیده
و در بعضی از مرتبه فصد چون ورم آمده غذا او یا ابتلا همراه بود بدون در دفع آن کوشند
زیرا که معده و امعا در جراحات ... و در جمیع جراحات الطیط انذر آلات از جمله
واجبات است و چون ورم تخفیف و گاه التیام نمود و جراحات نیز رنگ و نائیکها ... در او پدید
گشته و اطراف او میل به ... کند در این صورت باید یکی از ادویه چسبنده کبار ... است
چنین مطبوخ ... لکنه و شراب ادویه دار و مرهم یا ... و قطره ... ازاله اتفاقات ... رنگ
چنانکه مستعمل اکثر جراحان است اما علاج اتفاقات جراحات در اینجا علاج اتفاقات
اگر چه زکر او عدم است ولی چون هر کدام را فصل علیحده کار است لهذا در آنجا ذکر خواهد شد و در
در اینجا منظور از معرفت قواعد عام ان جراحات بود اگر چه جراحات هر عضوی کامل معالجه
مخصوص دارد که در کتب جراحی مذکور است **فصل دوم** از مقاله اولی در اول ستر
زخم جراحت مرفوعه و آن عبارت از آن زخم مرفوعه که در جراحت التیام نیابد بواسطه بد موضع یا
بواسطه ناثیر عمومی در بدن که مزاج ... و باید فرق گذاشت مابین جراحات ... و فرق بدلیل

دوم جراحت ...
ازاله شیر

که جراحات ... [illegible] شود و رابطه سبب خارجی ... طبیعی التیام نیابد و جراحات [illegible] التصاق

التصال است ... که تفرق میکرد و رابطه سبب داخلی و تفرق اتصال در اینجا مرض ... است

... که [illegible] التیام او را و در صورتیکه جراحات حادث ...

رود یا دوالی ... جراحات ... رابطه ... که در اینجا سبب داخلی ...

باید ... صورتیکه تفرق اتصال حادث شود در مزاج ... التیام نیابد ابتدا ... است

لکن جراحات ... منقسم میگردد ... یکی آنکه سبب آن موضعی است و دیگر آنکه

سبب [illegible] بود قسم اول جراحات ... که لزوم ... در آنها حادث میشود مانند

قارح و ما آنکه ... و یا ... و علاج آنها در امراض جلدی خواهد آمد

و قسم دیم جراحات ... و ... از فساد مزاج و ... جراحات

... جلد ظاهر و یا در جلد باطن پدید آید و اگر ... خطی بود و مزاجی باشد اکثر در ...

چنانچه ... و ... که جراحات ... از تفرق

اتصال ... جراحات التیام ... رابطه سبب داخلی و خارجی ...

التیام ... و ... جراحات اکثر ... و ... مزاج ... اند ...

از طب ... موضعی و ... که ... جراحات

... اکثر ... و ... ناسور ... اندازه ... و ... خارج است

و ... جراحات ... که ... در آنجا ...

کم سیم ناسور

سه و چون ... جراحات ... چون ... سرطان و ... ابوس و ... است

و ... دوالی و ... ابنه ... در فصل مخصوص ... ذکر خواهیم فصل ... از مقاله اولی

... غیر طبیعی که ... و فیستول عبارت از ...

ضیق ... مستقیم و ... التیام ... از ... قسم از

امراض است اول ... غظیم ... در آنها ... آید

التیام ... و ... ایشان ...

... مجاری غیر طبیعی ... آید سیم ... از خارج ...

... قطعه عظیم

... و چون ... نجم ... آلات ... که مجاری

آن ... از آن ... خارج شود التیام ... از آن جمله است مجاری غیر طبیعی ... بول

و ... غیر طبیعی ... که در امراض آلات ... خواهیم ... و ... صورا ...

است که ... ظاهر ... و ... در ... خارج

و ... در مجاری ... آن آلات ... و ... تام ... قسم

... که ... و ... شده ... مخصوص ...

که ... چنانچه ... میگردد و ...

... در مقعد و مجاری بول ... شدن بول و ...

مجاری غیر طبیعی

فیستول

ناسور ... قسم از ناسور

فیستول یو ... ناسور ...

فیستول کم ...

علاج عموماً باید ... علاج ... ارکان ...

بوم ... التیام ... صورتیکه تفرق اتصال ...

... رابطه استعمال ... محکم ... و رابطه آنکه محرک ...

و در صورتیکه سبب ... خارجی ... اول زوال ... جراحت ... سبب

اجتماع ... ارکان ... و در صورت ارکان ... رابطه

... که ... حادث شود ... علاج ... در صورت علاج ...

از ... و ... در مجاری طبیعی ... بول و ... علاج

... آنکه مجاری طبیعی ... و مجاری غیر طبیعی ...

... در اینجا ذکرش لازم نیست و ... بعضی امراض بطور

عموم که ... در کل ... از آلات ... حادث ... حاصل میشود

مقاله دوم در امراض مخصوصه هر آلتی

مقاله دوم در امراض مخصوصه آلات و عضوی فرد فرد ... میشود به سه

باب اول در امراض آلات نفسانی باب دوم در امراض آلات غذائیه باب سیم در امراض آلات تناسل

باب اول از مقاله دوم در امراض آلات نفسانی چنانچه در ... منقسم ... آلات نفسانی را

... آلات ... آلات حس ... ظاهری و باطنی

هم چنین ... امراض آلات نفسانی ... فصل اول در امراض آلات ... که

صبح ...

در امراض آلات ... فصل سیم در امراض ... بجز ... ظاهره فصل ...

در امراض ... ظاهره ... اول در امراض آلات ... امراض ... امراض

... که ...

...

باشد ...

آلات ... قسم ... قسم اول آنکه در امراض عظام و ... قسم ... در امراض

اجزا ... قسم سیم در امراض مفاصل قسم چهارم در امراض عضلات قسم پنجم امراض ...

اول از امراض ... که امراض عظام است ... امراض عظام ... بسیار ...

... آنها بسیار ... امراض آلات

... عظام ... عظم ... حیوانات ...

در اطفال که ... عظیم ... اگر مرض عظام ... امراض ...

... عظام ... و لطافت

...

... امراض عظام ... اول ورم عظم دویم

تقرح عظم سیم ... عظم چهارم ... عظم پنجم ... عظم ششم سرطان

عظم هفتم ... عظم هشتم کسر عظم فقره اول در بیان ...

فصل دوم

استسقا نیز و ورم عظم و صرع اما آنکه استسقا است که ورم [illegible] عظام و [illegible] به واسطه دبیله
[illegible] گرشد و در [illegible] شباب و در [illegible] شیوخیت [illegible] است [illegible] بعضی [illegible] دافع [illegible] خارج
[illegible] ضغطه دافع چون [illegible] مزاج و ضعف عمومی و کثرت [illegible] و [illegible] توان گفت که [illegible]
و مزاج [illegible] و سرطان و خنازیر [illegible] صاحبان مرض عظم [illegible] اسباب [illegible] است
اما علامات [illegible] چون علامات عمومی ورم [illegible] از قرار موضع تفاوت است از آن جمله وجع [illegible] در عمق
اعضا [illegible] در [illegible] عظم [illegible] نزدیک [illegible] اما [illegible] در [illegible]
ورم [illegible] عظم [illegible] زنبوری [illegible] و [illegible] ستون [illegible]
زنبوری در آن جمله [illegible] تحقیق [illegible] که [illegible] اما [illegible] مرض [illegible]
[illegible] عظم که [illegible] اما [illegible] استسقا [illegible] ورم [illegible]
که اکثر [illegible] ورم عظم [illegible] شدید [illegible] وجع [illegible]
عمومی مزاج [illegible] زنبوری [illegible] استسقا [illegible]
[illegible] تعمیه [illegible] عظام [illegible] اما [illegible]
معالجه عمومی ورم است که [illegible] ذکر شده از آن جمله [illegible] و [illegible]
[illegible] در ابتدای مرض [illegible] ورم و [illegible] ورم [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] وقت [illegible] و [illegible] تدابیر رفع مرض [illegible] باید [illegible]

[illegible] از [illegible] رجوع [illegible] معالجه و [illegible] بخصوص
[illegible] و خنازیر و [illegible] تفصیل [illegible] ورم عظام
عمومی [illegible] ورم عظام [illegible] جمله ورم [illegible]
فقار که [illegible] مرض [illegible] موسوم [illegible] لازم است که تفصیل [illegible]
مرض [illegible] اما آنکه [illegible] فقار [illegible] فقار
و ابتدا [illegible] وجع [illegible] موضع [illegible] فقار و اکثر [illegible] قطنی و این وجع [illegible]
[illegible] وجع [illegible] قطنی اکثر [illegible] وجع در مرض [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] تشخیص [illegible] عظام فقار [illegible]
[illegible] مرض [illegible] اعضای [illegible]
[illegible] اعضای [illegible] ضغطه [illegible] خارج شود
[illegible] موضع [illegible] مرض [illegible]
اول ضغطه [illegible] ضغطه [illegible] اکثر [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] عظم [illegible] جراحات عظیم [illegible] اکثر
[illegible] و از [illegible] و در [illegible] انتقال [illegible]
[illegible] تشخیص [illegible] قسم [illegible] قطنی [illegible]
[illegible] اما معالجه [illegible] و اکثر [illegible] ضعف عمومی [illegible]

[illegible] که [illegible] تقاطه [illegible] این [illegible]
اما آنکه [illegible] معالجه در ابتدای مرض [illegible] وجع [illegible] شده
[illegible] جراحی [illegible]
[illegible] اصلی [illegible] خنازیر
[illegible] معالجه عمومی [illegible] مرض [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] که ادوار [illegible] ورم [illegible]
[illegible] ورم [illegible]
[illegible] اکثر [illegible] مزاج
[illegible] که [illegible] ورم [illegible]
[illegible] ورم را [illegible] اکثر اوقات معالجه [illegible] جراحات
عظیم [illegible] جراحات عظیم شده [illegible] ورم در
[illegible] عظم که [illegible] ورم عظم [illegible]
[illegible] که در ابتدا [illegible] ورم عظم [illegible] ورم عظم در [illegible] خارج
[illegible] صرع [illegible] اتفاق در آن صرع [illegible] عظم را
[illegible] در [illegible] عظم [illegible] عظم [illegible] شده و ورم
[illegible] اعضای [illegible] ورم [illegible]

[illegible] موضع [illegible] و ورم [illegible] خارج شده [illegible]
[illegible] عظم [illegible]
[illegible] صدر [illegible] اوقات [illegible] ورم [illegible]
خارج شود [illegible] موضع [illegible] انتقال [illegible]
مرض است [illegible] عظم [illegible] معالجه [illegible] ضعف
[illegible] ورم [illegible] اوقات [illegible] معالجه [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] اوقات [illegible] مرض [illegible]
[illegible] عظم اما [illegible] است [illegible] اول [illegible] شده
[illegible] ورم [illegible] عمومی [illegible] اول [illegible] مرض [illegible]
موضع [illegible] ورم را [illegible] معالجه موضع [illegible] عظم [illegible]
[illegible] به واسطه [illegible]
[illegible] به واسطه [illegible] موضع
[illegible] عضو [illegible] جراحات [illegible] شده
[illegible] مزاج [illegible]
و اکثر جراحات عظیم [illegible] معالجه [illegible] اطراف موضع [illegible]
[illegible] معالجه [illegible] مرض [illegible] اطراف موضع

[illegible]

مسهل موجب شده باید رجوع نمود باستفراغ لین و دهن را لعاب [illegible] باید بار نمود و از [illegible] حفظت
نرسیده و از هر جهت در تغیر مزاج باید مقویات مسهل استعمال نمود از قبیل جالی طین و کولاسیا
و کندر و غیره و از آن ادویه مقویه شرطیکه حرارت همراه نباشد و نیز باید مزاج حفظ نمود و سیفیلیکی
و غیره را ملاحظه نمود که هر یک را ادویه مخصوص است قسم سیم در بیان نقرآمای عظم که انوران
نکروز نامند عبارتست از موت یک عظم تام و یا یک قسمت او را کویند چنانچه موت
سایر نسوج بواسطه تغیر کلی در تغذیه است و نیز از عدم تغذیه عظم بسیار قلیل [illegible] پس از این
[illegible] اثر تغذیه او عظم بسهولت فاسد شده منتهی بموت باشد پس سبب نکروز
عدم [illegible] عظمیه است و یعنی ضربه او بنابر این کشیدن ضربه که تغذیه عظام منوط باوست
و بعضی سبب ضغطه خارجی و آنها نیز صدمات الکلات از قبیل سیفلیس خنم و عرق شراب و غیره نکروز
در قسمت عظمی که [illegible] بشیر است [illegible] که بعد کم رسیدن تغذیه بود و [illegible] کاری
کم اکثر در نسیج اسفنجیه عظام بهم رسد اما آثار و تشخیص نکروز ملایکه قسمت عظمی که نکروز
مبتلا شده در موضعی [illegible] اوست باشد بیرون خارج شده [illegible] اطراف [illegible] و رخنه [illegible]
والتهابات و تورم و [illegible] پدید و [illegible] و [illegible] سالکی [illegible] مراکنید
با عمارت عظم معلول بوده و [illegible] بعید نه باشد [illegible] موضع معلول
[illegible] بواسطه [illegible] تشخیص
[illegible] اکر [illegible] بعد از

الرکن

رسیدن حیات منفصل شدن عظم است اما [illegible] نکروز [illegible] طبیعت [illegible] عبارتست که اجزا [illegible]
و عظم را خارج [illegible] عظم که در حالت [illegible] و [illegible] آمادن [illegible] که در
خانقراغ [illegible] و [illegible] اجزا [illegible] خارج [illegible] و [illegible]
عظم عظم سالم عبارتست که عظم [illegible] خارج [illegible] بواسطه [illegible] از اجزای [illegible]
شده [illegible] و [illegible] خارج [illegible] و چون عظم [illegible] خارج [illegible]
او را اسکو ستر [illegible] خارج در عظمیه و چون [illegible] خارج [illegible] او را
اکسفولیا سیون نامند [illegible] عظمی [illegible] شده [illegible] و [illegible] خارج شدن
عظم [illegible] خواه بواسطه قوه طبیعت و خواه بواسطه [illegible] طبیعت عبارتست که موضع عظم [illegible]
خارج شده را [illegible] رسیدن تغذیه که عظام [illegible] از ضربه [illegible] عظام [illegible]
دارد جمع [illegible] و اکثر [illegible] عملیست اما علاج چون نکروز [illegible]
مرض [illegible] خارج [illegible] عظم [illegible] بهولت [illegible] بواسطه
استعمال ادویه [illegible] و [illegible] منفصل شدن تمام عظم [illegible]
عظم سالم [illegible] قوه طبیعت خارج [illegible] بواسطه [illegible] موضع [illegible]
او را خارج نمود [illegible] در فصل [illegible] در بیان جراحات
عمومی مذکور شده [illegible] منوط است بطبیعت و مزاج [illegible] چنانچه
در [illegible] در بیان [illegible] در بیان اکزستوز [illegible]

[illegible] اکزستوز در عظام طویله عظمی که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اکثر [illegible] قصبه کبری [illegible] و چون [illegible] ضغطه [illegible] اعصاب [illegible]
[illegible] و [illegible] سفلیس [illegible] طبیعیات و اکثر [illegible]
[illegible] آن کاهی [illegible] و کاهی [illegible] ادجم [illegible] کمترات چنانچه
[illegible] در تعریف [illegible] آمد اما [illegible] اکثر [illegible] چنانچه [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] همراه است [illegible] که بواسطه [illegible] سیفلیس [illegible]
اما پری استوز عبارتست از [illegible] عظم که [illegible] ضربه و [illegible]
[illegible] ضربه و عظم [illegible] و سبب [illegible] اکزستوز و [illegible]
که [illegible] عظم [illegible] بیدا [illegible] که [illegible] و در
[illegible] و موقوف [illegible] طول [illegible] منتهی [illegible] و چون
[illegible] عظم [illegible] معلول [illegible] ضربه [illegible] در [illegible] عظم [illegible]
اما علاج باید در ابتدا اکزستوز که [illegible] از [illegible] باشد [illegible]
باید استعمال نمود [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible]
و جمع [illegible] و [illegible] همراه [illegible] و [illegible] همراه
[illegible] در ابتدا ادویه استعمال ادویه [illegible] موقوف کرده باید [illegible] ادویه [illegible]
استعمال نمود از قبیل [illegible] و [illegible]

از استعمال

از استعمال شمع [illegible] و [illegible] کلی حاصل [illegible] و چون [illegible] سفلیس [illegible] و [illegible] از
[illegible] رطوبت [illegible] تشخیص [illegible] که [illegible] و [illegible] مزاج
[illegible] و معالجه اکزستوز [illegible] معالجه پری استوز است [illegible] معالجه [illegible]
[illegible] در معالجه پری استوز [illegible] و [illegible] و در [illegible] عظم
[illegible] مزاج [illegible] است قسم [illegible] در [illegible] عظام که [illegible]
اسپیناونتوزا نامند و او عبارتست از [illegible] شدید [illegible] اکثر [illegible]
شدن عظم و [illegible] عظم و [illegible] که [illegible]
[illegible] و اکثر در [illegible] عظام [illegible] قصبه [illegible] کردد [illegible]
او را [illegible] شدید [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] اکثر [illegible] شدید [illegible] اوقات [illegible] و [illegible]
[illegible] در عظم [illegible] اوقات [illegible] عظم و [illegible] همراه [illegible] و اکثر
مرض [illegible] سفلیس [illegible] و [illegible] اوقات [illegible] که
استیاکوبی [illegible] فرق است که [illegible]
[illegible] اکثر [illegible] عظام [illegible] و شدت او در تغیر [illegible]
[illegible] معالجه او [illegible] اکزستوز [illegible] وجه تخفیف
[illegible] و [illegible] از [illegible]

تشخیص

بعد تبرید دادن مزاج اکثر کافیست و اگر حاجت وجع و بطء اشتعال زیبق کثیر و شدید لکه
در این وقت چون مریض درد دارد کهافیون در او صل نشسته بکو بوده اشتعال شمع
دو نشانیدن ملک کنم و بوده دو تا سیم را بجهة علاج محو کنند اصلاح جوده در این مرض در
حق اکهنه نبوشانند زهره و ورشه ضرر خواهد شد لیکن بقدر امکان بقسطه عصا بچه قدر نشسته
در سرطان عظم که بعربی اسپینادن توذا مانند تدانکه
اُستیوسرکم عبارتست از تغیر نسج عظم که جزو او آتش بوده و تغیر کرده که گاهی
نطیه کلهو به نسج سرطانه که در غضاریف موجود می‌شود و این مرض عارض شود در جمیع مواضع
استلکت کندیدن عظام صورت عظام طویل الاطراف و لکن ونیز بعضی بکهو مودو قسم
قسم اول را مرضیست عتیجه سرطان اخرا ولینه که سرایت مکه عظام جون استیوسرکم
که از سرطان مجاور منتشر بیدیکف و در قسم دوم گاهی بر زاده جوده جرم عظم است
و اجزاء ولینه که ورا و تغیر مزاج باشد که از سرایت مرض عظام اما تشریح استیوسادکم
بدانکه چون این مرض بطول انجامد نسج او بکلی باشد و ضایع کرده و عوض او ما هر ریاحی او
در این صغر اللحم تولید بسیار شبیه بدانچه که نغشه و در بکمام بر بدان هم مثل بضه حم بر
زیادته و مثیر کهنه شود با تغیر قوام که بعض اوقات نشیب است نفوذ و نوع و سرخی دیگر
برد لی اثر آب اصر سرد شده و گاهی می‌شود که بعضی از اجزا ولینه که و را و می‌شود تا شته
با گلاب بر دار قبح است دیمانند اما تشخیص او در ابتدا بسیار دشوارست مگر در صورتیکه مریض
لازمست

در سرطان عظم

از مرض و بر اینکه در ماهسکام در وقت جرم جدید ز تسهیل عظم شده است و انتهای آنجاهد و
در اول وجع و نه اغلب تعض اوقات بسیار طویل و مدون انکه در موضع وجع اماس ظاهر بود
و اکثر اینست وجع قبل از بروز اماس بدن را زاید کاهیده و ضعیف گرداند و چون آماس ظاهر شده
انجمیع عظم اماس بکاهد و انیز اماس اکثر صعب و نا هموار و از قسم دادن با بو تغیر
در صلابت و نرمی وجع بهم رسد و بعد از گذشتن چند روز اماس و وجع شدید گردد و اجزا او لینه
مجاور و جلد و وجع کرده و اکثر در جلد بیمار و اوردان عارض شده بتدریج صورت سرطان استقرار
شود و بعد از آن کمی مقدم بروز نموده و دوز بروز شدید گردد و باهر مفرط بکه گاه الخون دور اوشر
تمام مرد و افزاید تحلیل رفتن قوی از اسهال عارض شده مریض هلاک کند اما آب و خمیر جمیع سرطان
مجهولست و هر چند بعضی اطبا بعلت ورم اجی و خنازیر و سفلیس دانند و لیکن اهل حکماء اقوال
آنها بظهور نرسیده اما آنقدر معلوم است و لی تفاوت بیزوان موضع در وقت که استیوسرکم
در موضعیکه حمل هر حکمه شبه از قبیل اطراف و مانند اینها هجید ووقت سکها استیوسرکم
در کلی شبه و در بعضی بهم رسد ندیست اما تشخیص بدانکه تشخیص بقطع دوست
در صورتیکه مخفی باشد و از دمنیا که این مرض مثل سرطان عظام از اطراف عتاری کرده ابتدا ذکر
خواهد شد تجویز نمایند مادانکه از اطراف ضعف بولس سوطاحی او در طرف مشد تا با علی تمام
و ما اقص تفصیل عسیع لهر او در معالجه اسپیناون توذا ذکر نمایم و بدانکه
اسپیناوق توذا عبارتست از مرضیکه جمیع عظام مرور او دو نشاء علی عظام باشد و با نفاع

بعضی اطبا اسپیناون توذا را مرض سرطان عظم مثل انکه استیو سرکم
سرطان جرم عظم است اما تشریح او در تسبیع ظاهر شده و بعد از آن در آمده که ما بظهور آید که صدا از آنها
مانند عظم است و مجو آید از بی غیر طبیعی ننشر بر بسیار طب قدیم قابل این مرض که این مرض مخصوص
بشد مر عظام طویل الرأس و لی در این وا فراشتمل و معاش بکهر که عظام عر الفص جمیع عظام
راس و مکیس مزاج ستفاد که بدین مرض اما سبب او بدانکه در این مرض عرق از شیح او اماس آن
عظم همیشه وجع کرده در جرم عظم حادث شود و یا بکوبید جمع و بادو بلطف ضربته القطعه و اماس او هم
بیحد و طولیت و یا مدور و یا ما دمانی که جمیع عظم را احاطه دارد و از زیادتی شدن حجم اماس وجع
تیز نشیند و حتی در این قوت اخراج بما و در عظم مجروح و تسبیع کهده و وجع در آنها عارض شود و در عروض
در موضعیکه بر آمده که بود لطافت بیشتر باشد اکثر منفجر گردیده و در هم غیر طبیعی که دار الحش بیاید
و بعد از آن اطراف انشقاق و ورد دود و از فو بدن بسهیل چون حس شود که در آن ملیس اطراف
متحرکست و از این قوت در انفراز موضع و بطء مسیح حس قطعات عظم کردد و حتی مزاج
زیاد تحلیل رفته مریض هلاکت بر زند و در بیجیده بر این اکثر از الم را اید بکه در این قسم جراحات
بعد روحانی بکو بعید سیلان دم عارض شود اما تشخیص بدانکه انچه در ماده استیوسرکم
مذکور شد در اینجا هم فایده نماید و تشخیص او بعضی اوقات بمعتبره می‌تواند شسته بکه
به الکزاستیوزی و استیوسرکم که نفوذ جلی نیست که هنوز در ابتدا بروز نکرده باشد و فرق
در میان الکزاستیوزی و اسپیناونتوزا اینست که در الکزاستیوزا اکثر در مواضع را آمده گی

بجمیع

صغیر دور اسپیناون توذا حیدر مواضع متعدد و مانندکه قطعه کسره از عظم منتبه گردد وقت
در آن مکان تجزیه ندارد ظاهر نشود و بجهة انکه بدا استیوسادکم مشتبه گردد است
که استیوسادکم اکثر رفتار سریع مکس اسپیناون توذا که اغلب مقدار حرکت رشد ثابت انکه
و دیگر انکه در استیوسادکم اکثر بعد از انفجار وجع شدید یابد که بحفظ مکس اسپیناون توذا
که بعد از انفجار وجع او بهبود مکس نامیه منقطع شود اما انذار او اکثر از انذار استیوسادکم بهتر
تر است و در هر دو مرض بدون عمل جراحی امید نیست و در هر صورت عمل قطع که بازاله اجزاء
شود اما تشخیص بدانکه مبتلا اسپیناون توذا و استیوسادکم هر دو مرض محتوی جمیع
اجزا در علاج ان تعلق تمام است چنانکه در استیوسادکم ذکر نمودیم که اهتمام بتبع قطع عضو او اطراف
عمیق و در موضعیکه کهنه باشد بدانکه هر دو مرض مشته زردی و مصالحه شان هم از خصوص
در این شباب اطعه بو بعد از دفعی اورده اشتعال عیوب موافق مزاج در عضو دیگر در مزاج خنازیری وباء
سفلیسی و سرطانی و اسکربوتی هم راه او بنه و هم به معالجه درود فی تبدیل کر شان ثبتید مرض
خنازیر باشد چنانکه بعضی از قسمت الثلاثی قبل که در علاج امراض بد و به حصه خنازیر گذشت و هم
عظم مجروح کرده است حکم خارج بکهند و چون منتبه مرض قدرت از انفجار حتما زردادی شود اما
منهای حطره جفت با بوند و نحافت و پوسیده حقیقه باشد و قیمار انفجار وجعی که باید مخو
در تعمیر دارای مکان که دیر است نشر شده تقی خود ضایع شود و چون خواهند که ملتهب جمیع داده
باید معالجات مکنه و تقی خود و کران عقی از قم مکان اکلیل در است گز بسیار مفید باشد

و بدانکه از شرح معلوم شد که در این قسم از اقسام مرض عظام که عبارت از فساد رطوبت باشد
لکلا بر طرف کرد و بس بنابر این در معالجه آن جمیع باید سعی بلیغ نمود که فسفر و آهک به بدن
رسانند که یکی از اجزاء فسفری که محلول در آب باشد چون فسفات سود استعمال دارند
و نوشیدن آب آهک نفع کلی بخشد بواسطه آنست و شیء که اینها فوراً بکار برده شود
در جرم عظم انعقاد شود حاصل نکند در این وقت که حکم نمود روز بروز باید که در صورت
امکان تندرستی بعضی رجوع نمود که بسیار از اطبا امید بجهت رفع مرض نخواهند بود و نظر اطبا
حقیقه خفیف است که بواسطه مستعمل داشتن ادویه کامله رفع او توان نمود و اینطور در
صورتیست که بر رفع مرض از خارج شبهه ثابت شود بدانکه از داخل رفع نمود بلکه
الکثر از استعمال ادویه کامله از ظاهر رفع مرض بر آید ولی از داخل علاج
بتدریج رطوبت را کامله در آن موضع انتشار یابد اجزای لم صحاد و تجویز ادویه ضایع سازند
و ضایع آن ستم کنند و عوضه بقسم عدت عظم که اوقات دستی بتیسم و
استیو ملاسی نامند بدانکه ارتی تیسم عبارت است از علت و کج عظام
کم بواسطه نقص حفظ بواسطه تمدد عضلات بهم رسد و چون اکثر این علت در ستون فقار
کم نمود و خصوصاً رقید تا نیز از این جهت اسمی برشی تیسم نمودند و این علت حاصل نکند
از قلت اجزای ارضیت عظم از مقداری که بجهت صلابت او لازم است خواه از ابتدای اجزاء
ارضیه بدو منصب نشده و خواه آنکه بعد از منصب شدن اجزای ارضیت بواسطه مرض زایل

در بیان ام

کج
نیز کج بود

ازدیده

اگر بوده باشد اما سبب او هر چند که مجهول است ولی از ملاحظه بعنوان اشخاص آن اطفال که باین مرض مبتلا
بعضی معلوم گشته که سبب اولی اکثر از ضعف است و اسباب او عارضی است و باعث آن اشخاص
اطفالی از این نحو که زیاد پیر و یا بمرض خنازیر و یا سکربوت و تشنه بوده یا مرا از توله
ستقه رشی تیسم است و عمر رست در وقتی که او بوده خود اطفال سالم شده و بواسطه
روایت طولانی در رنه او ادوم روشنایی و نایش شمس شکل اشخاصی که بعلت بیماری حبوبی بوده
و نیز از تاثیر اهویه بارده و رطبه و از نوشیدن اطفال شیر زنانی که صاحب و ازنه این مرض عارض
شود و در سال از سن و زمین شوم لکن در دختران این مرض می‌توانه بهم رسد اما علامات
متعدد این مرض آنست که عظم رأس نسبت بسایر دیگر زرد رنگ آمده و بطن عظیم نسبت با طراف
سایر کودکان اطراف ساقین لطیف و نازک شده عظم مفاصل و کثرت حواس باطنه که نمو حافظه
و ادراک چه زیرک و دانا اطفال بعلت سرور و خوشحالی ایشان است و اکثر این علامات از طرف
شده صادق عارض شود و این رشی تیسم چند قسم است قسمی جزئی آن است که بعضی صنع
که اعتدال طبیعی باید قدری متبدل باشد در این وقت از اعتدال طبیعی تجاوز نمود بطور طبیعی واقع شود
که اوقات و لطافت صدر و سع آنکه بجهت منحنی شدن ستون فقار و کج و اطراف طولی بدون
تاثیر عموم و اعمال بدن در این صورت رشی تیسم جسمی میشود و فرق علامات او ظاهر شدید است
تکلیف بوده از آن علامات آن دائمی تصدیع و التهاب رکیب و جسمی که اطفال نموده باشند قسم دیگر است
که از قرار مرض سرعت ترقی که انتهای او مدتی بسیار در حرکات او موقوف شده از ابداء بروز نموده

و قوه قبض و بسط مثانه قلت شده عضو انبساط بهم رسد و متصل آن اشخاص حکم نتیجه حاصل نکند
و در اینجا زمان عظام طرفین بواسطه تقالت ساق عضلات منحنی نکند و با نیز رجوع کرد و انعطاف ستون فقار
از قاعده طبیعی بیرون نکند و انحنی مستقیم شود مرد حمل کنند بلکه اکثر کتف از کتف دیگر بلند باشد
بشود و چون مرض تا بار طول کشد سایر عظام نیز چون عظام اضلاع و لکن و حجر و عصعص و حفر
از ترتیب طبیعی خارج شود که حمل قلب و ریه و تنفس را مشکل سازد و قسم سوم که از قسمین
مذکورین حادتر است و از لطف خداوند عالم بعد از نیز نوع است که طفل بعد از زوال او بواسطه
اسهال بحرانی ادراری بهلاک نکند و اکثر در این اشخاص اکثر تو دماغ رسد در ریه و در اعصاب و در
دماغ و یا جمع شدن رطوبت سروزی در بطون دماغ و یا تغیرات مخصوص که در جرم قلب دیده
شده است و نیز در قسم رشی تیسم حال مقدار شدید ادراری اکثر است اما علاج اکثر
منوط است تدابیر حفظ الصحت که رسته ضروریه بقاعده باشند بواسطه اینکه مدابیر منع نامید اراد
بروز مرض از قسمین باید اطفالیکه مستعد بمرض ضمناً از انزال ربیع شمالی توقف نموده آنکه
رواج شمالی با نها بوزد و اغذیه مقویه و دلک با شراب معطر و عرق محلول مع طعام استعمال
دارند و در اطفالیکه سن ایشان از دو سال بیشتر باشد کباب و شراب معتدل کم تجویز نمایند و اجزاء
صبری محلول و ادویه مقویه چون جالینوس که بعض استعمال دهند که بار و اگر طفل
شیر خوار بود سعی و اهتمام کلی در باب مرضعه و دایه نمایند که بعضی از آن ادویه مقویه را بدو
بنوشانند و چنین رشی تیسم همراه با بیوست کات حادثه از جهت حمی و تغیر در عمل غذا باشد

بحرکت

بسبب آن و کل عضلات با دوام که ممکن و حرج شد بود از قبیل دنبال الم تب و یا قی و مرض
والوادانم و در مرافضه اسید دهند که روی عضلات محلول نخواهد بود و چون صعب و دائم و التهاب بر طرف
شد باید رجوع بطبوخ نمود که آن که شامیره و جالینوس و استعمال دهند که بار
بدنت آن اولیه چون محلولی که قوی آن اکثر در کل بدن را از نهایت تحریک نمایند اما استیوملاکی
عبارت است از علت عظم که در سن شباب عارض شود بعکس رشی تیسم که اکثر در سن طفولیت بهم رسد
و هر چند این مرض مذکور مانند رشی تیسم کلیه مشتبه می‌شوند ولی تفاوت کلی بین آنها هست و فرق آنست که
در استیوملاکی وجع شدید و در رشی تیسم وجع نباشد و چون اخیراً مقدار اکثر بواسطه خروج بول از بدن
خارج می‌شود عظام لین شده و قوه آن که ترکیب طبیعی جزو آن باشد نمانده و از این جهت صلابت آن
بر طرف شده منحنی بکند و چندین نفر مرض فقط متوجه ولی در اواخر بیشتر از ذکور بهم رسد و اگرچه
ادراک علاجی حقیقه و لکن بهتر است که اعانت مزاج انها از نوشیدن اغذیه مقویه و لجبه لکن
و وجع ادویه محذره استعمال نمایند و در مرافضه ادویه بتحت بگذارند فصل سیم در کسر عظام که
بفرانسه فراکتور نامند بدانکه کسر عظام عبارت است از تفرق اتصالی که در موضع مخصوص از عظم
بدن بهم رسد و آن بعلت یا مفردی است یا مرکب مفرد آنست که آسیب در عظم یا اطراف او بهم رسد
و مرکب آنست که علاوه بر کسر عظام صدمه بالحم و یا عروق و جروح شده باشد و انواع کسر عظم باعتبار دیگر
بعضی واقع است که دیابیا لم گویند و یا واقع است در موضع مخصوص که آن دیابیا
نامند و یا بواسطه مپیشتمال آن شکل حاصل شود در باقی آن عضو موضع که ضربه بر او وارد شده

دو کسر عظام که ما قبل آن قر دو بند
فراک تور دو بند

و با یو ابطه است در صورتیکه علاج حاصل شود در موضعی که قبل از مکان ضرب در شکسته باشد چنانچه دیده
شده اگر یکی از دست اقسام عظم بر قوه او شکسته شده و که عظم را کوچی نوتیتو باشد
در صورتیکه عظم مکسور از چند موضع تفرق بهم رسانده باشد و سبب شکستگی عظم خارجی است مانند
چنانچه سبب از ضربه سنگ و گلوله و چوب و امثال آنها باشد اسباب خارجی بواسطه اند و از سبب
افتادن بروی قدم یا بروی زانو یا بروی کف دست باشد و دیگر از عظام طویل ساقیه یا عانه یا ران
مکسور شود سبب را دافع و یا واسطه گویند که در انداختن لنگ بقوت تمام عضله شکسته
و هم چنین در ران بزرگ دیده شده که در حال تغیر و نزاع بواسطه شکست زدن و بدن استخوان
بتحکم کسی زنداع بهم رسیده و این از جمله سبب داخلی بواسطه است و هم چنین بواسطه زیادتی
عمر و بعضی امراض مثل داء الفرنجی و نقرس و خنازیر و مزاج سوداوی از عظم عظیم عضو قوت او
غلبه یابد و بدین واسطه عظم استعداد تمام بشکستن بهم رساند و تشخیص دادن کسر عظم بواسطه
چند علامات بهم رسد از آن جمله شکستن حرکت طبیعی آن است و تغیر هیئت و ترتیب آن
بدین قسم که ما بین اجزاء عضو انفصال بهم رسد یا آنکه قطعه تحتانی مذکور از قطعه فوقانی
دور جدا شدن و وجع شدید و اضطراب و انقباض در عضو مکسور بحرکت غیر طبیعی رو اعضو
مکسور العظم و استماع امکان صدا از موضع مذکور در حین حرکت صدای خش خش
که یکدیگر باشد که نوبت این صدا را کرپی تاسیون نامند و در موجود شدن
این علامات تشخیص سهل و آسان خواهد بود و لکن در بعضی اوقات ... درم عارض

شده باشد عضو ماوف را با وجود این علامات تشخیص نمی توان داد در خصوص کسر عظام باید ملاحظه نمود
که آیا عضو مذکور است یا مرکب و کسر او طول است یا عرض و باریک است عروق عظیم و جراحت او را چسپیده یا نه
است از جراحات بایستی مکسور شده این نوع تفرق اتصال عظم را کی نوتیتو گویند و این قسم تفرق
اتصال عظم بواسطه صعوبت در علاج باشد بیشتر علامات و مرض بسیار هولناک است و هم چنین بایستی
عروق عظیم و اعصاب از جمله علامات ردی است و نیز از علامات ردی است التهاب و هیجان آلات مجاور عظم
مکسور و بواسطه آن عظم ذات الریه و ورم و عشی دماغ که از انکسار مفصل و یا عظم راس بهم رسد
و این نیز از جمله جراحات خطرناک است که واسطه شوند عبور هوای خارجی را بموضع علت و از نتیجه آنهاست
ورم عضو و حاصل شدن ریم عفنه و متولد گشتن عروق کسر عظم کی نوتیتو بدون تفرق
اتصال اجزاء لینه در علاج سهل تر است از کسر عظم مفرد که همراه دارد تفرق اتصال اجزاء لینه را
و اندازه کسر عظم بواسطه تقسیمات فوق سهل تر گردد و اما مختلف است باختلاف امات و اشکال عظم و ترکیب
او باسباب امراض و اختلاف سن انسان و مزاج علیل و کاهی اسباب علاج و قرب زمان مرض و معالج چنانچه
میتوان گفت که اتصال عظم مکسور در اشخاص جوان سهل تر است از شیوخ ضعیف و در مزاج سالم زودتر است
از مزاج علیل و کسی که مبتلا بمقامات مرض دیگر باشد مدت معالجه میشود و اتصال بهم رسانیدن عظم
مکسور بیشتر صعب است در زمان حامله چنانچه دیده شده که زنان حامله مبتلا بگشته اغلب شده بیحوز
بدینجهت باقی ماند تا وضع حمل نمود و در باب معالجه باید دانست که تشخیص معالج باید معروف گردد
در امر علاج داشته باشد که بسیار ضروری است چنانچه دیده شده که او زود است متصل نمودن عظم

مکسور خواه از یک موضع شکسته باشد و خواه از بعد از امراض مرض یا مهم ادر و بشکل عضو خواهد باقی ماند
و هم چنین شیار زیاد و بحرکت داشتن عضو ماوف در مدت ملامدی عضو خشک شدن مفصل و آماس
سر و از خواهد شد در صورتیکه اتصال یافتن عظم مکسور طول کشد اکثر مواضع که بهار سطح بستر
بوده بجراحات ردیه مبتلا شده باشد مبتلا بنقرس آماس کنند و سبب کلان در حکمی زیادتی مزاج شوند
اما علاج باید دانست که در معالجه این صعب باید اشاره را موجود است اول آنکه عظم
مکسور را بموضع خود جبر و درست نمایند ثانی آنکه بواسطه قاعده نیکو و لایق در جمع کردن
انعضو و آنکه هر از نه و ثالث آنکه نتایج عظم مکسور را زایل گردانند اول جبر او که رد
نمودن و اتصال دادن موضع مکسور بر جای خود و بر این عمل نیز لازم است که بطریقی که
نایبی از ما فوق الموضع از گرفته یا فوق کشد و نایب دیگر ما دون العضو را گرفته بخلاف
او کشد و رد او ... از ادراک نمودن بر آنکه قطعه عظم محاذی یکدیگر گردیده
تقویت وقت رسیده عظم را بموضع خود داشته و لیکن بعضی اوقات بسیار و جز اوقات صعب است
بواسطه آنکه در موضع علت تشنج کشش و حرکت ارادی عضلات و آماس و هیجان و التهاب اجزاء
مجاور عضو مکسور موجود است در این صورت باید که بعد از جبر عظم مکسور کنند و باید که
وضع کلی خواهد داشت و باید در این حال صبر نمود تا هیجان و التهاب بواسطه فصد و زالو و ضماد ملائم
و ملینه تسکین یابد و بعد آن تحمل ... دیکه آن ... باشد یا معالج تعادل بهمه رسد
هر اینه روز تحمل ... و بواسطه امراض ... کند

و در بعضی عظام چون عظام راس و اضلاع و اتصال عصب عظیم ... لیکن تفرق اتصال
حاصل گشته و آن نیز یک نوع ... باقی ماند است که بعد از رد و قبل از شکسته بایستی
از کار رفته است ... تمام عضو مکسور را ... و آب سپید و آنچه که در اینجا بکار میرود
از قبیل نوار و تخته و چوب و مقوی و غیره است و از قرار موضع مکسور و تفصیل آنها چون
واسطه تعلیم مراجعت است اینجا ذکر نمی شود و اما ذکر مینماییم که معالج آنکه علت ... در قوه
همه کس نیست و در کار بردن این اسباب باید تجویز طبیب حاذق ... لیکن بعضی اوقات این تدابیر
مذکوره کافی نخواهد بود در صورتیکه ورم و آماس و اسباب خارجیه دیگر در عضو ماوف
وارد نیامده باشد و اما بعضی اوقات اتفاق می افتد که روز بروز باید ملاحظه نمود
و تدابیر مذکوره را از قرار ملایمه عضو باید تغییر داد مثلاً در صورتیکه صحت ... و خوف
عارض آن باشد باید در صورتیکه همراه کسر عظام جراحات عفنه است که روز بروز استعمال
ضمادات و ... لازم باشد در هر صورت استمرار استعمال تدابیر مذکوره از ...
لا ثمه روز از قرار حجم عظم مکسور بر طبیب لازم است که بکار دارد تا آنکه ماده چسبنده
که نو انسه کلس گویند در اطراف عظم مکسور پدید شود و چون ترکیب و ترتیب آن ماده مذکوره
در علم ... بتفصیل بیان نموده در اینجا تکرار او را ... دانسته ایم اشاره ثالث لازم است
استمرار ملاحظه نمودن قوه و بنیه مریض را از تاثیرات ضربه وارده بر عضو ماوف و ملاحظه نمودن
در عیوب علت این که در اینجا بکار رود ... است و ... انها و معالجه مخصوص جراحات

ورد و ع عصب ورم و عوارض دیگر را و از بشارات و علامات پیشتر گفته شد پایه و بنیان کسر عظام است و علاوه

بر این بعد خلع الکان در عمل آن تربیت نیکوتر است نفس قطع عصب عضو معلول که الان بود

که در صورت شکسته کسر عظم لطیف نیست که قطعات شان بعضی به بعضی متصل نگردد و متشنج عصب در

بعضی عوارض است که قطع عضو عند دارد یا خیر در بعضی اوقات بسیار ممکن است مشعل علام

مکنی مقبول نیست که شکسته قصبه کبیر با جراحات عفنه یا خارج شدن قطعه از عظم مکسور

مرض بیند که بتواند مرضا را که گرداند در صورت شکسته بعضی ساق ایدی بعینه فوق و ازل از بعضی معلوم

مرکب مقدار رفتن در علم وجعی لازم دارد و چون این شخص قائل به حکمت طبیب لازم است

که در صورت شکسته عظم اگر چه عمل رد آورد و خطا با وحا رود در معالجه مرو نیکه بجهت

او لازم شود علاج از قرار که در پیش ذکر نمودیم و باید طبیب بداند که از قرار علامت عظم

المستقیم او طولانی ذکر خواهد و مرض الضیق کند از حرکت دادن عضو با وقف مقدار

امکان و محافظت مرض از عوارض بهتر علاج قسم هم از امراض آنست که امراض

اجزای بعضی است از قبیل ضربه و عضروف و اوتار و رباطات و اما ایشان وای باید

دانسته که سبب بودن قوه حیوه در اینها امراض این اجزا و لیفی نمره و تعفن کم بشود

اوقات سبب نتایج امراض مختلفه متورم شوند و قسم از لوازم که در این نتایج مداول و

متأثر نیست ورم ریاح اوزیه است که جزء آن ریاح تیسم نامند و چون این ورم

ریاح اوزیه عده برای نتیجه آفته عضلات وخصوص با مفاصل از نیز متعدد می‌سازد از رحم

چه ذکر این مرض در تفصیل این مرض مناسب است بعد نمود کرده خواهد شد و در اینجا بیان علل آن می‌نمائیم چه در بیان ورم غضروف الف

غلظ و غضروف لیفی بخصوص متورم شدن لیفی مفصل اول از باب اول در مقاله درم بیان شده اما

اگر تیز لازم نیست مجملا ایام امراض اوتار و رباط و اسپونیوز رغالبا با امراض مفصل و ریاح اوزیه مرکب اند

در تفصیل آنها ذکر خواهد شد اما در بیان ورم غضروف ساده و غضروف الیفیه بدانکه تورم غضروف

ساده را انگریزیه خندریتس و تورم غضروف لیفی را انگریزیه فیبروخندریتس نامند

و باید دانسته این قسم بسیار کم یافت شوند مگر در مفصل و اکثر از نتایج ریاح اوزیه الکائی و فرنگی

و یا از نتیجه ورم عظمی که از ضربه و لقطه ظاهر بوده باشد و یا از ورم غشاء سینویا و تورم عضلات و باطل

در نتیجه مرض که ظاهر بوده و در انجلیزیه ورم غضروف الیف اکثر به تورم عظمی و یا ورم غشاء سینویل و یا ورم

رباط ظاهر است ریاح اوزیه مفصل نیز ظاهر شود علامات او مگتیش وجع و عدم فعل مفصل عسر است

حرکت مفصل که باعث شدید شدن وجع بشود و چون غضروف مفصل مستدام بود و بتدریج اما

نمی‌تواند حرکت را از تنعیم نمود چنانچه از بعضی قسام عروق اینها را بخیر ورم که گویند که غضروف

ساده و غضروف لیفیه کم مصابه کشته و رسیده نسبت بسیار انتقال دو صریا اتو انکلیز

و دو صریا اتو اسوت قسم سیم از امراض آنست که امراض مفاصل است بدانکه چنین

مفاصل از انواع متفاوت به عوارض آمده و علامات متغیره کثیره لهذا امراض وارده

برآنها کلی و مختلف شبیه و اندازه اینها انقسام بهشت فقره فقره اول در ادو تربیت

نیز از ورام مفاصل و اینها نیز منقسم می‌شود به سه قسم اول ورم حاد مفاصل است قسم دوم ورم نقاعی

که در مفصل ریح جزء ظاهر است سیم ورم مفاصل که در عضلات و مدان تعریف بر ان وارد فقره دوم

در ورم مزمن مفاصل و نتیج آنها که بعربی آن دو صریا اتو نامند فقره سیم در حید داد

تور ذ نیز اسقاط مفاصل فقره چهارم در آن تور ذ نیز نامند که تورک فقره پنجم

در الانسا ذیون و در کل سالیجی که عبارت است از خلع مفاصل فقره ششم در

انکلیز نیز اتصال عظم مفصل است و عدم حرکت آنها فقره هفتم در ضعیف و اجزاء غریبه

در مفاصل گرید نیز نامند فقره هشتم در جیمیو یا نیز خرج قدم از محور طبیعی خود و بدانکه علاوه

بر این هشت فقره مرکب از اینها بعضی از عوارض اتصال مفاصل از قبیل ضربه و سقطه و جراحات

حاده وارد و براو و تقرح و عقد اتفاقیه و سرطان و ورم شدن اجزا او و امثال که

اینها را در کتب مزکوره ذکر بیان کرده اند در این موضع لازم نیست فقره اول

ادو تربیت بعنی ورم مفاصل و اینها منقسم می‌شود به سه قسم چنانچه در قبل مذکور

داشتیم قسم اول ادو تربیت توقماتیک بعنی ورم حاد مفاصل و این ورم

حاصل شود از ضربه و سقطه و یا از جراحات مختلفه از قبیل بریده و چاکیده و امثاله بدون

بعلت حاده در هر حال قسم ورم مفاصل که ذکر خواهیم نمود که اسپیه نیافته وانه اتم خیلی

اما علامات این ورم آماس و وجع و حرارت و سرخی جلد و عسرت در حرکت و حمی و چند

در هر قسم ورم مفاصل این علامت با وزنی یابد چنانچه بعد مذکور خواهیم شد و ورم مرحله سیم

ورم نقاعی در نتیج مختلفه مفاصل بهمرسد و اوقع ورم مفاصل یا بیرون آمدن که رفتار از صیح

و مکام توقف آن کمتر و صیح ان اسهل است هر چند بعضی اوقات آن ورم مشتهر به مرحله

طبیعی در هر قسم جز از او وقوع است اما صیح تهید استعمال ضد ورم از قبیل طلیه بارده

در ضع علق یا رومضیه کضو بعضی که ورم ساقی بوده با شد و استعمال اشربه بارده و عدم حرکت

قسم دوم در ادو تربیت ماتیکم طال یا روماتیکم آیت کولر بعنی ورم مفاصل

که عارض می‌شود در صحاب ریاح اوزیه سؤال چه چیز است ورم ریاح اوزیه در اعتقاد

ما جواب ورم ریاح اوزیه را ورم مخصوص میدانیم که عارض می‌شود در نسیج لیفی و

غشیه نسیج لیفی و عضلات اتقال از عضوی به عضوی کشد و بر و دی و لیه بدین تعریف فرق

ما بین ورم ریاح اوزیه و ورم مزمن نقرس می‌توان داد و چنین تخصیص ما بین ریاح اوزیه

مفصل و ریاح اوزیه عضلات را بجهت انکه فرق کلی دارد یکدیگر و بعلت اکثر اطبا به یک

از این دو نوع امراض جدا گانه نمی‌پندارند ولی چون ریاح اوزیه مختلطه است هیچ تفاوتی با یکدیگر

ندارد مگر به موضع و اکثر اینها قسم مرض با یکدیگر عارض شوند و هر دو در یک مزاج از یک

سبب بهمرسند و بدانکه بعضی از اطبا اوجاع عضلات الطن نفع او را بعضی اسم موسوم نمایند

و لی چون بعد از صیح در همان موضع که بود عود خواهد نمود و عود انکه اول دمی می‌گیرد

نام بدین جهت ما او را بدین اسم موسوم نه وزن این باب فقره ذکر ناکرده ایم و در اینجا

تفاوت کلی اقوال اطبا را می‌کنیم در ریاح اوزیه اطبا را قبول ایم که ریاح اوزیه

عضلات را در امراض عضلات ذکر خواهیم داشت اما سبب این مرض نیست که بهتعداد

مزاج و با مواد و با اتصال از کنف دیگر و یا از مواد هوائی مانند آنکه دفعةً از حمی کی جب
سرد رسیدن و یا کسی یا ضربه و سقطه و لیکن اکثر از ضربه و سقطه عقب علو این مرض خواهش بعض سبب انصبرا
اخلاط را دوری راه روا غیره محرکه دانسته اند بجهة کثرت ان الم و الی قول ضعیف است بجهة
آنکه بروز این مرض در غیر فصل بهار است اغلب بروز این مرض در ایام پاییز سالهاست والاطفال
و امان سنبات کهیم میرسد و ایچ مزاج از این مرض معاف نیست و این علت ما جاریست
و این مرض را علامت ظاهر بروز مرض نباشد بلکه آنکه ابتداء مرض به تقدمات از قبیل قشعریره و وجع
و کسالت اعضا تمام و حرارت در حرکت و با عدم او و بعد یک یا چند مفاصل متورم شده بدین
قسم که وجع شدید یکی از آن و حمرت در آن موضع بهم میرسد باشد و این آماس لینت بر
از دیاد رطوبات شده و بروز تشخیص این مرض و بدین عرض مفاصل آنست که ورم عرض حارست
میشود و با علامات اربعه و بر عکس در اینجا شبهای وجع شدید است و در این مرض حمی مخلوطست
بطوریکه بعضی از اطبا این حمی را حمی رماح اخوس و نیز فیوبر دماتیسم مال
نمند با نبض عظیم و سریع و صلب و عرق ... از موضعی بموضعی منتقل شده بعضی زایل شدن
او از موضع سابق و کاهی ... مفاصل ... بطوریکه ... ایچ طرف
نتواند حرکت نمود و ... در حالت ... استسقا و اضطراب ... و ... اکثر منعقد
عروقست و ... تخفیف در حالت ... بلکه ... از ... این
منتقل میشود ... این مرض ... را ... اکثر ... عروق ...

ولکن در این موضع و کاهی در موضع دیگر اما ترکیبات این مرض که میشود با ورم غشاء خارجی دو ...
قلب و با ورم غشیه دماغی و اکثریه در قدیم اطبا متوجه این مطلب نشده اند ولی ... اعتبار
وارتباط این قول ... مولوم به ... شد و هر چند این ترکیبات
فرع این مرض اند و لی از جهت این مرض خوفست و هلاکت ...
خواهم نمود ... این مرض ... اعمال دماغی ... و تغیر
راه ... بر ...
و لی ... این قسم ...
اما اکثر ... طول مرض میشود ...
بندرت ... یک موضع ...
میشود در این صورت ...
بر ... در اینجا ... اما ورم ... اکثر ... و ورم حاد
باشد ولی ...
در ... موجودست ...
این مرض ...
باشد ...
و ...

اوراق ... شده ... آماس شبیه ...
و ... متقیح و متقرح ...
در ورم ...
قیل ... استعمال
... استعمال
... دوازده مثقال در ...
و ...
...
...
...
...
...
... استعمال
...
...
...
...

و ...
...
...
...
...
...
...
کوتو و هم کوت ...
...
...
...
...
...
...
...

ورم مفاصل در زبان ... او توبلد کوتو و هم کوت نامند

علاوه متحجر بهم رسیده و در رباع او فرسه خفی است و نقرس اکثر در اخف بهم رسیده و رباع او فرسه
که در عقب ابهام واقع میشود و معلوم است که اینها تفاوت کلی از حیثیت مکان و مقدار و علامت و نتایج
یکدیگر دارند که شرح بعد مذکور خواهد شد و این مرض نیز مانند رباع او فرسه منقسم میشود بحاد و مزمن اما
نقرس حاد عارض میشود گاهی بتقدمات و گاهی بدون مقدمات و آنچه مقدمات باشند
ابتدا امر مثل سوء الهضم و ضعف معده و حب رماض و وجع اعضا و بعد از چندی فرقه وجع
بهم رسیده در یک مفصل قدم بهم رسیده و اغلب روز این وجع در ابهام است و این وجع
عارض میشود اکثر در نصف شب بطوریکه ابتدا با آهستگی حمرت در جلد عارض شده با قلق و اضطراب
و حمی و ابتلا تا صبح بتدریج تمام شده و باز در شب دیگر تکرار نموده و بدینطور حرارت لازم
امده تا مدت معینه الی بیست روز و بعد تا مرض بکلی رفع شده و بلا توقف تمام مرض
گاهی و گاهی اینکه از آن موضع بموضع دیگر مانند دماغ و ریه و قلب و معده منتقل شده و این
انتقال بسیار ردی و مهلک است اما نقرس مزمن و این اکثر نتیجه نقرس حاد و گاهی مزمن بطور
مزمن بروز نمیکند در هر صورت آنکه بدون حمرت در آن موضع بهم رسیده یا روز وجع پیدا کرده
و مختلف بطوریکه گاهی شدید و گاهی خفیف و گاهی منقطع و گاهی منقبض و گاهی متواتر و بعض
اوقات از آن موضع بموضع دیگر انتقال نمیکند و آن انتقال یا در احشا [illegible] در دماغ و یا در قلب
و یا در معده میشود چنانچه در نقرس حاد مذکور داشتیم ولی در صورتیکه بمعده منتقل شود وجع شدید
و حب و [illegible] در بطن یا اخراج [illegible] و اسهال و دوار و طنین در گوش و تبرید [illegible]

علامات نکته [illegible] مریض [illegible] دیده شده که بعد از انتقال علامات [illegible] معده
معدوم شده و اثری از او باقی نمانده و تقسیم نقرس بنقرس [illegible] مانند در آنچه انتقال
مجهول و غیر معلوم است و چنانکه [illegible] مذکور داشتیم که در نقرس اوره و اورات طبیعی [illegible]
زیاد شود لهذا اینه اوره و اورات اسید اوریک و اسید اوریک در بول زیاد شده
مورث [illegible] میشوند و [illegible] دیده شده که [illegible] امراض [illegible] اسید اوریک
و اورات [illegible] در مفصل [illegible] شده که [illegible] از موضع بموضع حرکت [illegible] و این نقرس
و [illegible] در اصطلاح اطبای فرنگ طوفوس [illegible] کوت فو نامند اما علاج
تدابیر و ادویه مستعمله در این مرض [illegible] است زیرا که [illegible] دوای مخصوص [illegible] مانند [illegible]
در [illegible] که در [illegible] این مرض [illegible] است [illegible] آنچه [illegible]
و [illegible] در اینجا مذکور خواهیم داشت اما علاج نقرس حاد [illegible] مقدمات
باشد [illegible] باید حفظ صحت نموده [illegible] رعایت [illegible] قسم [illegible] آرام [illegible]
داشته و [illegible] موضع عضو معلول را در [illegible] نگاه داشته [illegible] سوء الهضم [illegible] نموده [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] نبض [illegible] عظیم باشد [illegible]
[illegible] مرض [illegible] و اگر [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] نموده [illegible] علق [illegible] حند [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] آنکه [illegible]

بمقدار کم و بدانکه در اینحالت استعمال ادویه محرکه در مفصل مورث ضرر خواهد شد اما نقرس مزمن
و ایندر این صورت خارج حیث نقرس مزمن [illegible] وجع [illegible] اما علاج در صورتیکه نقرس [illegible] وجع
[illegible] معالجات عمومی که [illegible] مذکور خواهد شد استعمال ادویه موضعی نافع و مفید است بدین طریق
که در عرق [illegible] انداخته [illegible] و بعد او را [illegible] مثقال [illegible]
از [illegible] مثقال [illegible] و حمول [illegible] مثقال [illegible] دانه [illegible]
مالیده و بر عضو معلول [illegible] شش [illegible] روز [illegible]
نموده و این [illegible] در [illegible] نقرس موجع و در یک مفصل [illegible] و نیز از جمله [illegible]
در این مرض [illegible] است که [illegible] داده [illegible] طریقی [illegible]
[illegible] عضو معلول [illegible] و در صورتیکه نقرس [illegible] وجع [illegible] علاج [illegible] شستن
عضو معلول است [illegible] و [illegible] آنکه [illegible]
معمول [illegible] در عضو معلول [illegible] اما استعمال ادویه [illegible] چنانچه در قبل مذکور
داشتیم که ادویه مستعمله در این مرض [illegible] و ذکر [illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] میشود لهذا [illegible] ادویه [illegible] که [illegible] تجربه [illegible] است [illegible] اول
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] دوم [illegible] نام [illegible]
[illegible] در این مرض [illegible] طریقی که [illegible] از تجربات [illegible] بطوریکه در استعمال

[illegible] سیم [illegible] استعمال [illegible] بمقدار
[illegible] قسم [illegible] مثقال [illegible] نموده بتدریج [illegible]
[illegible] چهارم [illegible] طبیب [illegible] آب [illegible]
[illegible] روز [illegible] مرض [illegible] خواهد شد
[illegible] را در [illegible] محفوظ نموده [illegible] دقیقه [illegible] شود
و اگر ضعف [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] را [illegible] و آنچه اطبای فرنگ در این باب
[illegible] که بعد از خوردن [illegible] اسید اوریک خارج شده [illegible]
در [illegible] مرض [illegible] که در این اوقات استعمال [illegible]
[illegible] شراب [illegible] دوازده [illegible]
[illegible] قطره [illegible]
[illegible] محفوظ نموده [illegible] آب [illegible]
[illegible] ششم [illegible] معروف در علم طب [illegible]
از استعمال عرق [illegible] الشخاص
بر عضو معلول [illegible] تخفیف مرض از این عمل [illegible] وجع
از این عمل مریض [illegible] هفتم استعمال [illegible] را

درین اوقات بسیار نافع و مجرب [illegible] رجوع نمایند [illegible]
واوراق [illegible] مبتلا می‌شود [illegible] واوراق [illegible] که [illegible]
واهتمام آنست که قبل از استعمال [illegible] رفتی [illegible] و [illegible]
[illegible] مقطر [illegible] کرده [illegible] و استعمال [illegible] عرق
و بول [illegible] تمام [illegible] اطبا [illegible]
[illegible] قبل از روز مرض استعمال نمایند [illegible]
خواهش مثل آنکه [illegible] مرض [illegible] در رطوبت که [illegible] ادویه [illegible] ضماد
خردل و یا [illegible] صابون در الکحل [illegible] و ضماد [illegible] مرض [illegible] طریقه [illegible]
[illegible] است که [illegible] الکحل [illegible] نصف جزو [illegible]
و اگر نباشد [illegible] صابون [illegible] زعفران [illegible] بطریق [illegible]
صابون [illegible] را در الکحل [illegible] را در آن [illegible]
نموده و یک قیمت [illegible] آب [illegible] معالجه [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] استعمال [illegible] الکحل [illegible] بطریق
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] (marginal note)

[illegible] آنکه [illegible]
که در [illegible] مرض [illegible]
[illegible] و بعضی اوقات [illegible]
از اخلاط [illegible] خالی [illegible] انتقال [illegible]
مفصل [illegible] انکیلوز [illegible]
[illegible] متعلق است [illegible] مفصل [illegible] اطبا [illegible] مرض [illegible]
بعضی اوقات [illegible]
در [illegible] رطوبت [illegible] وجع [illegible]
[illegible] بعضی اوقات [illegible] وجع [illegible] مفصل [illegible]
و چون معالجه [illegible] انکیلوز [illegible]
استعمال [illegible] معالجه [illegible]
[illegible] مرض است [illegible] طریق که [illegible]
[illegible] مرض [illegible] در [illegible]
[illegible] مرض [illegible] نوع [illegible]
[illegible] مفصل [illegible] ورم [illegible] مفصل [illegible]
[illegible] نوع است [illegible] نوع [illegible] مفصل [illegible] ورم [illegible]

انکیلوز
[illegible] مفصل

مفصل و تشخیص [illegible] از ابتدا [illegible] نوع [illegible] مفصل [illegible]
[illegible] از ابتدا [illegible] آنکه [illegible]
علت [illegible] وجع [illegible]
ورم [illegible] بعضی اوقات [illegible]
[illegible] مفصل [illegible] عضو معلول
[illegible] مفصل [illegible] مرض [illegible]
[illegible] حرکت مفصل [illegible] مرض [illegible]
[illegible] عضو معلول [illegible]
[illegible] عظم [illegible]
[illegible] خارج [illegible] وجع [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] عضو
معلول را مقطوع [illegible] انکیلوز [illegible] مرض [illegible]
تشخیص [illegible] مرض [illegible] تشخیص [illegible]
[illegible] وجع شدید [illegible] حرکت [illegible]
ظاهر است [illegible] رطوبت [illegible] موضع معلول [illegible]
[illegible] مفصل [illegible] مفصل [illegible] انتقال [illegible]

[illegible] مفصل [illegible] وجع شدید [illegible]
[illegible] مرض [illegible]
[illegible] بعضی اوقات [illegible] مرض [illegible]
طبیب [illegible] تشخیص [illegible] معلول [illegible] مرض
[illegible] مرض [illegible] حرکت
[illegible] مفصل [illegible] وجع [illegible]
[illegible] وجع [illegible] طبیب [illegible]
[illegible] وجع [illegible] طبیب [illegible]
[illegible] وجع [illegible] خفیف [illegible]
[illegible] عظم [illegible] جمیع اطراف [illegible]
[illegible] مرض [illegible]
[illegible] وجع [illegible]
مفصل [illegible] وجع [illegible] طبیب [illegible]
تفصیل [illegible] وجع [illegible] مفصل [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] تشخیص [illegible] مرض [illegible]
[illegible] وجع [illegible] مفصل

ناخن و انگشتان سیاه قرحه از او ظهور رسد و اجتماع قدری رطوبت در تجویف مفصل کرده و دور
انگشتان تنگ خنازیر ... درجه ... کرده در سایر اعضای آن شخص نباشد بلکه در آن مفصل معمول تنها
باشد و اکثر در این صورت میشود که اول بلغم آن شخص مستعد ... زیرا ... رطوبت مزمن شخص معلق
گشته اما علاج در ابتدا معالجه خفیف علاج ورم مفصل عارض باشد بدین طریق که ضماد
و وضع علق در زیر تحت مریض چنانچه ذکر شد که در بند و خفیف حدت ورم الکن ... و اما آن
تغییری ... و ... باشد احتمال کلی بر تغییر نسج مفصل است و در این صورت باید بدون تعلل
و تامل ادویه محلله الطرقیه ... و ضماد ... که در بند و ... در تحلیل ... اعمال ... تورم
و باید مریض و طبیب صبور باشند زیرا که این مرض مزمن است و ... الضرر ... بدهند و بعد از
مدتی اما اگر ... کبریت ... وضع ... و استعمال کنند ادویه مقویه ... معالجه ... مخصوص
خنازیر ... رطوبت ... و ... مشکل ... و ... در علاج مگر
قطع عضو و اگر در قطع ... و خروج ... مریض ... که
فقره سیم در حید دادنی ذنیر استسقاء مفصل ... علت عبارت است از اجتماع
رطوبت ... سیفود یا مفصل ... استسقاء در مفصل مختص
از مقاله اولی بیان ... تمهید ... مقدمه و تطویل کلام ... باین مطلب
میپردازیم اما آنکه این مرض اکثر عارض شود در ... و ... اوایل ... او ...
... ضربه و ضغطه ... مزمن ... طبیعی

در استسقاء مفصل

چون عرق و بول و غیره و یا غیر طبیعی باشند ماده ... و امثال آن میشود و از اینجا معلوم میگردد
هر چیزی که سبب ... ورم مفصل شود موجب این علت میتواند گردید و علامات این مرض عبارت است
از علامات ... ساير ... چنانچه بعضی اوقات که رطوبت بطور تدریج جمع شود بدون حدت
و بعضی اوقات ... چون اجتماع رطوبت بسرعت ... باشد وجع و حمرت و حمی و غیره شدید
... در این صورت اجتماع رطوبت مشخص میشود از تهیج مفصل ... در موضع تهیج
و چون رطوبت ... حرکت ... آن از طرفین مفصل ... معلوم است
وجع و حرکت مفصل ... و ... مریض ... ورم عظام ... مفصل
و ... دوام ... در ... مرض ... اند ... میتواند
تحلیل رود ... در این صورت این مرض ... رابطه ... و حرکت
غلیظه ... تخمیر ... خواهم
از ... و صحت مزاج مریض ... آن ... در ... خنازیر ... سیاه ...
و شروع ... امثال آنها ... ورم ... مریض ... ورم ...
... ظهور ... علاج باید ... که ورم ...
شود ... رطوبت ... مجتمعه ... اول ... معمول ...
... استعمال ... و ... ورم و وضع علق ...
... و چون ادویه ... شود استعمال ادویه ... محرقه ...

... موضعی ... ورم ...
ورم ... عضلات ... شکر ... بود
مثل و امثال ... و ... محرک ...
التهاب ... فقره پنجم در آن شود ذنیر ... که داینه
آن ... پیچیده ... قوزک ... رباط و اجزای ... که
بیا و اکثر از کثرت حرکت ... و اما آنکه از شدت ... منقطع
گردیده و نعشه و وجع شدید ... که اکثر مریض از حرکت
... دارد و عوام ... که ... و آن تخفیف ... رطوبت ... مقدمات
و عوارض ... اما علاج در ابتدا ... استعمال ... عصبه ... شوربا
یا ... محلول ... الکوه ... موضع علق ... بسته ...
نهاده ... و ... استعمال ... ورم عارض ... باید وضع علق و ضماد
... و ... نقصان ورم عصابه را ... الکوه
نموده استعمال دارند و هرگاه ورم ... باید رجوع نمود ... تیمم
و ... حرکت ... معالجه
... فقره ششم در بیان لوکساسیون
یعنی خلع مفصل بدانکه لوکساسیون عبارت است از تغییر مکان مهره ... از فقره و قرار

در پیچیدگی قوزک

در خلع مفصل
لوکساسیون

گرفتن او بموضع دیگر و این بر دو قسم است عرضی و ذاتی عرضی است در صورتیکه از ضربه و سقطه
بهم رسیده باشد ذاتی است در صورتیکه ... مرض مفصل بود اما خلع مفصل عرضی عارض
میشود از ... عنف ... که ... اتصال طبیعی عظم را از محور خود خارج سازد
و این علت عبارت است از تغییر سطح ظاهری مفصل ... و ... عظم ...
... در تحت ... در قدام ... موضع طبیعی ... بطه ... لصر
... و ... قدر ... و آماس ... خروج مفصل معلوم
... و ... عروق و اعصاب ... ورم ...
عارض ... عمومی از خلع مفصل ... مطلب ... چون
... در اینجا ذکر شود ... تقسیم ... مفصل فقرات از اقسام دیگر
... بدلیل اینکه از ضغطه ... شدن ... عارض شود چنانچه ...
اطفال دیده شده ... کوشش ... کشیده ...
فقرات از محور طبیعی خود خارج شده ... و ضغطه ... دارد و آمده ...
گردیده اما علاج باید عضو را بموضع خود رجعت داد و این سه عمل است اول
... آوردن ... خارج شده ... عظم ...
غیر طبیعی ... خارج شود دویم کاادن تراکسیون ...
... سیم کاپ تاسیون ... قرار دادن مهره را

تنوع

در نقره بدین نوع که اول حرکت باین ملاحظه کرده بطوریکه بواسطه حرکت مهره جای در نقره آید
بعد از آن تکیه گاه را از هر جانب محکم نگاه داشته تا آنکه مفصل بمحل خود قرار گیرد و هرجا پیچیده از کسر
عظم متوجه بدین عارض شود در اینجا نیز توانند عارض بعد از آن بحجه ورم مفصل سبب آن و وجع
عضلات گردد و مانع آید دخول مهره و نقره را و در صورتیکه ورم موجود باشد باید بواسطه
وضع علق و امثال آن حکم رفع ورم را نمود و چون آماس مندفع و وجع بود استعمال حرکت [illegible]
کافی است و جذب تشنج عضلات مانع از دخول مهره بنقره بود از قراریکه در قدیم بمقدار کثیری
از خون و یا عرق را استعمال می نمودند استعمال دارند ولی تجویز اثر و یا خلو [illegible]
و بواسطه تنشق [illegible] بطوریکه [illegible] مریض [illegible]
اما خلع مفصل ذاتی مراد از خلع مفصل ذاتی از ضربه و سقطه خارجی حاصل نگردد بلکه نتیجه
مرض طبعی نقره مفصل است و از آن جهت منوط است به توقیف ورم عظم و غضاریف یعنی
ولی چون این مرض مخصوص است بمفصل فخذ لهذا توقیف او را بیان میکنیم مراد آنکه این
خلع ذاتی مفصل فخذ که نقرسه گفته [illegible] شده علامات مشهوره از صلابت نقره و آن
بطوریکه نقره او را نتواند نگاه دارد و بدین واسطه خلع مفصل عارض میگردد که اکثر [illegible]
واقع [illegible] تمامه بود اما علامات در ابتدا وجع گوارد و عمیق و پر بند در سر زانو که اکثر عمیق
وجع را [illegible] که دانند و بواسطه خلع مفصل از جای خود رنجیده و مریض لنگیدن [illegible]
بل ابتداء علامات انقلات وجع و لنگیدن و بلند شدن زانو و بدین واسطه میشود که [illegible]

در صورت رفع [illegible] ماند مهره تابع [illegible] طبعی فعل کرده و چون خلع شود خلع
مفصل شرکت [illegible] منخلع [illegible] عضله محکم [illegible] تا عظم فخذ [illegible]
در جایکه طول بود [illegible] و حتی [illegible] و در این صورت [illegible] مفصل [illegible]
عارض [illegible] در [illegible] قرار گرفته [illegible] لنگیدن [illegible]
[illegible] و ورم عظم و غضروف [illegible] مفصل [illegible]
[illegible] انکیلز [illegible] خلع مفصل [illegible] عظم
موجود باشد [illegible] بواسطه [illegible]
اما علاج در صورتیکه علامات [illegible] استعمال وضع علق [illegible]
[illegible]
موضع [illegible] استعمال [illegible] علاج [illegible]
[illegible] فقره ششم در انکیلز [illegible]
و عظم مفصل [illegible] و عدم حرکت [illegible] لفظ انکیلوز [illegible]
[illegible] مفصل [illegible]
[illegible] عظم [illegible] خلع مفصل [illegible]
[illegible] عدم حرکت [illegible]
کرده [illegible] عدم حرکت [illegible] مرض انکیلز گفته [illegible]

دوا اتصال دو عظم که آنرا انکیلز نامند

مرض

حاصل شود [illegible] تحقیق [illegible] مفصل [illegible]
[illegible] عدم حرکت [illegible] اما علاج
مرا انکه انکیلز تام علاج پذیر نبود [illegible] مفصل [illegible]
و آن [illegible] انکیلز [illegible] تجویز [illegible]
[illegible]
و حرکت [illegible] فقره [illegible] طبیعی مفصل [illegible]
[illegible] مفصل [illegible]
[illegible] مفصل [illegible]
[illegible] مفصل [illegible]
[illegible]
الوقوع است [illegible] مفصل
منفصل [illegible] فقره [illegible]
[illegible] طبیعی [illegible]
[illegible]
[illegible] طبیعی عظام [illegible] طبیعی [illegible]
قرار [illegible] اما علاج [illegible]

[illegible] عضلات [illegible]
[illegible] عضلات [illegible]
[illegible] عضلات [illegible]
[illegible] عضلات [illegible]
[illegible] و اتروفی عضلات [illegible]
[illegible] عضلات [illegible]
نمود فقره اول [illegible] فقره [illegible] فقره سیم در [illegible] عضلات
[illegible] عضلات [illegible] اما مقصود [illegible]
عضلات [illegible] عضلات [illegible]
[illegible] عضلات [illegible]
[illegible]
[illegible] عضلات [illegible]
[illegible] عضلات [illegible]
[illegible] عضلات [illegible]
[illegible] عضلات [illegible]
[illegible]

پیدا می شود

فقرهٔ اولی در بیان ریاح افرسه عضلی که بفرانسه رماتیسم موسکلر و رم
رماتیسم فقط دم فرانسه [illegible] چون ریاح افرسه عموماً در فقرهٔ اول از قسم
سیم از اقسام امراض بیان شده لهذا در اینجا ذکر نمائیم که ریاح افرسه عضلی را پس
بدانکه چون ریاح افرسه در عضلات بروز نماید درد و وجع خفیف باشد به مدت
که در حالت انقباض عضلات شدت کند و این وجع با تحرکات با سکون و همچنین با تمکن
در یک عضو یا در چند عضو می‌شود و سبب این مرض همان است که در ریاح افرسه مفاصل
گفته شد و عروض این مرض در اطفال نادر الوقوع و در شیوخ و شبان کثیر الوقوع و در صنف
اناث کمتر از ذکور یافت شود و عارض گردد در امزجهٔ مختلفه نیز در هر شخص اعم از آنکه متغیر
خلق و مادی مزاج و یا صفراوی مزاج و یا سوداوی مزاج و خواه ضعیف البنیه و لاغر
و خواه قوی البنیه و سمین باشد و یا به جهت اینکه اکثر این مرض موروثی است و در مرکز
رنج و تعب مفرط و اثر رطوبات بارده بر جلد مورث این مرض می‌شود زیرا که بدن
[illegible] حاصل است بهوای حاد [illegible] چون حرکت شدیده نماید و یا خود را به رنج
و تعب اندازند فوراً هوای غیر موافق بارد رسیده و اثر در او نماید عضلات آن
موضع [illegible] و بعد از آن در آن موضع علامات ریاح افرسه بروز کند و ریاح افرسه
عضلی گاه گاه است ما نیز در حالت حادث وجع شدید است که مبتلا سازد یک یا چند
عضله را معاً و [illegible] حرکات [illegible] که در ریاح

افرسه

افرسه [illegible] وجع چندان شدت نمی‌نماید لکن [illegible] ورم منعقد [illegible] مورث الم کلی است و علاوه
بر این پوست جلد غیر متغیر [illegible] که می‌توان گفت که عموماً آماس [illegible] در ریاح افرسه حاد
می‌شود و هم اشتهای این [illegible] خواه ساکت [illegible] و یا امراض [illegible]
و بقاء تغییر در نسج عضلات و در حالت مزمن اعم از آنکه نتیجهٔ حالت حاد و یا بدون
مقدمات آن حاصل شود وجع خفیف [illegible] که در یک موضع بدن در نقطه
وجع محسوس شود و اکثر در [illegible] و در تغییر هوا [illegible] و هم غالب اوقات همراه
با برودت جلد موضع و ریاح افرسه عضلی خواه حاد و خواه مزمن [illegible] مشتبه
شود با اوجاع عصبانی چنانچه بعضی اطبا ریاح افرسه [illegible] اندانند مگر وجع اعصاب
و هر دو این مرض فی الحقیقه در تغییر هوا بسیار مؤثر و وجع [illegible] ولی وجع ریاح افرسه
بسیار متحرک با تفاوت در شدت و خفت است و [illegible] رئیسه شود
باعث امراض [illegible] لکن [illegible] وجع باید دانست که هر وجع عصبانی
[illegible] ریاح افرسه است [illegible] اینکه از انتقال و امراض دیگر
می‌توانند [illegible] حس را دارد که در [illegible] نسج عضلات که مکانی و [illegible] تغییر
[illegible] حاصل نماید اما علاج عموماً چون وجع شدید در چند عضلات
یکمرتبه عارض شود مانند [illegible] باید در ابتدا وضع علق [illegible]
از آن [illegible] تنقیه [illegible]

[illegible] و غیره و [illegible] در [illegible] و [illegible] مفید است
و در صورت مزمن [illegible] و هم استعمال تدهین [illegible] و صابون [illegible] و چون
مفید [illegible] استعمال کنند [illegible] که بعد از [illegible] یک [illegible]
مرهم [illegible] و [illegible] و حمام [illegible]
لبس صوف و استعمال سایر ادویه که در اوجاع عصبانی مفید اند در اینجا معمول دارند
و چون عموماً ریاح افرسه علاج او را [illegible] اسباب ریاح افرسه مخصوص
عضوی [illegible] علاج او نیز [illegible] تشخیص علاج [illegible]
[illegible] اما ریاح افرسه عضلات عنق که بفرانسه [illegible] مانند [illegible]
عارض شود در عضلهٔ [illegible] و سبب آن [illegible] و اکثر عارض شود در
اشخاصی که [illegible] صنعت و شغل [illegible]
مانند خیاطان و [illegible] و غیرهما و از علامات مخصوص [illegible] وجع عضلات [illegible]
و [illegible] و در این صورت عضلات [illegible]
[illegible] صدمات [illegible] عنق [illegible] بعضی اوقات [illegible]
[illegible] اکثر در روز پنجم و ششم علامات [illegible] مریض
[illegible] بعضی اوقات [illegible] که مرض مزمن شده و حالت غیر طبیعی عنق باقی
ماند اما علاج مانند علاج [illegible] ریاح افرسه عضلات است و [illegible] باید [illegible]

او

[illegible] اینکه طول زمان [illegible] این مرض [illegible] عنق [illegible]
آن شود اما ریاح افرسه عضلات صدر که بفرانسه [illegible] مانند و هم [illegible]
مرضی است کثیر الوقوع و [illegible] التشخیص [illegible] وجع [illegible] و چون بعضی اوقات
مشتبه [illegible] ذات الجنب [illegible] مانند ولی در ریاح افرسه موضع [illegible] وجع
در ظاهر صدر است نه در عمق و باطن و [illegible] شدت [illegible] ذات الجنب
[illegible] وجع [illegible] شدت [illegible] در این مرض حادث [illegible] در آن [illegible]
[illegible] که [illegible] صدر علامات مخصوصه معلوم [illegible] و اگر چه این مرض
مانع از تنفس و حرکت [illegible] صدر [illegible] ولی [illegible] مگر اینکه [illegible]
[illegible] ذات الجنب [illegible] شود [illegible] انتقال [illegible] اما علاج
باید [illegible] رفع آن [illegible] و از وضع علق و حجامت و فصد اهمال
[illegible] تا اگر ماده [illegible] و مستعد انتقال باشد [illegible] اما ریاح افرسه قطنی [illegible]
که بفرانسه لمباگو مانند در یک یا در هر جانب می‌تواند موجود شود و سبب و علامات این مرض
[illegible] ریاح افرسه عضلی [illegible] و وجع در این حالت خفیف
[illegible] و [illegible] قطن شدت [illegible] بعضی اوقات [illegible] شده
[illegible] حرکت نماید ولی [illegible] طول [illegible] مگر آنکه مزمن شده
[illegible] شخص [illegible] همراه [illegible] و باید دانست که در بعضی ابتدای بعضی امراض

حمائلی که بعضی از جراحان وضع شدید در قطع موجود باشد که ابدا از جنبش بالکل باز دارد
بر عکس علامات مجهوله امراض دیگر است اما قلیع اکثر اوقات مانند دفع اخص خواب در یک موضع و
تورمی از ذهن بیرون از آن پیدا و عبور است و ضمادات تعفیف دهند لهذا اگر آن و بعد جراحت شدید
باشد باید فصد و وضع علق نمود پس از آن بجز دادن بموضع معلول و اندفاع مشیع
فرار باید مفید خواهد بود و در صورت مزمن بعضی اوقات قلیع موثر باشد و چون
صدمات و زمان زیادی طول کشیده می تواند که ورم غلیظ آن موضع و ریم آن و داسیر
اشتغال عارض شود لهذا است که بعضی اوقات که سرایت نمایع عجیبه مهلک باشد پس
علاوه بر معالجات مذکوره باید بواسطه داغ و خوردن و استعمال ادویه کاده مادّه را ایمن بموضع
بعید نمود اما ریاح افرسوده بعضی از اطبا امراض را گوینده که ریاح متحرک در ملتقیم
در رشته عصب و حجاب حاجز و معده و امعا و مثانه و رحم واقع شود و بواسطه همان علت
حرکت اینوجع را ریاح افرسوده نامیده اند ولی تا حال این قول بثبوت نرسیده و اعتقاد
ما ریاح افرسوده از جمله امراض اصلیه نیست بلکه انتقال ریاح افرسوده عضلات و مفصلات
مرا نهایتی در اینصورت می تواند سرایت نمود بجهت اینکه از این عضلات و لیفی ترکیب یافته
و از جمله علامات انتقال ریاح مزمنه آلات قولنج است و همچنین بحث در اهل و علامات شبیهه   قرنیه
بورم امعاء و اما و در ورم علامات شبیهه است علامات ورم او و ورم صفاق و در قلب
خفقان و طپش و در راس وجع شبیه بصداع و در هر یک از اینها تشخیص صعوبت دارد و بدین

ایجاب

علامات   اینکه ابدا التهاب موجود نیست و حدت و شدت آنها منوط به تغیرات رطوبت در هوا می باشد
و در هر یک از اینصور علامات ریاح افرسوده در مواضع دیگر موجود بود اما قلیع اگر چه قلیع
اصلح دیگر منوط بتدابیر حفظ صحت است ولی از استعمال حشایش عطره و محرکه و معرقه چون افیون
و بابونه و نعناع و امثال آن غیره هم بمقدار جزئی از مزمن مفید اند فقره سیم در التشنج دائمی
عضلات که بفرانسه دیتراکسیون موسکلر گویند و انیزمی اثر ارادی و باعث است
ظهور   که از نتیجه امراض دماغی و تشنجی عصب و ریاح افرسوده مزمن غیره و میتواند یک یا چند عضو را
مشام مبتلا سازد و تشخیص داده شود از تغیر حالت عضو که عضلات تا تر نمود ادراک ظهور
میرساند و هم از تشنج آن عضلات که در تحت جلد بواسطه کشیده و از تشخیص حوادث بهمان آلات
و این تشنج دائمی عضلات سبب گردد در حول چشم التفاف مژه ای اعوجاج و کوتاه بار
او سبب او نیست مگر بواسطه عملی که باید و تر آن عضو را در تحت جلد قطع نمود و از این
عمل رطوبت سهل بود بعد از تشنج و در فصل ماهیت او و راس و تر بتقطیع منصب شده
آنها را بیکدیگر وصل سازند فقره سیم در انصداع عضلات که بفرانسه دیپتور موسکلر
نامند مراد آنکه عضلات می توانند منصدع گردند از تشنج فوری شدید که بالتمام یا چند لیف
از آن عضلات منصدع شود و اکثر اوقات چند لیف عضلات از یکدیگر گسیخته
و منفصل گردند و در اینصورت فوراً وجع شدیدی با صداع حاصل آید و اگر چه حرکت آن موضع
موثر بل بعضی اوقات ممنوع میگردد ولی رد اثر چندانی ندارد زیرا که اکثر حدت و دیت

قرار دادن آن عضلات در موضع و متفرق نمودن از ختن و استعمال فشرده در مبارد و استعمال ابتدا
اکثر کافی اند و در بعضی اوقات عوض انصداع الیاف عضله تمام او تاریخ منصدع شوند از آنجمله
گسیختن و تر آشیل که بعید و تر از عرقوب خوانند و اکثر از بار زدن است و گاهی از زور و
ضربه و صدمه زیاد هنگام جستن از نهر و دویدن و غیره بهم برابر و معلوم شود از صدای مخصوص در   استماع
این وقت و هم از اینکه مریض نتواند راه رود و در روی پا بایستد و هم مریض موضع منصدعه عضو را
نشان دهد و چون لمس بدست نماید نقصانی در آن دیده اش و تر کیسه محسوس شود و در
صورتیکه جلد آن موضع منصدع یا مجروح نشده باشد وجع و ورم او جزئی و قلیل خواهد
بود و اندک خوف است اما قلیع او بواسطه راحت و تدابیر جراحی باید بعمل خواهد آمد
و مقصود از بیان این مطلب و این مطالب جراحی نه این بود که دخل و تصرف در علم و عمل
جراحی کرده باشیم بل بواسطه مناسبت کلام بود باید هنگام احتیاج رجوع بکتاب جراحی نمود
و نیز بحث در عضلات چون قلب و رحم توانند منصدع گردند چنانچه از بعضی امراض شدید ابوزیم
انصداع قلب و از تعب زیاد در وضع حمل انصداع رحم اتفاقاً وارد آید و هم چنین انصداع
مثانه ولی این اتفاقات را علاج نیست و معلوم است که مهلک خواهند بود قسم پنجم   قسم پنجم
از امراض آلات محرکه امراض بافته زنبوری است مراد آنکه نسج زنبوری مبتلا گردد باقسام
امراض و اسهل الوقوع و علاوه بر اینکه این نسج امراض مخصوص بخود را دارد نیز بواسطه
آنکه در اکثر آلات ممتد شده است امراض آن آلات بجهت مجاورت مبتلا گردد و نتایج امراض

نیز

نسج زنبوری منوط است بچند فقره فقره اول ورم نسج زنبوری فقط که بچهار نوعست اما نوع اول
پاناریس   که بفرانسه فلگمون یعنی ورم فلغمونی نامند نوع دویم که بفرانسه پانوریس یعنی داحس
نوع سیم بفرانسه فلگمون مادیبی بلاذش نامند که عبارت است از بدید شدن ورم
سید در ران جدار و شمع مخروطی نوع چهارم بفرانسه آبسه نامند یعنی دمل و خراج لقضیر
او در فصل ثالث از مقاله اولی ذکر نمایت است بیان می شود فقره دویم تشنج زنبوری با تغیرات
جلد و آن هم بر دو نوعست نوع اول را بفرانسه فرونکل خوانند یعنی دمل جلدی نوع دویم را
که بفرانسه آن تراکس نامند یعنی خراج جلد نوع سیم که بفرانسه آن تراکس
مله خوانند یعنی خراج ردی فقره سیم در هیپرتروفی یعنی ازدیاد
قوه نمو نسج زنبوری خواه عمومی باشد ادوفنده و هیپلی زادیتی نامند
و خواه موضعی باشد که لوپ نامند یعنی سلعه نسج زنبوری فقره چهارم در بیان
استسقاء نسج زنبوری که آن بر دو نوع است نوع اول اودم نامند یعنی استسقاء
فلکمان   لحمی موضعی نوع دوم که بفرانسه آناسارک نامند یعنی استسقاء لحمی عمومی اما
نوع اول از فقره اول در فلگمن یعنی فلغمونی که عبارت از ورم نسج زنبوری باشد
خواه در نسج زنبوری تحت جلد و خواه در مابین عضلات و علامات او به ورم و سرخی و وجع
و حرارت و حرکت آن در ورم این نسج بعد از بار نوح هویدا و ظاهر است
و رفته رفته اینعلت بقاعده و ترودی علاج پذیر بود و ریم حاصله از او سالم و باید

دانسته شد اینجا بیان میکنیم فلغمونیهای ... را و این نوع خاص ... بفلغمونیها که همراه باشد با عفونت
دم و سایر رطوبات ... از اجزاء عفنه چون شمشک و طاعون و اسباب فلغمونیها عموماً
چون اسباب ورم عمومی است که در فصل ثانی از مقاله اولی بیان شد از جمله ضربه و سقطه و جراحات.
و جراحات ... و مثال آنها اما در فلغمونیها ... ورم ... و امثال آنها ...
و علامات فلغمونیها که در خارج موجود گردد ... تشخیص او دشوار ... فلغمونیها در اندرون
داخل چون در جوف صدر و بطن و لکن تشخیص او بسیار صعب و اسبق ... آنکه فلغمونیهای خارج
بروز نماید با آثار ... و صلابت و وجع و ضربان و حمرت ... از ورم حرارت
و عمق ورم و اندر آثار در فلغمونیها ... ساده بعضی اوقات ... و بعضی اوقات
پراکنده بود چنانچه بیان خواهیم کرد ... ورم موضعی ... تبدل ... تا آنکه
چون عظم و سرعت نبض و صداع ... و ... ما ... فلغمونیها تقلیب
رود و ... استعمال ضد ورم ... احتمال کلی ... تحلیل خواهد
نفع ... در روز ... باشد ... خواهیم در ... ورم ... باقی
باشد و ... وجع ... ساکن ... شده ... و ... و برآمده
شده در او ... و ... حرارت ... شود و ... در او ...
دقیق گردد ... و منفجر شود و چنانچه ... بیان ... فلغمونیها ... راکنده در این صورت
ورم در عمق ... و منفجر شود ... و معروض گردد ... سطح ... برآمده ... اندک

مطلع گردد و در جمیع اقسام فلغمونیها ... در ... شدید ... شاید ... و در هر صورت
روا نیست ... از اقسام ... که مذکور شد ... آنکه ورم در عمق است ...
که ورم مذکور از جمیع آلات مجاوره بخوف ... زده ... بدون ... نخواهد بود
و در هر جائیکه ... موجود ... ریم ... موجود شود و ... ریم ... آلات ... و
از عضو و جلد و ... کیفیت ... ریم ... خواهد ... غیر طبیعی ...
در ... و عضو و غیره و بسیار لازم است که فلغمونیها ... از ابتدا تشخیص داده
و بنتیجه منتظر تحلیل نشوند زیرا که در روز سیم یا چهارم ریم حاصل شده و ... شود ...
حصول ریم ... که ... میشوند و ... حصول ریم زودتر شود اگر علیل مبتلا بمرض ... باشد
شود و ... و در ... عمیق ... مذکور است ... که طبیعت نتواند دفع
مرض ... چنانچه در ... است و ... نه از باب مرض موضعی
است ... طبیعت ... و ... فلغمونیها معلوم ... .
ورم ... سایر اورام ... است و علاج ... ورم ... و ...
از ابتدا ... رجوع بطبیب ... است که ورم فلغمونیها را مانع از ... شده و ...
... و ... است ... ورم ... در این صورت اکثر لازم است که ... اگر
... و موضع ... بر ...
چون ... از حصول ریم ... باید ... را ... منفجر ... و طبیعت ... آنکه ...

مبادا که ریم ... دوالیب ... طبیب ... است که چون ... ریم منفجر
سازند ورم مذکور ... کلی ... تحلیل ... است ... فلغمونیها ... بود
معلوم است که استعمال ضد ورم ... لازم است اگر ... نتوانند ... باید ...
مجرای ... خروج ... در این صورت ... و ... را از ... شرط است ...
... تام لازم دارد ... که باید ... آلات ... و ... بسیار
مخوف است ... منقطع ... عرق عظیم ... مذکور شد در ... از
فلغمونیها ... و ... اگر در هر صورت ... مرض
را ... ریم شدن و یا ... و ... ریم حاصل ... بعد از ... استعمال ...
... لازم بود تا ... شدن ورم و در هر موضعیکه ریم ... باید ... شود
باید ... موضع ریم ... منفجر سازند و در هر صورت ... کلی ... بجهت
... ریم و ... حصول ریم ... معلوم است
که ... بر ... بعد ...
... خواهد بود ... نوع ... از ... در ... که
... توونیل ... مال دواق توق ...
... ورم فلغمونیه ... که ... است ... و ... در ... جلیدین
... موضع ... کنند ... از ... بر این است که ...

نیست ... در ... و ... و شدت وجع ... از ...
عروق و عصب ... و ... جلد آن ... است و اکثر
وجع ... از ظهور ... و ... ابتدا ... عارض ... بعد ...
ناحیه ... و ... وجع ... ورم ... است
... جلد ... در ... و ... ریم ...
... که ... ورم ... است
... تحت جلد ... است در این صورت ... است که فلغمونیها ...
... و در ... و ... در ...
... که در فصل سیم از مقاله اولی ذکر شده ...
بعض اوقات اتفاق می‌افتد که عظام ... غلط ... کرده ...
... اتصال غیر طبیعی ... و مفصل ... شده ... و ...
... که ... اکثر ...
... شده ... اما علاج ... در ... ورم ... اتفاق
... باید علاوه بر استعمال ادویه و تدابیر ضد ورم
... که ... داخل ...
و باید احتیاط نمود که ... و حقیقة ... وجع و کم ...

مدت ... بهتر ... صلاح است و ... برآن ... وضع علق و ضماداتی که تحلیل افزون
در استحکام موضع معلول در ماء فاتر و عدم حرکت آن عضو و علاجه که ... بر رشتن دست ... بسته
بستن و استمالی کردن از جمله شرایط اند و مدتی است ... احتراز ... از استعمال اضمده و ضماد ...
حاده و محرکه که اثر آنها غریب است که شدید ... ورم و وجع او را و چون این ورم
مانند سایر اورام ... خصوصی دارد که بواسطه هیچ ادویه و تدبیری نتوان رفتار او را
کم نمود لیکن ... که قبل ... مدت و صحت و وجع او را نوع سیم از
عشره اول در فلکمادی البادولانش که بزبان ... فلکمادی هلاوش
و هم اودم ده فام نام کوش و هم دیلیق و هم انکودش
مریاق نامند بعض ورم عنبی که در ان زمان بعد از وضع حمل عارض شود
و این ورم است بسیار الوقوع و چون عارض شد تفصیل او را این قرار است
که از روز ... الی ... بعد از وضع حمل حس ثقل و وجع در ... ران
ما بین طرف معلول ... و بعد آماس ... و آماس ... از ... تحت سرایت
نماید و ... حرکت مانند با وجع شدید جلد ... و شقاق ... بعض اوقات خط ...
... شقاق ... قرار ... عروق تحت جلدی ... ورم شدید ... در صورت
بود حمی و عطش مفرط و عدم اشتها و عرق شدید و بول قلیل ... که از کثرت
شیر ... فرو ... که در قدیم چنین ... دانسته که این مرض

و هم انکودش مال التو

بلکه

نیست که از شقاق شیر و ... چنانچه در باب ... بیان نمودیم این قول خلاف است
بلکه ... شیر ... نیست که حدت مرض ... که ... تحت
طبیب را ... شود و این مرض منتهی گردد یا تحلیل یا بریم یا بمزمن و چنین تحلیل ...
بتدریج وجع و آماس ... موقوف گردد و لیکن تحلیل او ... بعضی ماه طول کشد
و در بعض اوقات چنین ... رسد و ما بین عظم در ما بین عضلات قرار گیرد و در این صورت
می تواند ورم سرایت بمفاصل کند ... و ... چنین ... قسم
بسیار مخوف است اما ... او ... که بعد از تخفیف
یا ... مرض ... در ... مقابل مرض مذکور بروز نماید و از قرار سابق رفتار کند
و اسباب این مرض اکثر مجهول است اگرچه بگویند تعب و ... دم
در اجزاء ... در مدت حمل و وضع حمل از جمله اسباب ... او و اسباب ... اکثر
تصرف ... است اما جنسیت این مرض ... اطبا بر ... قسم معتقدند بعضی
... و بعضی ... استسقاء لحمی دانند و در این مرض علامات اربعه ورم
ساده و علامات استسقاء لحمی ... بلکه مرضی است مخصوص و وابسته
و متعلق بورم ... که بواسطه حمل و وضع حمل او ... مخصوص
که باید ... یکی ... دم ... که بواسطه ان ...
در وجه ... خاص ... اما علاج معالجه خاص و تدبیرات مستعمله و مفیده

بکار بردن ضد ورم است مانند فصد نمودن و وضع علق بر اطراف موضع
و جلوس در ماء فاتر ... و استعمال اضمده حاره و مخدره و استعمال ... از ...
محرکه و مقوی و مسهلات ملین بجهة اعانت بر تحلیل و چنین بعد از موقوف گردیدن
ورم اگر آماس ... باقی ماند باید بواسطه تحلیل ... او را ... نمایند و بعضی
اطبا را اعتقاد بر این است که در ابتداء ... مقدار ... بسیار
مفید باشد و بعضی معتقد بر این اند که استعمال ... مقدار ... گردن
منفعت ... و چنین مرض ... باید ... حاله نمود که در
... و ... مذکور شد و بعض اوقات ... بلاد ... اتفاق افتند
که مرض ... در زمان تازه ... واقعه شود و در این صورت اطبا
تجربه نموده اند که ... آب ... و ...
و ... در ابتدای وضع حمل منفعت بخشد و در این قسم
زمان ... شود و چون بعضی از زنان در ... وضع ...
باین مرض شوند لهذا احوال بدین قسم ... امید است که ...
... در ... بروز ... نمود ... نسج زنبوری ...
جلد ... آماس ... نوعی از ... جلد ... جبالی گویند و این ...
جلد نیست مگر آماس ... با کثرت ... که حاصل شود از ورم

[illegible] جلدی

جابجا

جابجا با ... زنبوری که همراه ... با عروق و عصب در جلد و از این جهة است
ما لقسیم تورم نسج زنبوری با تغییرات جلدی در موضع صغیر و وجع او از جهة آن است
که ... مذکور ... عروق و عصب از جلد ... و وجع عارض او
و انچه عوام ... گویند ... نیست ... نسج زنبوری
در حالت ... چنانچه ... باید اجزاء خارج ... باین جهة
... اجزاء خارجیست باید ... و بدانکه بعضی
اوقات ... میتواند ... بدون ریم شدن تحلیل ...
که با تحلیل ... چند روز ... در مدت ... سه ماه بتدریج تحلیل ... و بعضی
... حجم ان کبود ... آن شدید باشد مانند خراج منتهی شود ...
اما علاج اکثر در ابتداء ... وضع نمایند در اطراف ... ورم
و ... چندان ... تحلیل او باید ... باستعمال اضمده
ملینه و منضجه و مخدره از قبیل بزر البنج و پیاز ... و بهترین معالجه
آن است که از ابتدا ... شرط ... اما اکثر مرض
... جهة این مرض ... بعض اوقات ... اتفاق افتد که بعد از
بروز ... در ... بروز
نمایند و در این صورت ... دلالت کنند بر بحران ... امراض

معدی و معوی بخصوص در امتلاء انها و علاج آنکه من انها استعمال مسهل و مقیات

هم میزان بطریقه سهل و انتیمون قریب است و چنین مسهل بحران امراض دیگر غرا ز

امتلا باشند بروز و ظهور انها علامت چند است و اجب و لازم است که انفجار

انها بطریقه معالجات تابع بمعدوا اند نوع ثم تم از فوه ادم که بغرانسه

ال تراکس بنه گویند بعض خراج جید بانه جید امس که معه با وجع است خراج ،

از حس و با مین جلد و لا بسیار عظیمه از او که حادث شود لذو ورم چند

تا در اول با فته زنبوری و آن ورم بالاه از عادات است که در دماین جلد شد اول

و سبب این مرض با بحال خود و زیاد نگاه داشتن بدن را در حالت کثافت

و بخصوص از کثرت تمریخ و بعض از ادهان تر ابه بدن و ماندن آن چمن سهر از طعم

زهوبات بیرون ساند بخصوص در خلف عنق و در حد فوات ظهر و کتف عارض

عارض شود و اکثر بروز این مرض با تعقبات سی باشند که از جمله اوست ناخشک

و ضعف و حمی و جنی بیشتر ام روز کند در موضع از نواضع مذکوره وجع بروز

می نماید باشند در مابین جلد ئیه و لا بالا آی و حجم کثیر و وجع سوزنده لون او

احمر مایل بکبود و درو شفاف و چنین آن سلی او شدید تحصه اجزاء آن بود با فته

زنبوری او بعد خفه شدن و موت انها بهر سیاه فلس سیاه ظاهر تحت

که از نحوه دم شدن او تفرج بسیط و عمیق با اطراف کبود ظاهر گردد که

بعد از طول زمان التیام یابد هر چند که این مرض مهلک نشود ولا از غیر

امراض ردیه است اما العلاج در ابتداء باید وضع علق کثیری در اطراف

عضو متمدد نمود بجهت نقصان و زایل شدن ورم و منتهی شدن بانفرا یا

و بعد چند شرط عمیق در باشند که بواسطه امر مذکور با هم دم زائد دفع شد

خارج شدها و هم مانع از تمدد جلد شدها و هم مجرا به جهت خروج ریم گفته و پس

از آن جراحات را به تعلیکی یا از مرهم سفید و یا استر اکس بپوشند

و برروی او لغمه ملینه گرم بیاندازند تا جراحات بحد لم برسد و تا تها

که حدت مرض بر جمیع بدن برابر سرایت کند و تو شدن اثر به ضد و ورم از جمله

لوازم باشد و از قرار تغییر یا قشن الات تغذیه مسهل و تغرا استعمال نمایند

نوع میم از قرح هم آن تراکس مثله یعنی خراج ردی بدانکه این مرض هر اگرچه محض

از حس خالق اما علامتها جزئی برامسهای بعضی لون و فلس سیاه و باحالات در ابتداء

آدمی با می شدید ظاهر شوند اما بسبب این براعه اینمرض عارض شود از سرایت آدمی با می ضعف عمومی است که در

ماده خراج از حیوان انسان که اکثر در قصابان و دباغان و شبانان درجه بیم مطبقه رخ نماید

و اشخاصیکه پشم و کرک می شوند بهم رسد و برای برخی از اطبا از مکیدن

ملس تحل حیوانه را که از این مرض مرده باشد و بعد انسا نیز الذی ماند

مرض مذکور عارض شود ولا این قول نزد بعضی خلاف است و آنچه معلوم و محقق است بعید

از اکل لحم حیوانی که بدین مرض مبتلا بوده عارض میگردد هر چند این مرض موقت

با امراض جلدی و با در این مقام چه شباهت بمرض خراج بطرز اختصار ذکر نمایم

که تفاوت خراج ردی و جید انکه در خراج ردی علامات حمیه از قبیل ضعف

با حمی شدید و بار کسیابان و تهوع و قی و عرق سرد و اکثر هذیان همراه بود

و هرگاه علاج نشود مریض از ما بعد الی ده یوم هلاک شود اما العلاج بعد از ظهور

علامات مذکوره اولاً باید موضع علت را چند شرط نموده و اجزاء منفرده را

زایل ساخت و پس از آن مرض محلول را با آهن تافته و یا بکلر ید انتیمون و یا

بحموضات معدنیه یا جوهر شاه در سوزانند و اد ویه ضد عفونت از قبیل

و گهه پوست گنه گنه و بعد به آلوده در مطبوخ پوست گنه گنه یا محلول فلز هم شود

و یا عرق کافور بیاندازند و چنین بواسطه تدابیر مذکوره در جراحت صورت

ظاهر گردید باید بطرز قانون عمل جراح بالتیام جراحت ساخته بعد خشک شود و در

بین علاج محافظت مزاج بر طبیب لازم بود که هرگاه علامات ورم بر جمیع بدن

ضد ورم از جمله ضماد الو و مثل شدن مسهل و مسهل زو زمنفی بیکو بود و اگر

چنانکه علامات آدنامی موجود بود باید ثم اگر دوست که گنه را با تریاق بپوشند

و اکثر به از قبیل مطبوخ پوست گنه گنه ممزوج بعرق کافور کرده و یا عرق شوره خیار

در نمو قرح میتی در سایر برنوردن تغذیه او و یا دقوه تمیه نسج زنبوری خواه عمومی

بیماری زنبوری نیز بود و زنبوری ا

بود که او به زیته وهم یا زنبوری که نشسته و خواه موضعی باشد که لب پستدیر

سلو نسج زنبوری اما نوع اول که بولا تر این بعضی بمعنی بولکه قرحی چنین لقاح علاج

طبیعی باشد او سو مرض توان خواند و لا بعضی اتفاقات می شود که در لوثت در

بدن بسبب قبول نماید که بر قرار اعمال بدن انسو مخصوص ساند و این مرض حادث

شود در کسانیکه اکثر در حالت سکون باشند و اکل اغذیه نباتی غلیظه نمایند و

این علت بیشتر اکثر تا شباب مرض توان گفت هر چند در سن طفولیت نادر است

دیده شود و از جمله سبب مهم او آب و هوای رطوبت و قطع نمودن اطراف

و خراجه نمودن باشد و نباید گمان نمود که قوه هاضمه در اشخاص سمین کثیر کها

بدلیل اینکه بعضی از صاحبان این مرض ملاحظه کردند که زیاده از قاعده غذا میخوردند

لهذا اطبا از فرط اینکه بسبب آن رسیدگی از لحاظ تحقیق جنین عمر یا باشد بدن حجیم

بقسمی که بعضی اوقات نقالت بدن انها به حدی میرسد و حرکت کشد

مرکبهای انها از ترکیب طبیعی خارج شده و در این وقت حرکت دشوار متعذر

و ضیق النفس و طپش قلب شدید و عرق سرد ظاهر گفته و جلب را مانع از جماع

و نسوان را مانع او اولاد است و هر چند این اشخاص بسیار ایشته خورند

ولا اعمال دماغ بسیار سالم بود و اکثر بسبب ظهور علامات مذکوره یا سکته یا

بواسطه امراض خیر هلاک شود اما العلاج اولاً در بدن اشخاصیکه استعداد بفر بهی

زیاد دارند باید مقدار اغذیه را کم نمایند تا مدتی از بقولات پخته بدون چربی
میل فرمایند و بقدر امکان پیاده روی و حرکت کم نمایند و بواسطه ادویه مخصوصه ترشحات
طبیعی را از قبیل عرق و بول و براز کثیر نمایند و بر غذا [illegible] از جمله ادویه
مخصوصه دانند بدین نوع که در مدت طویله روزی نیم گندم [illegible] فواید بخشند
و در این اواخر زمان طبیب [illegible] استعمال نموده و نفع تام بخشید
[illegible] که عبارت از ازدیاد قوه تغذیه موضع نسج زنبوری است مطلوب است
بعض سلول نسج زنبوری و چربی [illegible] را در فصل [illegible] از مقاله [illegible] بیان نمودیم لهذا در این
مکان مفصلاً ذکر نمی شود [illegible] سلول نسج زنبوری [illegible] از نسج زنبوری و در نسج جلدی
پیدا کرده [illegible] در آنها [illegible] و سبب [illegible] ازدیاد قوه تغذیه [illegible]
که حجم او [illegible] شبیه [illegible] لیپوم [illegible]
که شبیه به پیه [illegible] گویند [illegible]
بهم رسد که در ابتدا [illegible] و در آخر صلب [illegible] که [illegible] این
علت از کثرت صلابت [illegible] که در نسج جلدی [illegible] بهم رسد
[illegible] صغار [illegible] جلد [illegible]
و مجتمع شدن [illegible] واسطه [illegible] جلد [illegible]
[illegible] در استسقاء نسج زنبوری بدانکه این مرض

در نسج زنبوری

[illegible]

منقسم میشود بدو قسم قسم اول استسقاء لحمی موضعی که بفرانسه [illegible] گویند
قسم دویم استسقاء لحمی عمومی که بفرانسه آناسارک نامند اما او دیم بدانکه
اینمرض عبارت است از انتشار و اجتماع رطوبت سروزی در حبابهای نسج
زنبوری و خود را ظاهر میسازد با آماس خمیری بدون وجع در موضعی از مواضع بدن
و چون اینمرض استسقاء موضعی است لهذا تعریف او منوط است بتعریف
عمومی استسقاء که در فصل هفتم از مقاله اولی ذکر کرده [illegible]
نسج زنبوری مختلف است استسقاء موضعی نیز باختلاف است مثل استسقاء
لحمی تحت جلدی استسقاء لحمی [illegible] وغیره و در اینجا گفتگو از استسقاء لحمی
موضعی تحت جلدی میشود که سبب او [illegible] قوه [illegible] جذابه لنفاتیک [illegible]
خواه [illegible] کثیر خواه بحالت طبیعی و یا آنکه سبب او [illegible] مابین [illegible]
و قلب [illegible] و این مرض [illegible] علامات مخصوصه و علامات عمومی باشد و اکثر
در [illegible] امراض حاده و در [illegible] امراض مزمنه حادث شود و در
[illegible] در اطراف [illegible] ظاهر [illegible] و اکثر اوقات اینمرض از ضعف
عمومی بدن عارض میشود و از علامات او است تهییج و تنفخ بدون وجع
با بیاض مخصوص جلد و از فشار اصبع تغییری در آنموضع بهم رسیده
و آن تغییر بعد [illegible] بحالت اول [illegible] که این مرض

از کثرت و غلبه قوه مزاج بهم رسد یعنی ترشح بافته زنبوری کثیر شود و بخصوص این
مرض از تصرف [illegible] که در حین [illegible] شدید شود عارض گردد لهذا در این
وقت اماس بدون وجع ظاهر شود و اغلب این استسقاء لحمی در اطراف سافله
بروز کند با علامات ضعف عمومی مزاج و قلت دم و یا بواسطه مرض [illegible] که از
منع دوران دم [illegible] و سبب ظهور این علت گردد و اینمرض [illegible] در زنان
حامله بواسطه ضغطه [illegible] جنین [illegible] و [illegible] اخیر [illegible] بهم رسد
و در زنانیکه بسرطان رحم مبتلا هستند دوران دم [illegible] بجهت
اجزاء سرطانی و یا اجزاء منجمده که در دم حاصل میشود و منع دوران دم نموده
اینمرض عارض گردد اما انذار او موافق سبب بود اگر سبب از علل [illegible]
رئیسه باشد ردی و اگر در غیر آنها باشد جید [illegible] چون علاج استسقاء
[illegible] را مفید دارند و [illegible] عطرات و مقویات چون
[illegible] تخفیف [illegible] بعد و جلد [illegible] فشار
[illegible] بواسطه [illegible] این علت [illegible] مانع از
جمع شدن آن رطوبت مترشح گردد و استسقاء لحمی موضعی که بعد از [illegible] مرض
بهم رسد [illegible] ظاهر شود استعمال ادویه [illegible] بود اما قسم دویم
که آناسارک [illegible] نامند عبارت است از اجتماع و انتشار [illegible] رطوبت

[illegible]

[illegible]

سروزی بافته زنبوری در تحت جلد که تفاوت با او دیم مذکور [illegible] او دیم موضعی
و آناسارک عمومی است اما سبب آنکه تفاوت با استسقاء عمومی [illegible]
که در فصل هفتم از مقاله اولی ذکر شده لهذا در این مقام تکرار [illegible]
و اینمرض یا از غلبه قوه مزاج و یا از ضعف مزاج بهم رسد و یا عوض از مرض دیگر
[illegible] که آن سبب از غلبه و کثرت ترشح بافته زنبوری یا از ضعف عمومی
از قلت دم یا از منع دوران دم حاصل شده باشد و استسقاء لحمی [illegible]
دوران دم در یکی از عروق [illegible] است [illegible] در اینجا در جرم قلب و یا او
علتی بهم رسد که مانع دوران دم گردد بدانکه قسم از استسقاء لحمی عمومی
آنست که در [illegible] ذکر خواهد شد و استسقاء لحمی عمومی
از اماس عمومی اندام و اطراف [illegible] که بدون وجع و از فشار [illegible]
[illegible] و بیاض جلد محسوس شود و این مرض در ابتدا [illegible]
در اطراف [illegible] که [illegible] گردد تغییری در ترکیب
هیئت [illegible] و [illegible] جلد و از فشار [illegible] باقی ماند و در این
هنگام رطوبت سروزی در بافته زنبوری [illegible] مجتمع گشته [illegible]
نموده و در این وقت [illegible] دوران دم و تنفس متعسر گردد و اکثر
در این مرض [illegible] با مرض دیگر ترکیب یافته باشد [illegible]

سرفه‌ای که اسهال و ماننده باشد عارض گشته و سبب از زوال تخفیف مرض گشته بجهت قلت
رطوبت غیر طبیعی و گاه‌گاه علت در قلب و یا در عروق عظیم بود مجاور رطوبت سرفه زن جمع
گشته تا هنگام مرض هم نماید و در این صورت سبب او رفع نمود استسقاء هم گاه گشته شود
که بعد از نقاهت امراض عارض شود ممکن است از تقویت نمودن در مزاج علیل
آن نمی‌شود از تحلیل رود و در صورتی که سبب سعال تغییر جرم قلب یا عروق و خارج او هم
و یا از علت کبد و کلیه باشد علاج نیز نیز باشد مگر بانکه سبب او معدوم گشته و چرا که
که از اسباب بلغم که آن را باشد کم مرض شدت نموده حرارت غریزی سبب عسر التنفس
و یا بواسطه حمره و یا بواسطه غانقرایا جلدی که زیاد متمد و ادویه باشد هلاک گشته
اما علاج بدانکه عمر با در فصل هفتم از مقاله اولی در تعریف عین سعال ذکر کرد دیگرها
و لاجرم سعال لحمی نتیجه از دیگر رشکم یافته زیر زمان با علامات و از بود رحمت مریض
وجلوس در آب فاتر و فصد لازم بود بخصوص در وقتی که سبب او از بدقوتی
قلب و عروق جذابه باشد باید تقویت از قبیل املاح حدیدی و اغذیه مقوی
و دلک مجفف شنیع عطره و تنفس آنها نیکو بود و چون سبب مرض قلب و یا عروق
عظیم او و یا کبد و کلیه بود علاج ممکن نیست مگر رفع سبب و این از جمله نوادر است
و تدابیر مذکوره سبب اصلا معالجه بود و بعض تدابیر دیگر بکار بسته شد که خفت
رطوبت بوقت رسانند خواه از راه تقویت عروق جذابه و خواه

خارج

خارج جستن رطوبت مجتمعه را بسرعت و از این جمله است مدر و معرق با استعمال مسهلات
مرة بعد مرة بخصوص از قبیل املاح چون نمک فرنگ و طرطر او می‌سود و اهم شرط
جلد را سکو و انسداد سخته است که رطوبت مجتمعه بواسطه این عمل خارج گردد
و لا عمل محو نیست بلیک اکثر سبب حمره و غانقرایا گشته که این
علت نمی‌کوره از جمله علل ردیه باشند اما ضمیمه این فقره بدانکه فرق از
استسقاء لحمی عمومی بدید گشته که بنوع استسقاء در حو اند یعنی صلابت یافته
زنبور و این مرض ابتدا نماید اوگاه در قدمین و بعد در بدن و بعد در
صورت و نخرین و بعد در عمومی بدن سرایت نماید با قدرت که بعضی لون جلد
و بواسطه فشار اصبع تجمد او بعد نماند و اغلب با برودت جلد و پوست
شدید و لا بدون حمی بواسطه علامات مذکوره اکثر مریض بر فعود کار
گشته **اما علاج** در صورتی که در طفل تازه متولد شده علامات مذکوره (در طفلان تازه متولد شده م)
ظاهر گشته باید او را مریض بحوق معطر و دلک نمود و حلوی مریض در با
فاتر شده و محافظت از برودت نموده و هرچند این مرض مهلک بود و لا وضع
علق … در خلف … نافع است **فصل نهم** در اسباب امراض
حریم در امراض آلات صوت جنبیه الات تنفس صوت و تکلم حلقوم است لهذا
درین فصل … امراض حلقوم مخصوص او از الات تنفس شوند با امراض

مختلفه که اکثر از آنها در است و روایت ان نه از آن است که بواسطه
مجاورت خفر که به بدل اسد بلکه از آن است که عبور هوا از وسط حلقوم که
از جمله اعضای لازم تنفس است تنفس بیکرد و بدانکه امراض حلقوم مشتمل است
بر چند فقره فقره اول در التهاب یعنی ورم حلقوم خواه بسیط خواه مرکب باز از
فقره دوم در آنکه … عبارت است از ورم حلقوم … غشاء کاذب
فقره سیم در اودیم دلاکی … آماس مایی نسیم الصدا و اجزای مجاور او
فقره چهارم در آفت زهار … جراحت … حلقوم خواه بسیط خواه مرکب
بتر پر که … فقره پنجم در اشیاء خارجه و جراحات حلق و چون در تشریح تعریف (سرفه … زاید)
کرده و تیز باید از منصب تعریف الی صورت … در اینجا نیز … غده
در فقره ششم ذکر نمائیم فقره اول در بیان التهاب یعنی ورم … لا را
نزلت که هم التهاب … حادث یا مزمن … ورم حاد
او بدانکه اسباب مخصوصه او اکثر همراه … در رطوبت و از فریاد و تکلم زیاد
و استنشاق هوا و اشیاء حاده و دود شدید اثر بر داغ و از برودت حدود
که از التهاب … بیک دیگر رسیدن رطوبت او … بواسطه مجاورت
بحلقوم در او سرایت کند اما علامات بروز او اولاً احساس ثقل و خشک و وجع (تحتیه … شود …)
در حلقوم و تغییر در صوت و بحت او که گاهی تا صرف … تعداد این علامات

حاصل

حاصل گردد از آن آسیم صدا در حقاری … و مریض حس سوزش و خارش نماید که از آن
خارش سرفه عارض شود و اغلب در هنگام سرفه بواسطه خروج هوا بسرعت وجع
عارض گشته و لا بدون خروج نفث و در این وقت مریض دانسته است
بدین علامات که مرض مذکوره بدون حمی یا تغییر آلات تغذیه و لا علامات مذکوره
می‌تواند شدت نماید بدین نحو که آنگاه که تنفس مشکل گشته … و تکلم
موقوف و رسیدن هوا بقدر کفایت تعسر تنفس و یا متغیر گشته و سیمای
سفید یا … گشته که حالت خفگی و تیره که از سیمای او … و
عینین برآمده که مریض بر سر انسان … باشند تا آنکه بعض … (در خوف)
بواسطه سرفه خروج نفث عارض و علامات … حمی عارض شود
اما ورم حلقی خفیف آنکه اکثر می‌تواند در مدت … جهید
ساعت بحوق رفع گشته و در … که نه شدید و نه خفیف باشد
مدة طول او از هشت الی یازده روز است و در وقتی که شدید باشد
بسیار زود بود در … بسبب ضیق حلقوم و چنین این ورم مرکب (بخصوص م)
میشود با بروز غشاء کاذب … که ما در … مرض خناق که در
فقره آتیه بیان خواهیم نمود **اما علاج** ورم حاد حلقوم در صورتی که
ورم خفیف باشد کافی است که مریض … در هوای معتدل نگاه دارند

و محافظت از هوای خارجه نمایند و از شربت سطبیخ گل بنفشه و گل خطمی بنوشند و با تریه نمایند از آب نمک هرگاه مرض شدید باشد فصد وزالو در طرفین حلقوم و استعمال لطوخات در موضع بعید مانند ساقین و بازو و غیرها از قبیل یا نثریه و ضماد خردل یا کبر و غیره که مستعمل است و چنین روز بروز حکاکه شدید بلع استعمال ادویه مقی بسیار نافع است و ... کاردانک و غیره وقت که ... در استعمال مقی کنند هر چند خوف از خفه شدن طفل داشته باشند و بعد از استعمال مقی تخفیف گاه حاصل میشود و چنین ادویه مذکوره را استعمال نمودند و هنوز احتمال خفه شدن اطفال باقی باشند باید برودن شیمع و زالو در خلف عنق و محل قیوه در بازو و یا ... بینداز ند و هرآینه بعد از استعمال شیمع خفت حاصل نشده و علامات خنق بر جو باشند طبیب ... ناچار است که بواسطه عمل در رفع مرض دراند باین قسم که مجرای غیر طبیعی در تحت ... باز نموده چنانچه در کتاب جراحی مذکور است باز نمایند تا عبور هوا بسهولت باشند و مریض ایمن گردد از خنق

لکا ورم مزمن حلقوم و این قسم از ورم حلقوم نتیجه ورم حار است و یا از ابتدا بصورت مزمن بروز نماید و چنین خفت بصورت مزمن بروز نمود در ... سبب او ... فیا در زنان زیاده و نادر است

نقاط بر خارک ... از داخل ... هر دو

... نقیب ... ثبت ... حلقه ... ...

در تحت عنوق ... در ...

در اطفال

در اطفال و عمومیت ... در دو حلقان ... و در اولش در بصورت علامات مخصوص تغییر صوت است یعنی گاهی ... که گرفته یا شدید بهم رسند و گاهی که تمام صوت بالمره گرفته بنوعی که مریض قادر بر تکلم نباشد و اکثر صوت شبیه است بصورت کسیکه از اثر سرد صوت تغییر بهم رسانیده باشد و شدت و ضعف این علامات وابسته است بحرارت و رطوبت و برودت هوا و مریض در حلقوم احساس نقاط نموده بدون وجع و رفتار این مرض بسیار ... بطی بوده طولان بدون قاطع ها و بسیار اعضاء بدن چندان سرایت نکند در صورتیکه زیاد مزمن شود ممکن است که جراحات مزمن در حلقوم پدید شود چنانکه در تعریف سل مخصوص بحلقوم ذکر خواهد شد اما علاج ورم مزمن استراحت بدون الا صحت یعنی تکلم منحل و تنفس ... و ابخره ملینه و نوشیدن اشربه ملینه و اغذیه ملینه و تدابیر حفظ صحت از قبیل پوشیدن لباس صوف و توقف در منازل معتدل و اکثر این تدابیر مذکوره کفایت میکند در رفع مرض در صورتیکه زیاد مزمن نشود در وقتیکه به تدابیر مذکوره رفع مرض نگردد باید شیمع و زالو و خوشی در خلف عنق تجویز نمود که بسیار مفید است و بجهت تسکین سرفه اوقات باوقات قلیان ... برگ ... دانه یا برگ ... طوله کشند یا مقدار کمی از افیون و بعضی از اطبا فرموده محلول نیترات ... نقره در ... جهنم

استرامانی یونانی
یعنی تاطوله

استعمال نمودند که بهم کشیدند ... ورم از او ... شعاع آب سقط حل نموده بواسطه ... قطعه ابر ... بد و در دستن چوب ... سمت اعلی آن حلق را طلا کنند و همچنین نفخ زیبقات و کمبوت ... یا سلفات زرنگ ... کبو ... و یا ... نشات ... ملون ... مخلوط ده الی سی وزن قند غیره استعمال دارند ... در کتب یعنی خناق که بغوانه ... لازم ... ... در ... حلقوم ... ... که ... ... لازم انفره مانند خروج حلقوم با رغوه ... ... از ورم حار حلقوم و قصبة الریه که علامات تشخیصیه او ... کاذبه باشد که ... ... حلقوم مراد علامات علامات او عسر النفس و گاهی معدوم شدن او و مقسم میشود بدو قسم یکی خناق صادق و دیگر کاذب هر یک از اینها را تعریف مخصوص است اما خناق صادق مراد که ... ... ورم حلقوم و اسباب او چون اسباب ورم حلقوم بوده باید معلوم نمود که این ورم از چه مرکب ... بغشاء کاذب ... ... است که سبب او ... مجهول بود ... اکثر ... ... در اسباب از قسم خناق

یا سلفات ...

ز ...

بسیار کم است ...

این مرض در بلاد و رطوبت و ... باران زیاد و تغییرات هوای مختلف عمومیت بهم رساند و این مرض در بعض ... عمیق که ... شیوع باشند اند ... ... و در ... ... در بعضی صورت سرایت ... شده و مرض مخصوص ... اطفال است الا ... ... و بسیار زیاد است در سن شباب و اکثر ... حمله ... و باین معنی که ... مقدمات مرض بروز کنند از جمله ... و ... ... و ... ... لنفاتیک تحت ... و ... حلقوم ملاحظه کنند غشاء ... ... الوان ... علامت بود بظهور رسیدن غشاء کاذب و بعضی اوقات ... ... الطفل در ... ... و در حالت بصورت ... ... در حلقوم سرایت نماید و بعد از آنکه در حلقوم سرایت ... ... علامات شدید تر گردد از آنجمله بعد از عسر تنفس و وجع حلقوم و سرفه صوت و سرفه حالت بهم رسانیده و بسیار شبیه باشند بصوت ... ... و سرفه ... ... بالاخره ... ... علامات ... و عسر تنفس ... بوده که عسر ... ... طفل ... نماید مانند اجزاء ... که ... ... طفل ... ... عینین و در ... ... و چنین از حرکت سرفه

و با بود که استعداد جمیع اینها از قدر اسی غشاء کاذب خارج شود چونکه تخفیف
در حالت طفلی روی دهد و ما نا شاعلامات شنیدست و خفه و حمی شدید و تغییر
لون ناشی عروق و تغییر سیما دلیل بود بر این است اما تشریح در حلقوم و قصبة الریه
و شعوبات رقیق قصبه اغشیه کاذب شاها شود که از برودت نبض آنها
غشاء مخاطی تحت او زند سرخ باشد ملتهب و سیاه شود و جوف مجاری هوا از کثره
از قرار غلظت اغشیه تنگ گشته بنوعیکه بدین واسطه حالت خفه
این تعصیب خناق صادق معدوم است اکثر مرض باشد بسیار مخوف بر هر کس
که علامات و انذار او بود که مختصر مطلع باشد و ما از اطفال اوند [illegible]
مرد روشن که بر واسطه تغییرات هوا وارد گهه و مرضیکه شبیه باد است
با سیرا دیگر واقع شود شبه کهعبد و خناق کاذب است
که در اشتهار از فقره ذکر شد اما علاج خناق صادق شرط علاج او است
اولا فی الفور و بدون تامل معالجه نمایند و چنین در ابتدا ببینند که مریض قوت
البنیه و معاودت او بمرض زیاد باشد برود در وضع علق از ده الی شش
در طرفین حلقوم و منع خلقوم را ملاحظه نمایند بواسطه اینکه اگر غشاء کاذب
حادث شده استعمال اسهب و یا تبیک و یا حملو لاشند از تقیرات
حاد از آن که با زهه تکوید و اگر نمه و غشاء کاذب بعد از آن ساز شد

در اول الامر

و در این عمل احتیاط چندان لازم نیست و چنین غشاء کاذب در عمق حلقوم
باشد او را اکاله موضعی نفعی ندارد بدلیل اینکه طبیب بعد از آن [illegible] شود
در اینصورت باید تقی داد و دوای سیماب بکار برد نه تقی بجهة خارج نمودن اغشیه
کاذبه داد و دوای سیماب بواسطه تغییر دادن رطوبات بدن نافع جهة کم
نمودن خیریت دم لهذا باید از یک الی گندم انتیمون قی را در ایک آب
محلول نموده و در هر ربع ساعت یک چای خوری قاشق بمریض بنوشانند
تا آنکه چهار الی سه دفعه قی حاصل شود و این عمل را هر روز یا هر روز یکمرتبه
اعاده نمایند که از جمیع اقسام معالجه نیکوتر بود و چنین قی نام استعمال ادویه
رقیق شوند مرهم [illegible] او سود و در خلف عنق و اطراف طلا کنند و نوشانند
کلمل از نیم الی یک گندم ساعت بساعت بجهة سیلان براق بروز و بسهولت
بسیار نیکو بود ضماد خردل و جوشی و یا مرهم ذراریح در خلف عنق و اثر آن
بعد قرحه نافع بود و اگر خدا که تخفیف حاصل شده و خوف خفقان مریض باشد
طبیب [illegible] از قرار که در فرنگستان واضع و مبین
ساخته است که [illegible] اگر عمل نموده اند که نقر آن
رسته و ما [illegible] از [illegible] غشاء کاذب [illegible] مجرای [illegible] را مسدود
ساخته هلاک شدند اما خناق کاذب نو کروب و اسم آن این است

نو کروب
خناق

ترکیب نامند بدانکه اینمرض عبارت از ورم غشاء مخاطی حلقوم با نزله او
بدون غشاء کاذب و تمدد لیفاتی تحت غشاء اما اسباب او را
در فقره [illegible] از فصل [illegible] ذکر نمودیم و نیز که در فرنگستان
در باره متعدی مرض بر داشتن [illegible] است که اکثر در پسران و بندرت
در دختران بهم رسد که عموما در اطفال اغنیا بیشتر و در فقرا کمتر و نیز
دیده شده که از چهار الی شش دفعه مرض مذکور نشو اند و در یکنفر عارض شود
اما علامات این مرض اولا انستکه بغتتاً در نصف شب عارض شود با سرفه
خشن و بحت صوت و عسرت نفس با صفیر و استنشاق با هوا اشعر و قلق
و اضطراب با حمی خفیف و بعد از [illegible] مخاطی دهان و حلق مریض [illegible]
اللون [illegible] که در خناق صادق [illegible] در اینجا نبود و همچنین صوت
خروس که در خناق صادق بود در اینمرض نباشد و بعد از انقضای مدت
بیست و چهار الی چهل و هشت ساعت سرفه مذکور لین و مرطوب گشته و
علامات رو بخفت گذارده مریض صحت یابد و اغلب اوقات بسبب
نمودن معالجه باعث بر شهرت طبیب گردد اما علاج اکثر از توقف
در اهویه معتدله و شربهای ملینه فاتره از قبیل مطبوخ [illegible] و
[illegible] فاتر نیکو بود و هرگاه مرض شدید باشد و نبض صلب و عظیم

و همچنین ابتدا وضع علق در نشیمن گاه و در حلقین و استعمال انتیمون قی بمقدار
منقسمه نافع بود و هرگاه چند اینمرض را دواء [illegible] نباشد و لیکن باید بخوبی [illegible]
تدابیر لازمه شد بعلت اینکه بجزئی مخالفت و نقصان [illegible] ضرور تر گردانند
این مرض مبدل بخناق صادق گردد فقره سیم در اودیم و لارنگوتیت
یعنی [illegible] صدا و اجزای مجاور او و نیز در فرانسه [illegible]
[illegible] تیک نامند یعنی ورم قسمت تحت حلقوم که اینمرض عبارت
از التهاب غشاء مخاطی حلقوم و بافته زیر تحت او و میشود بواسطه
ورم خرخره حلقوم مریض مبتلا گردد بالتهاب و اجتماع رطوبت [illegible] و در بعضی
استسقاء اینمرض مذکور که فرزان حلقوم را ضیق کرده اند [illegible] ثلث
فرزان مذکور را از سر و زیر [illegible] ممتنع گردد و این التهاب فصول غشاء
مخاطی [illegible] و یا به فلغمونی [illegible] که [illegible] ادمی باشد و این اسم
با [illegible] یا به فلغمونی بود با عسر التنفس و سرعت او که صوت [illegible]
[illegible] با عسر البلع و یا عدم او با سرفه و [illegible] با بحت
صوت با علامات حلق که آن علامات چندین ساعت یا چندین ساعت
و چند روز یا چند روز یا هفته یا هفته عرض باید و در این [illegible] علامات
خفقان از شش الی ده دقیقه طول کشیده که در این وقت صورت [illegible]

اودیم گلوتیت
[illegible]

مثل کسی که او را طناب انداخته باشند و در فاصله این اوقات و این ایام تنفس بقاعده طبیعی بود مگر آنکه جذب هوا عسر تنفس زیاده از خروج هوا تنفس باشند خواه در حین هجوم و خواه در حین فطرت مرض اکثر مردان جمعی فرض و در شباب بیشتر از طفلان بود و مزمن باشد بسیار ردی و طبیب او را بخناق صادق مشتبه نخواهد نمود بدلیل آنکه تفاوتهای که در علامات شان موجود است اما تدبیر او بدانکه بعد از نوبت غش ضماد بر حلقوم و اطراف طفل او را اماس نموده و مملو بعد از رطوبت سرد و زیر باریم با حرکت برجی از علاج در ابتدا قضیه و زاکو در عنق و کوشاندن مسهلات برقی نافع بود و هر چند که مستهلات درین تقویت کا دیباشند و تا تاثیر دوا قرد در این مرض بخناق صادق خصوصی نوع و باید بعد از تدابیر مذکوره استعمال کوزه در شمع ذراریح و ضماد خردل و جذابات در طرفین عنق بکار رفت و بعض اطبا نیز بواسطه تسکین طوبلیکه او را بقدر ناخن رها داده و تا قبل او را بباقیه ابریشم بهیجاء و بعد از آن سوختن معمول را چند شرط نمود تا رطوبت مجتمعه خارج کنند و چون مریض از قوت و بنیت اماس اطراف شدید در نفس بهم رساند باید بواسطه عمل ید جوان مصنوعی در تحت عضروف درقی بر جهاد اضد بقدر جهار در داخل زیر لارانکس نیز جراحت جراحت زخم حلقوم خواه بسیط و خواه مرکب و خواه تو بر کول بدانکه

اینمرض عبارتست از ورم مزمن حلقوم با تقرح غشاء مخاطی و بعض اوقات با تو بر کول و علامات مرض سل ورم سل حلقوم چنانچه قبل ذکر شد اگر زیاد و طول کشد میتواند مبدل باینمرض کند و این تقرح خواه اصلی و خواه نتیجه ورمی باشد بعض اوقات با عقاید بر غرور اطبا ایدو با تیک است و بعض بدون علامات و تغییری در سایر بدن ولی عموما متمم با تیک است و بنبوت است بمزاج خنازیری و تو بر کول و سفیلیس علامات او از ابتدا تب حرارت و عسر البلع و عسر التنفس و خشونت و خارش حلقوم که از صوت شدید و سرما خورده که در هنگام شدت برصوت بهمراه علامات مذکوره شدت نماید با سرفه بجمعیز خشن و مستمر که زیادتی شدت از طول مدت مرض و گاهی علاوه بر عسر البلع وجع مخصوص در بلع غذا با قلت اشتها و حمی لازم حادث شود و بواسطه آن هزال در مریض عارض و لعرق و اسهال شدید هلاک کند و چون اینمرض اکثر متعلق است بمزاج سفلیس لهذا چنانچه مخوف باشد بسبب آنکه بعد از زوال علامات مرض بمجرد رفع شود و هر آینه سبب او در مزاج شود و ایدر و با تیک باشد اکثر مزمن شده الطبعه انجامد و عاقبت هلاکت شود و اکثر تاثیر و خناق با خشونت صوت حاصل شود و گاهی صوت بالمره موقوف کند و در صورتیکه ایدرو با تیک باشد معالجه او چنانچه فوق به معالجه ورم حلقومی

که قبل ذکر شده ندارد و اگر سبب او تو بر کول یا سفیلیس بود علاجش بانحلات بر عکس در صورتیکه سبب او از سفیلیس بود معالجه او سهولت باشد بجهت آنکه از رفع نمودن مرض کرفتاری رفع اعراض تیک خواهد شد فقره سیم در بیان اشیاء خارجه و جراحات حادث در حلقوم و این فقره چنین منقسم بعلم جراحات لهذا درین مقام او را ذکر ننمایم فقره بیست و هشتم در بیان گواتر یعنی غده عظیم غده زایده نیز داید که نیز بلغت یونانی خوربیلی و هم گرگر و هم گواتر گیرز باشند و این مرض عبارتست از بزرگ شدن غیر از دیاد قوه نمیه غده درقی و آید که در اینصورت نسج او حمرت و غلظت و حجم زیاد حاصل کند یا در او در عروق دم و خیال زیاد مزمن شود که بعض اوقات سلعه و اجزاء لیفی و ماده غضروفی در او دیده آید و سبب این علت چندان واضح نباشد و بعض اطبا معتقد بر این اند که از نوشیدن ماء متلوج و ابهار آب کوهی بیماده کهی این مرض عارض گشته و لیکن حقیقت سبب اصلی او یا تعیین معلوم و مشخص نگردیده و آنچه ظاهر شده اینست که این مرض اندمیک است و در بعضی ممالک و جبال عظیم و بر عکس بعضی ایام شود در حین مرافقه و بعض اوقات اینمرض ارثی بعد و در اناثی بیشتر بهم رسد تا ذکور خصوص در زمان جوان که حرکت و عسرت وضع حمل بهم رسد و علامات او درست ایام آن که این غده بزرگ باشد

بدون وجع و تغییر در لون جلد باد و رو رادو رده عظیم و تغییر تر نیست و حجم او چنانچه از دیاد قوه نمیه کل آن الت و یا قطعه از او سوای تواند مبتلا گردد و در هر صورت آن اماس با همراه رو ترکیب او بعض شکل و یا مدور باشد و در قسمت مقدم عنق و بعض اوقات بواسطه ثقل خود از حلقوم تجاوز نموده میل بروی صدر نماید و بعض اوقات بسمت کوش میل نماید و اکثر اوقات حجم او آنقدر که از سیب قبضه اطفال قبضه است و در ایام اتفاق بی الغیه که در سنگام حیض حجم او زیاده تر شود و معلوم است که اینمرض بواسطه ضغطه بالات مجاور خود چون حلقوم و مری و عروق عظیم تاثیرهای نماید از آنجمله تغییر در حرکت و عسر البلع و عسرت در اوران دم و تنفس و رفتار اینمرض بسیار بتانی بود و چون در سن و چهل بین تجاوز نمود دیگر عظیمتر نشود و بعکس تحلیل رفتن او که در سن شباب ممکن بود و در آن سن دیگر بهیچوجه ممکن نشود اما علاج در ابتدا او سیما طفل باید از تهاله از بلاد خود نقل نمود در جبال مرتفعه منزل او و بواسطه این تدبیر تحقیقی میتوان عظم ورم او را و هم عودت کند الحال او را استعمال تحلیل نمود و بجهت معالجه او نوع مخصوص میباشد نوع اول آنست که از تنتور ید هفت قطره تعیین یدلو دوالی سه مرتبه در مدت هفت جهار ساعت بنوشانند و دهند و از خارج ید ورم با یسیم اچهار جزء مرهم سالکه سی جزء مخلوط نموده

طلا نمایند و اما در اطفال از این مقدار کمتر استعمال نمایند و نوع دیگر
بر کرنبات ... سعوط است از این شیر از که بمقدار زیاد و این علم را استعمال
نمایند از باروه گندم و بقدر پنج زیادتر کرده مانند شقاق در هر چهار
ساعت [illegible] و اغذیه حیوانیه البته بهتر از اغذیه نباتی بود و مخصوص بعضی
اغذیه [illegible] است که هم تاثیر غذائی و هم بواسطه خواص که دارد
تاثیر دوائی می نماید و از دماغ بواسطه در این و خواص و صد شربانی که
بدان مرض واقع می آید نفع دیده شده هر چند بعضی از اطبا اصرار زیاد
در بستن شرایین داشتند فصل سیم از اول باب اول از مقاله چهارم در بیان
امراض دماغ و ما یتعلق به جز آنچه از ظاهره و باطنه بدانکه دماغ را امراض
چند پدید آید که عصبانی زیاد به آنها باشد زیرا که امراض واقعه در این اعضا
شدید و وجع در او کثیر و حرکات بسبب این امراض در تغییر باشند
و شایسته تر این بود زیرا که دماغ محل حواس و حرکت حیوانیه
است اکثر الات [illegible] در اعضا موافق تغییر در صورت آن آلات
بود که هرچه در نسج آن آلات اختلاف روی دهد اعضا را اثر همان قدر
اختلاف باشد [illegible] دماغ که تغییر اعضا ان موافق تغییر ان خصایص باشد اگرچه دران
ان نسج تغییر نبود زیرا که ان [illegible] را کمیت قلیل و اعصاب کثیر است دیگر آنکه تغییر عصب اکثر برما

ناپیدا اند ولی دلیل حقی که بدون شک و ریبی بود تا بحال پیدا نشده است و این امراض دماغ
و ما یتعلق به را منقسم می نمایم به سه گفتار گفتار اول در امراض دماغ گفتار دویم در امراض
نخاع گفتار سیم در امراض گانگلیون اما گفتار اول در امراض دماغی بدانکه
دماغ و اغشیه او محل امراض کثیره است که بسبب آن امراض اعمال دماغی مختل شوند و لازم نیست
اختلال اعمال در این امراض ظهور تغییر آلات را و این امراض اکثر بدون [illegible] باشد زیرا که در آلات
رئیسه باشد و چنین مرضی در این آلات رخ نماید و تغییری یا در نسج او یا در اعمال آن پدید کنند
معبر تشخیص آن بود و بدانکه دماغ و ما یتعلق به را اعمال کثیره است لهذا امراض
انهار [illegible] باشد و نیز باتفاق [illegible] اطبا که هر جزو از دماغ را عملی علیحده است لهذا
اختلاف امراض بر دماغ [illegible] هر تغییری از دماغ اختلال عملی پدید کنند و این
گفتار را منقسم می نمایم به نه فقره فقره اولی در مننژیت یعنی ورم اغشیه دماغی
فقره دویم در آن سفالیت یعنی ورم جرم دماغ فقره سیم در اپوپلکسی
سانگین یعنی نزف الدم دماغی فقره چهارم در دمولیسمان سربرال
یعنی [illegible] دماغ فقره پنجم در کموسیون سربرال یعنی متحرک شدن دماغ در جمجمه
فقره ششم در ادیم [illegible] سربرال یعنی استسقاء دماغی فقره هفتم در [illegible]
سربرال یعنی وجع جرم دماغی فقره هشتم در [illegible] تغییرات اعمال
دماغی فقره نهم در ظهور اجزاء خارجیه در دماغ فقره اولی از گفتار اول

در بیان مننژیت یعنی ورم اغشیه دماغ که بفرانسه [illegible] ابدیت هم گویند
سربرال و [illegible] آن سفالیت و هم گویند [illegible]
سفالالو [illegible] بدانکه دماغ را سه غشا واحاطه
نموده اول غشاء [illegible] باطن داخل جمجمه متصل است که ام الغلیظ نامند و دویم
[illegible] غشاء [illegible] در جانب داخل غشاء مذکور که او را اشمیه ام الرقیق نامند
اول [illegible] سیم غشاء [illegible] که سطح دماغ او [illegible]
دماغ ملتصق باشد که او را [illegible] گویند و این هر سه غشاء را استعداد ورم باشد ولی اغلب
[illegible] را عارض شود و اسباب این مرض [illegible] ضربه لقطع و جراحات حادة و کسر عظام
راس و [illegible] آفتاب و اسراف و افراط در شرب عرق و شراب [illegible]
و جمیع [illegible] را استعداد این ورم باشد [illegible] را استعداد [illegible]
ترکیبات این مرض بدانکه این مرض مرکب میشود [illegible] حمیات [illegible]
[illegible] و امثال آنها و نیز از [illegible] این مرض عارض [illegible] اما علامات
این مرض [illegible] عارض [illegible] مقدمات [illegible]
[illegible] درجه اول [illegible] درجه دویم [illegible] علامات است و در درجه اول
ابتدا مرکند مرض [illegible] کثیر که [illegible] شدید [illegible]
[illegible] و علامات [illegible] که [illegible] تبدیل شود به تغییر [illegible] و حرکت

و [illegible] شدید یا خفیف و رعشه در اطراف و [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و ما بعد [illegible] و این علامات از ورم اغشیه
دماغ نبود بلکه از [illegible] دماغ است زیرا که این اغشیه [illegible]
[illegible] دماغ پس بنابراین [illegible] علامات از دماغ بود [illegible] این اغشیه
سایر اغشیه [illegible] متورم [illegible] و ما [illegible] جمع گشته
دماغ [illegible] علامات مذکوره [illegible] ورم [illegible] دماغ
بیشتر گشت درجه دویم پدید آید که [illegible] علامات [illegible] باید و عوض [illegible]
[illegible] و عوض [illegible] و مریض [illegible] کند و [illegible]
حاصل شود و [illegible] و اما نبض صغیر [illegible] عرق [illegible]
سریع گشته [illegible] و [illegible] درجه اول [illegible]
درجه دویم [illegible] و [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] ظاهر و باطنه [illegible] ماند و ما آنکه [illegible]
[illegible] و این مرض اکثر [illegible]
[illegible] در این جمجمه [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] است [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] است در ورم اغشیه دماغ [illegible]

سیجاء

بالعلامات وجع در عضو در محرقه صداع متصل با وجود تغیرات شدید القوه در عضو در ورم غشیه
دماغ آنکه تشنج و لسان تر در محرقه تشنج مفرط از ان باره و با خشونت بود در ورم غشیه
استغراق متصل متواتر در مدت چند روز پیاپی و در محرقه استغراق بیدار است و اگر هم باشد
یک ادوار مرتبه یک نیست خواه در ابتدا و خواه در انتها در ورم غشیه دماغ عدم وجع
بطن در فشار دادن و در محرقه وجع بطن خاصه در سمت اعور در ورم غشیه دماغ
یبوست شدید طولانی و عدم قراقر بطن در محرقه یبوست یا اسهال با قراقر بطن در ورم
غشیه دماغ نبض بطیء بی قاعده و مختلف در محرقه نبض سریع و منتظم ایضا در ورم
غشیه دماغ تنفس مختلف و ممتد و در محرقه تنفس با قاعده و سریع اما علاج باید در
ابتدا استعمال ضماد ورم نمود و باید بهیچ وجه اطبا غفلت نورزند در استعمال او و علاج برای این باید
ملاحظه نمود ... ورم سر و ... بود ... چنانچه ... ذکر شد
اهتمام در ضماد ورم شرط کلی است تا آنکه در درجه دوم که از ضعف دماغ است علاج نمود
زیرا که صورت خطر عظیم خواهد بود و استعمال ضماد ورم را از ابتدا آغاز کنند که فصد نمایند و منع
عنق و ... احتقان جذابات در ضماد ... ذراریح و خردل در ساقین و استعمال ادویه
منضجه ... کنند ... تبرید کنند از ... اطراف و حقنه حاده باید
نمایند در راس و اگر درجه ثانی عارض شود فصد را موقوف سازند و علاج برای ...
منضج ذراریح بر ساقین یا ... کنند و سر را تراشیده منضج ذراریح اندازند و استعمال

ادویه

ادویه مبرده و مقویه کنند و باید طبیب سعی کند تا آنکه رطوبت محتبسه منضغطه را جذب کند و طبیب را
بر تغیر نبض و در تغیر علامات و محافظت ... از تاثیرات شدید برحذر باشد ... حدت
از نشر و استماع اصوات موحشه و استشمام روایح منکره و در اطفال که در آنها استعداد بخار دارند
چون ... عارض ... از اشتعال عادت ... ورم ... است
و ... منان ذیث ... کولد ... و ... طبیعی
چند ... تواند در بدن ... علامات ... برزدن ... آلات
خارج نموده ... آنکه ... طفل ... ضعف ... عارض شده مرض را
... بدون علامات دماغی ... آنکه طفل ... ورم حاد غشیه دماغی مانند
ورم آن غشیه در اشخاص ... که در اطفال صداع ... اکثر اوقات ... و ... خفیف است
و معالجه ... در اطفال ... تعال ... طب ... اعتقاد ... و ...
... استعمال ... ادویه ... چنانچه در تحفه ... ذکر ... فقره
ازکثر ... در آن سفالیب ... ورم ... بر سر ... و سر ...
... سر ... ال و ... انکیسک و ... ورم ... و ... ادر
قدیم ورم غشیه دماغ فرق ... تا در این اوقات که علم ... کلا
... فرق معین در میان ... علاج ... و علامات ... ورم
... شده و علامات که در ورم غشیه دماغ از منضغط ... او ... در ... ورم

دوم ورم حجاب
دماغ

... و ورم جرم دماغ از تورم جوهر دماغ حاصل شود و ... در درجه اول ... تشریح ...
انصباب دم بر دماغ و ... در جرم او ... شود و در درجه دوم ... تشریح ...
علامات جرم دماغ ... کند و در درجه سوم ... تشریح ... دیده ... و در ...
او در تشریح ... جرم دماغ ... شود که در ... ذکر ... و سبب این ورم
... ورم غشیه او ... عروق ... اسباب ... در ... او در ...
عضو ... عظم از عظام راس و ورم ... و انصباب دم یا رطوبت در
بطون دماغ و ... مرض ... این مرض ... و ... علامات ...
او ... که صداع ... و ... دوار ... صداع که اکثر
... تشنج و اضطراب و ... زبان و ... شدید ... حمی که در ورم
غشیه دماغ است ... علامات در درجه اول شبیه به علامات ورم غشیه دماغ ...
در درجه دوم تفاوت ... درجه دوم ... ورم غشیه ... رطوبت ... در بطون
دماغ ... تغیر در جرم دماغ باشد ... رطوبت ... تغیر ... و ... در
درجه سوم ورم جرم دماغ ... حالت ... مطلق ... دماغ تغیرات
کلی ... فلج و ... اغما و ... و ... فلج ... و ...
... و سرعت نبض و ... مشهور ... شود ... عدد ...
... که ... و ... اغما و ... فلج و ... تشنج و ... اعراض دماغ

وعلاج

کالت

... و ... ورم ... اسکله ... اند و ... ترواند جمیع
درجات ... تا در ... از ... دماغ که ... با ... شود و مرض ... بر
... درجه ... اگر ... به اعتقاد ... بعد از اوقات درد ... می تواند
ورم ... شده ... در ... معلوم است که اگر ... توجه ... است
جرم دماغ ... خواهند ... حالت ... نتیجه ... حرکت ... حواس ظاهر ... باطنه
... در حالت شفا ... خواهد گشت اما در باره ورم ... دماغ ...
... مرض ... از ابتداء الظهور مرض ...
علامات ... که ... ملاحظه ... صداع ... موضع که شدت
... ضعف ... اطفال و ... اعضا ... بدون حس و
... تغیرات ... حواس ظاهره ... در ... مرض ... ورم
جرم دماغ زیرا ... حالات ... مغز ...
و ... طبیعیه ... جرم دماغ در آنها ... می توان گفت
که علامات ... و ... تفاوت ... ورم ... در ... حال او ... علت
... در ... اما العلاج
... ورم غشیه ... در ورم ... انصباب ... در ورم جرم دماغ
... علامات ... و ... ورم باید شروع ... ادویه

مبدء جوانی فرا رسیده و مرده های شهوانی و امثال انها و بخصوص حجم دماغ فراهم باشد معلوم است ادویه در
نباشند که در باره دماغ اکابر اطبا صحت رجحت دهد و علامات تخفیف نخواهند یافت مگر به اعانت
قوه طبیعت ثمره سیم از کتف رالول در بیان أپوپلکسی تعبیر کرده و بعضی که بفرانسه نیز
کُنجَستان سربرال وکُودِسان و هموراژی سربرال ومراد از کلمه
دموی نیست مگر نزف الدم دماغی با عدم حرکت و حس و در این نزف الدم با بدیهات سه درجه ملاحظه
شود درجه اول امتلاء دم است یعنی اکثر از حال طبیعی در وی موضع منصب شود درجه دویم آنکه
دم از عروق دماغ منتشر شده اما هنوز جرم دماغ آسیبی نکرده درجه سیم آنکه دم منصبه
بدماغ دماغ آسیبی رسیده تفرق اتصال لود و در درجه اول دماغ محکوم است از دم ماده ابیض لود
شبیه است بجسم سفیدی که بواسطه دم در او منتشر شده درجه دویم بخار از عروق دم منصب شود
یا در غشیه دماغ یا در سطح یا در بطون او منتشر شود و درجه سیم که خود دم منصب شود در
جیب یا جیره و جیب مخطط دماغ از اینکه ازهم متلاشی از جهت مخزن ماده گشته بوجود آید که
لوزه هوا آید أپوپلکسی نامند که در او دم تمام یا بیشتر جمع شده باشد و چون
دم منجمد در دماغ تکون یابد و در مکان مخزن گشته اثر با هم لیکن بخارج می ماند بدانکه
احتمال اعمال دماغی بدرجات نزف الدم مختلف باشد و علامات در درجه اول از اندر زار
بعد دوار و صداع و طنین گوش و لکنت زبان و میل کثیر بنوم و حس تنمل در بدن و این علامات
شدت و خفت یابند از روز اجتماع منتشره و انضغاط الدم دماغ او چون مدتی دم بدماغ

کنجستان سربرال نیز مسمی دم دماغ
کوپیان ضربه ازجوش
هم شود یا بیرون نیز نزف الدم دماغ

و الضرر بود با گمان شخص را اندر جهته و با انتفع و زنده و ناگزار به تبدیل سازد و هر چند در اسکته شنوان
لکن فالج و لقوه و امثال این بعد از تشخیص در سکته و در این جا اشاره است بتفصیل و چون تفصیل
رجوع باینه علامات مخصوصه بمعدوم کردند و در درجه دویم که انصباب دم است حس و حرکت از بین
شوند و علامات در درجه اول نیز موجود باشد و زوال نیز علامات در این درجه ترتیب است تا در درجه
اول زیرا که تا دم منصب نگردد علامات بطرف نخواهند شد در درجه سیم که جرم دماغ
از هم متلاشی شده و یک یا چند مخزن گشته بوجود آمده فقدان حرکت و حس باشته خواهد بود
زیرا که معدومه تأثیرات منضغط جرم دماغ نیز متلاشی شده و بدانکه فلجیکه از سکته بود اغلب
در یکی از جانب بدن بود نه در بعض در صورتی که جمع مراد جانب بدن را فرو گیرد معلوم است
که دماغ او در هر جانب علت عارض شده و در این هنگام از جانب دیگر امید زیستن نیست
در جانب مخالف عضو معلول دماغ باشد لیکن تقاطع که ان الیاف عصبی مقدم نخاع و نیز لو
شده که انصباب دم اغلب در جیب مخطط و جیب باصره باشد و چون جیب مخطط و جیب باصره
واسطه حرکت و حس اند بر اطراف اند چنانچه در فصل اول از باب اول از اعمال نفسانی در کتاب
فیسیولوژی بیان نمودیم لیکن بنا بر اینکه انصباب دم در یکی از این جایها در یک از جانب
اقلیم عارض شود و عموما می توان گفت که اقلیم جانب است که شدیدتر باشد از اقلیم جانب
اطراف و بعضی اوقات خط وسط لب بیک جانب کشیده شود و این علامات می توانند موجب
نباشند و هم چنین هم نیز زبان که در آن صورت از گفتن آن متخلص لیکو و کلام او مکلب است

کشیده شود و در بعضی اوقات نیز مثانه و مقعده را فالج عارض شود بقسمی که حبس البول شدید و یبوست
و یا بکلی بول و خروج براز و بول بلا اراده عارض شود و عجب که سکته ها دموی مرض است که اغلب در وره
نفر که تغیر او بمقصورات است که ابتدا اثقل ران و صداع و دوار و طنین گوش و میل مفرط بنوم و حس
غلو و سیاه ماقت و علامات نزف الدم دماغی مختلف شود از قرار حجم دم منصبه و محل منصبه که بیر
باشد علامات شدیدتر بود که بعضی اوقات حرکت و حس باهم و بعضی اوقات حرکت و حس بدون
احتمال حواس باطنه و ظاهره و در بعضی اوقات جمیع اینها زایل شده چنانچه در این هنگام
شخص سکته ناگهان از پا افتد مانند کسی که برق زده باشد و الفتاد در این هنگام علامات
در چند ساعت یا یک الی ده روز طول کشیده موقوف می گردد و چون مقدار دم منصبه کثیر
باشند علامات تا چه ماند از سه الی نهم روز مریض را هلاک نماید و در بعضی اوقات
علامات فوراً تخفیف نکرده ولی در انضغاط دم منصبه جرم دماغ التهاب و انضغاط ورم عارض
شده و علت بهر مانده علامات را دیده در باره حمی نامیده که نبض سریع و مختلف و تشنج
و در یک صورت یا نتیجه علت التهاب عارض گردد و عاقبت مریض را هلاک کند لیکن بنا بر اینکه
هلاکت از سکته بچند نوع حاصل شود یا بواسطه اثر و الضرر نزف الدم و منشق شدن
دماغ از او و یا در روزهای اول بسبب نزول الدم بدماغ و یا بعد از عدم انجذاب
دم منصبه و یا بسبب تهیج جنبی که از او حاصل شود و بعضی وقتها مرض چندی نخواهد بود
التهابات بعد در خون بعدی حاصل مریض حاصل خواهد شد ولی علامات فالج تبدیل نیافته کم خواهد شد

و اگر کسی گوید که و سکته شخص را یکمرتبه بنیاد از نام جمیع حرکات و حواس او را زایل کرده اند تا نیمه
سکته دموی خواهد بود یا نه جواب گوییم که امراض دیگر جنبی غیر از نزف الدم انسان را
نیز مرتبه تمام یا تعدد سازد چون ضربه وارده بر عضا که بدو اسباب دماغ متالم شود که بفرانسه
کمُوسیُون دوُ سربرُو گویند و خفقان و اسراف اشراب و عروق بر سکرات و سکته
عصبی و بعضی اوقات مرض غشی که هر یک در جای خود ذکر خواهد شد و لازم است که طبیب که بدقت وفهم
نماید که سکته را علت چیست زیرا که معالجه جنسی است از قرار اسباب که دوا مختلف که از
روی انتخاب خروج دم از بدن باشد معالجه او ضد علاج است که در نزف الدم دماغی مذکور است
و این سکته از نزف الدم دماغی بدان امراض مشتبه نشود زیرا که در این امراض نبض متقطع اعضا
متغیر و وجع کفیف و رنگ حال رنگ و لقوه و چون شدید باشد نوم سنگین با خرا فرسیده آما
اسباب نزف الدم دماغی بدانکه اسباب از وجنین اسباب نزف الدم قوه باشند که در فصل اسباب
از مقاله اولی ذکر شده و آنچه خاص می توان گفت که این نزف الدم را اجر بحث علامه
کی سیر دم بدماغ و دیگری عدم رجحت دم است از او و از اسباب شدید دم نحو دم در مرض
دموی مزاج و ورم دماغ و بواسیر دم قلب و شدید حفظ و حرکه و استعمال مسکرات و انواع
جماع در شاخ و اشرجه و سیر مفرط و از اسباب عدم رجعت دم است مداومت از فکر و حرکات
عنیفه و لکن بند تنگ و فرو بردن و حبس و بدانکه اکثر این مرض مورث باشد و در
حوالی سن چهل باشد تا زمان و اکثر مبتلا سازد و اشخاص را که سمین باشند و اعضای ایشان عظیم

و اگر در تصحیح و تضخیم وجود تنقص متلاشی بودن مرض یک نوبت اعم خوف کرده باشد از عواید بچه‌ها بر نوره رکیه
افتاد و در کیمات بدن عارض شد آن اشخاص این شنبه از عروض سکته ثانیاً اما علاج اطفال در علاج اینها
نور رو نیز و فی الفور معالجه نمانید بطریقی که او در علاج نزف الدم را نمانید و لیه فصد تصریح نموده و زالو
در بن گوش و الحاق و وضع نمانید و بعد از نزف الدم را زایل کننده بواسطه را دعات
و جراحات علمی و [illegible] اعانت نمانید طبیعت را در انجذاب دم باستعمال مسهلات و امالی که در اغذیه
و وضع شمع فدایی در مابین کتفین و چهارم علاج فالج کنند که عضلات را کاملی صحت برگرداند
با علاجات دلک و حمام کبریتی و مقویات محرکه که از قبیل استرکنین و مثال آن [illegible] شخصی
مبتلا شد بمرض اول فصد نمانید اگر چه بعضی گویند که در استعمال فصد ضرر
نماید ولی ضعیف است چون در سکته دموی متحمل شدن حالت دماغ از ملاحظه [illegible]
معده لازم است و اگر بعضی اوقات از فصد در سکته [illegible] در بعضی اضرر دیده شد
احتمال کلی بر آنست که علامت نزف الدم دماغی موجود نبوده بلکه یکی از امراض مختلفه
که بدان شبیه می‌توان شد آن شخص را مبتلا گفته و چون فصد ممکن نشود با جهت بیرون فضلات
و یا عدم اسباب باید وضع علق کثیر [illegible] نمانید از ادویه مسهله [illegible] از قبیل صبر زرد
و [illegible] و ضماد خردل در ساقین و چون مرض شدید بود خروج دم اکثر از نمانید که
در هر روز چند نوبت اخراج دم نمانید از فصد و زالو و حجامت و استعمال ادویه مسهله اکثر
نمانید تا آنکه دفع فضول شود زیرا که وجود فضول در امعاء منع مورث فشار و عروق دم در

لکن

لکن گردد و مانع آید دوران دم را و باید پیش از این تدابیر اکثر نمانید و استعمال دلک
و دلایل کنند تا حس و شعور رفته باز آید و چون که [illegible] در غذا او میکند باشد مصفی دم و ملطف — مریض
نماید طبیب نقاهت مریض او چون از عموم علامات احتمال در جذب شدن دم [illegible]
رجوع نماید باستعمال [illegible] و خصوص استحمام بمیاه کبریتی زیرا که قوه محرکه دماغ در این مرض قلیل
گشته و بعضی از اطباء سکته را ناشی از ضعف قوای دماغی دانسته در ابتدا رجوع بمقویات
محرکه نمانید ولی در سکته که بسبب آن نزف الدم دماغی بود این نحو از علاج آنست مضرات
و اگر در بعضی اوقات نفعی از او حاصل شده معلوم است که این قسم از سکته از نزف الدم دماغی — نوع
نبوده بل بسبب یکی از [illegible] او که ذکر نموده باشد و واجبست از هم حفظ صحت
است بدین نحو اشخاصی که استعداد مرض دم بدماغ و یا استعداد سکته دموی دارند خود را
محافظت کنند از جمیع اسباب که خصوص مختلفه بعضی ذکر نمودند با نیطور که همواره
بپوشت مزاج را از [illegible] نمانید و بدین منظور استمرار با حب صبر زرد و [illegible] و امثال
رجوع نمانید و همینکه علامات مرض دم بدماغ حاصل شود معینه تر از هم تدابیر وضع علق
بر مقعد است خصوص در صورتیکه مریض در پیش یک نوبت مبتلا بسکته شده باشد و در
اطفال عادت سکته دموی بسیار است که چون مخصوص بدان است ذکر علیحده از آنجا لازم
دارد و در این صورت طفل در هنگام وضع حمل یا چون متولد شود بسیار از نقص لون
یا جمیع علامات از دیاد دم بدون حرکت و یا با حرکت تشنجی و یا بدون تنفس و در اینجا سبب

منع دوران دم است و یا بواسطه فتق [illegible] طفل را و یا بواسطه [illegible] و جنین
بر عنقه در حینی که ثانیه دوران دم را او موقوف کند اما علاج باید بزودی بند سره قطع
نمود و فی الفور نبندند تا قدری دم از او خارج گردد و چون آن عارضه جنین [illegible] علامت
متفاوت موجودست عوام نیز بدون آنکه بطبیب او ببرد دارند در هنگام قطع بند سره
را بستن او را دیگر تامل کنند تا قدری دم از او خارج شود و بعضی اوقات خنق طفل که
[illegible] آسفیکسی نامند همراه بود و در این صورت باید رفع نمود آن را که در فصل
جداگانه در امراض آلات تنفس بتفصیل ذکر خواهد شد فصل هفتم در [illegible]
در [illegible] [illegible] علامات دماغ و او انچه از تشریح معلوم شود عبارتست
از این که موضع صغیر یا کبیر از دماغ با تغییر در اعمال او از قبیل صداع و تخلف اعمال
دماغی و حس نمله در بدن و [illegible] و تشنج و وجع در اطراف و این مرض از زمان قدیم شناخته
نبوده ولی در این زمان اطبای فرنگ خصوص فرانسوی او را امعین و ظاهر ساخته و در قدیم
او را با نزف الدم دماغی و ورم جرم او یکی دانسته زیرا که هر سه این مرض تغییر اعمال شبیه بهم
پدید کننده اما اسباب این مرض [illegible] اغلب اسباب این مرض ورم جرم دماغ و نزف الدم است و [illegible]
قسم اکثر [illegible] که بدان ورم جرم دماغ و نزف الدم او حاصل شود و سبب [illegible] و اسباب مضغوطه
بدان و تقلید شان دوران دم در دماغ است و [illegible] از این اقسام اخیر بطور [illegible] و علی ای حال [illegible]
با علامات و یا [illegible] به علامات و [illegible] علامات نزف الدم دماغی مانند و اکثر که در [illegible]

دماغ

دماغ در عقب [illegible] آنانکه [illegible] وجع کلی شود [illegible] افلیج از نزف الدم دماغی و فرق کلی میان
بعدها مقدمات چنین صداع و سیاهی در پیش چشم و دوار و این علامات چنین فرق در رنگ [illegible] لکنت
لسان و حس نمله و حکه در اعضاء و پس از آن ضعف در حرکات و عاقبت افلیج عارض گردد در یکی
از دو جانب بدن و این افلیج مانند [illegible] تشنج و وجع در عضلات [illegible]
و قوای نفسانیه خصوص قوه حافظه ضعیف گردد و [illegible] هر چند [illegible]
این مرض [illegible] است ولی [illegible] و میشود که عارض شود یا از فقدان اعمال دماغی و یا
از ترکیب شدن او با مرض دیگر مانند ذات الریه یا ورم غشیه دماغ و نزف الدم او و [illegible]
او متغیر است و علاج [illegible] و چنین [illegible] علاج [illegible] اختلال یکی از اعمال دماغی [illegible]
خواهد ماند تا مادام الحیوة اما علاج در حالت چنین علاج نزف الدم دماغی است و چنین [illegible]
مانند علاج ورم [illegible] جرم دماغ است از قبیل داغ و ذراریح و وضع کوزه و امثال آن [illegible]
[illegible] بمقویات و محرکات استعمال دارند تا قوه ایشان را از [illegible]
علاج و [illegible] مزاج است فصل هشتم در [illegible] [illegible]
وارده به دماغ [illegible] آنکه بواسطه ضربه وارده بر راس یا موضع دیگر که بدان سبب جرم دماغ
[illegible] و [illegible] اجزاء صغار دماغ [illegible] که بدان جهة تغییر اعمال [illegible] — و تعفنت
دماغی حاصل [illegible] تغییری در جرم دماغ هویدا نشود [illegible]
[illegible] از [illegible] تفرق ذرات دماغ [illegible] اتفاق جرم دماغ [illegible]

ثقیل و الفریق اعراض علامات که گفته شد و در عرضه از احتلال و فتور عملکات دماغ مانند داشته .
و نقصان حرکت و حس و عسر و خروج بول و براز بی اراده و علامات بانفراده جمیع اینها شوند
و بعضی از علامات استطلاق اعراض بهم ... آرامی و غیر آرامی از ... دم
و اکثر از آن است که بجای ... و عدم حرکت و نبض ... ضعیف ... از جمله ... حرکت
کننده بودن کسانه از اعضا ... پیدا شود ... این مرض ... دماغ ... در کلمات
دماغ علامات شدید ... اند هرچه ... تر ... ضربه بود ... تقلیل شدن کننده
هر که بواسطه ... ضعیف ... ورم ... دماغ ... شده باشد
و این ... او قرح ... تشخیص ... صعب میگردد و اما العلاج ...
... دماغ ... علامات ... پیدا شود ... تنقیه ... ایام
... استعمال ... کنند ... و نیز
چند قطره ... گرم ...
... و اخیر مرض ... شده ...
مقاومت مرض ... شدید ... شود ...
علامات ... ورم ... دماغ باشد ... از اطفال
اول در هیبر ... که عبارت است از استسقاء دماغ و او جمله
باشد جمله اول در ... و جمله دوم در هیبر ... و ... مقال

در استسقاء دماغی

... اما جمله اول در ... که استسقاء ... عبارت
از استسقاء ... رطوبت ... که در ... اوقات ... مانند ... مرض
و از الوقوع است ... رطوبت ... جمله ... داشته
که ... رطوبت ... پیدا ... و اجتماع رطوبت
... شود ... اجتماع رطوبت ...
... استسقاء ... دماغ ...
... تفاوت ... استسقاء ... قسم ... دوم
قسم اول ... عارض ... ضعف ...
که ... رطوبت ... استسقاء ... وقوع ...
که مریض ... اطراف ... و اطراف ...
... حرکت ...
است و ...
... مرض ... عارض ...
... علامات ...
بدن ... دماغ ...
... موقوف ...

قسم دوم

... شود ...
... اغذیه ... استعمال اغذیه ...
... استسقاء ... اطفال ...
...
... اضطراب
... اطفال ...
... در ابتدای مرض ...
... چشم و حرارت ...
...
... بول ... جلد ... و نبض سریع
شود ... چشم ... بول ...
...
...
و آن قدر که طول ...
...
...

تتمه بعض ...

...
تشنج و حرارت ... اطراف ...
...
...
...
...
...
که ... در ... ابتدا ... تشنج اطراف
... تشنج ...
... تشنج ... اطفال ...
...
...
... تشنج ...
دندان ...
...
و خروج ... اطفال ... خروج دندان ...
... خروج دندان ...

بعد و باید که بدان تشخیص داده شود که بیرون و میان در بطن پیدا کرد و تشنج کم بود و در استسقاء
دماغی حاد اطفال بر عکس بطنها فرو رفته باشد و نیز درد و قوع و میان حرارت و برودت
در مواضع مختلفه بدن گاهگاه عارض گشته و نبودن زلال کم بود و بر خلاف استسقاء حاد
دماغی که حرارت در تمام بدن یکنهج باشد و در عروج و میان در علامات تخفیف پیدا آید
و آن چنانچه این مرض با میان سعود و معده مرکب باشد از عروج و میان در علامات عمومی استسقاء
دماغی تخفیف رخ نماید و تشخیص با نوبه غشی عبران داده شود که نوبه غشی در تقدمات
او نوبه ده موجود باشد و علامات طرقی نوبه حدت و تخفیف با هم بر خلاف استسقاء
دماغی که علامات طرقی اتصال ثبات کند اسباب اول استعداد ارثی است چنانچه مشخص
شده که بلطایفه را اغلب از اطفال اظهار او در کلام معین این مرض عارض شده و بعضه تولد یافته هم
سن است که دیده شده که تا ماه دهم هیچ طفلی مبتلا بدین مرض نشود و از ماه دهم تا سال
چهارم این مرض عارض شود و از سال چهارم الی سال ششم و هفتم بیشتر عارض شود و در سال
دیگر این مرض کمتر نماید سیم اسباب هیجان و شوران دم بدماغ باشد که مرض حرارت
هیجان دم بدماغ باشد این مرض عارض شود که از آن جمله باشد تب سمان و خوردن
مسکرات و زدن و شنیدن اطفال بکتب و اثر حرارت آفتاب بر راس و آغاز قطار این مرض
آنچه بعضی اوقات از اقسام رطوبت تب تی مانع بعد است الادیه عت مرضها
بهلاک میرساند و بعضی اوقات دیگر صبح نشود در مدت سه و چهار الی هفت ساعت

بطون دماغ

مرضها

مرضها اشتغال حال کند الی غلبه آن گشته مرض از و باز و هم الی هفدهم بحران نموده علاج باید و چون مرض
بر او چیزی روی کند چنانچه حال این مرض با غلبه طرقی رفتار کند مهلک بود اعلامات مرض آنکه
بعض اوقات شبهه تقیه تمام که از بحران عود کنند کثرت بول و عرق که پس بر وان بحران حرارت
یک اندازه در تمام بدن عارض شده مرضها اشتغال حال آید و اسهال روی داده جواب مستقل از آنهم
چیزی حاصل شده مرضها اشتغال و باید دانست که این مرضها بیک کثرت است واسهال دیگر اشتغال
ناقص است و آن آنست که مرضها اصلی بود و هم ولی تشنج رده از او باقی ماند همچون
زحل است و حماقت و کری و فلج باقی ماند و اسهال نیز هم است او مشغول باشد که
حرارت و حمرت کثیر بود که انحرارت زیاد میل برودت سر و پا بر بدان گشته مرضها
هلاک شد و تقدمه المعرفه نوبت روی است علامات چند مختلف لکن چنانچه صبیان را از جمله
دور درجه اول حده است و دیگر باید در تقدمه المعرفه حفظ و ماشر
ادویه تجویز را نمود و اگر چنانچه در شانه روز اول تاثیر ادویه نیک باشد تقدمه المعرفه
نیکو و اما روی است و دیگر باید ملاحظه نمود که مرض بکدام مرکب است که چنین مرکب بود
و برد اطراف و حرارت شدید در راس و فالجی نصف بدن و فتح شانه و مقعد تقدمه المعرفه ردی
باشد اما هیچ بدانکه هیچ مرضی را صحت تام تر از این مرض نباشد خصوص اطفال
که استعداد ارثی بدین مرض دارند زیرا که چنین مرض عارض شوند تدبیر طبیعت رفع مرض
بسیار قلیل است چنانچه اطبا هم در حفظ صحت این مرض بسیار سعی وافر نموده و در هر یک بر

پدید آمده

دماغ نیز شفقه با استعمال مسهلات نموده اگرچه از این علاج بسیار اتفاق افتد که طفل
مبتلا با سهال و تشنج اگر گردد ولی رفع مولوده علی از این بیماری حفظ صحت که حال مقدم اولیات
این است که باید طبیب پیر بنماید که ترشحات طبیعی بقاعده باشند که چنین بوده بود در رفع
او کوشیده و گذارند که موعد اطلاق از بیست و چهار ساعت تجاوز نماید و اگر تجاوز نمود
مسهل از نشاء و نیز حقنه و تمر هندی و بعد از آن اغذیه خفیف تیار نمایند که چرا که سریع الهضم است
و سر را از صابون متورم نمایند و اطفال را حکم جنبیه نمود و احتیاط از مسکرات کنند و چون با وجود
این تدابیر مرض عارض شد در اول وقت علاج آن حق است از فراز در جات مرض چنانچه
در درجه اول فصد دم و ادعات و جلابات استعمال کنند از آن جمله وضع علق در
خلف اذن بود در حقیقه نهند ولی از ریختن خون علق مانع از خروج دم بر تدبیر نشوند
و بگذارند که قرار دم پس نماید و بعضی اطبا را عقیده آنست که وضع علق در طرفین
انف نیکو باشد ولی اعتقاد ما بطه در طی بودن شریان خطرناک است و بهتر آنست
که چون در هم وضع نخواهند وضع علق کنند در ابتدای عظم نیز وضع علق نهند و پس
از سقوط علق عصابه جنبانیده در آب ممزوج با سرکه و تیغ حنا اندازند تا حمرت و حرکه بالمره
زایل شود و اعمال عمومی بدن کالات طبیعی رجعت کنند ولی از موقوف نمودن تدابیر چیز
ثانیا موعلامات روی شود دوباره بدین تدابیر رجوع نمایند و از ادوات ادعات بهتر آنست که
کلمه را استعمال نمایند خصوص اطفال صغیره را که بچهار ریل گندم الی نیم گندم در اطفال صغیره

دور اطفال

صغیره و در اطفال شش الی هشت سه الی اسر کنند بعد فصد در روز دو منه تا میان دم با بعد از دو دود
اطفال رضع نکو بود استعمال شیر نکلس کلمه از جهت آنکه اطفال شیرخواره را استعداد و تحرکت
معده کثیر بود و چون اظهار اسپوت مرجوب بود منع نمایند قدری حلیب دارو جسر را واکی با وجود
استعمال انها رفع سوبت نکرد در روز دو نوبت حقنه فرمایند و چون عطش زیاد بود تقیه
از تبقال شکر در محلول ث سه که حل الی سیر پیه استعمال کنند و باید طبیب مرقب و لحظه
بر او مریض را کند که علامات کلمه دار او موجود شود زیرا که خفیف قوی و باقی را جبه و غیظ
اقوام کهو و چون این علامات را دید حبه وا استعمال که او مدید نمایند بقدر ارشیره و تنگ در تخفیف
مرض نیست حقیر علامات کلمه در از نستنه و چون بر از زیاد که استعمال کلمه را موقوف
نهند و استعمال مطبوخ ثبت الی بیست قطره تعقین در تریاق و نیم الی مثقال است اما نبات
نهند تا آنکه مواد بکلیتین مجذوب شود و باید در این مرض از استعمال مهلات در منهج حقنات نهند
زیرا که اطفال را استعداد و تقر زیاد است و باید در این مرض رعایت ضروریه تدابیر نکو فرمایند
خصوص امر غذا را و باید مریض در منزل تاریک نگاه دارند و از اصوات موحشه اجتناب
نمایند و تکیه کاه از برای مریض درست نمایند تا اینکه مریض بدان تکیه نماید و باید همچو بنر
مریض را حرکت ندهند زیرا که تشویش زیاده زیاد بود و از اغذیه طعمات استعمال فرمایند
و هرچند خفت علامات حاصل باشد باید تدابیر فوق مذکوره را در درجه یک رو دارند خصوص ادویه
مدره را و چنین علامات اجتماع رطوبت موجود که امید بر علاج نبود چنانچه ذوی نیز نام طبیب
که از اطبای معروف و مشهور بود میگوید که در مدت چند سال طبابت خود هرگز ندیدم که طفلی بدین

درجه رسد و شفا یابد پس باید چشم باز نماینده در رفتار بعضی اطبا که در اندفاع رطوبت و دفع کنند
زیرا که بدون [illegible] مرض از صحت دارند پس را نیز درجه طبیعت را تدبیر دیگر نباشد مگر آنکه علاج
نتایج و علامات که کنند از جمله تشنج است و بجهت رفع او باید مسکن را در اثر دهند نموده و بدو
بیاید منه و نیز حفظ جمله بهتر است تا که از غافل قرابادین در او باید بیکرده و حفظ دوام مرض بیعمل
معمول شد تا بیرون آید منه و حکم علاج مرض و تدبیر او تفاوت طبیعت رطوبت در دو نوع
منفک باشد اکثر آن شکسته بهتر بحران ثم شفا باید در این هنگام باید معین را او کنند
استعمال مفردات از جمله حلب قطنی و اسانات را ما نیاک و از القرف ... باید و ترتیب
در اقسام مرض تدبیر جنبه و منع عوارض موذیه ردیه و حکم بسیار زرق عارض شد از
قرار که بعد ذکر خواهد شد مرقوم شده جمله جرم در ابدء و سفال نیز مر صبیان
و او عبارت است از اجتماع رطوبت در رأس لم الرقیق و از جمله هی بوده یا لادری
که در فصل جامع از مقاله اول او کرده آمد و چون این عنوان قسم است لهذا اسباب او تعریف
او را در چهار مطلب ذکر کنیم مطلب اول استسقای دماغ ذاتی مطلب دوم استسقای
دماغی حال اطفال مطلب سیم استسقای دماغی مزمن اطفال مطلب چهارم استسقای
دماغی مزمن شیوخ مطلب اول در استسقای دماغی مولودیت بدانکه این استسقا را
علامات نوعی در منع و ظاهر است که بر مکین بشدید و مشتبه نباشد از تسخیر جمجمه و ثبات
او چنانکه در روز جبهه و تمدد و شقیقین از هم در آمده باشد و هر چند عظام
سر انمو کثیر است ولی قلت در آنها قلیل باشد و سر نسبت به سایر اعضا عظیم بود

و علاو

پیدا است

و علاوه اما در راس معدوم در این کرده و عظمت پذیرد و در تحت آن تموج رطوبت ظاهر و مشهود است
و در عقده تقدم حفظ ضغط بهتر است تشنج و قیئ و اغماء حاصل شود و چون از طرف در راس بودنش و جهت
از طرف دیگر آن شنده او محسوس شود و چشمها حرکت و قوت تمیز را ندارد ولی قوت ماسکه بالکثرت
پدید آید و جماعت مختلف را اغلب تغییر باشد بقسمیکه اطفال مجیز جمع بین کردند و صنایع بیان نموده
و اگر جیزی را حفظ کشته بودند از خاطر محو است و عقل مرض را حس البول او موت موجب باشد
و اختیار بر حرکات قلیل است و اغلب اوقات سکر راس یکجانب مایل باشد و اگر قصد راست کردن او
کنند چنین آن را حرکت دهند مریض را آزار عارض شود اما اسباب این مرض بدانکه مرض قسمی از او باشد
که در ارحام است اگرچه علامات او در جنین اول ماه هفتم و هشتم بروز نماید در این هنگام عقلا اطباء معاینه
که این علت در ابتداء وضع حمل موجود بوده ولی تشخیص بدان نشانه و چون این اطفال اغلب بیدا او مبتلا
حاملین با فراط در مسکرات جنین تربیت که در عرق و شراب و امثال آن به هم انهما امل اطباء بر این
باشد که افراط مسکرات الوین سبب این علت باشد اما شرح این مرض بدانکه چون این علت
در رحم مکیه طفل در رحم باشد اغلب شکسته سبب موت و الحسن لکن ندا الله که هنگام وضع حمل رأس
طفل را شکافته با رطوبت خارج و موت او آید و در وضع حمل و چون طفل این مرض متولد شود هنگام
تنبت دندان هلاک شود و اگر در این هنگام هلاک شود نمیرد و در این مرض که دندان تمام بر آید هلاک
شود و اگر در این هنگام هم نمرد و هنگام خروج او در اموت رسد و بندرت باشد که صاحب این مرض
را عمر به سال رسد و طبیبی را مم که عم جمیع این اختراع نمود مرگ بیده که ضعیفه را در پنجاه سالگی این

مرطوب و دیم اما شهادت این مرض بدانکه او را بر عهده باشد اول اشتعال جرم در موت
وانتهای او که شفا است بدانکه این مرض را شفا تمام حاصل نگردد مگر اشتعال او آن باشد که مرض را
در نگه شده و درونی بر او نکند و علاوه آن در راس عظمت بیذیرد و در ترتیب راس را که اختلاف
روی داده بود توفیر نکند و بجهت اجتماع رطوبت در راس از آن که هلاک و عظمت کرده لهذا
درجه منبهات بدنی رطوبت فضلی در راس باقی ماند بدینجهته استعداد او مرض دماغی
بسیار شدید و بعض اوقات غلظت از عظام بهم رسیده منضغط کند و دماغ او را لهذا
تغیرات دماغی عارض شود اشتهار بهم رسانیده است خصوصاً در نیت دندان و در هنگام دندان
نو بر آمدن و هنگام بلوغ که در این اوقات مریض بسبب تشنج شدید خواه ذاتی
و خواه عرضی از قسم خارجی یا دماغی هلاک شود و یا بجهت پاره شدن غلاف و خروج
رطوبت هلاک شود و گاه مرقاتی از جرم دماغ با رطوبت خارج شود و یا از شدت فشار
رطوبت جرم دماغ را خمارت بیخ ریخ نماید و یا آنکه اعمال تغذیه با تمام زائل و مریض
از عدم تغذیه هلاک شود اما علاج بعضی از اطباء اعتقاد است که علاج ضد ورم و انداز جهت
آنکه یا ورم باشد مثل از ورطوبت در تکمیل ضعف نتواند کمتر علاج کنند و بعضی اطباء دیگر
معتقد بر خروج رطوبت بعلامت بر تکرار دیده شدند و الی الیوم عقیده مختلف یا کلاب
تجربه بیاید بلکه نقد را باید بشناسند زیرا که اگر هم قبل از ورم باشد الان نباید علاج
ضد ورم نمود بلکه باید نتایج مرض از مواد اولیه و در استحالات رطوبت علی الخصوص ورم

نفقی

مرهم عرعر

مرهم و دو شیاف

نفعی نخواهد داشت و اخراج رطوبت با عنایت تر ناکار و صحیح خواهد داشت زیرا که مریض قریب به
علاج دیده نشده و بعضی از اطبا طریق دیگر در این مرض معلوم نکرده و آن این است که راس را ببخار
مستور نمایند و یا میتوانند ساده که با ریسمان باریک نرم به طریق تقاطع بچسبانند تا فشار مساوی
بر راس حاصل و این قسم علاج از اقسام دیگر او نیکوتر است زیرا که از این علاج نفعی در مرض
روی داده است و بندرت علاج ملکی داده شود و بهتر آنست که بعلاج خارجی مذکور علاج
دیگر ذکر نمایم ضم نمایند از آن جمله است تدهین راس به مرهم عرعر و دو شیاف و پس از آن
مستور نمودن راس با موم ساده تا که نسخه مرهم عرعر این است که چوب عرعر جزء
و نخ ادام جزء موم کافوری یک جزء اطعمه ریک بشارت به روز در فتیل تر هم کرده صاف نمایند
نسخه مرهم دو شیاف بدین قرار است که برگ دو شیاف شش جزء نخ ادام دوازده جزء موم
بعینه مثل مرهم چند روز در فتیلها یا یکی نماید و علاوه بر استعمال رفادت مذکوره
از مسهل ده و تدهین مراهم مذکوره باید تسکیمات طبیعی را محافظت نموده با تعدد
طبیعی که بر حسب اوقات گل دو شیاف بمقدار جزء به تعلل نماینده و مریض را از اثر
آفتاب بر این که ملاحظه همیان بد دماغ از دهجات درمانی و از درس خوانیدن و فکر نمودن
و کارها که باعث ذهن باشد نشسته مریض را باز دارند و از اغذیه نیکوی استعمال کنند
و در اوقات که مرض شدید بود تکلیف از اطبا طبیعت نشانه عمر تعلیق علامات اعضاء از بر منبر
و هم که جهت داشتن مریض و باید مریض را از کلهای غافل بر بایند و حفظ نمود زیرا

که بعضی اوقات از فشار رحم وضع بدن موجب خناق الرأس شود و تخلخل از خناق را تمیز کنند از اشتباه ترتیب

مطلب دویم در بیان استسقاء دماغی حاد اطفال و تحقیق این استسقاء قسمی است از آنکه معروف باید که بعضی

او را جمع دو بدانند اینجا بتفصیل بیان شده است لهذا ذکر او موجب تکرار است و ذکر بتمام

مطلب سیم در استسقاء دماغی مزمن اطفال و این مرض عارض نگردد مگر در اطفال یک الی هفت ساله

و این استسقاء از قسم مزمن است زیرا که بر خلاف استسقاء دماغی حاد که رفتار او طریقی از زمان حب

ابتدای عروض این مرض در اطفال بر طریق قویست که پس از چندی که هیچ علامت در اطفال نبود

نبضه او را اندک روزی وقوع روی دهد بتدریج منجر به خلق و طبع لجوج گردد و خداوندان

این مرض چنین خواهند که بجائی روند در بین راه فراموش کنند و راه را گم کنند و آنچه را

گیرند بزودی فراموش کنند و نتوانند سر خود را راست نگاه دارند و اگر [illegible] این اطفال را

خواهند راست کنند انها را آن عارض شود و چنین این مرض روز بروز در منخفض که منفوخ

ملاذه طفل عظمیت [illegible] رفته باشد و دیگر عظمیت نگردد و سر این اطفال نهایت بزرگ مانند چنین

و سر او ملمس نامیه حس موجب رطوبت محسوس شود و چنین [illegible] بند او را تشنج عارض گردد و

و چنین مرض شدت کند در ابتدا تشنج اطراف پس از آن تشنج مثانه و مقعد عارض که بدان سبب

بول و براز بلا اراده دفع شود و بتدریج فالج سرایت کند تا آلات صدری و [illegible] را نیز مبتلا

سازد و هنگام شب [illegible] خفق رخ نماید که بیماری مریض [illegible] و [illegible]

و مریض حواس خمسه شدن نماید تا آنکه علم غلیظ القوام [illegible] خارج گردد و مریض

آرام گیرد و این علامت مرتب باید بود تا عاقبت مریض را ابتدا در رسانند اما سبب او

همچون استسقاء حاد دماغی اطفال است اما فرق این مرض با آنکه رفتار این مرض تا بعضی

خصوصی چنین این مرض را در ابتدا صبح حاصل شود و الف رفتار این مرض با اختلاف باشد

که هنگامیکه این مرض مفرد یا مرکب باشد و مرکب بعلت این مرض تا نزله ریه و قصبة الریه و با خروج

و نزاف و اسهال با اینها اما اشتهای این مرض تا آنکه این مرض را چنین معالجه نکرد و اشتهای او حرکت

و بچند قسم مرگ منتهی شود اول بواسطه شدت انضغاط که بعلاوه رسیده او را [illegible]

عارض گردیده مریض را هلاک نماید دویم بسبب انتقال مرض از زمان [illegible] سبب [illegible] شود

سیم بجهة انضغاط رطوبت که در دماغ را فلج و سایر نتایج انضغاط [illegible] مریض را

هلاک سازد [illegible] بواسطه علاج [illegible] از [illegible] که باز در بعض [illegible] نشود

زیرا که مجمه را [illegible] حاصل نکرد و اگر چه بعض اوقات آنقدر [illegible] الی رطوبت

حلو در جوف مجمه [illegible] بکوش [illegible] بار [illegible] و آن رطوبات [illegible] از آن ثقبه خارج

گردد و بدین جهة مخوف است در اطفال [illegible] این رطوبت غیر طبیعی را [illegible]

نهند اما ثقبة المدرقه [illegible] بر علاج امید [illegible] باشد جز در ابتدای این مرض

چنین در هنگامیکه فلج و تشنج و عسر النفس رخ ننمود و دیگر علاج انها بدرستی طبیب شود و نیز

ثقبة المدرقه [illegible] در هنگامیکه [illegible] حرارت شدید رخ نموده و حمی عارض

گردد زیرا که دلیل [illegible] اما علاج چندان با علاج استسقاء دماغی

حاد اطفال اختلافی ندارد و در اینجا نیز آنقدر که در استسقاء دماغی حاد اطفال مذکور شد

مجری باشد یا آنکه [illegible] مذکور شد اما از حیث دوام و رفتار با [illegible] مختلف

باشد و چون این علت از جمله امراض [illegible] شیرخواره [illegible] بعضی

از نقصان او را در ابتدای این مرض [illegible] علامات این مرض با آنکه در [illegible] تغایر کلی در

اعصاب دماغی پدید شود بقسمیکه آنها را [illegible] چون آرام [illegible] اقوال

و اعمال گذشته را بزودی فراموش نماید و قبل از آنکه [illegible]

شکایت از [illegible] بقسمیکه انها را [illegible] و اکثر آنها را

راس یکجانب منحنی باشد و [illegible] سر را حرارت عارض گردد

و [illegible] در ابتدای [illegible] حرقه [illegible] چشم و [illegible]

بدون تغایر در نبض و جلد و اطراف [illegible] و [illegible]

و براز را که بول [illegible] شود [illegible] از [illegible] اعصاب دماغی بتدریج

و [illegible] حرارت [illegible] اطراف [illegible] و [illegible]

و این علت ضعف [illegible] را [illegible] مبتلا سازد و از تشریح [illegible] گشته که در اکثر

انسان هنگام [illegible] حجم دماغ کم [illegible] بقسمیکه جمیع فضای مجمه را [illegible]

خالی در میان مجمه جرم دماغ [illegible] و [illegible]

[illegible] دماغی حاد [illegible] و ثقبة المدرقه این مرض [illegible]

زیرا که خواه هنگام مرض و خواه هنگام [illegible] هر کدام باشد مهلک باشد و علاج

انعلت این بود خواه آنکه تخفیف علامات دهد نهایت واین هنگامی که مرض نقبة

و بتدریج تخفیر امتداد سازد و جهة آنکه از تدریج وقوع [illegible] مرض اعقب

او [illegible] بر مرض او [illegible] و چون این علت [illegible] عارض [illegible]

استعمال [illegible] که ممزوج با آب [illegible] گرم بر روی راس

در [illegible] که او را [illegible] باشد و او [illegible] با استعمال ادویه مدره

و از خارج [illegible] و وضع [illegible] نهند و باید

از اغذیه [illegible] و اشربه [illegible] گرم [illegible]

و [illegible] هر سببی را که محرک [illegible] باشد [illegible] و بجهة [illegible]

[illegible] حقنه از کل بابونه یا سنبل الطیب و [illegible] مفید بود

نیز آنکه بجهة وقت استعمال نهند و چون [illegible] اعقب

عاقبت اشتهار مرکب است لهذا [illegible] نماید

فصل هفتم از مقاله اول در [illegible]

[illegible] و اینرا منقسم [illegible] بدو

مطلب مطلب اول در صداع [illegible] است که [illegible]

[illegible] و هم [illegible] خوانند آن عبارت است

از وجعی که عارض شود جسم دماغ را یا اعصاب او را و هیچ تغیری در
در تشریح دماغ نباشد پس این صداع نوز الرای است
نیز عصبانی بود چنانچه عموماً در فصل ششم از مقدمه اول ذکر نمودیم
و اسباب او است فکر زیاد و مطالعه کثیر و شب بیدار کردن
و بهمه معنا و شدت استعمال حرکات نفسانی و این مرض
اطفال را نادر بود و زنان را بیشتر از مردان باشد سیما است
در بعضی اناث بهنگام حیض موجود است و مردان نیز دیده شده
که موروثی بود و علامات او است وجع کثیر و اقلیع که
اغلب در نیمه جمجمه باشد بخصوص در جانب که حفره چشم
و عدم اشتها و تهوع و قی مدعا لی عمومی و در بعضی اوقات
بروز او فی الفور است و گاهی با مقدمات چون کسالت
و حث و خشکی قلب و چون این مقدمات عارض شده
پس از آن وجع در جمجمه رخ نماید بنوعیکه مریض را از همه
کار باز دارد و مریض حضور را از ضیق در نهایت و لود خلق
در او عارض شود و حافظه در آن اشخاص بسیار کم باشد و [illegible]
از ذوق و قی نهیه و تا نبض این را هیچ خدیو نسبت و این

و این علامات در رصدت بتفاوت است و اغلب از دو ساعت الا دوازده
ساعت زایل نگردد تا اینکه این مرض عود نماید و یا بنوبه تشخیص و یا اینکه بالمره
موقوف شود هرچند مریض را این مرض دشوار باشد ولی مهلک نیست
و احتیاط نماید طبیب در اینکه شبیه ننماید این مرض را با وجع عضلات و یا جلد
راس با بطه عصب منفسه و شد در آنها و تفاوت اینها آنست که در وجع
عصبی عضلات یا جلد راس تغیرات احوال دماغی هیچ نباشد و وجع
او سطحی است و شدید تر و رفتار و عود او زیاد تر [illegible] علاج تهیج بطاله
لت است راحت مریض و محافظت از روشنی و از فکر زیاد و بجهة این
استعمال نماید [illegible] کنم [illegible] اثر نرزده قطره از تعفین او
تا اینکه مریض را خواب آور دهد و از خیالات آسوده شود و هرچند دلیلی علاج
ندارد ولی تجربه بسیار که در بعضی استعمال مرقات از قبیل جابر و مثال
او نیکو بود و در برخی عطش با سرکه و یا با ارثر و یا اینکه عصابه را
در آب سرد خیس نموده در جبهه اندازند فایده کلی بخشد و همچنین
بانویه و ضماد خردل در ساقین و چنین منود خناق رحم بود
استعمال نماید [illegible] هر مرتبه این [illegible] را صفت آن نمیخوانند بت
که نه آنچه کنم [illegible] ذکر کنم [illegible]

مرض بطور نوبه بود استعمال کنند که نهایت نیکو بود مطلب دویم
در صداع عام است بدانکه صداع عام فی الحقیقه علامت
مرضی باشد نه خود مرض و سبب او یا از امراض دماغ است و یا
از امراض آلات دیگر که تاثیر مجهول دماغ دارد و وجه اقسام است
بحسب شدت و ضعف و بطء و نجفر شدید بود و سبب بیان گردد و چون
علامت ماده مرض نقرس و رماح و نوسه ضیق [illegible] در این
صورت باید مرض را تغییر مکان داد و لبست موضع اصل
بواسطه داغات و مسهلات و مرقات مخصوصه آن
امراض چون کاباک و اکوانیت و امثال آنها هر سهم
در نوذی نیز تغیرات علامات دماغی در این فقره را بجهة
سهولت تعریف منقسم نمودیم بیازده جمله جمله اولی در اپلپسی
نیز صرع جمله دویم در هیستری نیز خناق رحم جمله سیم در کونفلژ
یون نیز تشنج جمله چهارم در خوذی نیز قطرب جمله پنجم
در کاتالپسی نیز فنا حس و حرکت جمله ششم در اکستاز نیز [illegible]
بون دماغ جمله هفتم در نادذی نیز جمود اعضا جمله هشتم در دلیر یوم نیز
جنون حمی جمله یازدهم [illegible] مالیخولیا نیز جنون عمومی

جمله اولی در اپلپسی نیز صرع که بفرانسه نیز ملکند و [illegible]
دیون ملاه و سنحان و هوتال که کران تال خوانند و آن عبارت است
از ذوالفور زائل شدن حواس و حرکت دعوی تشنج عمومی و ضعف انتفاخ صورت بلون احمر مایل به ضعف
و حال چشم و کج شدن لب و از دهن کف خارج گردد و اغماء هم خواهد باشد
در جهت که مریض بحالت صحت بدون اطلاع از حالات گذشته و این مرض
نیست که تعبیر جامع در می یعنی نور رنج در دماغ چنانچه در فصل چهارم از مقاله
اولی یادگرده آمد اما اسباب او بدانکه او را دو قسم سبب بود یکی مستعده و دیگری مهیجه
اسباب مستعده او است ارث و رنج مالیخولیا و ضعف زنان را این مرض بیش از مردان
رخ نماید و نیز اطفال بر این مرض استعداد تامی دارند و اسباب مهیجه او است هم و غم
مفرط و رنج و بار و شرب بفکر و خیال زیاد و از اط جماع و حبس حیض و اطفال را اکثر
بر این دارند که خوف از جمله اسباب عظیم و با اثر تر بود و اگر کسی گرید که این اسباب را
چه اثر باشد بر دماغ که این اثر بود که جواب بر آن مطلب نداریم زیرا که در تشریح اثری
از آن اسباب بر دماغ دیده نشود مانند صرع ابدی و بالجمله بعضی اوقات
صرع متکون ما تکی باشد که از تغیر در دماغ است و همچنانچه دیده شد که گاهی از خطای
راس را در باطن ... سبب ... فشار کند دماغ و سبب صرع گردد که از اسباب
مهیجه او بعد از آنکه بروز این مرض یا با مقدمات است یا با مقدمات و مقدمات او است

و تشنج اعضا و بی‌حسی و رم و غم و سهو و صداع و دوار و چیزها بیند که صورت خارجی نداشته
باشند و استماع اصوات نماید که در خارج آن اصوات صورت وقوع نداشته باشد و این
مقدمات در این علت کور و در حین وقوع مرض بوند پس از بروز این مقدمات مریض حواس
و حس با فعل با بر ودت حرارت در موضعی از بدن کند که چون بخار صعود به سمت دماغ کند
این حالت را اطبا فرنگ او را اپی لب تکا نیر بخار صرعی نمند و بعد از تحقیق با اهل
بغیه و اکثر اطبای مخصوص کرد به سبب تشنج آلات حرکت او بوجود آمده و در حس اطبا رعوم آمد
و بعضی اوقات اگر موضعی از جلد او را لور انند مریض حس نکند و نفس قلبی با او ایر
شود زیرا که عصب آن عضو آلت دار تشنج باشند و در بیدار این عرق متمتع شده صورت
کبود و با آماس لکه و سیاه‌های مختلف در سیمای بکار شود که دوم را از آن خون
در دل پدید آید و کف از دهن بیرون آمده و ضربان قلب بی قاعده و سریع لکه
و پس از چند دقیقه از این علامات مریض را از آن پدید شود و او را خواب غلبه بدبار گر
و چون از خواب برخیزد از گذشته هیچ نگوید و نداند و سیما حماقت و شرمنده گی
در او ظاهر شود و بدانکه صرع را چند درجه است در درجه اول است که مریض را
حالتی روی دهد که او را هیچ التفات بخارج و ماحول نبود و چون نخواهد کند بر کنار کنند
هر کاری که دارد بگذارد و هر چه در دست دارد بیندازد تا چند دقیقه بی التفات
باطراف خود باشد چنانچه اگر کسی حرف زند ملتفت شود که این حالت را فرنگی اپیلپسی

صرع

دوار و جا[illegible]

کرنه

اپیلپسی گویند و در جوهر کبیر آن شعور تیزی اپی لپیک نیز دوار صرعی
و آن حالت دواری است که شخص مبتلا را است و با تشنج و بلیدن او و از انجمات
حالت بعض اشخاص که نادر ا بدون اختیار راه سیر کنند و به یکبار اقتند و بلا الفور برخاسته
و تعجب از حرکات خود بکنند بالطبع و از حرکات گذشته با اطلاع عند و در جوهر
که بفرانسه کرام مال و نیز آنکه گویند یعنی صرع انقا و شدید همان مرتبه است که
بتفصیل مقدمات و بروز و کر نموده ایم و بدانکه دوام این مرض مختلف است
قسمی که در اطفال بروز میکند اکثر زمان بلوغ بدون واسطه بقوت طبیعت
علاج پذیر بود و یکی از اقسام او صرع اطفال تازه زاییده است و او را چون تقاصیل زیاد
است لهذا این جا عبارت عده ذکر نام نمود و بدانکه در مرض صرع اختلال احوال و ماغی
و ماغی شب پدید که سیاه حافظه را و چون این مرض مزمن شود تغیر احوال اعصاب
حیا بهم رسد چون این مرض را دوامی حاصل آید تغیر جرم دماغ پدید آید و آن تغیر
سبب حماقت و جنون و مرگ گردد و برخی اوقات مرض ابرک نا گهان بالسکته و
وسی عارض شود لا ان علاج او غیب ادویه مذکوره در این مرض فایده نمیکند زیرا که
بنده بسا از این ادویه فایده دیدم و از جمله آن ادویه است سنبل الطیب و مره
روح و سنگ جهنم و جوهر سنز و شکر و شب بیشی و تفوره و امثال این در
آن دوا با کسی که کرد زیرا که پیدا است که تغیر جرم دماغ بین با ادویه علاج کرد آید

کزاز عام
معنی مرض مزبور

واکر تغیر جرمی موجود باشد سبب او مجهول و علاج او مشکل خواهد بود پس این مرض از جمله امراض
نادر العلاج باشد و اقرب علاج این باشد که بواسطه حفظ مریض از حرکات بعضی طبیب
تخفیف از برای او حاصل نماید اما حفظ الصحت تام که از معلم بزرگ غرب بوده است مشو نسخه
اجتنابی زیادی داشته است اول از آن نسخه پنیر روح برکنم عصاره ارسیا مایع
بکمثقال عصاره را بروس خشک بمقدار کفایت با شکست حب باید و از آن حب دو عدد
صبح و دو عدد شام میدهند و در هر روز یکی را زیاد نمایند دویم پنیر روح
سه گندم عصاره مزور ابنج سه گندم روح و ارسی سنبل الطیب یک قطره اکسیر سنبل الطیب مسحوق
حب کنند بمقدار او قسمت نمایند یک نصف او را در شب و نصف دیگر را در صبح غبب
باید داد قسم باشند بعضی اوقات اتفاق افتاده که به سبب بروز نوبه یا بواسطه خروج
دیدان رفع این مرض مزمن و اسطه شود تجربه کرده ایم در هیستری یعنی اختناق رحم که
فرانسه نیز با سیون هیستریک و هم اطلاق در نف و هم وابی نامند
و این مرض اقسام زیاد است از تغیرات حالات عصبی و به اعتقاد باطراف تا رسیدن آلات تشنج
و از جمله تغیرات عصبی باشد که ابتدا انها از رحم و به سبب یراالات نیز سرایت
کند و این مرض مخصوص است بزنان و عارض شود از پس بلوغ الی زمان یایس و سبب
این مرض هیجان قوه عصبانی است بخصوص افراط در جماع و مزاج عصبانی و منع مریض از
اراده در مرکز و اگر چه اعتقاد اطبا برای است که این مرض عارض گشت را زلقت جماع ولی

اختناق رحم

واپس
گشتن ... را که نیست
و در نیا ... ذکر شده

اعتقاد

اعتقاد حقیر بر این بود که از کثرت میل او بجماع منع از او و حال شود و در این مرض تغیرات عصبانی
زیاد بود از هم و غم و دوار و شقیقه از ار حاملیش قلب الی التشنج و حس و عدم التفات و گاه
اوقات قبل از وقوع علامات مرض فی الفور و بعضی اوقات با مقدمات بود چنین حس کنند که از
رحم گلوله زنند و از انجا حس کنند عارض شود و از انجا بگلو باد زنند و خفق النفس شدید
بعمل آورده و تنفس سریع با طپش قلب و دوار و خرخر و خارج شدن بخار آب و ربان از ارجه از
دهن و بر طرف شدن حس التفات و تشنج شدید بود حرکات بی قاعده برای مریض حاصل
و هکذا به هر نحوی که باشد مرض تدریج خفیف شده و علامات فانی شده و برخی اوقات مریض
بگریه زار زار آید و در بعضی اوقات دیگر مانند کسی که علامات مجدد از رخ نموده مریضه اقبد
سازد و برخی اوقات مریضه را وجع شدید در یکی از مواضع بدن مانند وجع افراد و خنده
عارض شود که فرانسه کالو هیستریک نامیده اند و در بعضی مرضی دیگر یکی از حال حواس
خمسه ظاهره فانی شود بنوعی که تا چند مدت کور و کر باشد و بدانکه اکثر اشخاصی که مبتلا
بدین مرض شوند مالیخولیا نیز مبتلا اند و بدون جهه و خاک و اندوه ناک گردند
و اعتقاد این اشخاص اصلاع شفی بود و در کارها بدون حوصله و الدا بالی باشند و خشمناک
بی قاعده و در وقت تموج حیض و جمع عصبانی معده و یرا موانع موجود بود اما العلاج
چون شخص اختناق رحم مبتلا باشد طبیب را اخبر کند از برای علاج دستور العمل طبیب بپذیرد
معالجه این است که او را که مریضه را در حین ابتدا مانع باشند از ضربه زدن او بجوی خود و ملبوس

علاج

که او را از تنفس مانع شود از بدن او بیرون آورند در تشنج ما هیا و در العبورات او نهند و قدر
کم استنشاق ترنمایند و چون تو اهی مرض شدید و تنفس متعسر باشد بر بدن ضماد نمایند
و چون یبوست در مزاج او پدید شود حقنه الفوزه نمایند به طریق الفوزه را اجمال کنند
و در زده بحمی صرع مخلوط نمایند و مادام فاتر درا او در نمی حقنه نمایند و این تدابیر بنظام
مرض اما چون مرض نوبه او علاج و منظور معالج رفع نکند او بود تدبیر آن است که کرد
سنبل الطیب مطبوخ او را به مریضه بنوشانند و دوا با نطول حمام کنند و دفع مرض را او
کنند و چون سبب النجی بود سبع او نهند به استعمال ترکیبات صحیحه چنانچه در تحفه
ناصریه در تعریف آمیش یاد کرده آمد و تدابیر تکوین آنکه مریضه را از تعفن نفخ باز
دارند و او را مشغول دارند و لقوه ان از را برای او مکیدن است و هم چنین بواری در احکام
آب در با حجامه سیم در کان فولی یون نیز مرض تشنج را ایکه این مرض عبارت
از انقباض ها کشانیده عضلات ارادی و هرگاه تشنج در عضلات غیر ارادی
باشد نوبه را اسپاسم گویند و چون این تشنج متعدد بود نوبه اپوتونیک
مهوریست چون دراز و در صورتیکه متعدد نباشد بلکه گاهی انقباض گاهی بسط
باشد نوبه را کلونیک گویند و این از بار عمومی است و نیز تشنج را منقسم
نمودند بدو قسم یکی ذاتی و دیگری عرضی و ذاتی او در صورتی که تغییر مرضی دماغ
انکار نبود و عرضی او از تغیر رنگ جرم دماغ با عصب خاص بود و چون این مرض نسبت

در بیان تشنج کم ولی یون

تشنج قص

عصبی

ط

مگر غلبه قوه انقباضیه عضلات برخیارمریض اندام تا رفع آن نکرد و دفع آن مرض شود و سبب
این غلبه قوه حرکت ارادیه مریض کثرت قوت عصبیه یا قلت او بود اما اسباب کثرت قوه
عصبیه اورام دماغ و مایستیج او و با اختیار موروثه باشد و اسباب قلت قوه عصبیه نزف
الدم شدید یا فشار قوه عصبیه از اوساط حلق مثل جماع و اختناق رحم اند و اسباب مستعده این مرض
این است مزاج عصبی و ضعف اناث و سن طفولیت و در این جا ذکر میرود تشنج اطفال و زنان حامله
اما تشنج اطفال که نوبه اکلامپسی هی در ثرام فان کو نیدان مرض عصبی
ذاتی است که اکثر متبدیست در اطفال حیان عظم راس الطفال ذهن را و کیفوس الطفال را که اوس
انها متعدد بعضه بامرض عصبی چنانچه دیده شده که در بعضی از طوایف اطفال جمیعا به تشنج و با بسیار
امراض عصبی مبتلا گردند و در بعضی از طوایف دیگر هیچکونه بدین قسم مرض متبدی نگردند و علاوه
بر این نیز نسبت آن که سبب آن ورم بدماغ بود و سبوست را و حرکت نفخ ایجن خوف
از جمله اسباب محصله این مرض اند و این تشنج الاطفال بر دو قسم بود یکی موضعی و دیگری عمومی
و بروز هرکدام از انها با مقدمات یا بغیر الفوریست مقدمات او است و بسه بسه و ما یاست
با تحقق و اضطراب حیره حیره نگاه کردن و رنگ رخسار غیر طبیعی و رجع اوقات حول
چشم و پنهان گشتن حدقه در تحت جفن اعلی و علامات موضوعی که آن رنج غیر ارادی
در عضلات صورت و اطراف و مید اطراف یک جانب حیث بود و تغفی مریض یکجا و رجف
در صورت مریض که در ابتدا سفید و یا احمر بعد کبود و آن در رنگ تنفس متعسر شده

و نبض سریع و صغیر و مختلف بود و در بعضی اوقات یک نوبه مرض یک بند و بعضی اوقات دیگر
تا نیا مرض عود نموده نوبه کرده و در بیان نوبه مریض کاملا صحت نا باشد و بعضی را فلج
و حماقت از نتیجه او نوبه تا بمیرد و بعضی مرض طویل یا بد مانند تحقیق اینکه تغیر کلی در دماغ
عارض شده و طریق هلاکت این مرض مریض را یا سکته و یا خنق باشد اما علاج
خیل طفل مبتلا به تشنج شد اشاره اول آن بود که او را از لباس عاری نمایند و در هوای
صاف نشانند و اضمده خردلیه بر ساقهای پاچها نهند و عصابه مبلول در ماء مثلوج
در راس بسته اند و اگر این تدابیر کافی در علاج نباشد طفل را با عنق در ماء فاتر
بنشانند و اگر یبوست مزاج بود حقنه از ملینات نمایند و اگر چه طفل زیاد صغیر نبود
پنج و شش قطره اتر در آب چکانیده باو بنوشانند و چنین هم بهم تدابیر تخفیف حرکت
حاصل گشت و منظور معالج رفع نوبه آینده باشد باید که ملاحظه معالج کند که اگر
چنانچه استعداد موجود باشد مقیی استعمال کنند و اگر مبدأ درم باشد از مقیی احتراز
نمایند و وضع علق بر شقیقه کنند و اگر سبب در نبت دندان بود روی لثه حدیث نشان را
بشگافته تا دندان بهولت خارج شود و ادویه ضد تشنج استعمال کنند چون مدارالبنج
و کسید زنک و سنبل الطیب و کافور و یک واشال آنها و چون مرض عرضی باشد
نیز علامت بود از برای مرض دیگر باید رفع سبب او نمایند مثل اینکه چون سبب دیدان معوی
بود خروج دیدان کنند و هرگاه نوبه الطرقیه معاینه و بصمته مشخص آنرا استعمال کنند کنجایت

ملو

نجایت نیکو بود و تشمم دراریج در این مرض اندازند و تدابیر در نوبه طفل نمایند که غذای سریع الهضم
استعمال کند و رجوع با دویه محلکه تا اینکه یبوست عارض نگردد اما تشنج زنان حامله
بدانکه زنان حامله با مرض تشنجی که شبیه باشد به مرض صرع و سبب این مرض اطبا بالاتفاق
مجهول است رحم یکجا بگلیه ان و دماغ و رشد ما دا انضغاط رحم عروق عظیم اطراف تحوه اند که بدان
سبب بطئ دوران دم گرفته و این مرض ابتدا کند با عدم التفات مریض با طراف خود و حرکت تشنجی
و به قاعده بودن تنفس و راس گشتن حس و دوام این مرض مختلف باشد که در بعضی اوقات
مرض با مره موقوف گردد و لی نتیجه چون فلج و اغماء از او باقی ماند و بعضی اوقات متصل تشنجی
او قات بطریق نوبه چنانچه بهوش در بین مرض بطور نوبه است و چون نتیجه فلج هم ایام بود
معلوم است که در جرم دماغ نیز تغییر حاصل کردیده مانند نزف الدم دماغی و تقدمه المعرفه
در این مرض نهایت ردیست بدلیل اینکه طول مدت حمل سبب طول مرض باشد و مرض اکثر
تخفیف نیابد تا اینکه نقصان در حمل بهم رسد و بعضی اوقات در یک دو نوبه تشنجی در دو قسم
کم مریضه بدون التفات بوضع حمل کند و از قسم کان حیوه طفل دائم در مریک باشد
چنانچه در تجارب دیگر متعدد با این مرض بعد اندر چهار طفل بیش از ماه نهم هلاک گشته
و مقدمه الفرزندی متولد گشته و اکثر طفل که در حین تشنج مادر تولد می گردد چند اندر بعد هلاک
می گردد و با تشنج کم در او بطلان ارث بهم رسیده و نیز در باب تقدمه المعرفه اینکه تشنج زنان
حامله خوفناک تر است در ابتدای حمل بدلیل اینکه اگر چه علاج پذیر بود و لی در صورت

کثرت مرض احتمال دارد و تشنج زنان در حمل اول نیز اکثر خوفناک تر است از تشنج زنانیکه
چند مرتبه وضع نموده باشند علاج باید تدبیری نمود که طفل در ان دم در رحم نبود
پس استعمال نکنند فصد را و ادویه جذابه و ادویه ضد تشنجی باید بکار برند و مخدرات
بغایت نیکو بود و جلوس ابزن در مآء فاتر نیز مفید است و رحم صوت اخراج کنند ولی با وجه
این تقاصیر و تدابیر از شرارت عقلیه اکثر از این مرض علاج نشود و زن باید بمرت
حمل بیست تا بدین مرض نکشد تا هلاک طفل و والده و نیز در ضرورت از تعویق وضع حمل
خوف هلاک بر بیمار باشد اکثر اطبا فرنگ بر آنند که سقط نمایند طفل را زیرا که بقای
طفل زنده متولد نکند و بی از تولد شدن در هر صورت هلاک بکلیف طبیب در اینجا کلام
است بدون مشورت از اطبا دیگر و صاحب بیضه این گونه رفتار ننماید چه بسیار دیدم

در قطرب که بزبانه خُوده وهم دانس دُوسنکی نامند مالیخولیا قطرب
عبارت است از مرض عصبی که همراه بود با حرکات و افعال بی قاعده و بی اختیار که در
بعض اوقات عمومی و در بعضی اوقات موضعی بود اعلب عضلات بصورت اطرافرا مبتلا
سازد و بعضی طبیب را عقیده آنست که سبب این مرض تغیر مخصوص دماغ و نخاع است
و بعضی دیگر منوط بدماغ صغیر دانند بعلت آنکه ان عضو را متحد اجرای حرکات ارادی
دانند و دختران را از بین شش الی پانزده سالگی این مرض بیشتر پیش آید و از اسباب
این مرض است خوف و انواع در خروج منی بواسطه حبس و غیره امراض و امراض عصبانی

دو قطرب
که بزبانه
خُوده و هم
دانس دُوسنکی

وکرم بعد ابتدا ازین مرض بتدریج و در بعضی اوقات دیگر ابتدا نماید حرکات و افعال بیند و چهره
و حبتار چون ضحک و تبسم و التسان بر روی یک یا دو چیز یا که بمدت کثیر بواسطه عدم التفات
ازو است بیند ازانکه چون مرض شدید بکند حرکات بیقاعده مریض تمامی بکند چنین تشنج
اطراف و رقص و جستن و سیاحی بیکن و بحرکت شیخ عصبه حلقوم تبلیع در عمدت بیماری شود
واغلب همراه این حرکت خوف نیز احتمال اعمال دماغ بود اگرچه این مرض را امرض شدید
نبود ولی چون مزمن بکند خوف شود و چون این مرض حادّ بود تا پانزده روز الی دو ماه
طول کشد و چون در کار معالجه نشود مرض مزمن شود اما العلاج پس بعلاجات
که در فصل چهارم از مقاله اولی ذکر کرده آمده است مانند ادویه ضد تشنجی و مقویات
و مخدرات چون سنبل الطیب کبریتات الی هیموکم در مدت شبانه روزی استعمال کنند
و اکسید زنک که از پنج الی بیست گرین در مدت بیست و چهار ساعت بکار برند و القوره
که از هیچ الی سی و شش گرین در شبانه روزی استعمال کنند و همراه این ادویه جلوس در آب بارد
نیکو بود چون تجربه مرضیرا در ماه انداختند و بعضی طبیبان از استعمال افیون نفع کلی دیده که
از یک الی دو الی چهار گرین استعمال کنند و نیز حوب گرد حکیم حفظ است که در مرض
صرع اگر از آن آمده بکار برند که اثر نفع کلی خواهد بخشید و برخی بنت الفم اصحاب عصب
مرض که بیند چون خروج دیدان بسوی معده تخیم در کتاب صیبی وادر عبارت است از
مرضی که حس و حرکت هردو یک دفعه زایل نکند چنانچه مریض بیحرکت که بیهوش بنماید در کلام

مرض بانظام مشهد از شمول کتاب بود چون این مرض بمرو عارض کند او را بدان تکلف باید دارد
و در این مرض عمل تنفس را اختلال ایجاد کنند تا نه بکردند که مریض شده بیاید که در استحکام شدت تنفس
و حرکات نبض ظاهر نگردد در بعض اوقات اتفاق افتاد که مریض زنده را از دفن کنند و بعد از وه بشده
در این احتمال را دارد که بدین مرض مبتلا شده باشد لاالسبع آخر مرض را امالی مخصوص نبود جز
استعمال ادویه ضد تشنجی و مخدرات که در صرع و قطرب بکار آمد شد و باالکل مرضی بدل
جمله ششم در استسقا زوال عبارت است از تغیرات در عمل دماغ نظر با دیگر
نور و خیال و اراده و هر چه خود را بدان خیال مشغول دارد و بقیمی که هیچ حرکت و افعال دماغی
بلا اختیار از و صادر گردد و این مرض چندان ... زیرا که در ادراک اعمال دماغی موقوف
و حکمی در آن مرض جمیع افعال و اعمال معدوم بیکبار اندر دماغ و افعال دماغی شعور نیز نقشه
نبود و جمیع علامت جمالی بود حاصل تنبیه امر للایقه جمله هفتم در ان رش و ... عبارت است از
از مرضی که مریض القادر باطراف خود داشته و لااقل افعال و حرکات خود را نتواند ابراز نماید مانند
آنکه شخص را این مرض عارض شد اقوام و اقارب او چنان خیال کردند که او مرده کفن
و دفن او کشته تا آنکه پس نماند که او را بیدار حرکت نه باشد است و مریض را الجمله آورد
و چون او بیدار خند در روز او کشت اقوام او را معلوم شد که زنده است و این مرض
میتواند شبه شود بکتالیپسی و اگر مشتبه شود بحالت مرگ شود جمله هشتم در سنکوپ
یعنی غشی و او عبارت است از مرضی که چند مدت اعمال و افعال دماغ موقوف و در آن

دم بعض نفس و بدن بدون حرکت باشد و لازم نکرده که در این مرض حس و حرکت
تلف اعمال کند و سبب این مرض یا در ریه یا در دماغ و یا در قلب است بدین نوع که چون اندر ریه
بود بسبب عسرت در دوران سلام آنچه نرسیدن دم لازمه بدماغ کند و بدین سبب دماغ
اعمال خود را نتواند جاری نماید و چون سبب در خود دماغ باشد دماغ نتواند اعمال خود را تقرر دیع
رساند و بدین سبب دوران دم متعسر گردد غشی عارض شود و چنین سبب در قلب باشد
دم صالح و هوای صالح از ریه نتواند جذب کند و بصورت غشی شود چنانچه دیده شده
که غشی عارض کند و پس از فصد و یا سیلان دم شدید و یا بواسطه تقریر دم شدید دماغ
از قبیل استماع اخبار موحشه و وجع بانهایت که تاثیر بدماغ نماید و یا از تاثرات ادویه
متعفنه بویه بر یه مانند رایحه بخار انگشت و یا از اجتماع مردم در یک موضع و چون دماغ و قلب
و ریه مربوط بهم بوند بنابرین تغیر حس در اعمال هر یک از این اعضا باعث تغیر اعمال
دیگری باشد و در اینجا بیان تمامیم غشی سکته را از برای انکه در مرض سکته ذکر شد با غشی غشی
که در امراض آمده است منتقل و ذکر خواهیم نمود بلکه در اینجا بیان میشود غشی سالم خفیف
که منوط بتغیر اعمال دماغ باشد پس بدانکه شخص را که غشی روی نمود یا آنکه بتدریج
این غشی حاصل کند یا فی الفور و میتواند که در این غشی حرکات نبض و حرکات قلب
و شریان را تقلیل کند و باعث از اوقات باحتمال صورت عضلات از حرکت باز ماند و یا آنکه
حرکت از عضلات معدوم گشته دائره حیات در زایل شود و حرکات غیر ارادی تشنج باشد

حاملای کرده وچیز این حالات زبان قصیر بحدی این قدر ردی نباشد وچون طول
کشید لیا خوف ناک باشد وغش که در حالت اعراض حاد بهم رسد بسیار ردی باشد
دور زمان حاد و تواند که این غش سبب البلا کست جنین کوهد ولیکن بر حق از اوقات غش سقط است
چون در روح سفاسای ومنع نموده از نزف الدم واشارت آنها الا طلاع او اشاره است اول
و ابدان مریض است بقسمی که در ان الدم در بدن اسئاد بسیار است باشد خود می متحرک کرد شود
علاج قبل ورین است که اشاره اول به بستر طریق بهد که مریض را بر پشت دراز بخوابانند
دهر اسباب خارجی که مانع محوران دم است از ایل نمایند واشاره دوم به بستر طریق بهد که بعضی را
در هوای جلدی بسر ایل دهند وحال سعی اولا متحرک سازند باستشمام خل وا تروا الکحل و جوار
نشادر وجلد را متحرک نمایند بواسطه دلک باشد داده یا به معطرات جلاء انفع در بیان سکته
عصبانا که بعزانه اپوپلکسی نبوروز نامند بدالکه بر حق از ادبا وسکته عصبانا لا بابی سعی قبول
نموده که بعضی علامات سکته اکثر در نایه بدون اجتماع دم در دماغ بل بواسطه ضعف قوه
عصبانیه یا از کثرت سرد یا از افراط در جماع ویا از اسماع اخبار موحشه ویا بسیار از اشتغال ذهنی
نقرس به دماغ این مرض عارض گردد وچون در سکته دموی حرکت وحس وسایر احوال دماغی
معدوم می گردند تفاوت او با مرض سکته عصبانا چنان است که در سکته دموی حرارت
وبراق وخشکی حرارت وعظم نبض بوده بخلاف در سکته عصبانا که باخشکی لون حرارت
وبرودت عمومی بدان وضعف نبض بوده وتشخیص داده شود از سن زیاد وضعف عمومی
دهم دوم

در شخص

دهم امر معرفط کالعلاج بدان که خروج دم در این مرض مضرات وبایه تقویت مزاج نمود
به اعانت نوشانیدن اشربه متنوع بسیار از عرق وشراب وادویه عطره از قبیل ططور
سنبل الطیب وسقوفها کافور وحضار وکات ودلک یا ادویه غذائیه از قبیل مقتضی مزاج
وضماد حوزل نافع بوده واکثر از ظهور این مرض تا رسیدن طبیب مریض هلاک شود جلد دهم
در دلیریم ترمنس یعنی جنون خمری بدانکه این نوع جنون فرضی است از جنس هذیان که
عارض می شود از افراط شراب وعرق بنحوی که در این مرض علاوه بر تغایر احوال
دماغ ارتعاش در اطراف وشفه تاتی ولکنت زبان ودهر مفرط همراه بوده واین مرض
در بلاد فرنگستان کثیر الوقوع ودر ایران قلیل الوقوع ودفعتا عارض گردد بعد از افراط
در شرب شراب وعراق بخصوص در اشخاصی که دایم الخمر اند خواه در زمان سکر وخواه
در کسان عادی کم ترک عادت کنند چنانچه معتادین تریاک که زمان تریاک بگذرد در تریاک
دست بدهد در این صورت بهترین تدبیر نوشیدن شراب بود چنانچه در تریاک خور
که از نخوردن تریاک سستی عمومی در بدن آنها بهم رسد علاج نیست مگر خوردن
تریاک بطریق علامات لازم را در خود از شیوع اسباب که مریض بیند بی اهم غم مفرط
قلق واضطراب وارتعاش عضلات اطراف بخصوص اطراف عالیه یا هذیان مختلف که
گاه کثیر وگاه قلیل بود و بنظر آمدن اشیاء مهیب که در خارج وجود ندارد یا بهم مفرط او اشیاء
جزئیه و دیدن خوابهای مخوف وعطش مفرط وعدم اشتها و یبوست و ورم اعضا و صفراوی

معنی ع

مستعد گردد ودر هر گاه عادی شرب شده ممکن است که مرض بحران نماید بخواب طبیعی ویا بعرق وادرار وافراط
عرق وشراب در مدت کثیر به عادت کرده می تواند مبدل گردد بجنون ویا به فالج ویا بموت
اما علاج بدانکه اکثر اطبا افرنجی در این مرض از جهت عدم مخافت بهانه نمودند که هر روز حبی از ده
لا ربیت قطره از تفعیل افیون هر آن تا ترا ایم مریض نوشانند تا آنکه بخواب غلبه نماید مریض را خواب
رود که غالب بواسطه تدبیر مذکور مریض از سر ایام حین وشت ساعت بخواب رفته وبعد از بیدار شدن
از خواب جمیع علامات مرضیه زایل گردد ولو هر قدر در عضا بند آنها وانیفرد حدوث است لکن
مرض عادی بشرب زمین شده وهر گاه این مرض در اشخاص که عادی بشرب نبوده و اتفاق افراط
نموده بهترین تدبیر استفراغ است ودر اشخاص که مزاج بلغمی گرم است نکو بوده هر گاه احتیاج
موجود باشد حقنه از آب سرد و نمانده وجمیع منظور طبیب آنکه بود که شخص عادی از شرب اماز
دارد در این صورت ملا نوع تجربه شده که تیرون کند و یا به اطعمه اما تنفر نمودن
شوخ شارب بغیر از لبن وبوی در این وقت ضرر وفصد چنین است که قدر عرق کند
بمقدار یکه بخوش لمم که در شربت کند وطعام منظور طبیب شراب وعرق عوض آب دهد
واگر بعد از روز اول ودوم مدهم بماند ولی اکثر بعد از چند روز دیگر ناهید کند واکثر تا
از اعاده مخمور بدین قسم شربت چنین پیدا شده که یک از مسکرات متنفر شود اما اکثر از این
عمل بواسطه شدید تنبیه او شود که بواسطه استعمال استر که چنین شاید نزد بمکنم در روز بعد از
تشنه روغن خوانم که اما تنفر بعض اشخاص آنکه در این صورت به در نخفا نکنم انشوق را
در مقدار

در مقدار که آن عادت است چند روز بخوراند تا وقت بهیه تا آنکه مجبور به ترک نوشیدن آن مشغول
شود وهر آینه طبیب واقع با آن شخص تسلط داشته باشد تا شخص منعبد بعد از ترسد شد مزاجی
جداگانه برده واسباب او را مهیا کرده او را با خواهش نمود وطبیعت را از هر دو شراب آن عوض آب عرق
نزدیک او گذارده که هیچ جایی است سوی او نرسد اکثر بواسطه اشتهای کثیر شراب از خوردن شراب
وعرق ترک نموده ولی از اینکه براهو از افراط عادی شده گرداند حمله زده هم در الیه ناهیبوم جنون
نوعی است از قبیل مانیه وانکه جنون تغییر احوال دماغی است بخصوص احوال حواس باطنه
وطبیعت وفطرت ولی اکثر بدون تغییر در احساس ورفته بحرکه او سبب تغییر مریض به هیچ اختیار
نخود تواند حرکت نمود وایدم ضربه از جنس تو است که بعضی از اوقات تغییر حرص او که روز خراوت است
نکرده بود بخوبی در تبدیل یا تلاش عمومی که در فصل چهاردهم از مقاله اولی ذکر یافته بدانکه جهت
سهولت تعریف واتیان جنون را منقسم نموده به پنج نوع اول خبط دماغ نوع دویم جنون یا هذیان
نوع سیم جنون ادواری اما نوع اول که خبط دماغ است نوعی از جنون است که شخص مبتلا از تغیر فطرت
وطبیعت وسیرت واعمال ومحبت بدون تغییر خیالات احوال قوه نفسانی و روال جواب احاده موجبه به
اشخاص شائقین در میان مردم مدارات ومعیشت مرزبانیه اعمال رفته بود خلق وسلوک در بند ملاحظه کون
آنها عادت اصلی ایشان خالی طبیعی نبوده نخواهند بود ومعلوم کرده که مریض آنگونه است که باقی بعد و تغییر کمال از رقت او بعد
بعد آمده وتخمین طبیب تفحص مقدمات آن حالات چنین استنباط کند که پیر روزانه بجهته نقص تبدیل یافته او را باشه
بعد از اهم وغم بهات و حج اقدام و خون او و یا آنکه انتهایت بعضی مطالعه اطعمه حرارت نیکو کرد مکان آنها در دماغ بجهته جنس

الیه ماهیوم ماذاك

صنع شدید و صرع و سکته امثال آنها اما فرق آن است که [illegible] تغیر رفتار

و ظهور اسباب [illegible] مردم [illegible] خبط دماغ او [illegible]

اشخاص [illegible] خاطر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیوانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نیست مگر نتیجه خبط دماغی چنانچه از تقییدات جمیع امراض معلوم میشود از آن جمله شخصی بیست سال از عمر
بزرگوار رحمت چند سال حالت عجیبه داشت که هفته یکبار [illegible] و ازخانه دلگیر و از اشخاص بیگانه و حتی
خاطر جمع نبوده و سوءظن داشته اگرچه صاحب کمال و متموّل بود ماه بماه شروع در علمی میکرد و بعد از
چندی او را موقوف میکرد و خیال اینکه مردم در آن کمال نمیتوانند شد و مردم از آن شاغل حضور را عوض میکرد
برای اینکه همسایه‌ها آزار دیده [illegible] آمدند و چون این حالت را کم و تحمل او احتمال اعمال دماغی
فهمیده رجوع بطب نموده طبیب [illegible] ظن او را بمردم سوال نموده جواب داد و [illegible]
در جواب این نفرین میکردند طبیب گفته چگونه میشود از [illegible] یک [illegible] همسایه‌ها [illegible] بود
جواب گفت که شما که طبیب نیستید و عالم این نباشید که میشود بلکه مرض ما حرکت کثیر از دماغ
اعمال دماغی [illegible] اینکه قوه سامعه بقدر قوت که صدای پای مورچه را از مسافت بعیده
استماع میکنیم اگر چنانچه بگویید که گوش تو ضعیف است و چنین درد او پیدا شده بگویم اگر گوش من
مریض شده باید از صدای [illegible] از قبیل صدای توپ و رعد و غیره متاذی شود با اینکه هیچ [illegible] از این
اصوات متنفر نیستم مگر از [illegible] همسایه‌ها اما شخص شاعر مشهور در میان [illegible] معروف و محسن خلق [illegible]
و علم و ادب [illegible] او نیز شاعره بود و با آن زن محبت و الفت داشت و چون وکان
مدتی [illegible] و هم در اکثر اوقات محض تشخیص کیفیت که این شعر از آن او است یا این شعر از [illegible] شد
[illegible] خود [illegible] زن را [illegible] و [illegible] زن وارد او [illegible] شد
شعر خود را پنهان میکرد مبادا [illegible] که شعر از آن او است و کم کم حالات او شدید [illegible] شد

بطوری

بطوری چند [illegible] زن [illegible] حرم [illegible] او [illegible] در نظام امور [illegible] چنانچه [illegible]
بدون ترتیب [illegible] مرتب [illegible] اسباب اطاق را از اطاق به اطاق نقل میکرد [illegible]
در حرکت [illegible] نظام [illegible] مختلف [illegible] در [illegible] حرکات
و رفتار [illegible] زن [illegible] یقین [illegible] زن [illegible] و دشمن [illegible]
خیال [illegible] اگر [illegible] دشمن زن [illegible] که [illegible] را از در و خانه
انداخته [illegible] بزرگان [illegible] سبب [illegible] که
که طبیب [illegible] معالجه [illegible] طبیب [illegible] معالجه [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] که [illegible] روزه [illegible] حرکت [illegible] حکیم [illegible] بایمه [illegible]
ناچار [illegible] راه [illegible] هرچه عذر [illegible] مسموع نشود [illegible] که باشد
نهایت ظلم در حق [illegible] است عاقبت بواسطه [illegible] بخواهم [illegible]
چون [illegible] خیال [illegible] اتفاق [illegible] اعتقاد او [illegible] طبیب [illegible]
که معالجه [illegible] که [illegible] طبیب [illegible] که [illegible] تا آنکه [illegible] و حاضر
[illegible] که [illegible] ثبوت قبول کرده [illegible]
برای [illegible] اعتقاد [illegible] که [illegible] بجهه [illegible]
تصور [illegible] که اگر حرکت [illegible] را [illegible] معالجه [illegible]
[illegible] خانه را [illegible] تخت از چوب [illegible] برداشته [illegible] فرش

[illegible] در [illegible] که [illegible] چند [illegible] تخت قرار گرفت
[illegible] اطاق [illegible] آن [illegible] تا آنکه [illegible] آن گرفت [illegible] مریض
[illegible] شده [illegible] خود [illegible] و کم [illegible] گفت
[illegible] طبیب [illegible] معالجه [illegible] طبیب [illegible] اگرچه [illegible] از [illegible] سال
[illegible] قبل از فوت وصیت کرده بود که [illegible]
[illegible] و مدتی [illegible] عمومی [illegible] است
و حرکات [illegible] و [illegible] صورت [illegible] و صوت و حرکات مریض [illegible]
تفاوت [illegible] و صوت [illegible] اشخاص که [illegible] مریض [illegible]
و چون [illegible] مبتلا [illegible] و مقدمه [illegible] قلیل است [illegible]
عموما [illegible] عارض [illegible] دماغ [illegible] حرارت [illegible] اندازه
[illegible] اشخاص [illegible] شدید و قلق
و اضطراب [illegible] اعمال دماغی [illegible] جواب [illegible] سوال نبود
و مشغول [illegible] مطالب [illegible] تکلم [illegible]
[illegible] چند روز قلق و اضطراب [illegible] و همه [illegible]
[illegible] که [illegible] تعجب [illegible] مرض [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] مرض [illegible] اکثر [illegible] خود را [illegible]

[illegible]

[illegible] بدون جهت فریاد میکند و از جای برخاسته راه میرود و دفعةً [illegible] مانند کسی که متعجب [illegible]
[illegible] و بعضی از [illegible] و سرور [illegible] و ضحک [illegible]
از [illegible] که [illegible] مفرط [illegible] و بعضی اوقات
[illegible] طبیب [illegible] مریض
[illegible] که [illegible] خارج [illegible] طبیب [illegible]
[illegible] مرض [illegible] است نوع سیم [illegible] که [illegible]
مانند [illegible] حیوانات [illegible]
و در [illegible] اطفال اند و اکثر [illegible] شدید [illegible] طبیب [illegible]
معالجه ندارد [illegible] ذکر نمیکنیم در اینجا [illegible] در بیان [illegible] جنون [illegible]
[illegible] دوام این مرض [illegible] چنانچه [illegible] اطبا [illegible]
در [illegible] که [illegible] در چند روز [illegible] معالجه شدند و [illegible]
سال در اینجا ماند معالجه شدند و [illegible] این مرض [illegible] نوع اول [illegible] نوع دویم [illegible]
نوع سیم [illegible] اما نوع اول که علاج [illegible] چنانچه گفتم در بعضی اوقات [illegible] معالجه
میشود و [illegible] مریض [illegible] معلوم شده که در [illegible]
در [illegible] سال از [illegible] و [illegible] صد [illegible]
[illegible] و در [illegible] سال از [illegible] صد [illegible]

بود و چهار نفر شفا حاصل نتوانند نیز از جمله نفر علیل و از دو فقره دیگر ایراد کرنل در این باب که هم نشسته
معلوم گردید که از دویست و شصت و نه نفر معالجه شده بیست و هشت نفر در ماه اول سی و چهار نفر در ماه
دویم و پنجاه نفر در ماه سیم و سی نفر در ماه چهارم و بیست و چهار نفر در ماه پنجم بیست نفر در ماه ششم و بیست
نفر در ماه هفتم نوزده نفر در ماه هشتم و دوازده نفر در ماه نهم سیزده نفر در ماه دهم بیست و سه نفر بعد از
یکسال ... نفر بعد از دو سال و یازده نفر بعد از سه سال و چهار سال معالجه شده‌اند و انتهای بعضی
اوقات این مرض تام بوده چنانکه شفا یافته بعد و حتی خود رجعت نمیکند و اکثر اوقات حالت مخصوص
در آنها باقی مانده بطوری که از آثار خود اثری گذارد و آنها اهم در هر صورت ... را ...
نوع دویم حالت مرض است که چه بسیار ایشان خود ... معالجه نماید ... و در اینحالت در بیماری و ...
مبتلا ... که ... دماغ ... در این صورت بعد از شدت حالت ... که ...
سابق خود را ... آنکه مریض از روی شعور و عقل ... گذشته را فراموش
و آینده را ... در حالت آسایش مشغول ... بشرت ... و بعضی از آنها
گریه ... بدون سبب و برخی دیگر سالها و ماهها ... اظهار
... و حالت صحیح ... اکثر تام و ... اوقات را فراهم ... نمود
و با شدت ... و قوه ... حالت طبیعی ... رفتار و ... از تقسیم ...
بعد حال که ... آنها ... علامات ... تجربه
شده در ... عادت ... طبیعی ... مرض ... بسیار

مزاج

فرقه و صحیح متقدمات بر... در بعضی اشخاص که بعد از ... بمجنون ... بوده حتی یافته
بعد از مبتلا گشتن بهذیان جنون ... در ... و در ... که ... بعضی ... شدید
در آنها بروز کرده ... عنوان ... و ... و اشتقاقات ... و ...
زائل شده و شبیه ... اعمال ... در اینصورت بعضی از ... در حرکت
و رفتار ... میخوابند ... که ... تا ... و ... بیدار شدن ...
... و اکثر ... که ... عارض ... از این ...
اهل انگلیس ... از ... در ... آن ... در روی ... زنده کرده
و زن را ... متحمل ... و ... و بزرگ بودن ...
خارج ... و غذای ... در ... و ... و در ... که ... مبتلا
مبتلا بوده ... از ... که ... اظهار خوشحالی ... میشود
تا بعد از ... اورا در روی ... نوع سیم مرگ است ... جنون ...
که ... مبتلا ... حضور ... در ... نوع ... که اعمال ... کمال طبیعی ...
باقی ... و انقطاع در عمل تغذیه و تمنیه ... چنانچه ... از ... این ... و شش
سال در آنجا توقف نموده بود ... نفر از ... سال ... در آنجا ... و یک نفر از سی سال
بیشتر ... نفر ... سال بیشتر و ... یک نفر از ... سال بیشتر در آنجا ... و ...
... غیر طبیعی ... میتواند ... که علامات ... نوع ... و ... بسبب ...

از جمله ... و صحیح و ... در روی ... و از جمله اسباب ...
در حالت ... که ... معلوم ... در اینصورت ... و حرکات ...
و اضطراب و ... و ... و ... حرکات ... معالجه ... اینحالت ... نمود و لکن
اکثر از ضعف مفرط خواه از حدت ... خواه از استعمال ... امراض ... چنانچه از تجربیات
اطبای ... معلوم شده که از ... نفر ... و ... از ضعف مفرط
هلاک میگردند علاوه بر این ... که ... امراض ... و ... از ...
و از ... اشخاص ... نام ... نفر ... اقلا ...
مبتلا ... که در حال حیات کسی ... شده ... باید ... توان
گفت که امراض ... و ... را ... غیر ... اشتهای ... از
تشخیص ... علامت ... بیمار ... تمیز ... هیچ ... و ... میکنند
از جمله امراض ... در جنون است و ... استعمال ... این ... در ...
قلق و اضطراب و حرکات عنیفه و ... مفرط ... و ... بعضی از آنها ... و
... جنین ... که مرگ ... امراض ... در جنون نیز ... از این ... مبتلا ...
... بدون ... معالجه ... از مدت ... آن ... شده ... شدید که
... اسهال ... شده ... و نیز از جمله ... مرگ ... مرض جنون
... از ... که ... و ... از امراض ... ندارد و این ... مخصوص در جنون

ابتدا

ابتدا ... در ... صورت ... تقسیم ... در ...
اندام و اطراف ... رفتار و حرکت ... چنانچه اندام ... خارج شده ... و ...
... عارض میگردد و تدریج ... عارض شده ... که ... صورت ...
... از ... که ... و ... بقیه عمر ... از ...
اخراج ... و ... از ... و ... و ... بعد ... یک نوع ... دیگر ... و ...
مبتلا ... بیماری ... عارض شده ... بعضی اوقات ... تشخیص
امراض ... جنون ... است ... بعضی از امراض ... و ...
... طاهر ... در ... وقوع ندارد و ... دیگر ... مبتلا ... امراض ...
... و ... در تحقیق ... اظهار ... علامات ...
در اینصورت تشخیص ... که ... تشخیص امراض اطفال ... شود ... در صورتیکه در جنون
... قلق و اضطراب ... و ... مفرط ... و ... را ...
و عدم اشتها ... بروز ... و ... بیمار ... در اینصورت احتمال بروز مرض حرارت
و از بروز ... امراض ... اکثر ... طبیب ... و ... اتفاق ...
که در شخص ... حالت ... در حال حیات ...
و وجع ... موجود ... و ... ریاست ... بروز کرده
امتحان ... جمیع ... لازم است اما اسباب مرض جنون ... و ...

در بیان نسبت مجنونه هم مزاج و هم سن و هم صنف و هم عادت و هم فصول و اهل مرض و اماکن و ام تربیت را
ملاحظه باید نمود بدانکه در جنون بیشتر مستعد اوراثی را ملاحظه نمود و جنون مرض موروثیست که در جمیع اعمار می تواند
مبتلا نمود اما ملاحظه در سن از روی فهرست طبیب نام از نفر است در آن که سه هزار و چهار صد و ده نفر
مجنون را جمع نموده و معلوم کرده که از آنجمله پانصد و شش نفر مجنون شدند در سن ده الی بیست سال
هشتصد و شش نفر از بیست الی سی سال و چهار صد و شصت نفر مجنون شدند در سن سی الی چهل سال
هشتصد و شصت و یک نفر از چهل الی پنجاه سال چهار صد و شصت و یک نفر از پنجاه الی شصت صد و
و چهار نفر از شصت الی هفتاد سال و شش نفر الی هشتاد اما صنف از قرار زنها بیشتر از مردان
و نسبت جنون اناث یک ثلث بیشتر از ذکور است اما در عادت طبیب فرنگ نوشته اند
که عادت الی جمع اسباب مجنون حیوانی است بدانکه در زنان و شصت و نفت بست نفر مجنون شده
و شصت نفر دختران بیشتر بودند که ... کنیز بودند و ... نفی نو مرد
و در ... و پنجاه و چهار نفر مجنون چهار صد و نود و چهار نفر ... و پنجاه و نه نفر مرد از مجنون
که ... و ... کنیزان ... و از این جهات طبیب فرنگ ... متأهل ...
از ... زن شوهر ... تر خواهد بود از انکه زن بی شوهر
و زن بیوه ... زن و هم مرد مبتلا به تغیرات شدید شوند و ...
... جنون اما فصول از قرار زنها ... و ...
که در ربیع و صیف ... که وارد ... است از سایر فصول اما در ...

ازانم

از آنجمله که ... از جمله اسباب ... است مخصوص ... بعد از آن ... بعضی عادات خود را
اما لکن تربیت از جمله اسباب ... جنون است و ... است و ... مفرط و ...
نفس ... شده و ... و ... اسباب ... که ... بدانکه
حسن تربیت ... شده ... و حسن خلق ... اما اسباب جسمانی اول ...
... استعمال مسکرات ... از جمله اسباب ... و این که جنون ...
که ... اکثر اوقات ... که از آنها ... که ... بر گردد
از جمله اسباب جسمانی ... شدید ... از ... و ماخولیا
... و ... ورم ... استعمال ... مفرط از جمله اسباب ... که ...
مرض ... سبب ... اکثر ... مستوفی می تواند
سبب شود ... از اسباب جسمانی ... و ...
... و ... و وجع ... کم ...
بالزوج ... و ... که ... و ... اعتدال ...
... و ... سبب ... که بعد از اخراج آنها ...
... از اسباب جسمانی ... آلات ... چنانچه ... که از ... شدن
... و ... و ... تغیر ... که در ...
که ... اسباب جسمانی ... که ... چنانچه

معدوم شدن حیض ... و معالجه ... و اکثر از آنها که ... حیض ... که ... رفع نمود
و تفاوت ... و ... اسباب ... که ... حیض ... از این جنون ...
سال که رفع سبب ... رفع مرض ... معلوم است که ... از اسباب جسمانی اشتغال
امر ... است چنانچه ... اسباب ... که ... طبی ...
القوی ... که ... جنون ...
از اسباب جسمانی تغیرات ... عصب ... اما ... آنچه
در جنون اکثر تغیرات ... جرم ... دماغ ... و ... که در ... از جنون ...
شده ... و ... جنون ... بدانکه
که ... جرم ... و ... دماغ که ...
و ... جرم دماغ ... دماغ ...
و ... جرم دماغ ...
و ... دماغ مقدار ...
جرم دماغ ...
... دماغ ... دیگر و ... اما ...
... جنون ... طریقه معالجه ...
خواهد ... که طریقه معالجه جنون را ... قسم اول معالجه ...

بدوانم

بدوا ... اما قسم اول که معالجه طبی ... منقسم شود به ... اول ... است
دماغی که ... سبب ... بدانکه ... اکثر ... و ... خواهد
ولکن ... اکثر ... دماغ که در تشریح واضح ... شده اورام
حاده ... دماغ ... ترکیب ... جنون ... که ... واضح ... روشن
اکثر ... ورم دماغ ... و ... در ... سبب جنون
... و ... سبب ...
... ورم دماغ ... جنون اند
... و ... شدید ... افراط
... جنون ... ورم دماغ ... اند
... سازد ... ضعیف البنیه ...
... جنون ... دماغ ... در تشریح
... دماغ که ...
معالجه شده اند ...
... و ...
... اقسام معالجه ...
... اول در بیان ... طبیب معروف

انگلیس رجوع می‌نمود در فصد و را ابتدای جنون هر بار که بخصوص اعتقاد داشت بنفع او و در مرتبه ثانیه و چنین
فصد می‌نمود برای او معلوم می‌گردید که بهتر انواع فصد این بود که مریض ایستاده باشد و دم خارج کند
تا آنکه حالت غشی رو دهد ولی پینل نام فرانسوی که در معالجه جنون کامل و معروف بود از فصد اجتناب
می‌ورزید و می‌گفت که چون فصد نمایند که حالت غشی رو دهد بقسم الفرادی رو نمود و معلوم است که این
در قول از هر نفر طبیب معروف اطبای دیگر را اشتباه انداخت تجربه نمودند تا عاقبت معلوم شد که در
ابتدای جنون فصد بجهة استعمال از سر الی مدت مثقال دو روز اول روز دوم که بجهت بعد از فصد استعمال
منفعت حاصل گشت در روز دوم و سیم و بعد نیز فصد ده الی دوازده مثقال نمودم نفع کلی حاصل شد
سیم در صورتیکه بواسطه فصد تمامی منافع کلی حاصل شده و بعد از چندی مدت قلق و اضطراب
و نبض مفرط با نبض ممتنع و حمرت عین بروز نماید تجویز فصد ثانیه منع از تزاید و شدت مرض است
چهارم فصد بخصوص سکونت و این قسم از جنون که بدون تصرفات سوء الفور با حدت تمام عارض
گردد تجویزات نبض بعضی بعد در جنون هر بار که نتیجه خبط و عارض شد پنجم معلوم و واضح است
در صورتیکه تجویز فصد نکنیم بهتر که پیچیدن بدین قسم از معالجه جلوگیری ها و فاتر و استعمال عصابه مسهل
در آنها برود در این مرتبه معالجه نمود که چهارم از اقسام معالجه در بیان ترشحات است حقیر معلوم
گردیده که ترشح شعر در این باب حدت و شدت قلق و اضطراب و نبض مفرط بود مفتر طبیب
فرنگ اعتقاد زیادی بانبیق عمل دارند و روز بروز و یا در روز یکمرتبه سر مریض امتثال شد
و ضرر نیست کلی که از جمله خبابات شد سیم در بیان استعمال خبابات از قبیل خردل و ذراریح
دراین

دراین باب عیق و معلومات که مفید بود در شتماهکه مبتلا بجنون اورام مغز و حب الملوک از خود بجنون به
فریفته و حرکات باشد یعنی که در صورت منافع مفید تر بود از قرار یکه ترشح آن بیشتر بود و به اصل خوابیده
بعد دو شتماهکه ترشح در پیشانی بسیار قلیل شد و هم چنین نفع آنها بیشتر است در صورتیکه گمان رشتقال
مرض دیگر روی دماغ بود و چندان فایده نبخشید در صورتیکه از ابتدا امکان علت در دماغ بود چهارم
در بیان استعمال آب سرد و غاتر مانکه حب طبع بارد و از جمله معالجات معروفه و مفیده است
و بیان مرثیه انگلیسی که دختر مهره ساله را با مزاج حبط که بدون جهة اتفاق مبتلا گردیده بود بجنون
و بقدری قلق و اضطراب شدید نمود معالجه نمود که مریضه را در حجره نزدیک نشانده به بلندی و ذرع بواسطه
شیر آب بهار روده و بر سلسله معنی ترکات بعد از این مضر نمود که ما لرکی او را آب فرو گرفت
چنین از شدت شدید عارض گشته و دختر را از آب بیرون آورد بعد از پوشیدن لباس در بستر عرق مفرط
نمود خوابانیدن و نگذارد در حال او بهبود آمد پس از نتیجه تجدید عمل نمود مریضه بدون آنکه از آب
خارج شده و خوابد طبعی و عرق مفرط عارض شده مریضه شفا یافت و طبیب آن پروفسور نام
که در معالجات جنون از آن معروف بود هنر خود آب را در جای این استعمال می‌نمود که ملاحظه نماید
در سرهای جنون می‌نمود و در میان سر آن که ملاحظه بر روی سر مریض و مریضه را از یک الی دو ساعت
در حما و فاتر نشانده و تجربه نموده است که بخار آبها بعضی را در روز یک مرتبه می‌نمود سبیده مرض شدید تر گشت
و آنچه در نشانده در سر مرتبه بعضی را می‌نمود بالمرض بالمره رفع شد تا آنکه خشکی در مرض دیده بهیده
پنجم در استعمال مسهلات تا آنکه تجربیات اسکیرل در این باب از آن قرار بوده که ادویه مسهله اکثر

با منافع اند در معالجات جنون که همراه ورم معده باشد که در این صورت سیر آنها بهتر است تمام مانند بورة مثل چنین
و جلب و دم بیدا نجیر باشد با مقدار تمغار و سنار و قرار بین ج ششم در بیان استعمال ادویه مقیئه و این
باب تغییر اسکیرل از تجربه کامل نموده و تو گمک که سانح کلا از آنها دیده در جنون هر چند که همراه با لجوارح یعنی
و می‌گوید در این عمل تعجب آنکه قدر شربت مقیئ یا بیر از یک الی ده گنم یا به ولی در جنون هر بار که
به قلق و اضطراب شد با جرارت آن سرخی ملتحمه از استعمال اینهمه مقدار مقیئ حاصل نشد و ملتحمه مقدار
منقسمه به مقدار کمی از نوع عارض کنند تا خم است بجهة آنکه بدین قسم الفقرار از این مفید است در هر کم
تغییر و اوضاع انت عمیق در آن نوع که در شق و آن بخیم که جنون بعضی اوقات بواسطه امراض سایر آمده است
ما یسایر اعمال بدنیه باشد در این صورت معالجه اصل مرض خفت یک در جنون را باید ساند از آن جمله در
روزنامه طبی از جنون انگلستان بیان می‌شود که شخصی چند روز مبتلا به جنون شد با قلق و اضطراب
متعل بیت بگذار و چند طبیب معروف است فصد نمود تا نحسن رسید و روز دیگر او را در حما و فاتر نشانده و آن
نفعی نبخشید بعد از معالجه مار این شده بود طبیب رجوع به طبیح سنبل الطیب با آب سلفریک
طبعی نسخه سنبل الطیب سیر آب جوشانیده یک چارک مانند چائی دم کرده صاف نمایند و از آن
مثقال دهن با نیداتر سلفریک چهار مثقال شیره قند سادهٔ چهار سیر کوبیده ساعت بساعت بیخ مثقال
آن را بنوشند و هر سه ساعت بعد از نوشیدن پنج مثقال اول مریض خاتون گذارده و کرم معده را پس
زنده و بسیار طوبی خارج کرد پس از چند روز آرام گرفت و در مدت معین مقدار را هم از نوشانیدند
که خواهی و گرم نبض حاصل آنچه پس از آن مقدار پیش مریض بکلی آرام گشت و از جنون بالمره نجات
شربت

شربت بنفشه که در استعمال تخفیف داد که مدتی روز دیگر حاصل شد و مریضه شفا یافته با آب صاف خورد گشت
و نیز در یک از روزنامه‌های طبی روسیه مسطور است که شخصی بسیم حبس ال که در سال بجنون مبتلا و با اضطراب شدید
که در جراحات مرض تغییر شدید بود به نزد طبیب‌ها را بک اوردند و چون از تنقیصات احوال قدیم شدید
بحال او را به مرض تغییر خفیف و علامات آن شخص نیز بواسطه آنچه مرض معده رو شده بود که تأثیر نمود که شاید سبب
این جنون تغییر کفی باشد و بنا که در دمعا به نیز از استفراغ که روزی دو مرتبه مثقال مرهم را ماهی او را
در کشاله ران با ایط نهد از این مرهم تا بعد از نزد این پنجم علت متصده معارض الحد و سیلان بلغم و پادم از بینی
بنای خروج گذارد و تخفیف کلی در علت جنون بهم رسید و چنانچه از آن اثر جدید آمد طبیب بدل کرد و اصلی به این
تدبیر را بیشتر نمود در هر روز یک مرتبه هم مرهم را استعمال می‌کرد و مریض فهمید از ده هم از تدبیر این کیفیت
شفا یافت و همچنین اسکیرل نام در درس خود بیان می‌نمود که خود شخص مفرد آنرا دیدم که بعد از
حبس طمث بمدت یازده ماه مبتلا بجنون هر بار که آرام مبتلا گردیده بود و چون تاریخ در کشاله ران طمث
او نمود از حبوب استعمال داشته از آن قرار صفت نسخه که به سلفات حدید و خالص بکمیز بار چه
سر جزء هر یک سه جزء حل بقدر کفایت تا حب کرده و حب سازند بوزن نیم نخود و از این حب سه عدد به عدد
سه عدد بمریض بنوشانند و تجربه بواسطه آن حبوب طمث او بنیاد که در استفراغ مسئله جنون او بالمره
رفع شد ششم را بیم از معالجات از قرار تجربه و امتحانات و در اینجا بیان می‌نماییم معالجات کلیه بعضی
از اطبای معروف دویه حاجت مخصوصه هر قسمی که سبب جنون باشد که اول استعمال سلفات کنین
تا آنکه در این باب معلم معروف فرانسوی مسمی نام در جهت اسهال ترجمه نمی کنیم که بجنون نوبه مبتلا بود شفا یافت

ربطه استعمال جوزبویه که در عاصمه مصنوعه بویم ظلم وقرنم حالمه طبیعی معروف را ابر صحبت او ترجوون
نام وشخص خود که بعد سه ماه بهبودی آرام گرفته و قرار یافته آن لحظه آن به بطر رسیدن
در قطره وطلوع و فهم در تسرب قبه و جنین چیز و درستی ابدیع نوع هراوت نمود شخص کور رکیب شغافیت
نیم کا فربه حال کنجه از طبابت شناسی نجف نام درهزار و یعنی و نیک وده علوم رساله تصنیف نمود
درمعالجه یغلیظ حیوان و خیزان و بیان نزاله که شش نفر از جمله چهار نفر کیفیت معالجه شد در بابا نسخه
صفت تکمیله اها و زنه نموقه ینفه لعاب صمغ عربی از هر یک یک مهره تو بر که بعد سه مثقال
عرق بادرنجبویه و شش مثقال شربت خشخاش یک مثقال در هر روز عسلی راندی مثقال

[illegible]

[illegible]

بوکیا کمتر از شهر و مکان این مشهور آلوده ترند بعلت اسکله شهرها ماندن در هر صحبت شان را در بحیایت دیگر تازه
مراندازه و انهدا انچه مبتلا این از اشتمام ما بین صاحب و خود چه اشوند نا چار در دیگر نحو خواهد مشغول بحیاد است
تمام رفته قرحه بعضی از مجانین مخمورا هر شب درانند و حکم و بعضی بحکم هر دو تیه و تع اطاعت
و فرمان بردار کرده می باشند و بد اخلاقی مرکبه خویشان و اقربا بر او دیگر خلاف رای او باشند
همیشه با این ضرر هر سانند او را با جمعیت رضای خاطر او رفتار می کنند که مبادا تغییر نمیه حالت مریض
روی تلک و شخص مجنون مخمور از اوار سلطنت سیاند و در وزیر و رکان سلطنت را او تعیین می شود حال
چند انسان نوع ورا و از او کنار نمایند و اعتنائی با او نمایند بی کار غیرت که حالت او رو بحالی گذارد

[illegible]

[illegible]

سوء مزاج حار است و دلیل غلبه صفرا و زردی چون کسی را اظهار نماید که بدین علت [illegible]
از زیاده حرارت بیشتر از پیشتر از بسیار حرکت سوء ظن با هم خواهد بود و در فکر و وهم
معلوم است که هرچه این قسم مرض را شغل و اندیشه مستعد است خیالیه او کم خواهد شد
و از جمله مشغولات مثل شعر گفتن و کار دیوان و حساب و محاسبه و مرافعه با هم و [illegible]
و مطالعه کتاب و شغل کار از صنایع و غیره و آنکه عادت قوم و خویش اکثر مرض را
بر بنی آنکه این قسم عادت مجبور مریض را بی عادت قبل آوردن کنند و چون عادت
از آنها لازم بود بعد رفع صحت شان خارج از کیفیت مزاجی بود و طبیب که بدین امر
مامور شده بود باید که زیاده در دست اختیار نکند به بسیار آن لازم است چنانکه می بینیم
در فکر ملک مشغول خواهند شد آنها باید اوراد شبها که تا نشست بر جهت بعضی اوقات خیال خوش
رفتاری نماید که حفظ بسیار از آنها فوراً جمع کرده و می بینیم که همیشه حرکات ناشایسته
نماید باید بواسطه طبیب مخصوص [illegible] دست [illegible] آثار [illegible]
و دما تغییر منزل نماید که بلکه بجهت تنهایی خلاف رفتار آنها کرده [illegible]
از رام نگردد حس مخیل در جای بسیار [illegible]
در غذا [illegible] اشتهی [illegible] حرکت [illegible] بعضی [illegible]
نخواهند [illegible] آرام [illegible] صحبت [illegible] که [illegible]
از عقب بر روی [illegible]

مراجعه

[illegible] طبی و عقلا در مرض جنون و معلوم است طبیب از فوراً لواحق تغیرات [illegible] که مجنون
[illegible] مشغولات مخصوص [illegible] که هرچه [illegible] نقشه [illegible]
بعض [illegible] و این [illegible] خواهش [illegible]
توپ [illegible] اللهم [illegible] هزار توپ [illegible]
در [illegible] توپ [illegible] شده [illegible] توپ [illegible]
در [illegible] بعض [illegible] که هرچه [illegible]
با بالا [illegible] غیر طبیعی در دماغ [illegible]
دماغ [illegible] در جرم دماغ چون اجزای خارج [illegible]
چون [illegible] علامات [illegible] سرطان [illegible]
با شراب [illegible] موضع دماغ که [illegible] موضع دماغ
که [illegible] تعریف [illegible] اجزای غیر طبیعی که در دماغ [illegible]
بر جهت [illegible] ورم [illegible] عظیم در جرم دماغ و یا [illegible]
[illegible] در جرم دماغ [illegible]
[illegible] علامات غیر طبیعی دماغ [illegible] عام [illegible]
[illegible] قسم علامات مخصوصه [illegible] اجزای غیر طبیعی بر دماغ [illegible]
[illegible] صداع [illegible] غذا و یا [illegible]

[illegible] و یا مرض حاد دیگر چون درجرم دماغ و یا [illegible] صداع [illegible]
[illegible] علامت مخصوص [illegible] بعض [illegible]
در تشخیص [illegible] صداع [illegible]
نیز در این [illegible] که [illegible]
مریض [illegible] علامات [illegible] و یا مرض [illegible]
[illegible] صداع [illegible] تغیرات حواس ظاهره و باطنه [illegible]
[illegible] صداع [illegible] حواس ظاهره چون [illegible]
[illegible] علامات
[illegible] مریض [illegible] صداع با تغیرات حواس ظاهره و باطنه و تشنج [illegible]
علامات چون علامات قسم [illegible] علامات تشنج [illegible]
[illegible] علامات صریح [illegible] مریض [illegible]
[illegible] چهارم تشنج [illegible] تغیر در حواس ظاهره [illegible]
در [illegible] علامات [illegible] صداع [illegible] تشنج مریض [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] عارض
[illegible]
[illegible] قوه حافظه [illegible] در حالت تشنج [illegible] مریض [illegible]

[illegible]

[illegible] علامات دماغ [illegible] فلج [illegible]
فلج [illegible] جمیع اطراف [illegible] فلج [illegible] اطراف [illegible] فلج [illegible]
غیر طبیعی در دماغ [illegible] عارض [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] فلج [illegible]
عارض [illegible] قوه حافظه در [illegible] فلج [illegible]
[illegible] فلج [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] دماغ [illegible]
[illegible] ششم علامات مخصوص [illegible] تغیر [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
که [illegible] دماغ است [illegible] دماغ [illegible]
علامات [illegible]
[illegible] صداع [illegible]
[illegible] صداع [illegible]
[illegible]
[illegible] مریض [illegible]
مریض [illegible] ضعیف [illegible] قوه حافظه [illegible] تشنج

در عضلات در این صورت طبیب بر تشخیص صحیح رابعه و چون تشنج عام که گاه در تشخیص که آیا از مانع
و اعضا بر مریض در میان نوبه تشنجی هلاک شود انقباض حاد در ورود علامات سکته در این صورت تمیز حتمی
مشکل بلکه غیر ممکن بود و از جمله که از شهادات و ریاح حیاتیه طبیعیه با اینکه گاه گاهی قوه عصبانی
یک عضو معدوم شود و بدن فالج شده و شهادات مریض باطراف بعضی حس و اطراف یا حرکت
او در این شود و دیده شده که بعضی از مرض طبقات می‌شوند از عصب که این روز این حالت
و با اختیار گفته در حس حرارت خوابیده و خور الا که بروز مرض تا به و اینم از زوال یا شل
شود و تیقن این است و چنانچه این حالات از رعشه شده شود بواسطه این حرکت در این سخت
بروز و بالا رفته مریض در یک از نوبات سکته یا در حالت اغماء طول انجامد هلاک گردد
پس از این تعضلات به گونه معلوم شود که چه قدر الحکیم طبیب در تشخیص این مرض مشکل است
پس ما را این مجید دانستن توقف چندی در باره هر یک از علامات مخصوصه این مرض بیان نماییم
اول در باره صداع و ملکان او متفاوت است در تمام مستغرقه الطول نوبه و لی
در هر صورت طول نوبه غیر منتظم بروز کند کلیتاً بسیار مزمن و در هر صورت تشنج جا
بیت نا به و نیز از علامات مخصوص اوست که یا در اجزاء سر و یا در شیرو یا تکرر
و کتابت و در تغیرات حال نقل از آن صداع به نحو که یا اکثر مواضع ثابت
می‌باشد و در بعضی از مرض ممکن است اینکه اما مکان صداع مستقر معین از مواضع
دماغ باطراف دماغ سازند و در این صورت وجع از موضع بالطراف منشعب و پراکنده

و پراکنده باطراف آن موضع گردد و بعضی اوقات دیگر دیده شده که صداع بواسطه قصه تخفیف
می‌یابد و در بعضی اوقات نابر در چنین است نیز و لهذا از حالیکه شدن تخفیف یابد مرام در باب
حس عمومی چنانچه بیان نمودیم می‌توانند عموم صداع احساس وجع در بعضی اعضا موجود که بعضی تجمله
در بعضی مرضی وجع بسیار به اطراف و اندام متوجه گردد بخری از اوقات منتشر شده وجع با حرارت عضلات
و یا با رجاع سازند و در بعضی مرضی دیگر حس جلد شدت یافته بر نحوی که از دست زدن به محل از انضمام وجع
شدید عارض گشته و بعکس در بعضی دیگر حس بالمره در جلد معدوم شده و سیم در باره حواس خمسه ظاهر
ضعف رفع زیاده از بعضی مستبد گردد و در صورت ضعف البصر این علامات البصر بالسه عارض شود
در یک چشم پس از آنکه یک چشم را تمام ناپدید گشته هیدا که ضعف البصر چشم دیگر در بعضی اوقات
بر عکس ضعف سبب القوت باصره شود بقسمیکه حالی عارض شود که طبیبان را ادیب نامند
یعنی دیدن ایشان فوق العاده مرتبه و لهذا از تغیرات در قوه باصره عموم است و وجع ترین تغیر در قوه سامعه است
و تغیرات قوه لامسه شود در پیش ذکر نمودیم و لی تغیرات در قوه ذائقه و سامعه دیده نشده
چهارم در باره حواس باطنه اکثر اوقات علیل اگرچه اتفاق افتاده که در تمام تغیر در آنها
نمیچه و لی حافظه مکان با اغماء سکته طول انجامد و یا حال هذیان عام بروز نموده و در حیوان نموده
تشریح مرضی بواسطه اجزاء غیر طبیعی در دماغ سبب این است که از آن که غشیه بنحو و آن از سیار علامات
عموم نیست و از علامات مخصوص اوان بود که تدریجاً عارض شود از کمی اگرچه بار
اتفاق حال که العقد فلج عارض گشته و لی در این صورت مرض طول انجامد مستقل صرع

ابتدا به چون فلج و دیگر حلقه این در اینکه بعضی اوقات شدید و بعضی اوقات خفیف است بر عکس
فلج سکته که بعد از یک مرتبه بروز تغییر در شدت تخفیف نمی‌یابد بلکه اینکه سر از بار علامات فلج
در فلج از صورت اجزاء غیر طبیعی در دماغ بعضی اوقات با وجود فلج علامات تشنجی دیده می‌شود در فلج گشته
با هو جه باکمال دیده شده ششم در باره تشنج هر که این علامت می‌توانند از حد طبیعت
موجود باشد و در این صورت اگر صرع شدید باشد و مجهول صرع حیوان مخوف نیست و در بیکه
او مکرر و لی برخی اوقات صداع شدید با حالت اغمای مقدم بر تشنج است و چون آن حالات طول
کشد علیکوبا بسیار روی است در مریض تواند در میان شدت نوبه هلاک شود و بعضی اوقات دیگر
تشنج مخصوص باشد یک از اطراف بدن و یا یک طرف صورت و چون فلج عارض گردد
بخصوص بر عضو مستبد سازد که از بیان تشنج مستبد ارتعاش کمی این مرض بسیار است
چنانچه بعضی اوقات چند ماه قبل از بروز سکته در بعضی اوقات چند سال طول کشیده تا عاقبت
و در هر حال ظاهر نموده مرضا با کمالات اغمای و در میان تشنج هلاک گردد و بیمار صاحب نانی
تحلیل رود بدین نوع که جمیع اعمال زود افراد علیل گشته و در آخر تغذیه و تنفس در
مستبد الطحال غافل که در عضا و حالت اغماء هلاک گردد تغذیه مخرقه از اینکه
قبل بیان نمودیم معلوم است که جمع ما تقدمه المعرفه این مرض بسیار دقیق است اگرچه از روز
علامات و جمیع علامات نماید و چون علامات
بالقصد کلی مرض بعضی تفصیلات مخصوص اشاره به هر یک

ذو قسم

از اقسام غیر طبیعی این جسم آنسان غضروفی و عظمی و ممکن است که اینها درجات متفاوت یک سلسله دلیل نباشد
چنان که این اسامی بالتمام صحیح نبوده تحقیقه عظم و غضروف می‌توانند در دماغ
نه چنان است بلکه به نهایت این قسم اجزاء غیر طبیعی شبیه بعظم و غضروف باشند و بعضی اوقات
آنها در جرم دماغ بوده و منتج باشند امراض متعدد دماغ را چون ورم جرم او و یا ورم
الدم او و یا ورم غشیه او و یا ورم غشیه او در از قرار که تجربیات اطباء
بواسطه تشریح حاصل شده که تاثیر اجزاء غیر طبیعی دماغ چندان تفاوت ندارد
تاثیر اجزاء غیر طبیعی که در او بزرگ نشده
بدین اسم موسوم نموده اجزاء غیر طبیعی دماغ را که در حالت در هر یک از مواضع
خواه منعطف باشد البیض بیضوی و خواه رنگ شبیه جرم کبد و یا کلیه
بعد از بزرگی و یا متعدد به نوعی که از حجم دارند تا به حجم بیضه مرغ
در تشریح دیده شده و اگر در دماغ و در حرکت و یا مجتمع بطور
سلعه در جرم دماغ توقف نماید و عموم در و تا
شده قبل از و بعد از و یا شده
داشته باشد از جمله حیوانات غریب که در
است و
آنها در از بطون دماغ است و از

دانها از تشریح دیده شده اما العلاج و در اینجا نیز بطور عموم صحیح اجزاء غیر طبیعی دماغ را ایشان ...
و در جنبه بر آن کس که عصبش مذکور در تب مفهوم شده باشد اسم معالجه بسیار ثقیل است بجهة اینکه
تشخیص در اینجا بسیار صعب است و بعد از آنکه تشخیص سعی کرده باشد لیکن معالجه در قوه معالج میشود و گفتیم
که قصد در بعض اوقات در زخم سهل است ... که حجم دماغ ثقیل ... فشار جسم خارجی
دماغ را نیز کمتر متعسر از آن موضع کشته شده و چون از جمله اطباء فرنک کم از ما بر این بیشتر
در این باب تجربه نموده اند مسلم کمال است که کتاب مخصوص در باب امراض دماغی مرسوم به ...
در باب امراض دماغی تصنیف نموده است لهذا ما در اینجا از قرار معالجه مکتوب اسم آن بیان
مینمایم پس مراکز اعتقاد معلم مذکور تخصیص در استعمال زالو و ضمادات است و از آن جمله
سیکه که در پس گوش در پس گوش از سایر ضمادات بهتر است بجهة اینکه تاثیر او زودتر از تاثیر
دماغ است و طول او بیشتر از طول زالو است علاوه بر این تاثیر خوش بر عقب و تا موقع حاجت
از تاثیر خوش او شده و چون اتفاق حالی که ... و در هر یک از آنها ... نمود
که از ... پس گوش ... دماغ ... بجهة بعض ... کشیدن حوش ...
باید ... در خلف ... و از استعمال زالو باید ... بجهة اینکه تاثیر
در سطح است و همچنان ... بیشتر ... اینکه ... از دماغ کمتر ...
و بجهة اتصال استعمال زالو و ضمادات را بر سر ... و میکوید هر کس
از استعمال آنها در پس ... در پس ... بعلاوه چند ... در تشریح دیده شده علامات ورم

ماکم

مانند ... ورم جرم دماغ ... موضع خارجی که آنها را زالو و دماغ ... همچنین میکوید که
استعمال زالو و ضمادات در اطراف بدن فایده بخشد بجهة اینکه از موضع معلول زیاد
حرارت و اعتقاد بر پای استعمال ... دارد و نیز ... لذت ... در حال صحت
بوده بخصوص فایده است که ... در قسم امراض ضعیف که در استحکام ... علامات
دماغی شده ... و چون ... استعمال ... استعمال مسهل را شرط ... بکند
یا دو یه سهل ... بطریق حقنه ... از جمله ... سکون ... مبتلا ... مرض
شده ... لذت که ... از ... و مطالعه و فکر باز دارند و بر عکس ... در حرکت
او ... علاوه بر این غذای او بیشتر نباتی و قلیل باشد بخصوص در ... طعام ...
را ... تعب ... و بر ... که ... باد ... در ...
و چون علامات ... که ... بواسطه فصد و وضع علق بر مقعد ... بر ...
سازند و چون یکی از ... معلوم شود طبیب را مخبر سازند کفایت کرده در ... فصل
سیم از این باب ... مقاله ... در بیان امراض نخاع ... که علم امراض ...
امراض دماغی متعلق ... است به تشخیص امراض جرم نخاع و امراض مخصوصه
اغشیه او ... باید دانست که ... امراض ...
امراض دماغی ... اگر چه ... این ... بر طبیب متعسر است ...
و وضوح او ... باشد به ... امراض جرم نخاع ... حجم نخاع ...

دماغ ... نفوذ قوه دماغی ... و دیگر در دماغ و بجهة اینکه این نفوذ قوه دماغی ...
حرکت و حس ... اعصاب او در تحت موضع معلول ... بواسطه اینکه قوه حس و حرکت
... عبور ... و بسبب ... در جرم نخاع ...
لهذا بعض اوقات ... جرم نخاع ... اغشیه نخاع بر جرم ...
و تشنج عارض گردد و همچنین واضح است که در بعضی اوقات ... تغییر ...
... دماغ ... تغییر ... تاثیرات خارجی ... در دماغ ...
بجهة اینکه ... موضع معلول نخاع موجود است ... تاثیرات امراض
نخاعی است که ... بجهة اینکه ... تغییری در جرم نخاع
این تغییر ... در ... نخاع ... اعضاء ... عظیم است اگر
تغییر ... تاثیرات ... بجهة اینکه ... تاثیرات
امراض دماغی را در ... امراض نخاعی ...
بیان ... در این ... فقره اول در ورم اغشیه نخاع
فقره ثانی در ورم جرم دماغ فقره سیم در ... نخاع فقره چهارم در ... نخاع
فقره پنجم در ... نخاع ... فقره اول در ورم اغشیه نخاع ...
... که این مرض عبارت است از ورم
غشاء ... نخاع ... از ... ورم این اغشیه ...

اغشیه دماغ

اغشیه دماغ ... الطبایع ... مرض ... مرسوم ... در بیان ...
... ورم اغشیه دماغ و نخاع بسبب ... حرکات و ... کثیره و تاثیر رطوبات بارده و غیره
و سقطه ... و این مرض در مردان اکثر است ... بعض ... مخصوص
از کثرت و اجتماع ... در یک ... مرض ... و از ...
... در ورم اغشیه دماغ و در ورم اغشیه نخاع ... تفاوتی ...
ورم جرم دماغ و ورم اغشیه ... تفاوت ... در جرم دماغ و ورم اغشیه نخاع
موجود است علامات ورم اغشیه نخاع ... این مرض ...
است و علامات مخصوصه ... نخاع ... عضلات ... و کثرت حس
... ورم اغشیه دماغ علامات ... دماغی ... که از نخاع
... خفیف و یا در موضع عظیم و یا در موضع صغیر ...
چون ... ورم در ... نخاع باشد ... موضع ورم ...
... عظیم ... عرق کثیر و چون علامات تشنج ...
... اکثر ... علامات ...
علامات ... که در ... نخاع مجتمع ...
... علامات ...
صورت ... نخاع ... حرکات ...

دیع

سیکر و بند دماغ شود که مرض بزرگ است و منع خفیف بود ... [illegible] و قانون این است که در ... مرحم

ز جنس فصد و زالو و حجامه و استعمال اقیون و ... تحویز نمایند و در صورتیکه منبض ... عظیم باشد

استعمال مسهلات ... که ... الماده کنند ... منقسمه در مدت ... چهار ساعت بر بعض

بنوشانند ... از ... و ... در ... مقدار ... و ... استعمال قبول

خواهند ... در ... و ... استعمال الماده ... بکنند از ... او

در ... چهار ساعت در ... منقسمه ... و در صورتیکه علامات تشنج و ... ظاهر

و ... استعمال ... ذراریح ... و کوزه ... و ... خط ... بابل

از جوهر ... در طرفین موضع ... از جمله بهترین علاج است ... دیوم در ...

ورم جرم نخاع که ... امر ... اول ... این مرض عبارت است

از تورم ... موضع جرم نخاع که علامات ... در درجه اول ... اجتماع ... ورم

کبری است در جرم نخاع و در درجه ... جرم نخاع و در درجه ... جرم نخاع

... و ... اقرب ... باشد و بعض ... اعلال علامات

او ... در ... موضع علت که علت ... در ...

... نخاع باشد ... در ... که ... علامات ... کرده باید ...

چون اکثر ورم جرم نخاع ... در ... از مواضع ... نخاع ...

عارض ... انجح ... ولعله ... و ... باشد و در این ...

بواسطه ...

رابطه ... موضع معلول ... بر ... علت ... از آن

آن ... بسیار ... اعضای ... و اکثر علامات فلج در اطراف ... مستقیم

و مثانه ... بعد ... اطراف عالیه ... فلج ... اعضائی که عصب

از تحت موضع معلول است ... حرکت و حس ... بدلیل آنکه موضع معلول ... از ربط

... موضع ... عضو معلول و قوه حس و حرکت ... نخاع ... و اگر

در این مرض ... از جمله علامات ... ادرار ... تشخیص مرض ... ورم

جرم نخاع اگر در طرفین عارض ... فلج نیز در ... ظاهر ... در ...

ابتداء ... و چون ... موضع علت ... عصبی ... که ...

... مقعد و مثانه نیز ... فلج ... که ... گشته ...

... و اگر موضع علت ... مرض نیز مخوف باشد ...

... فلج ... که ... مهلک است ... در صورتیکه ...

علت ... نخاع باشد بدلیل اینکه جمیع اعصاب ... از ... نخاع ...

... منقطع ... تنهائی ... فلج ... آن

در صورتیکه موضع علت در یک جانب از نخاع باشد حس تنهائی معدوم شده

باشد و واضح است که علت در ... بر عکس ... حرکت معدوم و حس

موجود باشد ظاهر گشته که موضع علت ... است در هر صورت باید ...

که این مرض ... بسیار ... و ... که ... فلج ...

کشته ... قوه حرکت ... بواسطه ... بعض ...

و حس ... اطراف ... اکثر ... چنانچه بعض ...

... و بعض ... که حرکت ... آنها ممکن ...

لهذا در این صورت اطراف ... اطراف ...

... ممکن است ... تنها ...

... جرم نخاع ... و ...

روز بروز ... لطف ... تلف ... بعض ...

این قسم فلج ... باشد ... نخاع ... ورم او ... ممکن است

که ... جرم دماغ ... در ... عارض شده باشد ... علامات ...

... فلج بواسطه ورم ... نخاع باشد ...

در هر صورت ... معالج ... لا العلاج باید ... بواسطه ... ورم

... درجه ... در ... باشد ...

... نتیجه ... فلج خواهد ... در ... ضرورت فصد ... در طرفین

موضع ... دماغ ... و ...

بر ... و ... استعمال ... که در موضع ... از عضو ...

...

... و در ... که این مرض ... در اطراف عالیه یا ... استعمال ...

ادویه ... و کوزه و ... در طرفین ...

... زیرا که مبادا ... اطراف ...

حس ... ظاهر گردد زیرا که این علامات ... مرض ...

... و حجامه بشرط ... موضع ... استعمال ... و چون ... مرض

... و در استعمال ... باید ...

و قبل از ... در موضع علت ... استعمال ...

... که ...

... در ... استعمال ...

... اگر علاج ... فقرات ... در بیان ... نخاع که ...

... علت عبارت است از ...

و اجتماع ... نخاع ... دو قسم ...

عرض ... عبارت است از ... و اجتماع

اجتماع رطوبت ... و اکثر ... ممکن است که ...

... و ...

... در مواضع ... ظاهر ... و ... این علت علامات

در تشخیص این علت را در طفل اسقده ما به توقیف ملیحم پس به انکه این طفل را از روز تولد کتاب بحران
بوده به بزرگی فند و کمبود رنگ و رنگ سفید چون طبیب رجوع نمود معلوم شد که بر این
نکورها ده مانند مالیدن و چون باقیستکه چون نصف نخود از بلای عرس رسیده بود
رطوبت شبیه بزم از راه خارج شکسته و مکان آنکه که بر این طفل اسقده ما بوده باج
وضعه ماله بهنای نرم عضو پیشه باحرکت بر عضو دیگر محیط است این و شفاف و احمرات
و جمع زرد و روی او دا تا فشردن به جم او قلیل کمبود از لمس عمل موضع که از رنگ آنست
که زانده آنکه آن موضع فاسد و ناقص است و لقاعده طبیب نمو نمیه و لغیه بعض شکلی
در آن محل باقی مانده است و لا با وجود انجات طفل را با کمیت و استهمال و وجع
لیس و را زاد لقاعده طبیب است و حالت او مع باشد و هرچند طبیب بروی تدبیر کرد
فشرده به هیچ به آثار وجع در طفل احساس نمود پس طبیب به تدبیر است اگر لواسطه
سوزانیده ابلو که در عضو آب بر دارد نیست او لست مزاج نمیه و بتقدیر
روی و به لعد از خروج فتر بر رطوبت و فشار برمایله در ساعت بیش و شش ساعت علامات
ادوام شد بر روز پنجم و روز چهارم طفل بعد کن شد و تشنج علی موضع که بر کردن نشسته لیه
با چه فصول و فرای بعض شکی در بیت عظام قوی ظاهر لعد بعض بیک ایام و لطف بیک ایام
بوجه آمده از کبر اینه که لقوه را خبر قبض ظاهر لعد و حلقه حلقی ایام ما قاروخ
ولواسطه مرض معده و دمانی شده العد در هر چند در طفل استفده ماه اعمال لطف و حرکت

و حرکت اطراف نشده بر قرار طبیعی لیکن و در اکثر اوقات در احوال ساری الذکر علت بعد از رسیده به لواسطه فشرده بوده
تا نخ از انکسی ماده و این از اسهال است که بر خر اوقات نتیجه فشار شقصر فقط تمام الواسف نو حاصل میکرد دد
و او نیز عموما باید دانست طفل که میان مریض متعلد انه ضعیف و زینه بیشه و اکثر از را بها از
و له ستعد بعلم اطراف باشد و استرخا مثانه و مقعده انه و در بعض شتر بر خلاف بحیه بود و در بعض
دیگر بعض از بیعضی از مواضع ساقین و فخذین را آنچه که حلده است پاشنه تا دول که
بتدریج منعه ل تعالوایا میکردند تا ازیدت سستی و زینه مریض هلاک شد لا علاج معلوم است
که این مرض شاید علاج بذیر به لین اینکه از تواریخ طبی از بحضور پیشتر مشخص نیست در این علت
شفا یافته باشد و تا حال معلوم نشده لعل در این مرض خارج نخوال رطوبت لیجه که لواسطه فشار
مستعد و نشوند که در عصب باب بر واسطه لعل است و در هر صورت یا لواسطه عوا
بعد و یا لواسطه ادویه الکاله مالیه مجتمعه را خراشیده خارج نمایند عصب هلاک گشته
لواسطه دخول هواء خارجه در آن موضع پس بنا بر این کرمان که طبیب مخصوص
مریض فانه طعاف بد پاریس است در طفل هشت روزه طریقه معالجه
این مریض اختراع نموده از اینقرار که ده پارچه چوبی را بشمع مالیده
نموده در طرفین کمر بست و قرار داد و بیخ این بخیه چوب طرفین سر
هم نزدیک گشته در روز ششم فشار را زیاد نمود به این نوع که
که در طرف ده چوب متین چوب دیگر قرار داد و هم بدین فشار مضاعف

بمنظور اینکه در سطح غشاء سروردی کرده و لواسطه ورم حال بهم التیام بپذیرد بدن
تصرف هواء و مابقی جلد و لحم را بریده که از چوب بیرون مانده بود لواسطه رسیدن
غذا و بدون تصرف هوا تعزیا شده را این گشت طفل حاصل و رفع نمود شفا یافت
استسقاء نخاعی عرضی و این مرض است از جمله امراض نادره که اکثر اطبا ذکر
ملتفت او نشده اند سهو است در کتب امراض فرانسوی بهیچوجه ذکر گشته
و لا چون لعضی از اطبا مشتی لواسطه تشریح او در امراض مخصوصی دانسته
و تعلیل کرده اند لهذا بر ما لازم است که تعریف او را در این جا بیان
نمائیم علامات ابتداء مرض حس نقح در اطراف سافله جلس
علیما لیه بنوعیکه در زمان رفتار حرکت آن اطراف متعسر شود
چنانچه هرجا که پای خود را بر روی زمین گذشته علاوه بر اینکه
تشنج در اطراف بوجه آید چنانچه عوام گویند که بخواب
رفته مرض جالس بر روی لما در موضع از مواضع ستون فقار
نمائید چون مرض شدت نماید در موضعی از مواضع
ستون فقار ماسی رطوبه جزئی یا وجع در جای فشار
با حرکت مرضی قلیل نمائید و اظهار کرده و بتانه علاوه تظاهر

نمو در اطراف و مثانه و مستقیم پدید میگردند و چون ماسی رطوبه بتدریج تجاوز نمود
به فوق نماید علامات فلجی نیز در اعضای اعلای بدن بروز نماید منجمله عسر النفس
بدون انکه تغیر موضعی در آلات تنفس بواسطه برکوسیون و یا سمع محسوس
شخص گشته در صورتیکه آن اعمال ملاو در حالت وقف در لیتر پس از استیلی
که چند ساعت نماید و نیز بتدریج اطراف عالیه حس نخاع بهم رسید و حاقن تبلد
بطبع گشته و بعد از مدت مدیدی بهلاکت رسد و علامات استسقاء
عمومی بسیار قلیل اند و هرچند مقدار بیان قلیل گشته دلائل کیفیت و یا اجزاء
غیر طبیعی نابجا در او یافت نگشته و تشخیص وی خواهد شد اینجملی از تاثیر رفتار
علامات استرخانا از اسفال تا علو و از حس بر دوت موضعی از مواضع ستون
فقار و از تاثیر فشار ماسی جلد آن موضع که از اسفال باعث تجاوز و سرایت نماید و
سبب مجهول است و لا از اینکه در مردان بیشتر است تا در زنان مخصوص
یافت گشته در مردان و اشخاصیکه جماع ایشان از سایرین بیشتر گشته پس
احتمال دارد که سبب عظیم آن علت از افراط جماع باشد و انتهای این مرض
اکثر مهلک است خواه اینکه استسقاء بتدریج تجاوز به جانب نخاع که در دماغ سرایت
مستقر نموده سبب هلاکت شود بدین واسطه معلوم است که در قدیمه المعرفه در این
مرض بسیار روی بصعف است از فرار صعوبت داشتی اسباب

خواه اینکه مرض بر واسطه ... لازم
بلا واسطه ما نقرشیده جلد قطع گشته

و اما چون احتمال جهت آنکه از افراط جماع بود و پس از آن علاج و مشغول نمودن مریض
بسیر و کارهای دیگر و تمریخ نمودن مریض بعبادت عطره و فراچون عطر سعد و امثال
معاشر او بود و لا دارد که بر موضع مرجع و نیز سم الحادث و زنبق رمانی را بر ستون فقار
و کاه گاهی جدا ساختن روغن ایضاً نافع و ماحول محلل ناس ظاهر مفید است یا استعمال دواء
نقی بستوشیف دیا نیز ات حوزا از فرار بکار از تو نیف انها در تحفه ناصری بر خی
رفت فقره چهارم در بیان اوجع نخاع که بفرانسه رخ الجی و هم نورالجی
رخ و یا نامند بدانکه رخ آلژی عبارت است از درد جس که مکان او در مو
ضعی از مواضع ستون فقار باشد و اما درد را مرض نتوان گفت پس علامت
مرضی است و این علامت میتواند نتیجه بود اقسام حالات غیر طبیعی اعصاب را
خواه در جرم نخاع و خواه در فقار و خواه در اجزاء دلیه باشد چنانچه نزاید صالح
عارض شود از امراض متفاوته و اما در این بیان می خواهیم رخ آلژی بدون
تغیر نامی جرم نخاع یعنی وجع نخاع را چنانچه در امراض دماغی صداع را تنها
بیان نمودیم و این مرض عارض میگردد از جمیع اسبابیکه قوای طبیعی بدن را
بزودی ضایع و فاسد نمایند چون افراط جماع در مردان و شیر دادن زنان ضعف
البنیه المفاص را و شخصی میگردد از وجع کمر در موضعی از مواضع ستون فقار چون
بطور انجا مدرک شود با زوال عمومی و تب لازم و حس غلا در اطراف و این

صلاح م

و این حالت را اطباء قدیم الممتس در سالبتن یعنی سال فقار و سوم
نمودم اما علاج چون تغیرات جوهر نخاع نیست علاج واسطه است بر رفع سبب
معدوده بر این استعمال اغذیه مقوی و املاح حدیدی و معالجه عمومی و آنچه
که در فصل هشتم از مقاله اولی ذکر یافته بکار باشد و اما چون وجع نخاع
ولیاقی بر مرض جرم نخاع بود رخ آلژی حالت و دانسته است با علامت
بعد پس رفع مرض اصلی باید کرد تا رفع علامات او بکلی شود فقره پنجم
در نورو شی نخاع یعنی آنکه بفرانسه نیانوس گویند و این لفظ تیانوس لفظ
یونانی است بمعنی کشیدن و عبارت است از مرض مخصوص با علامات انقباض
و تقلص ولادی عضلات یا در جمیع یا در یکی یا در چند یا در جمیع عضلات ارادی بدون
تغیر عقل و دماغ و مکان این مرض نیست مگر در نخاع بدلیل آنکه عمل جمیع
عضلات ظاهر بدن واسطه است بنخاع و اما اصل حقیقت این مرض بر اطباء
مجهول است بنوعیکه بعض از اطباء او را ورم نخاع و برخی دیگر تورم نخاع یعنی
تغیر عصبی و یا سازج او دانند و بعضی دیگر ایم تورم و هم ورم نخاع دانسته
بدلیل آنکه ورم نخاع بشهادت صورت حدوث این قسم علامات شوانند
ولکن اکثر از تشریح حالت ورم نخاع واضح و مبین کرده یعنی اسباب بدانکه
اسباب این مرض بعضی تاثیر هوائی باشد و بعضی تاثیر عمل ید و مراد از تاثیر هوائی

در اینجا اثر هوای حاره شدیده و یا هوای بارد و به اندازه است بدلیل آنکه کداز و ...
عمومیت دارد در بلاد جنوب و شمال و برعکس نادر الوقوع است در بلاد معتدل
و مراد از تاثیر عملی ید ضربهٔ شدیده و جراحات حاله و عملهای یدی که سبب
هیجان و دوران شدیده در عضب شود و اما وجود این اسباب ممکن نتوان شد و در اینکه
بعضی اوقات هم گاه بدون اسباب واضح عارض میگردد و نیز از لیدن و واضح ندارم که چرا
این مرض در مردان اکثر از زنان باشد و چرا استعداد است در سن ببلوغ اما چهره بالنسبه
در اطفال پیران و زنان با علت بعض اوقات فرو رو که این نمانات است بنوعیکه
ابتدا احسن تمدد در عضلات شتی و در رای و زنک اشفلی و رجوع باشد و بعد حالت
تشنج قلبی و یا کثیر در چند و یا در جمیع عضلات بدن عارض گردد و این بر کم گرفته است
اول آنکه در بنصورت کمال بدن صلب و سخت شود خواه بطور استقامت خواه
بطور انحنا باز ادیبه و یا بعض گاه بعض بآن حالات مبتلا شوند بعد بروز مرض
در عضلات منقبضه منبسطه و اما درد و یا وجع سمی مختلف که بطور نوبه گاه
موجود و گاهی معدوم باشد و تنفس سریع و صغیر و بعضی اوقات بدون
قاعده و اما حالت حمی در اینجا بار است و اما یک سمانقریکه بهمرسانده
و قصور او آشکار شود چون مرض شدت نماید اتفاق افتد که بواسطه
تمدد عضلات صدری آلات صدر از عمل خود باز مانند بدلیل آنکه نتوانند

از ابعض جول

صدر بقاعده طبیعی و سیع کرده و هوای لازمه جهت اتنفس فرا یه و در برخی مرض دیگر بول و براز بلا اراده خارج
میگرد و نیز جبهه حرکت تشنجی عضلات بطنی و حجاب حاجز و همچنین بلع صعب و در بعضی اوقات ممکن نیست بجهه آنکه
عضلات حلقوم سخت و صلب شده متحرک نشوند و با وجود اینهات روی اعمال دماغی بقاعده طبیعی اند
مگر آنکه ادار او دیده شده که از ترکیب شده با ورم دماغ یا ورم غشاء او و می شود که از موضعی بدو چنانچه قبل
ذکر شد نیز و جنبه عضو نه در همه عضلات وقتی را بصورت اطباء فرنگ او را انا نوش بخوانند و هر یک
از اقسام او اسم مخصوص دارد و از آن جمله گر از کلین را تر لس موتی خوانند و گر از بستت قدام بدن را
بنوعیکه راس بر صدر قرار گیرد لقب متصل بصدر شود امیر درک تیانوس گویند و اما بعض تیتونوس
خوانند حالت گرازی عضلات خلف عنق را که بهیئتی انقباض اندو غیر راس منعطف بخلف شود
چورتش تیتونس گویند چون اندام بیک سمت کشیده شده و خمیر گویا ماند چوب آن انقباض
و انبساط مستقیم با بعضی اطباء این قسم را تیانوس تو نیک موسیم نموده اند و اما تقدمه المعرفه معلوم است
که در بعضی بعضی بوده که از وجع نیز که از این نتیجه بود جراحت عظیم دانوعیکه طلا در نام جراح
باشی نابلیون بود گوید که اکثر در ورمیها جراحت مریض بعد گردد و بتجاهمک فقط دیده که مریض
با تیانس تا روز هشتم زنده مانده عموما اطباء فرنگ معتقد بر این اند که در حالت گرازی بعض از صدر
و بیست و چهار مگذرد علاج لسیار دارد بود و بالعکس از حد الی صد و ده و چهار تا ذر گفته امید شفا است
و هم چنین حرق الی و اطراف را در است بر عکس گرازی که بطور نوبه عارض شود بیشتر او جدید بود
اما علاج بدانکه علاج گرازی نوع بود معالجه خط مستحق بر طبیب خطا است مخصوص و احد الا که از عام
بخصوص و اما معالجه با دویه اما تدابیر خطا حمی بر طبیب و اجب است که اهم بعد از آن که بعد از جراحات عظیم
جراحات حاد و در میان قشون عموم شده دلیل آنکه دیده شده که چند نفر در یک وطاق مریض بنه
اگر کیفر متبد بکرارت تو ند انقضه مضر دیگر نیز متبد بکرار گردند پس بنابراین باید از ابتدای معالجه
جراحات حاده حرکت دادن زخم مریض ممنوع است و اگر ممکن باشد باید راحت باشد و تشنج باید

و اما در عمل ... بعض ... باز ادیت ...

جراحات مذکوره را از هم شکافته به جهت آنکه اجزاء خارجی را بهتر توان از او خارج نمود و به جهت التحام جراحات را

بقدر قوت بهم آورده که مواد خارجه در او نفوذ نکند که اثر بدی از او ظاهر نشود و تدبیر دیگر آنست که ابتدای جراحات

عظیمه را بر پا شده بهم آوردن و صفت مرهم ساده ده جزء مرفین نیم جزء و به جهت استعمال ضماد در مطبوخ

پنیرک که در آب سیاه و مرزنجوش که عصاره منبوع کول باشد و مرهم که عرض ناشته ...

مداومت کنی عصابه بر جراحت ... که مرطوب ... پنیرک ممزوج با ضماد ...

قطعه ای عصابه را متصل مرطوب نگاه دارند و هم از تحرک ... جراحات نا شسته در صورت که عرض

نمودن مرهم با عصابه ... و تدبیر ... جراحات را از تاثیر هوای خارج

و تجربه ... مریض ... ترا ... آنکه آیا ...

از صورت این جراحات ... به سبب خارجی ... آنکه ... به سبب ...

تاثیر هوای خارجی به جراحات در حین ... داشتن ...

بقاعده طبیعی بود ... ضایع ... قاعده طبیعی خارج

نمود معلوم است که ... حالت ... تعبیر ...

ریم و جراحت طبیب از ابتدا باید ... تعریف شده ...

دیگر پیش از تغییر ... جراحات ... از طب ... در ...

و در فرنگستان ... تجربه ... ابتدا جراحات

عظیمه را در هوای ... جراحات عظیمه را در آب ... الکحل ...

مانند آنچه ... مانع ... در ... مزاج

ابتدا ... در ... و در عصبی ... شده که مثل

و ... استعمال ... تحریکات ... اول

... است ... جرح

جراحات ... و جراحات ... شده چه شرط

در صورتی که عصب ... عصب ... مانند عمل

... باب الاتفاق ...

در صورتی که ... انها را نامیده اما اشاره

... حجه ...

... مرقع ...

... معلوم

... ابتدای ...

... تاثیر ...

... هندوستان ... استعمال ...

... نافع ...

... ضرورت

که ... تعریف ... صدور ... قطره

... مثقال ... شبانه روز ... کنند ...

... مثقال ... طبیب ...

... جراحات عظیم ... رجوع ... تا زمانی ...

... رجوع ...

استعمال ... عصب

... عصب ... آنکه ...

... عصب ...

... فقره اولی از دوم عصب

فقره دوم ... عصب ... عصب ... در فلج عصب

فقره اولی از دوم عصب ... عصب ...

... عصب ... شده

... عصب ... شده ...

... عصب ...

در هر صورت ... عصب ... او ...

... مرض عصب ... حمو ... سبب

عرض شده ... جراحات ... و ... از وجع شدید

معین ... عصب ... عصب ... عمق بدن بود

... اعضا که عصب معلول در او ... باشد به جهت

... نور الاثر ... در ... منقطع ...

... نور الاثر ... معدوم شود و هم چنین در ...

... نور الاثر و ... منقطع ...

... عصب معلول ...

نور الاثر ... عصب ... استعمال ...

... عصب معلول ... استعمال عصابه ...

... استعمال ...

... اشتغال ...

... عصبی نور الاثر ... مشتمل از مقاله اولی

نور الاثر ... از مقاله اول از ... نور الاثر

... از مقاله ... نور

نور الاثر ... نور الاثر ... عصب

... اعصاب ... عصب ... زوج ...

از عصب دماغی باشد و عصبی که از نخاع بر میرویند و عصب بین فرج اضلاع و اعصاب قطن و عصب
بطنین و عصب عجز و قدم و هر یک از اینها اعصاب و در اینجا مفصلا می‌پردازیم ولی باید دانست
که هرگاه مقصود مشتمل از مقاله اولی در اینجا لازم است بیان اول در وجع عصبی صورت که اغلب
نوراثر قش (?) ... و هم پرنو بالا اثر نامند بدانکه عصب سه شعبه و یا یکی
از شعب او چون عصب جبهه و یا عصب تحت الحدقه که در جبهه آید و یا عصب فک اسفل
اوقات متبدل بوجع عصبی که ... معرفت ... لوز ... تشنج ... وجع
بدانکه همراه وجع بعضی اوقات اختلاج عضلات صورت موجود است و در اینجا هر قسم وجع
موجود ... وجع ... در همان موضع که عصب از جمجمه خارج میشود که ...
بوده ... و اگر ... مقصد ... یابد و قسم دیگر وجع ... موجب
است در شعب ... اعصاب ... هر قسم ... اگرچه میتواند متصل باشد ولی بعضی اوقات
تخفیف و بعضی اوقات شدید ... منفصل ... تا چند زمان وجع ... و بعد
... معین ... عود کند ... بدون ... در ... اختلاج و یا
بدون اختلاج عضلات صورت و بعضی ... اعمال ... ظاهر ...
... مختلف ... و این مرض ... در نصف صورت
بدین نوع که ... و وجع ابتدا ... در شعبه
... و از قرار ... شعبه در جلد جبهه ... و ... مرض در شعبه اعلی منتقل باشد

که بعد ... ابتدای وجع از شعبه تحت مقله است و وجع پراکنده میشود در انف ... و جفن ...
و لب اعلی ... که وجع در شعبه عصب ... خواه ... خواه ... اکثر
مرکب ... که عبارت است از ... قرح او ... نامیده که اطبا سبب
وجع عصبی صورت را از عصب ... مزمن دانسته ... از زمان معلوم گشته که ... عصب
محرکه است ... تواند ... و در ... بعضی ... عصب ... نقصان
و شدت ... محرکه ... و در ... خواه رقت و بدانکه وجع عصبی صورت
بعضی اوقات مشتبه ... اوجاع اذن ... وجع ... و لکن در وجع عصبی
صورت وجع ... علامات ... در ... خواه
از ... عصبی صورت ... که در ... شب و روز ... بستر
... موضع وجع ... که ... حرارت ...
موجود ... وجع ... و وجع ... عادت
بدون تفاوت ... شدت وجع در وجع عصبی صورت که ... باشد ... شدت
و وجع ... شدید ... خفیف است ... وجع ... که سبب ... باشد
رابطه خارج ... دندان ... آید اما علاج ... این مرض از جمله امراض است که ...
سبب ... علاج ... مختلفه قرار داده اند ... معالجه ... باشد
... از ... استلاله ... رفع ... نمیکند ... مگر آنکه

نوبه او معین باشد که در آنصورت کنه ... مخصوص ... بعد از ... روز
بعد ... نوشیده شود و بدانکه ... اطبا ... استعمال ... ماده ...
... که ... در ... هر ... مخلوط ... عقب ... تجربه نموده ... مرض
... قسمت در ... عقب ... استعمال ... و ...
معروف در ... که ... از ... ابدا ...
... مثقال ... هم ... سه ... که هر ... روز ... صبح ... بکار
از ... نوشیده ... در ... بعد ... ده قطره ... در صبح
... نوشیده شود و در ... دیگر ... استعمال ... دانه ... باب
... در روی موضع وجع ... و در بعد ... از ... دانه ... است
که نسخه او از ... است ... تقطیر ... در هم وجع
نموده ... قطره ... دو ...
ناصریه در تعریف ... تورم ... نباتات ... در این مرض بیان ... تعریف ... در اینجا لازم ... دارد
... که ... نام ... استعمال ... از خارج از جمله
... معالجه ... نوع ... از ... آب ... نموده
... نام ... از ... در ... مثقال ... در موضع وجع استعمال ... غرض ... است
موضع ... و ما ... از ... و ...

هیچ کدام از این اقسام معالجات علاج نه پذیرد و عاقبت وجع ... و ... قطع ... عصب
موضع ... از ... عبد ... و ... ممنوع شود و ...
قسم عمل ... امورات جراحی است لهذا ... در کتاب جراحی بیان می‌شود بیان
... اعصاب که از نخاع بر میرویند بدانکه ... وجع در اینجا تفاوت ...
... بعضی اوقات در موضع ... و ... اوقات ... جمیع اعصاب ...
... موضع ... غالبا ... و ... علاج او
همان است که ... مشتمل ... وجع عصبی صورت بیان کرده ... و اکثر
از ... استعمال ... وجع عصبی صورت ... در اینجا
سهل ... بیان سیم در وجع اعصاب ما بین فرج اضلاع و ... مرض
... که ... را ... در
... قرار دارد و ... اضلاع ششم و هفتم و هشتم ... وجع
عصبی ... وجع ... قرار ... شعبه ... است
... موضع ... وجع ... موضع خروج عصب ...
از شعب ... و ... طول اضلاع و ... قسمت ... هر
... موضع ... شدید است ...
... وجع ... و ... قرار ... خوف ... اوقات ...

وجع آنکه همچنین شغل قسمی و مایره میباشد حرکات اطراف لیه شده است و وجع نبود و مبتلی نیز از آن است
که در فوق در باب پنجم راجع عصبی ذکر شده بیان ایجا پنجم در وجع عصب قطنی و در اینجا نیز که
وجع‌ها در خلف پای که از طرفین فقار قطن موجود است و یا در ضعف عصب حاشیه و یا وجع عام است بر
جمیع عصب و سیع اقسام منوطات که در قبض عضوها و مفصلها ذکر یافته بیان ایجا ششم در وجع عصب
بیضتین و این مرض است از جمله ... که آلات تناسلی را متبدل سازد و بجهت وجع تیز شدید
در هر دو بیضتین منتشر میگردد در بند بیضتین و در بعضی اوقات تا بالای قطن و لایه خیزد و وجع به
نهایت شدید به تیزی در حجم جرم بیضتین بهم رسد و اینکه در ... از شدت وجع غشی
عارض شود و بیرنجک با چاره است لعتبر بود و ازم تیر ... وجع سایر اعمال ... تغیر باشد از
جمله عدم اشتها و سوت بقوه و ترمال و سستی نهایت و این مرض از جمله ... امراض
انثی است در الدنی اتفاق افتاده که برخی اطبا ... آن ... قطع
بیضتین آرد و در کار وجع بیند و در نار و تسبیح ... بکار بعد و ابطال ... آن ... گویر
نام تعرف ... استعمال ... جهت آنکه در ... است ... است
که ... و ... ساعت ... قطره از تیز ... کافور
و ... مرل ... شقال ... غلاف کمول ... و اضافه نموده ... مجموع با ... بر آن
... و ... عصاره ... عصاره ... آن ... کند
عصاره افیون ... عصاره ... که ... دو ... آنچه ... فرمایند

در وجع عصب قطنی

در وجع عصب بیضتین

و از خارج استعمال ضماد ... رفتن ... یک مثقال و کافور ... مثقال ... و
... ضماد ... که در ... قطع شفا
از آنها شده و ... در ... استعمال ... در موضع وجع ضماد بیان
ششم در وجع عصب عرق النسا ... شیاتیک و ... شیاتیک هم گویند
شیاتیک و هم ... لیتیه نامند و این مرض ... اکثر عصب ... است
ابتدا در اینجا ... تعریف ... و ابتدا انتهای عصب
از جمیع ... عصبانی عموم ... و در اطفال بسیار ... و اکثر ... در ...
... زمان و ... این مرض ... و ... از جمله اسباب
... عصب عرق النسا است و در تحت ... تا ... در اینجا زود
... موضع ... و ... ضعف ... اسباب ... اما اسباب
... از ... ضربه و ... نقطه ... بر اطراف
و بر قطن و ... و ... آنکه وجع
عرق النسا ... از طرفین ... شود و بوط وجع
که از ... عصب ... مرکز و موضع
... و ... وجع ... مواضع که هیچ
از ... مرض ... وجع ... مرض ... بوط فخذ وجع

عرق النسا که فرنگیان شیاتیک نامند

شدید شود و ... مشی ... شدت وجع شود ... در رفتار ... زمان ... فوق قدم
بواسطه ... نیز ... و ... موضع ... عقب
زاید وجع است ... شدت ... در رفتار اما رفتار ... راجع عصبانی ... بدون
فاعله ... چنانچه ... اوقات ... شدت ... مرض ... شدت
رسید ... موجود شوند ... منتظم و غیر منتظم
تا اکنون از تواریخ طبی معلوم نشده که ... بواسطه ... در ... که ...
متصل ... عارض شود ... از مرض ... شود ... مرض ... بعد ... تبدیل ... آید و در
... که طول و شدت این مرض ... تفاوت ... غیر از ... الی ...
طول مرض ... عاقبت ... شده ... مرض ... اکثر ... ازال ...
و ... که ... تمام موضع اما تشخیص ... اوقات اتفاق افتاده
که وجع عصب عرق النسا ... مفصل فخذ ... از ... ارقسم ... امراض
است که مفصل اول از باب اول از مقاله ... باید دانست که در خلع ... مفصل
فخذ اکثر وجع ... مفصل ... و ... است ... وجع ... و در وجع عصب عرق النسا است
وجع ... رفتار ... وجع ... مفصل فخذ و مفصل ... نیز وجع
علاوه ... که ... مقدار ... مفصل ... تشخیص داده میشود
و نیز در خلع مفصل ... فخذ ... علامات ... موجود ... و این علامات ... وجع عصب

عرق النسا است اما علاج ... که در این مرض ... خواه درد ... خواه از خارج که ...
... اول ... از خارج در اینجا معمول است ... و ... و
... موضع و استعمال ادویه ... آب ... قطع عصب اما استعمال ...
... که ... استعمال ... چنانچه ... در ...
... در موضع ... بواسطه ... که ... در همان موضع ...
... که ... مرض ... که ... مرض ... است
و ... و ... بواسطه ... و ... اید ... بیند ...
وضع ... قطعه ... و ... در موضع خارج از مرکز
... موضع ... وجع ... و ... خوب ... از ... در ...
... همان ... موضعی ... بواسطه ... جعبه ... تعلق
اما ... و ... قسمت ... در حمول ... نیز ...
و ... قطعی ...
... جمله ... داخل ... و استعمال ... عموما ...
... استعمال ... و وجع ... از وجع ... او
... وجع شدید از خارج ... تا ... داغ
که وجع ... کمتر ... اما داغ باید دانست که استعمال داغ ... اعلال

قدیست که در اینها اوقات مستعمل نیست مردم وجع عرق النسا را ازاله فرموده در بعضی صورت [illegible] تمام
امراقی است که خط طولی [illegible] دراز [illegible] عصب [illegible] آرند اما قطعه موضع [illegible] آنکه [illegible]
وضع علق و حجامت [illegible] لازم نبود ولی حقیقه [illegible] از قطعه موضع [illegible]
[illegible] شده [illegible] اما استعمال ادویه [illegible] عرق [illegible]
و غیره هم که مستعمل اند در اینجا اکثر [illegible] اما جلوس در آب [illegible] آنکه نشاندن
مرضی را در آب [illegible] تخفیف [illegible] قلیل و همچنین حمام [illegible] موقوف شده الا آنها
نیز تخفیف که حاصل شده [illegible] وجع [illegible] اما قطع عصب
بر فقرات [illegible] قطع عصب را
روا داشته [illegible]
[illegible]
قسم [illegible] ادویه [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] استعمال جوهر تقر
[illegible] استعمال شده [illegible]
شده است که استعمال [illegible] جوهر تقر [illegible]
اینست که استعمال [illegible] جوهر تقر [illegible]
نکرده و اکثر اوقات [illegible] اسهال [illegible] استعمال [illegible]

پنج قطره

پنج قطره او را در لعابیات و امثال آنها داخل نموده [illegible] در مدت چهار پنج [illegible] نوشانند در بعضی صورت
از نوشیدن مقدار [illegible] و [illegible] تسکین وجع در ورم عصب و اکثر عرق
[illegible] تخفیف [illegible] اسهال عارض نمود ولی [illegible] چند ساعت موقوف
نمودن ادویه [illegible] تکرار [illegible] ادویه نمودن و نوشیدن جوهر تقر
[illegible] و لهذا در اینجا چند نسخه [illegible] ذکر می‌نمایم اول [illegible]
جوهر تقر [illegible] مثقال شربت [illegible] ده مثقال شربت [illegible] ده مثقال [illegible] روزی سه مرتبه
هر مرتبه یک قاشق [illegible] نوشانند [illegible]
[illegible] نیم مثقال [illegible]
[illegible] جوهر تقر نیم مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] سه مثقال [illegible] روزی سه مرتبه [illegible]
[illegible] جوهر تقر نیم مثقال [illegible] قطره [illegible]
سه مرتبه [illegible] در میان آب [illegible] جوهر تقر [illegible]
[illegible]
و [illegible] جوهر تقر [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
جوهر تقر [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] تخفیف [illegible]

[illegible]
[illegible] تخفیف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تخفیف [illegible]
[illegible] روز ششم [illegible]
[illegible] اما آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible] عصب [illegible]
[illegible] اوقات [illegible]
[illegible]
[illegible]

بهتر

بهتر [illegible]
[illegible] وجع [illegible]
[illegible] اوقات [illegible]
[illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عصب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معلوم است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

که ... عصب بصیر یک عظیم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مردابهای [illegible] و همچنین ملوک شهر [illegible] طهران را که در زمان سابق [illegible] آن ملوک مشغول کسب و زراعت
کنند [illegible] و از مرض نوبه معاف [illegible] و در این چند سال بجهة کثرت آب [illegible] که گروهی مشغول کشتن
شلتوک شدند نوبه را [illegible]
نوبه [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اما قسم چهارم که نوبه صفراوی [illegible]

اما نوبه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برودت سم شده نزد عرق اشربه و ماء الشعیر و سایر اغذیه بارده و امثال اینها بر وجهی که تشنه دارد از او دور نماید تا دوران
و مهره جارح ... ما کان طبعی رجحت نماید و مدد دوم از حضرت خیال اعراض حرارت نماید و اغذیه لطیفه حمام کرده و تسخار
تجربه ممنوعه دائم استحمام اگر تب نیست دائم معمول داشتن او ممکن است بجهت شرطی که از بدن ... بسیار
و اغذیه لطیفه و در زمان برودت از رشد تجربه نمینه جهت این معالجه حکیم بوعلی در رابع عشر تاریخ عرق تحت ... در باب
با توبه کرده نمایند تا نوبه بر او رسد و بعد از آن فرو در نیاید تنقیح و تسبیح معده موجب استعمال خیر قطره
تعطیش مقوی و سکنجبین است اگرچه با عطش مفرطات آب را بر حسب تعطیش نوبت حمیات زیاده کرده بدن لکت ...
و اقوی ... شربه خواهد کرده و من فطرت هم الفضل و درجه نیز حیات الحمی نیست باید تا از این احترازدار هم
و عوض اشربه حاره و محرکه اشربه بارده و حرارت عطش دهند مثل شربت لیمو و سکنجبین و نحو آن ضرر شدید
پیشتر استعمال اطریفل باید دادن که نفع است و بحران لطیف و تمرهندی و تمام حقنه است ...
با ... التشنج مقال نیز که نماینده دارد عطش مفرط بود و اشربه برده اندام نمو مرض طبیعیه را در اشمال
منع ... بتکرار نوشته و نیز که جمله این کثرت حرکت تنقیه ... را از آن بیرون کرده
حاره و محرکه استعمال دارند و باید ... ماء تطلب محرک حمی را اسیر بنوشت تا آنکه حرق ...
از طعام و تقطیر بود از عرق است که بر شحم ... و خصر هم آنکه تنقیه در دم سیم از مرض ... بود داشته
باشد از تسکین ... در بعض جامع باشند ... که تا روزی که ... سبب شدت
ملازمت نوبت خواهد و ... و غذا از او ... نکو تر است اما تصحیح صحت نوبت جمیع طب
تا آنکه ... خواص تعیین اوقات آنچه استعمال ادویه ... نوبت ... نوبت باشد و ...

ضعه بر بهم استعمال نمایم ... سوال را جواب گفته ایم سوال اول آنکه مراد از طبیب نوبت قطع نمایم پس ... تخفیف
نموده را سوال دوم آیا باید پیش از استعمال ضعف نوبت کم کنند در اول که از آن نوبه را مفرد و دو نوبه
نمایند پس ... جواب سوال اول طبیعتم بوده را تقویه طبیعت ... در رسیده و با طبیعت و نوبه افزایش
از بدن شود چنانچه جالینوس گوید که ... اوقات ... تفوید بر حرارت که به جای طول و جمام ... اشتغال ...
و اغذیه لطیفه ... حمیات بیشتر اند که نوبه ... دوا ادویه مخصوصه ... تا ... معالج ... تمیید
بوده شود از نوبه ... که ... معالجه شدند و اعتقاد اطباء مصر نیز بر این است که استعمال ادویه مخصوصه در نوبه
ساده مفرد و هم ... تنها ... است و در جواب سوال دوم آیا باید پیش از استعمال ...
از ... نوبه را ... مفرد ... و اکثر اوقات ... قسم نوبه ... معالجه ... نوبه ...
از آن جمله ... نوبه ... باید ... نیز ... در این ... نوبه ... تا قصد را
مرد ... دیدیم ... و ... شود تا ... بوده و ... شدن
... استعمال ... که ... را ... نوبه ... استعمال ... مرتبه تخفیف ...
قبل ... نوبه ... حال ... نوبه را ...
با ... موضع ... و ... نوبه ... مضمه ... که ...
... نوبه ... مخصوص ... و ...
... استعمال ... که ... در ... نوبه ...
معالجه ... بیان ... نوبه ... بیان ... طریقه استعمال ضعه

نوبه را پس ... آنکه استعمال آن ... که ... و تفصیل ... نوبت ... مراد
ما ... که جسم ... نوبه ... لطیف ... اوقات ... که ... استعمال
کم ... نوبه ... بیماری ... نوبه ... است ...
تا ... نوبه ... اطباء ... که ...
نوبه ... نوبه ... مرض ... اگر ...
... نوبه ... تخفیف ...
... اکثر ... نوبه ... قطع نوبه ... ادویه ...
و ... استعمال ... زمان قطع شدن نوبه ... احتیاط
... استعمال ... نوبه ... بعض اوقات ...
هر چند ... اکثر ... استعمال ...
...
... بیماری ... طبیب ... که ...
استعمال ... دیده شده ... که ... است ...
نوبه ... طحال ... جواب ... نوبه ...
پس ... استعمال ... نوبه ...
بقول عوام ... طحال ... استعمال ... معلوم ...

سده و غلظ طحال و کبد ... که ...
... استعمال ...
...
...
... استعمال ...
...
... استعمال ...
... استعمال ...
مقدار ...
اطباء فرنگ ... مقدار ...
...
... مقدار ... استعمال ...
مقدار ...
...
چنانچه ...
...

لازم است بر طبیب که در علاج [illegible] او را آب چند قطره از عرق [illegible] ممکن است
و چون بطول مدت استعمال نمود [illegible] شربت عرق [illegible] یا شربت [illegible] آنکه [illegible]
و هرگاه تأثیر نکند در رفع [illegible] تأثیر ادویه [illegible] از [illegible]
بهتر است [illegible] که از بعد [illegible] در تأثیر [illegible] تجربه رسیده که استعمال [illegible] که ده
[illegible] پرهیز از میوه جات و [illegible] حفظ صحت [illegible] را از
نوبه [illegible] اما استعمال ادویه غیر آنکه در نوبه از جمله است استعمال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] در فاصله [illegible] نوبه [illegible]
و از امتحانات [illegible] در کیفیت [illegible] معلوم [illegible] که بسیار
[illegible] است [illegible] بدون [illegible]
[illegible] ادویه مشهوره است
[illegible] الی دوازده مثقال [illegible] یک [illegible] شربت [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مخلوط [illegible]
و در فاصله [illegible] مثقال [illegible] سیم [illegible] که [illegible] مثقال
[illegible] مثقال [illegible] درجه [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] یک [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] طبیب [illegible]

[illegible] که [illegible] نوع [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] ازین [illegible] که [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] که [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] اول [illegible] بیم [illegible]
دیگر استعمال [illegible] مقدار [illegible]
بر طبیب [illegible] لازم است [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible] تأثیر [illegible] بر طبیب [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] تجربه [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]

[illegible] قطره [illegible]
[illegible] آب مقطر [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب مقطر [illegible]
جمیع [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] مقدار [illegible]
[illegible] مثقال آب مقطر [illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible] حکیم [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] دوازده مثقال [illegible]
شش مثقال [illegible]
[illegible] شش [illegible] روز

[illegible]

درنار

[illegible]

مرکب کندنه

[illegible]

بزرقطع

صبح

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اینها

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نمایند

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وقتی ... شده دعوی از بعد ... تشخیص ... و قولنج ... است که زبان ... [illegible]

و ... [illegible] ... که در ... [illegible] ... صفرا ... [illegible]

... صفرا ... [illegible] ... صفرا ... [illegible] ... عشر ... [illegible]

... صفرا ... [illegible] ... معلوم شد که ... [illegible] ... صفرا ... [illegible]

... صفرا ... [illegible] ... چهارم ... [illegible] ... شفا

... [illegible] ... صفرا ... [illegible] ... شفا

یافت اگرچه ... [illegible] ... مرض ... [illegible] ... عنبر

... [illegible] ... مرض ... [illegible] ... یافته

تا صفرا ... [illegible] ... معلوم بود ... [illegible]

مرض ... [illegible] ... که از او دیده اند ... [illegible]

... [illegible] ... معالجه ... [illegible] ... الطوار

... [illegible] ... که در اینجا

... [illegible] ... معلوم شد که ... صفرا ... [illegible]

... [illegible] ... که در ... [illegible] ... بعضی

... صفرا ... [illegible] ... صفرا ... [illegible] ... مرض ... [illegible]

... [illegible] ... صفرا ... [illegible] ... چون

که ... [illegible] ... صفرا ... [illegible] ... تمام

... [illegible] ... صفرا ... [illegible] ... معلوم ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... صفرا ... [illegible] ... صفرا ... [illegible] ... صفرا

... صفرا ... [illegible] ... صفرا ... [illegible] ... در اول ... [illegible] [margin: ... [illegible]]

... [illegible] ... استعمال ... [illegible] ... استعمال ... [illegible]

... [illegible] ... ادویه ... [illegible] ... صفرا ... [illegible]

... [illegible] ... صفرا ... [illegible]

... [illegible] ... استعمال ... [illegible]

... استعمال ... [illegible] ... قبول ... [illegible]

... صفرا ... [illegible] ... در زمان ... [illegible]

... [illegible] ... در اول ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... قبول ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... مرض ... [illegible]

... تجربه ... [illegible] ... طبیعت

قبول ... [illegible] ... استعمال ... [illegible]

... [illegible] ... قبول ... [illegible]

... طبیعت ... استعمال ... [illegible] ... استعمال ... [illegible]

... [illegible] ... مرض ... [illegible] ... معالجه [margin: ... [illegible]]

... [illegible] ... مرض ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... مرض ... [illegible]

... [illegible] ... جمیع ... [illegible]

... استعمال ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... مرض ... معالجه ... [illegible] [margin: ... [illegible]]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... و آن ... [illegible]

... [illegible] ... مرض ... [illegible]

... [illegible] ... معلوم ... [illegible]

... [illegible]

... استعمال ... [illegible]

... [illegible]

... استعمال ... [illegible] ... اتفاق جمیع ... [illegible]

... [illegible] ... معلوم

... [illegible]

... [illegible] ... جمیع حیوانات ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... جمیع ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... معالجه ... [illegible]

... [illegible]

عصاره شاهتره

صبر و غیبه ممکن بوده و طرفی جمیع مضمون [illegible] بدین نوع [illegible] که [illegible] مرتب نموده [illegible] مطبوخ [illegible]
[illegible] مطبوخ [illegible] استعمال [illegible]
مزاول در موضع وسیع از اطراف [illegible]
که چون [illegible] تدبیر [illegible] معمول داده اکثر [illegible] چنانچه در تحفه [illegible]
نموده [illegible] طبیب [illegible] بنام تقطیر عصاره [illegible] بدین نوع که [illegible]
[illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] در رنگ شود [illegible]
در [illegible] جمیع شود [illegible] تا آنکه [illegible]
[illegible] تقطیر [illegible] قطره [illegible]
[illegible]
[illegible] تقطیر [illegible]
بمقدار [illegible] قطره [illegible] مقدار تقطیر [illegible]
[illegible] قطره [illegible]
و اعتقاد [illegible] تقطیر [illegible] موقوف شده باشد
در انبیق [illegible] قطره [illegible] تقطیر [illegible]
[illegible] احتمال کلی [illegible]

[illegible]

[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] طبیب [illegible]
[illegible]
[illegible] قطره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] تقطیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در انبیق

[illegible]

[illegible] تقطیر [illegible] قطره [illegible]
[illegible] قطره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دو دانگ با سرکه مقطر و کمی [illegible] بجهة استعمال داخل این نسخه [illegible] طعام [illegible] متعدد [illegible] آب مقطر

[illegible] ابخار را [illegible] نموده [illegible] متصل [illegible] بخار [illegible] آب

مقطر [illegible] جوهر [illegible] اول است [illegible] و [illegible]

در قرع و انبیق [illegible] عرق [illegible] آب مقطر [illegible] و در زیر قرع آتش [illegible]

تا آب مقطر [illegible] حرارت [illegible] آن [illegible] و آن

ابخار را [illegible] مقدار [illegible] قطعی [illegible] آب مقطر

نموده [illegible] بخار [illegible] آب [illegible]

خاطر [illegible] علاج [illegible] آب [illegible] معلوم است [illegible] اول و [illegible]

و با در فرنگستان اطبا [illegible] ربح [illegible] معالجه [illegible]

در [illegible] تجربه [illegible] در اینجا [illegible]

طبیب [illegible] تفصیل [illegible] در این باب [illegible] طبیب [illegible]

بیان [illegible] معالجه با آب سرد [illegible] اثبات [illegible]

[illegible] از حرارت [illegible] نوع [illegible]

[illegible] و [illegible] آب [illegible] معالجه [illegible]

[illegible] که [illegible] آب سرد [illegible]

[illegible] آب [illegible] و [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible] معلوم [illegible]

الکل [illegible] آب [illegible] حرارت [illegible]

مقدار [illegible] واسطه [illegible] خارج [illegible] واسطه [illegible]

آب [illegible] رنگ [illegible] عطش [illegible] موقوف [illegible]

[illegible] آب [illegible] درجه [illegible] مقدار آب [illegible] درجه

[illegible] درجه [illegible] درجه [illegible] درجه [illegible]

موقوف [illegible] آب [illegible] درجه [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] چهار مثقال [illegible] آب [illegible]

[illegible] حکیم [illegible] نوع معالجه [illegible] درجه [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] استعمال آب [illegible] تقویت [illegible] آب [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] حکیم [illegible]

[illegible] آب [illegible] هوا [illegible]

[illegible] طبیب [illegible]

[illegible] و [illegible] را [illegible]

[illegible] طبیب [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] در [illegible]

[illegible] طبیب [illegible] اول [illegible] طبیب [illegible]

[illegible] را [illegible] و [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

طبیعت [illegible] معالجه [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] درجه [illegible] آب [illegible]

[illegible] طبیب [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] آب [illegible] و [illegible]

[illegible] مقدار [illegible] اول [illegible]

[illegible] حرارت [illegible]

[illegible] طبیب [illegible] آب [illegible]

[illegible] طبیعی [illegible] اطبای [illegible]

[illegible] آب [illegible] سرد [illegible]

و با [illegible] مقدار [illegible]

قسم

قسم [illegible] قطره [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] مرض [illegible] و [illegible]

[illegible] برای [illegible] استعمال [illegible] مقدار [illegible]

مرض [illegible] برای [illegible] مقدار [illegible]

[illegible] نوع [illegible] طب [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] و [illegible]

[illegible] برای [illegible] اعتقاد [illegible] برای [illegible]

استعمال [illegible] بر او [illegible] واسطه [illegible]

در اینجا [illegible] طبیعت [illegible] واسطه [illegible]

[illegible] انگلیس [illegible] علما [illegible]

[illegible] برای [illegible] علوم [illegible]

[illegible] مرض [illegible] علاج [illegible]

[illegible] طبیعی [illegible]

[illegible] تجربه [illegible] معالجه [illegible]

[illegible] طب [illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معروف ... [illegible] در چند نفر ... اثر کرده ... اطفال ... [illegible]

قبل از ورود ... [illegible] استعمال نمود ... از ... علامات آبله ... [illegible] ... ترکیب صحیح ... [illegible]

... [illegible] ... از تجربه ... معلوم شده ... اطبای دیگر ... [illegible]

... [illegible] بدین نوع که ... روزی یک گندم ... [illegible] مقدار

... [illegible] ... بدین نوع ... تجربه رسیده که

در آن ... [illegible] ... قسم سیم معالجه ... [illegible] بوده است

... [illegible] ... تمام ... [illegible] ... در اینجا ... [illegible]

... [illegible] ... طعام ... [illegible] ... تا مقدار ... [illegible]

... [illegible] ... بعد ... [illegible] ... نمودن

... [illegible] ... مقدار اول ... [illegible]

که ... بعد ... [illegible] ... تفاوت ... [illegible] ... نوع

سن	مقدار اول	دویم	سیم
یک ساله	یک گندم	یک گندم و نیم	یک گندم و نیم
دو ساله	دو گندم	دو گندم	دو گندم
سه ساله	دو گندم	دو گندم و نیم	سه گندم
چهار الی پنج ساله	دو گندم و نیم	سه گندم	سه گندم و نیم
شش الی هفت ساله	۳ گندم	چهار گندم و نیم	پنج گندم
هشت الی نه ساله	۴ گندم	پنج گندم	شش گندم
ده الی یازده ساله	پنج گندم	پنج گندم و نیم	۶ گندم و نیم
دوازده الی سیزده ساله	شش گندم	هفت گندم	هشت گندم
۱۴ الی ۱۶ ساله	۶ گندم	۷ گندم و نیم	هشت گندم و نیم
۱۷ الی پنجاه ساله	ده گندم	دوازده گندم	چهارده گندم

و این سه مقدار را ... نوشته شد ... مقدار اول ... [illegible]

... [illegible] ... مقدار ... قسم ... [illegible] ... مقدار سیم را

و این سه مقدار ... [illegible] ... مقدار سیم ... [illegible]

... [illegible] ... مقدار ... [illegible] ... مقدار اول

بیشتر باشد ... [illegible]

و این قسم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... کنند ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... مقدار ... [illegible]

کنند ... [illegible] ... مقدار

... [illegible] ... مقدار ... [illegible]

... [illegible] ... یک گندم ... [illegible]

... [illegible] ... مقدار ... [illegible] ... روز ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... قسم سیم ... [illegible] ... قسم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... یک گندم ... شش گندم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... دوازده

... [illegible] ... دوازده ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] فصل ... [illegible] ... مقاله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... مقدار اول

کم دوام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... شش فقره ... [illegible]

... [illegible] ... فقره ... [illegible] ... فقره ... [illegible]

... [illegible] فقره ... [illegible] ... فقره ... [illegible]

... [illegible] ... فقره ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... مقاله اولی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

مشمشک ورم

وجع

[illegible]

[illegible]

دنیز

[illegible]

تجهیز این وقت نماید [illegible] تا انقسام [illegible] و در باب [illegible]
قسم [illegible] منع نموده‌اند
[illegible]
مجموع [illegible]
[illegible]
علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علاج [illegible] رجوع نمودند [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در جواب اعتراض [illegible] ساده

[illegible]

بعضی از این قسم که مذکور شد قسمی با تقرح می‌شود و بعضی که رفتار آنها سریع نبود و وابسته است به مزاج جوهری
جوهری مزاج عضو است و خنازیری و سرطانی و سکیروس است و بعضی که رفتار او سریع نبود و بنا بر ذکر
منضم جسمی نبود بدین آنکه جداگانه در تعریف خصوصی خود ذکر می‌شود و قسم دیگر از وی است
که مرض مزمن بود و بسرعت ترشح می‌کند ولی با بریه متعفنه شده که وابسته به مزاج جوهری نبود و اکثر
الاوقات بسرعت ترابه و نقصان در بافتی عمر موجود مانده و در اینجا تنها به تولف از آن احتراز را
فیما بیشتر بیان آنکه بسبب اینست که مخفی است بدین آنکه در اشخاص که متبرا اتفاق افتاده
مطلع برخی از اطبا بسبب همیشه او را از نوع ترکیب جنسی دانسته بجهت آنکه اکثر اوقات جنس این اشخاص
مشتبط و معین است و از آنکه این قسم ترکیب جنسی اکثر در منصب خنازیری است لهذا بعضی معتقد برینند
اند که مزاج خنازیری سبب حصول این مرض شده ولی این قول تجربیات و ثبات صحیح نرسیده
اطبای فتار و علامات مانند آنکه این مرض اکثر ابتدا و در بودن یکی در سن حتی بانشات بیاد است و بصورت
دالیه جسم مرموج بسیار و در ابتدا علامات او از آنکه متعفنه جهت عدم مشاهده مریض دانسته می‌شود
مخصوص نبود بدین آنکه سایر علامات بجز ترشح و وجع مبرا اوقات شایع نبودند و در علاج
جز تغییر مخصوص تکرار نیست و آن را که از جوف بینی خارج کنند بسیار متعفن است و شبیه
نموده‌اند برایحه بیز نکته که با دست بکشند اما علاج بدانکه این از جمله امراض است که علاج
کلی و جزوی به این کنند ولی در صورتی که اطبای رجوع به علاج برای و است که بر بطلت تدابیر جید
یا دفع مرض و یا تسکین و تخفیف درد او و هنوز از آن جمله استعمال نماید تمام ادویه مستعمله او را

و استعداد او را ... آنها نیز اگر چه مانند خنازیری و سرطانی و سفلیسی است بخوبی صحیح آنها نوشته شد و از
اطبا و در اینجا استعمال بعضی کلی مسهل و مدر و اسیدیا نیتریک مخروط را از زهره مرتبه می‌گیرند از انور الطب الفیه
استنشاق نمایند که دوای مخصوص این مرض دانسته و برخی دیگر استعمال نیترات دو و ادرار آن در بخاری جلی بینی
منفعت دیده‌اند و اثر آنکه به مرتبه سوزاند او است و در مرتبه بعد قطع استعمال شود بجز این تدابیر نرم
علت دیگر بر مریض است که سوزن جنبه مرتبه بینی و حلقوم را المبلول کم اسیدیا شوند بوشیده و اقرص
از انوار کاهی از در دهن دواینی نموده و دو برد فقره هشتم در بواسیر انف جنین از امراض مهم علم تولیف
عمومی بواسیر را آمده است تا نمودیم بعضی تعقیدات هرتی ولی در اینجا کافی است فقره آنکه بعضی از اوقات
جوف انف ممکن است جسم غیرطبیعی منقصی نمود و مرض کند و چنانچه قبل بیان نمودیم که این قسم از اخراج طبیعی
یا بلغمی و یا لیفی و یا لحمی بود و در انف قسم اول از آنها که بلغمی است و تحفیف بیشتر و تحولی در آن کمتر است
جسم در ابتدا اصغر باشد در انف ما نع تنفس نبوده و بر مریض تنگ کام مشتبه شود ولی بعد از مدتی
متفاوت حکه و وجع و جسم انقص عارض می‌کند و مریض متقلبی در فکر این نیست که بینی را ای اطباء و هم یک
از اقسام بواسیر انف علامات مخصوص دارد مانند چنانکه بواسیر بلغمی رطوبت بسیار مریض بیشتر می‌دهد و ادویه رطوبت
برای کم دادن انکان حجیم و عریض بود و بواسیر لیفی چون صلب اند ترتیب انف و عظام او را تغییر داده
سهولت که بر خراب و آزار ... اطباء بینی را ضایع سازد و همچنین بواسیر لحمی در صورتیکه مبدل السرطان
شود همیشه اوقات از آن ترشح ریمی و دموی خارج شود و همچنین اگر فرق نکند جزئی از آن و از جای خود جدا نشود
خارج کنند اما علاج چنین واسطه بعضی جراحی است تفصیل آن ذکر نمی‌شود ولی اقسام علاج آن قطع بنیت

یا کندن یا بریدن یا بستن و نوع اول او نیز کندن بیشتر از سایر طریق معتاد و اول است چنانچه به واسطه
انبر مستقیم منحنی از قرار ممکن او بواسیر را از قاعده دور نموده بکشند و مانعش سازند و چون
اکثر او بواسطه ایشان تعاون شدید عارض کنند رفتار ثانیه از قرار که قبل از وقت فقره ششم ایشان انکسار بیان
شده و بنا بر این است که دوا انتعاش در زمان طبیب فرار نمود و بواسطه آن علاج این قسم از بواسیر نموده بعضی
بنوع کرد و هنگام عظیم مراقص را اطاعت کرده و با نقیه از شکل کرده که سوزن و مرتبه او را از ... سریع
با انف مخرج نهفته تا بدین واسطه قوه تهیه او بواسیر را با رشته دبیرج در باب سوزن کوب او خارج
کرده و در باره هنگام بدانید از بریدن لبستن بواسیر انف به تدریج مرتبت با هم نمود لیکن از ربع دوره امراض
آلات تنفس را بدانکه چنانچه نوع این قسم است امراض آلات ربطه تفاوت بنوع اقسام دواء
بود و تنوع دیگر طب را رکن اما امراض جنین را ابتدا به صورت تعریف منقسم به جمله نمودند جمله اول در بیان
تنوع آلات حافظه جنین جمله دوم در بیان امراض مشیمه جمله سیم در بیان امراض جنین مقدمه
جمله اول در امراض آلات و انواع حافظ جنین او مشتمل است بر چهار جزء جزء اول نیز مشتمل است
بر چهار فقره فقره اول در بیان امراض آلات و انواع خارجی جنین فقره دوم در امراض آلات
و انواع داخلی جنین مقدمه و بعد از آن فقره اول در امراض آلات و انواع خارجی جنین مشتمل است به
دو بیان بیان اول در ورم بسیط جنین اذ ... بدانکه ورم جنین متفاوت است زیرا که تمامی انواع
او یا بر جزو از انواع او متعدد شود او بدین نوع که اگر ورم تمام جنین را متعدد سازد و بدون انضمام مرض
دیگر این قسم از ورم را ورم بسیط جنین موسوم نمودند و چون تنها سطح خارجی جنین حیات جلد او

متورم کند مرض او ورم جلد جنین خوانند و چون تنها موضعی از جنین که کیسه‌ای مسدود بیرون شده متعدد بود ورم ...
منضم بجهت دقایق اکثر او نیز و جنین ورم ... بسیار خون و شحم جنین نیز بورم غده جنین موسوم است ولی اکثر علامات
ورم جنین مطلق ماده معلوم شده ... مجبور به موضع منظر جنین قرار گیرد اطبا ... از این قسم ورم را
بطبیعی مرور او و بوم او نیز تشبیه شده اند و ورم بسیط جنین و از این او قات ... علامات آن از جمله
باشد و حرارت و وجع شدیدی از کنار خارجی جنین است و ابتدا نموده به تدریج برخی جنین سرایت می‌کند و در این
مکان نیز بر مریض ظاهر می‌شود از جنین حرکتی منتقل و مقتضی و حتی بحرکت تمام رب ... در حرکت مقعد و شیخ
لکن چنانکه ورم عظیم و حجم شدید تر می‌کند و در جزو در اثر سرایت می‌کند و بخار ... و شیء شدید
و اکثر مسهل او انعدالت تا حمی ورم بیرون آمده است سرخی و آماس بیشتر کند و یا مانع تقوم نیاید که او اصلی
نمود و اصل سرت و کمتر عضو جنین در مکان اعتدال طبیعی می‌نماید تا حسن اعتقاد او دوات ورم مقعد و مدفوعی بود
و اگر این کمتر بود و متصل اصغر است شده ولی انحصار از جنس امور است به مولد نبود و چون
از ابتدا معالجه موافق قاعده نمی‌شد ورم تحلیل نیابد و در جنین بسته تواند که او وزیر تمام عضو تنهوش
چون معالجه نیک علاج نکنند و در ورم عمومی عادت شود احتمال ابتلای ... سرطان است و همچنین سرطان سرایت
تولید جنین و تنگ ... از سرطان سرایت به بر نوع عصبی ... و اگر طالع مریض را صدمه کرده از سرطانی اکثر
آمیزش ... سلامتی و تحریک ... بکشتن یا بحشم را و بتوان دو خوابانده در مواضع که از جنبه جایی لکن
کنار جنین بیضه و بواسیر و مانند بسته جهت آنکه بعضی از اجزا عضو دارد حرکت جنین ... دیگر
باشد اما چون یکی از علامات طبیعی خارج می‌کند و اکثر بعد از معالجه حقیقی کم برای نهایت کی جواز و مهم

مسدود شده و مستمر آدمعه در عقب این جمع شده و ما بکه از ضایع شدن [illegible] جفن از خارج باید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و چون کنار و دو لب ناف طفل اکال باشد مجروح شده باشد بهتر این است که [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]

مرهم اسپیدی

[illegible]

در ورم جفنین اطفال

بیان چهارم در ورم جفنین اطفال

اماس جفنین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اما علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان پنجم در [illegible]

[illegible]

بیان ششم در ورم [illegible]

افثالمیا [illegible]

ورم موضع صفیر جفن

[illegible]

[illegible]

افثالمی [illegible]

[illegible] اما علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان هفتم [illegible]

[illegible]

[illegible]

اما علاج [illegible]

بیان هشتم [illegible]

بیان نهم [illegible]

[illegible]

در سلطان جفن

[illegible]

در شعیره

مرور روزین عوارض ... شعیره

این مرض اکثر تخطی آن همه صعب‌تر است ... [illegible]

[illegible]

استعمال مرهم ... بیماری دهم در خلاذیون و آن ...

[illegible]

در انتشار جفن اعلی

[illegible]

در ... جفن

علاج

در استرخاء جفن

[illegible]

اما علاج این مرض چون بسبب حرارت چنانچه داشته باشد برابطه کش نمودن و در آب نشستن و نوشیدن عرق
بقدر اقتضای وقت یا پارچه ها نمود کرم نافع و اما چون شدید باشد باید تغسیل آب آهک نمود و تحلیل آن
و جوهر نوشادر و تقطیر ... اثر نسخه بوده است که بگیرند جوهر ... مثقال
یک مثقال و نیم جوهر ... قطره ... مثقال و ... جوهر را ...
مخلوط نموده بعد عاش و جفنین را طلا نماید ... الکحول ...
... در این ... علاج ... اخراج نموده ... موضع ...
... موضع ...
... موضع ... را طلا نماید ...
در این صورت علاج ... نفع ... عصب ...
... در جفنین ... علاج ...
... علاج ...

بیان باب نود هم در تشنج جفن
... جفن ... لازم ندارد برابطه ...
... است ...
... تشنج جفن عبارت است از حرکات غیر ارادیه ... جفنین ...
غیر طبیعی ... در این ... علاج ...
... بسبب ...

در تشنج جفن

داخشاق ...

داخشاق رحم و قطرب و دیدان معده ... پس بنا بر این علاج نیست مگر زوال
سبب ... چون سبب ... معین نباشد ... علیه ...
... ذکر شده ... انقلاب ...
باشد علاج ... باشد

بیان باب ... در ...
جفن ... در صورت ... جفن ...
... اکثر تشنج عضو ... جفن ... الم ...
... در صورتیکه مرض ... جفن شود زیراکه ... خارجی ...
باشد و ... و امثال آن ... علاج ... بزوال سبب
... بواسیر ... امثال آن و ...
باید ... مزاج ... علاج ... جفن ...

بیان باب ... در ...
باید ... جفن ...
جفنین ... برگشتن جفن ... خارج جفن ...
طبیعی ...
... علاج ... مرض ...
... جفن ...
...

در ...
در التصاق جفن
خارجی

جفن شود در صورتیکه سبب این علت ... جفن ... اکثر رجوع ...
در ... خارجی ... قریب ...
... دو سه روز ...
... و کو وا ودی
...
... موضع ...
... جفن ...
مرض شود ... تجویز ...
... عضو ... جفن ...
رسیده ... جفن ...
جمیع ... علاج ... معالجه ...

بیان باب ... در انقلاب شعر ...
... جفن ...
... جفن ...
...
... جفن ...

در انقلاب شعر داخل

... جفن ...
... علاج ...
... علاج ...

بیان باب نود دوم در برگشتن جفن
بسوی خارج ...
...
طبیعی ... جفن ...
... جفن ...
...
... علاج ...
جفن ...
باشد ... استعمال ...
... استعمال ...
اگر تخفیف شود رجوع ...
استعمال ادویه ...
... استعمال ... ادویه ...

در برگشتن جفن بسوی خارج

تا فتح حرکتش بود **بیماری بیست و نهم** در التصاق جفنین بهم دیگر یا بملتحمه یا بقرنیه کی اندک تفاوت میان التصاق
تام و جفن بهم دیگر و التصاق ناقص آنکه هر دو جفن التصاق بملتحمه را یا تمام یا ناقص میدانند و نیز تشخیص او را در
باید داد و در اکثر التصاق جفن بهم دیگر یا بملتحمه بدون واسطه یا بواسطه غشاء زائد میباشد که باید دید که این
غشاء محسوس تغیر که در پیش کرده خواهد شد **اما سبب** این علت کثرت جراحات حاده چون
نوع [illegible] از بادرود ... که عمومًا میشود و امراض قرحه جرب جفنین میباشد و از آن این علت
ماورا او است و تقسیم الموقته این نیز بشود است چنانچه قسم کلی جزئی والتصاق اندکی و بواسطه غشاء
غیر طبیعی این معالجه دارد برعکس آن قسم ... چنانچه التصاق کلی و بدون غشاء زائد
بسیار دشوار است معالجه شود و علاج او جز بتوسط بعمل یداست در این جا رنگی ندارد و آنچه باید گفت
که بعد از جهت یداست بامعی کی شود که جفن ملتصق نشود بدین جهت لقمه رنگی و چهار رعت نگذارند بکار
دستور العمل این کنم است که بدو در قطعه شعال کهربا در چشم بگذارند و از خارج مرهم
روغن کنم و مرهم ساده یک مثقال تدریجًا نمایند و ملتحمه را فضا متحرک کنند تا جفن را از موضع منفصل
التصاق کم نمایند **بیماری سی ام** در سلعه جفن در ابتدا مرض حبه شکل که آنرا جزئی
ولین با قوه قبض و بدون وجع و بدون تفاوت رنگ جلد کثیرًا در جفن اعلی و گاهی در جفن اسفل
و در صورتیکه باد و باد و علاج او بغیر از اوقات تنقیه شحم کوتر نمودن ... حبی در ادویه جسم الفی
الفون مانند پنیر تازه خروج کند و در صورتیکه باد و انگشت کمی سلعه بیرون ... بیش کرده این علت
جنبه است و بعید است که حین التنقیه بعد اثر زیاد باشد ما نه و حرکت در جفن بعد از بیرون شود و اثر او در جلد خواهد

ماند و بیرون دواییه الطبیب رجوع شود اگر ترکیب متوان کرد **اما علاج** چنانچه دو ابتح هم که
از جراحت ... کاردن مشهور خواهد بود مسهل رداشت یا تیکه بعد ... جوش شود ولی در هر صورت ابتدا
همیشه در روز موضع آن علت را بمعمول مداوات داد ما شیاف تشدید کنند در شب مشمع صابون بالم
و یا مشمع ساده بدون او موضع نمایند تا بدین نوع که اکثر اوقات رفع این علت کرده اند در صورتیکه سلعه
تمام بشد نیز صاحب کیسه غیر طبیعی باشد چاره ندارد مگر عمل یداست در این باب جراح کامل لازم است
بجهة اینکه در صورتیکه غشاء کاملا ندرایند یا تمام و یا اطراف آن غشاء را نتوان بردارند اکثر منتهی بر تجعید التصاق
جفن می شود یا تاریخ و عین حرکت و بچه آنکه بعد دو جهت کشیدن جفن باید خواهد ماند **بیماری سی و یکم**
در بیان اخلیک شیم در کثیر جفنین در صورتیکه قسمت جزء از بشره خارجی جفن برآمده و مملو از رطوبت
شغاف گردد بدون وجع کاردن این عارضه اخلیک شیم گویند و بعض اوقات این ... و القصر رفع شود
و تا چند سال دوام نماید بدون تغیر و الضرر تا مدتی و چهار رعت خشک نمایند کیسه مسدود است سورخ تر شود
در آن دریای درون جوش تمام کمال شود و بهتر نیست که بطور طبی بشتر طول را بشکافند
و بشره برآمده را بقراض قطع نمایند در موضع او را بمعمول شکر سرب یا چند قطره تنفین اخوان غسل کنند
و باین نوع در صورت مست و چهار ساعت این علت صحیح پذیرد ذرکیها که در پیرکان بود در زمان باشد
و گاهی تولد در اطفال پیدا شود یا با قیح یا بدون قیح در جلد جفن بکرب و هم که ذات اینها که صاحب قیح اند
باید ازین شخص ... و مرهم تا شراب چند روز مداوا کرد و در این قسم که بدون قیح مرکوز در جلد بود باید
بشتر جهت لازم است سهل است که کاردن معمول و بعد در تحتانی زیرا شیاف فرمان ایرین

بیا استعمال ادویه کاره کنیک غذا نه مرتبه یکه در این شخص عیان کی از علاج پرخوش عارض لکه ولی در صورتیکه
این علت بابتر موضعی باشد استعمال نوره یا یک جسم یا کبریت داشتوان که در ... رطوبت مزاحمت شده باشد
استعمال نمایند تنبیه عینی ارد و رفع مرض خواهد شد **بیماری سی و دوم** داره ذوقه ... خطام مقوید انکه این مرض
هرچند اطبا اتفاق ... داور الرواستند ولی چون این هم از ریشه ... تشخیص داده شود لا در صورتیکه
... خارجی مقوید عارض شود ولی تشخیص بسیار صعب است که در داخل مقوید عارض لکه و اکثر تشخیص داده نمیشود
تا اکثر از سقط او و شقاق او کاسه و مهی نوع و بطرف خارج مثل سرون آید و این مرض تبع عارض شود و از قرحه
رشتک و غلیظ و خفی و تبری و لقمه مرض سرب بجبر اکثر از این قبیل امراض که بشوند اگر چند از امر شود که خود بر جهه
ب سبب شود ولی در این صورت علت رکنار و جسم مقوید بعد ذاطهم آن او باشد و معلوم است که این
تشخیص صحیح این مرض بواسطه رفع سبب او است در هر صورت استعمال مرهم زیبق مال ضماد و شمع نوران
مفید خواهد بود و خیر در ابتدا ورم و ضرع تخفیف شود طلیه یا یا در روز اول استعمال ضماد و مرهم کافور
بی از رفع ورم معالجه بسبب مرض این علت خواهد بود **جدید** در بیان امراض آلت واقعه ماین
مقوید و بدی و شعرات جرنبه غضروف در امراض غده دمعه و مرض عدد دمعه و بخشه و مطلب است
مطلب اول در ورم غده دمعه بدانکه این مرض را هرچند اطبا بورم غده دمعه موسوم نموده اند ولی در حقیقه
ورم حوم غده دمعیت بر این نوع زنبوری مجاور رواست و معلوم است که بواسطه اتصال این نوع با حوم
الخاطی چه و صریح ... مقوید و شعب اعصاب ... بر نوع اللطیفه عالی که اکثر ورم را بسیار
محفوف دانند **اما علامت** آنکه چشم را سوزش و خشونت شدید پدید آید مریض کمان چیزی میکند

وجع بهم را در صدغ کرایم و وجع از آن جانب شده خود مقوید و جهة قحمه و درا ابتدا سازد و جفن را در حشم
استوار غده دمعه لمس نمود سخت و صلب و احمر و تیره کشیده شغاف با وجع شدید بود ولی قحمه جهت
در بیان این موضع علامات ما بیماری و نزول اشک صلی یکند و مقوید نیز سبب کشیده از صدمه خرابه و وجع شدید بهم دارد
و غده دمعه عظیم که مقوید را بالا با ماقی اکبر فشار دهد و موجب میشود که مقوید رشته از محل خود خارج بود عمل الیصار
تیره نشده و حدقه تحقیق شده و حرکت مقوید بشکل زائر شود و جفن و وجع بیا یا شدید ایک چون رابطی باز
شود با غده یا کشیده قبض و چشم ورم و ... اتصال زیر که اکثر اوقات رو سرسیم بی اشتم حاجت از رفع او شانی
در نقل و بعید است از چشم و نشر به درج اینها بر زانو شود زرد و حرکت که علت سلعه حاصل این خبر را
در تحمه مقوید بر اثر بشره جفن از ع ظاهر شود و التقسیم الموقته در درجه اول در صورتیکه تشخیص و معالجه بعد
بوجه است دوری تر از انوار و ورم کل مقوید است ولی در هر صورت بعد از خروج مقوید از محل خود بهم ترکیب
او شود و در درجه دوم ممکن چیزی است در صورتیکه دم را بزودی نشتر ساخته ... خون خارج که بعد از خروج
از مقوید یا مجرای عصب باشد و هر چند در زمان زیر یا که مقوید بجز اثر اینها میدارد و بدین رابطه
اندک حالی در چشم باقی بماند و در صورتیکه ورم کلیه مقوید را ترک نمود به بقیه الموقته در اینجا بطور است
مانند ورم کل مقوید **اما علاج** معلوم است که صحیح باید در ورطه اول ضماد و مرهم از ورم تمام شبیه
از جمله فصد و وضع علق و صابون و مسهل و نیز ... رجعت و نوشیدن ماهیت الشیء وحش بزیاده خود لکم
شود بجهه امداد و داعیات او اضعه که مرهم کی ما بون و تلکران و حبات و خشن ضماد بجهه قدر از عرق الوادی تقلیل
رفعان در عرق جراحات تر از روغن تا تبدیل تولد او بطرز نماید و جراحات استیام نیز بر دو اکثر بدین شرح

صورت نابسته که ایم غیر سالم و الحال شده مرض کاری عظیم [illegible] بود و در انتهای مرض بسیار در حرکت و در بدن [illegible]
کاری که [illegible] شود در این حالت [illegible] انگشت [illegible] تعود [illegible] اول [illegible] کاری [illegible]
[illegible] عده [illegible] کاری [illegible] از [illegible]
[illegible] غیر سالم [illegible] و علاج [illegible]
[illegible] تواند [illegible] علاج [illegible] در [illegible]
[illegible] مرض [illegible] شدن [illegible] طبیعی را [illegible]
از [illegible] و [illegible] تیجه [illegible] مرهم [illegible]
[illegible] از چشم خارج [illegible]
[illegible] اول آنکه [illegible] اکثر [illegible] لازم
[illegible] موقوف کرده [illegible]
[illegible] معالجه [illegible] رفع [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] در این صورت [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] علاج [illegible] چشم [illegible]
[illegible] و چون [illegible]
[illegible] جع شود و [illegible]
[illegible] قطور [illegible] در [illegible] نقل

عـلاج [illegible]

ابر

محلول [illegible]

[illegible] قطره [illegible] قطره [illegible] در [illegible]
و [illegible] قطره [illegible] و در صورت [illegible] آنها را [illegible]
چشم [illegible] نمی [illegible]
ان و در [illegible] مرض [illegible] معالجه [illegible]
و همچنین [illegible] در [illegible] و در [illegible] علاج [illegible]
[illegible] علاج [illegible] معالجه [illegible] از قطور
محلول [illegible] قبل از [illegible] و در [illegible]
[illegible] و در صورت [illegible] از خارج [illegible]
[illegible] و بعض اگر [illegible]
[illegible] اما [illegible]
اما علاج [illegible] موضع [illegible]
و [illegible] خطوط [illegible]
علاج [illegible] سالم [illegible] از قبیل [illegible]
و [illegible] معالجه [illegible] و استعمال ادویه [illegible] قبیل [illegible]
و [illegible] مطلب [illegible] و [illegible]
و [illegible] چشم [illegible] مقابل [illegible]

و [illegible]

[illegible] اکثر [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] معالجه
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] مطلب [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] صعب [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] علاج [illegible] نقطه [illegible]
[illegible] مطلب [illegible] آن [illegible]
[illegible] اماکن
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] چشم [illegible] علاج
[illegible] اول [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] آنکه [illegible] اماکن [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] غلظت [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] غلیظ [illegible] خارج [illegible] و [illegible]
از [illegible] اماکن [illegible] و [illegible] حرارت
و [illegible] موقوف [illegible]
و [illegible] غلیظ [illegible] استعمال چشم [illegible]
[illegible] موقوف [illegible]
[illegible] و [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] اجزای [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] بر [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] اطراف چشم [illegible]
[illegible]

شده التیام او بطول انجامد [illegible] از خارج [illegible]

مربوط باشد و خروج دم [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **اما علاج** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **اما علاج** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در امراض مقعد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوبیل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **اما علاج** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در ظفره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... در صورت ... ضخیم که مانند ...

... اما ... اکثر ... هر چند ...

... و غیره ... پیران و در ...

اطفال کمتر بود ... اکثر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... درم قرحه ... [illegible]

قرحه ... [illegible]

... [illegible]

... قرحه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مریض بیو طایم بکجزو از آب مقطر یا و جز جهول سازند و از دم چیه وح [illegible] صبر زرد و کمی از [illegible]
کره ی نمک [illegible] مثقال مخلوط نموده تمام هم بود [illegible] صفات زنک و صفات [illegible] کیور و [illegible]
[illegible] آب مقطر سه مثقال تحلیل [illegible] قطره معمول کنند [illegible] کلرور [illegible] تحلیل [illegible]
یک مثقال معمول سازند [illegible] به استعمال آنها اول بقدر [illegible] ترکیبات [illegible]
[illegible] از جهة [illegible] رجوع شود [illegible] عاقبت [illegible] ادویه قوی را
باید [illegible] دقت [illegible] نمود [illegible] موضوع [illegible] منظور [illegible] مرهم است طریقه
[illegible] که از [illegible] قطره [illegible] مخلوط [illegible] مرهم ساده [illegible] نمک
و [illegible] کنند [illegible] اکثر از مرهم [illegible] حرقت و [illegible] سازند لهذا [illegible] که اورا
بتدریج سازند که تازه و [illegible] کنند [illegible] اوقات استعمال ادویه [illegible]
قبل از خواب و [illegible] روزی چند مرتبه [illegible] انها را استعمال کنند باید دانست که [illegible] صبح بعد از
بیدار شدن از خواب و بعد از [illegible] حرکات عنیفه استعمال آنها جایز نیست [illegible]
چشم [illegible] هیجان شدیدی عارض [illegible] قطره [illegible]
خوابیده [illegible] قطره [illegible] از ترکیب [illegible] در ماق اکبر قطره [illegible] که کدورت
[illegible] منظور استعمال مرهم [illegible] باید قدری از [illegible] بقدر عدسی [illegible]
[illegible] در ماق اکبر قرار دهند و بعد [illegible] پلک [illegible] نمایند [illegible]
تفرق [illegible] و قاعده استعمال [illegible] که تمام [illegible] را [illegible] آلوده نموده [illegible]
ازان

ازان دوا [illegible] را [illegible] تفرق کند و یا [illegible] قرنیه [illegible]
و استعمال دوا را [illegible] بدون [illegible] قسم [illegible] ادویه را [illegible] قرنیه
رسانیدن چشم را محفوظ دارند از [illegible] و [illegible] ادویه [illegible] چشم را
باید [illegible] احتیاط [illegible] ششم [illegible] از [illegible] مرض [illegible]
[illegible] ادویه [illegible]
[illegible] اکثرا [illegible] استعمال [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] ادویه [illegible] مستعمله [illegible] الموقوف [illegible]
که [illegible] مستعمله [illegible] قطع [illegible] عروق
[illegible] قطع نموده [illegible] قطره [illegible] خارج شده [illegible]
[illegible] قرنیه [illegible] نمره ششم [illegible]
قرنیه [illegible] که [illegible] مانند [illegible]
[illegible] که موافق است [illegible] قسم [illegible]
و اتصال [illegible] شروط [illegible]
[illegible] قرنیه [illegible]
[illegible] ازان جائیکه [illegible] بعض [illegible]
[illegible] قرنیه [illegible] نقطه [illegible]

در تحلیل [illegible] قرنیه

[illegible] قرنیه واقع شود و اکثر در این علت [illegible] نقطه [illegible] چاهها [illegible] از اطراف
[illegible] آب [illegible] آب [illegible] از دیدن [illegible]
[illegible] این علت [illegible]
[illegible] که مدت چند سال قرنیه [illegible] نقطه [illegible] باب این مرض
[illegible] تشخیص [illegible] اما علاج [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] رک [illegible] که [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] خارج [illegible] چشم [illegible] خواب [illegible]
[illegible] قطره [illegible] چشم قطره [illegible] نمره [illegible] قرنیه [illegible] مانند [illegible]
این علت [illegible] نوع [illegible] طبقات [illegible] خارج [illegible]
رقیق [illegible] نوع [illegible] طبقات [illegible] طبقات [illegible] خارج [illegible]
و معلوم است که این علت عارض [illegible] قرنیه و [illegible] الموقه [illegible] قسم [illegible]
[illegible] نوع اول [illegible] ادویه [illegible] استعمال
[illegible] طبقات [illegible] قرنیه [illegible] قرنیه [illegible]
[illegible] نوع [illegible]
[illegible] نوع دوم [illegible] الموقه [illegible] صورت [illegible]
و در این نوع دوم باید [illegible] از استعمال دوا [illegible] ترکیب ادویه [illegible] معمول [illegible]
کنم

در فتوق قرنیه

نتو

کنم [illegible] زنک [illegible] مثقال [illegible] ادویه [illegible] خارج [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] قرنیه [illegible]
[illegible] نوع [illegible] نوع [illegible]
[illegible] چشم [illegible] مرض [illegible]
[illegible] چشم قطره [illegible]
[illegible] ملتحمه [illegible]
[illegible] ملتحمه [illegible] طبیعی [illegible]
[illegible] ورم [illegible]
[illegible] عروق غیر طبیعی [illegible] آب [illegible] قسم ورم را
[illegible] ملتحمه [illegible]
علت [illegible] ورم [illegible] آب
مروارید [illegible] آب مروارید [illegible] کدورت [illegible]
[illegible] کدورت [illegible]
این مرض [illegible] آب [illegible] مرض [illegible]
[illegible] آب مروارید [illegible] مرض [illegible] آب [illegible] مرض

در ورم حلمیه

در آب مروارید

سبب این شیء مرئی [illegible] در مکانی که هیچ [illegible] نباشد و یا غبار که در هوا [illegible] متصل نمود دوم در آب مروارید نقصان
الابصار بعد از شدت ضعف کردن است و در آب سیاه نقصان الابصار [illegible] که درست باشد سیم در آب مروارید
ابتدا کدورت اکثر در وسط و از آن در اطراف حدقه است و در آب سیاه اکثر چنانچه که درست باشد در خلاف حدقه
است چهارم چون آب مروارید قدری طول کشد در اطراف حدقه حلقه سیاه [illegible]
مگر سایر عنبیه با اطراف حدقه [illegible] تیره و کدر شده و لی در آب سیاه این علامت [illegible] پنجم در صورتیکه
در آب مروارید ابتدا [illegible] از وسط حدقه معلوم است [illegible] نمی توانند و لی از
طریق [illegible] الابصار [illegible] توانند داد [illegible] مطلق [illegible] شود ششم
[illegible] تشخیص الابصار [illegible] آب مروارید [illegible] الابصار
[illegible] آب سیاه تفاوت الابصار
[illegible] باشد بلکه [illegible] در صورت [illegible] الابصار
[illegible] الابصار [illegible] شدن
[illegible] الابصار [illegible] شدن
[illegible] عظیمی
از استعمال [illegible] الابصار
[illegible] توانسته
[illegible] آب سیاه الابصار تفاوتی

نمیارد

[illegible] مریض [illegible] با اطراف [illegible] آب مروارید [illegible] آب مروارید [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] آب مروارید [illegible] مریض [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] آب سیاه [illegible]
ششم در آب مروارید [illegible] چشم [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] عصب باصره [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] که در یک چشم آب مروارید و هم آب سیاه [illegible] آب مروارید مانع از تشخیص [illegible]
آب سیاه خواهد شد [illegible] تشخیص [illegible]
آب مروارید معلوم [illegible] منقسم [illegible] نوع نوع اول آب مروارید [illegible]
[illegible] نوع اول [illegible] اطراف
[illegible] از وسط خواه [illegible] و خواه [illegible] جلیدیه [illegible]
در جوانان [illegible] آب مروارید [illegible] جلیدیه [illegible] و نوع دوم [illegible]
[illegible] در وسط جلیدیه [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] نوع سیم [illegible] نوع دیگر است [illegible]
[illegible] آب مروارید [illegible]
[illegible] جلیدیه [illegible] آب [illegible]

[illegible] این سه نوع اقسام است چنانچه نوع اول را به [illegible] قسم منقسم نموده اند [illegible] کدورت
[illegible] جلیدیه [illegible] و نوع دوم را [illegible] قسم [illegible] منقسم نموده اند [illegible]
[illegible] کدورت [illegible]
[illegible] تشخیص [illegible] در موضع [illegible]
[illegible] کدورت [illegible]
[illegible] جلیدیه [illegible] الابصار [illegible]
[illegible] الابصار [illegible]
[illegible] تشخیص آب مروارید [illegible] آب سیاه [illegible]
[illegible] تشخیص [illegible]
[illegible] جلیدیه [illegible]
[illegible] تشخیص [illegible] آب مروارید
[illegible] مریض [illegible]
[illegible] تشخیص آب مروارید [illegible]
[illegible] جلیدیه [illegible]
[illegible] عنبیه [illegible]
[illegible] عنبیه [illegible] تشخیص [illegible]

[illegible]

[illegible] عنبیه [illegible]
مروارید [illegible] مرض [illegible] آب سیاه [illegible]
آب مروارید و آب سیاه [illegible] آب مروارید [illegible]
[illegible]
عنبیه [illegible] تشخیص [illegible] آب مروارید جلیدیه [illegible]
[illegible]
[illegible] مریض [illegible] عنبیه [illegible]
[illegible] آب مروارید [illegible] مرض [illegible]
[illegible] آب مروارید [illegible] مرض [illegible]
[illegible] آب مروارید [illegible] آب مروارید [illegible]
[illegible] آب مروارید [illegible] جلیدیه
[illegible] جلیدیه [illegible]
[illegible] آب مروارید [illegible] آب مروارید
[illegible]
[illegible] آب مروارید [illegible]
[illegible] جلیدیه [illegible] جلیدیه است

چنانچه در حفر و قبل از بیان نمودیم سیوم آنکه شروع حرف در امراض حادث بعضی اعراض و اوقات عمل شده اعتماد کامل نه باید کرد
نیز سه چهارم بعضی امراض خارجی چون نخاخ زر و سبل و ناسور پنجم تاثیر روشنی شدید بسبب نقص در حس شبکیه
بر ابعاد انکه آب مروارید شبیه است در روشنائیها که مقابل آفتاب بسیار کم رو جست و نجت سیاهی
و در صحاری و آتش کاران ششم تاثیر الخروج صوت معدنیه چنانچه آب مروارید کثیر الوقوع است
در عملجات معدن نمک سنگ طعام فرنگستان و چون تمه اول است در فرنگستان بتجربه توضیح شده مروارید را
در چشم حیوانات هفتم زیر پاپوش در چشم حیوانات اسپه بتیر یک و یا اسپه جوی یا تیک یاد بمقابل فروان
شوراب یکیانه تا آب مروارید منعقد را نهانهای بهم آید اما نقعة المتوقعه علاجیه هیچ آب مروارید
بواسطه ادویه داخلی و خارجی تا تحال بسیار کم دیده شده و اگر هم دیده شده است در ابتدای علت
بوده و عموماً میتوان گفت که هیچ آب مروارید مخلوط بعمل است و این عمل در هر صورت عمل بیار
صعب و مهارت تمام لازم دارد و تاثیر بعد نیک این عمل وابسته است بشروط چندی که در اینجا ذکر میشود
از اینجمله احتمال کامل تاثیر نیک است در صورتیکه آب مروارید مرکب با مرض خارجی نباشه یعنی علت
موضوعی نقطه نباشد و ترتیب مقلة و چنین الطبقات نباشد که مانع از عمل نباشد و مریض بهر کدام عمل
و غیره با صبور و آرام باشد بنوعیکه بعد از عمل از زحمت کشته را ضایع نکند بشرطیکه عامل در اجرای عمل
باید با مهارت و قوت دست بود و خوف نداشته باشد و آلات عمل باید خوب و تیز باشد و نیز مریض را
باید تشخیص ورت موافق قاعده وجه باشد در اینجا تمت احتمال کمال است که بعد از عمل مریض نور را باین
بدون استعمال عینک کتاب میخوانند و بعضی بدون واسطه استعمال عینک کتاب نتوانند خواند اما بیهبودی

بابیوری

بهبودی بکثر خواهد بود در مریض مکه آب مروارید ساده نباشه و یا امراض دیگر در اب مرتبج حقیقی موجب باشد
نیز در صورتیکه مریض نحیف و بوسمه و مضطرب و فقیر باشد بنوعیکه در سه ضرورت و اتصور ترشح و همچنین در
در صورتیکه در ابتدای آب مروارید مریض متقبل بعلاج نشده باشد خواهان بعلاج را متوجه باشد و نیز در
اوقاتیکه مریض استعداد و نیز کم و مزاج او ضعیف یا با امراض با مرکب داشته باشد و در اشتها مکیه از قدیم متبتد بوده مرشح
و یا صرع و یا تیجان یا بعضی امراض دیگر در هم صورتیکه در حوالی چشم مریض مکرر متبتد نور و رم بوده و یا تکیه در
استعمال آب مروارید بعد از آنکه کدورت شده است در حالیکه بهبودی زود حاصل بعد نکه مریض الصرا تو خلق
و یا لیون یا اختناق رحم باشد و نیز در صورتیکه هم عمل مریض تنوانند آمدن و او را تمکن ساعت
نموده و تمیزدهم و نیز بشره رطوبت و ادعیه پیرست اوقاتیکه بعد آب مروارید از ضربه خفیف بوده باشد
بخصوصیکه ورم نموده و باین حالت ورم رقیق مانع از عمل نشود و لیکن بسیار اتفاق افتاده که از چشم
آب مروارید بدون معالجه تجدید بوده و یا آنکه بدون اختلاط تغیر مکان بهم رسانده و همچنین در صورتیکه
خرقه منقط الطبقی شدید بوده که اتصال طبیعی حلیه سیر طوبت بیضیه معدوم شده باشد و همچنین بمرور
عمل بید و در زمان تکلیف کمی باقی نباشد و نیز در صورتیکه بعد از عمل از اوقات تنیه بمرور ایام ویداشت
بدون نقص از کلفتن حاذق عمل شده باشد و اما بهبودی بهیچ وجه نباشد در صورتیکه مریض در
حالی نقاهت از مرض دیگر باشد و یا آنکه جبهیه بیمار و اتصال غیر طبیعی بر ترشح حدقی بهم رسانیده باشد
و اما آنکه در چشم دیگر او ورم یا آب مروارید مرض موجب باشد در این مقام باید بدون تعجیل حکم رفع آن مینماید
نموده تا بعمل توانند رجوع نمایند و بعضی معتقد هستند که اکثر رفتن خواهد بود در صورتیکه آب مروارید مرکب باشد

باب سیار و دوام و اتعقاد عینی یا یکی از چشم او را مانع و نیز معلوم گردد که اکثر طلبه داب مروارید و رسیده وکیفیت بخر
بعینه این را بعد از صحت عمل بعض تراند به بعد انکه این چشم آب مروارید یکی مانع از ابصار نمیشود از عمل
هم احتمال تفاوت نمیرود و هم چنین باید بعد بمانند حسیات عمل را نماید از عمل در صورتیکه یک چشم یکی
سالم و چشم دیگر مبتلا باب مروارید باشد بجهت آنکه اگر این عمل جیفه ضاره باشد چشم الجنب هم و اداده و ادام بحرکت
چشمیکه اراده عمل دارند نمیکنند و چشم سالم بحالت آتیه و زیانیست بنوعیکه حال تدریجی مریض را
عمل حقیقی را بعد از آن کرده است و در صورتیکه هر دو چشم به بیمار بیدنی چندان تفاوت ندارد و در اعمال عمل
در مریض مبتلا و به اولی از عمل بیماری کنسرو خواه بهر دو چشم بانفراد و خواه هر دو باشتراک عمل شده باشد
و بهتر وقت عمل بید اخر بهار و اول تابستان است بجهت آنکه در این فصول البته تغییر هوا کم تر است
اما علاج چنانچه قبل از بیان نمودیم هیچ علاج مخصوص آب مروارید نیست و این تغییر بهیچ طبابت آن علاج
اودویه مرشحه مادر اینجا نقل مینمایم بعلاج طبی و جراحی از حیث از هیچ جراحی تو از هم کمک
بهر جهة قاعده هیچ جراحی جز باکه بجهت رفتار و تدبیر طبیب در علاج و بعد عمل بسیار لازم است
اما علاج طبی که بر رفتار مرواید در اکثر تاثیر نباشد اسباب دو غلبه و ورم است لهذا اطبا یکی
تجویز نمیشده بادویه داخله و خارجی هیچ نماینده مگر با رجوع کنند باادویه ترشحیه در خارج و فصد و امثال آن
در جمله طبیب کثیر العمل نیشتر مینمایند که آبهایی سرطانی و در حدود شکایات و خلاصی تمام است ناخوشی
از مریض هر در هرعلت متبلد بوده با آب مروارید رسیده هیچ کمکی شده و بالمشترک و به اشتعل نشود
یکی بکار آن سرد و بر روی چشم و دو آب تا نمود و بعد از اینکه چهار روز در دوق خواهید ششم کم بخوسیم

عمل دوم

مثقال

مثقال دمن بیده انجیره و کف نه شدن و انحرافی متعدد بعده ترطوبت بیدرنی و خوشتر آنکه نیز طبیب و از نو و
قرار میشاید از نمود آب مروارید رسیده بواسطه نوشانیدن سریکنم از ذریک جزو بلغم و از ابتدا و تبدل اثر
سودای معدار از تحریک خلقوم و جوف و چین عمل کرد و آب مروارید که اتحاد از ادعیه بوده تبدیل بشود
و بعد روش لکه و همچنین معروف است معالجات مروارید در عراق بزرگ فرنج قرص که عادت سرخ
از عادت که بدنت جلیه سیر در چشم کور کردیده بعد و لعد از مدت که علاج شد بواسطه چکاندن قطرات بامچه
هر روز الا در روز تمام تب و اطهور ریختن نارنج علاج طرز معالجه کثیر ماهیت که در کتب ما خبر و در صحبت
و بنا بر بعضی بسیار از ذکر کرده بدین نوع که گویم هم ساده و ترکیب جوهر نوشادر صبح کم تامل باید نام
مخلوط شود و مانند صابون و الحوق عادت این مهر یا بهت کاغذ است که او را در موضع صفیر اختیار
قرار داده بالجمله تا جلد زایل کند و بعد از او را بهم ساده بیشتر تا بر در جلد تاز عفو باید
بعد بجای آن نوع درکنار او میرد که عهر تا باید غیر از آن موضع برداشته بموضع دیگر وضع کنند و یک
کشیره اکثر در هدت یکماه اثر نقات و بعد در آب مروارید ظاهر نمیکند و همچنین از ان هم مربوط باشد
در ضعف عشق حرارت شرط نماید و حرارت نکتی شرط در مدت میسیت قیقه الی دقیقه نیم عمل داشت
فقار و ظهر و قطن و در فرمه من الدازیم و علقه بر این در موضع جلیه قرحه است اند و در صدر عانی
مقدار تلیق از کم تو نشاید تعریف ایستاد تا جزو اعمرت رفع شود و بعد تسمانه علم هم راهی نماینه
و نیاز بهبره هر تو بیدیه و یا بواسطه او به بادرین بیاتم ماه در رشته خطوط از جهر نو شادر ترکیب شده و در آن خلط
غلامی صورت باشد که استعمال مرتاید حیات آن قبیل ترخیت و شرح و امثال آنها ما اقلها در کتاب کرده

اطلاق کامل شود اما علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بشره نرسیده باشد جمیع اطبا در علاج این اتفاق دارند که علاج بدین طریق است ... از اطبا قبول معالجه را
در ابتدا منع نموده اند بالیدیکه در علاج ضد آن ... ضعف اگر ... معالجه باید ...
اگر استسقا مقدم ... که ... و ... در این ... مرض ... ازدیاد ... مقدار ... سقوم
ولی چون در ابتدا ... مقول ... از وجود ... تغیر لون ... تشخیص ...
بر جمیع ... است ... علاج ... و ... ازدیاد ... کردد
و ... تشخیص ... ادویه ... انسان ... نمود ...
و خروج ... علاج ... از ... تنقیه ...
بعد ... وضع ... ادویه ...
ولی در هر صورت ... احتیاط ... موضع ...
انسان ... در ... عروق ... نمود ... استعمال ...
...
در ... آب ... در ...
بنا ...
...
داخل ... تغیر ...
و احتیاط ...

فقره ... رطوبت ... در حال ...
که شبیه ... در این مرض ...
... نوع اول ...
... رطوبت ...
... نوع دوم ...
...
لهذا علامات ... علاج آنها ...
نوع رطوبت ...
دیگر ...
باشد ...
...
...
ورم ...
...
...
...

در استسقا

مقاله ...

جیدروقنالیی دوم

تبقتال ...

در بیت ...
جیدروقنالیی دوم بقتال لحمی نامند ...
رطوبت ... نوع دوم ... نوع سوم ...
اما نوع اول ...
...
...
...

هیئة

...
...
اما اسباب ...
...
...
... اما علاج در صورتیکه ...
...
...

...
...
...
...
...
...
...
...
... اما نوع سوم ...
...
...
...
...

لکن در مقله حادث شده جهت وسیع نهایت و اکثر سبب کم شود و سبب آن علت مخفی است و آن خوانچه ما
اینقدر یافت کرده و در مرتبه بخار رسد و عنبیه و لقوس حجمان کلم را بر آنچه سبب اینها علت عرض مزاجی
و لقمة الموقر زدی است بدانکه در صورت انتصار و جاییکه مقدر اینها امراض اما مسح طول
است با تکیه تو شد از عروض سرطان و حزن جهت در صورتیکه میبایان دم اورا کی در حقیقه موجود بوده
استعمال ادویه کحل املیه و مرضی مقدار منقسمه کحل در نیست و پطاس الطبرزد و از خارج مرهای کننده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مقوی بسیار عظیم بود ... الموقر در اینجا بسیار زردی است

اکثر

درو دم حاد
عنبیه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مثل از فرزند ... برای پنج مرتبه ... کنم ... عصاره ... نوشانند و ... ازاله البول

و ... در ... مرضی ... از ... و ... موضع ... و قطور ... کنم ... [illegible]

... کنم عصاره ... حمول ... محلل ... و ... مقید ... و ... قطور

... حمول ... کنم ... اشیاف ... در ... نقل ... قطور ... کند در ... [illegible]

سیلان ... از استعمال ... اول عارض ... سایر ... لازم ... [illegible]

اگر ... عارض شود و ... مرض مخطوط ...

... موضع ... و ... [illegible]

در علاج ... ورم ... سیلان ... تحقیقه ... [illegible]

... و ... سیلان ... [illegible]

عارض ... عصاره ... [illegible]

ورم ... [illegible]

... اقول ... ورم ... ورم ... [illegible]

ورم ... [illegible]

... سیلان ... [illegible]

... سیلان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... ورم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

در دوم شبکیه

[illegible]

در نزول آب سیاه

[illegible]

[illegible]

اسباب نزول آب سیاه

[illegible]

درچشم معروف است تشخیص سبب و ازین جهت [illegible] ثابت شده است خواه بعد از قرار که
سبب معین و خصوصیه مرض [illegible] و معلوم است که [illegible] از قراریکه [illegible]
جدید تر باشد [illegible] رفع [illegible] هیچ [illegible]
بحران و اثر [illegible] مرض دیگر نزول آب و شفا یافته چنانچه دیده شده و [illegible]
از قبیل [illegible] و [illegible]
که همه در گشته بودند و قسمی از نزول آب که بعد از استعمال [illegible] عارض گردیده
[illegible] موقوف داشتن آنها تخفیف [illegible] و باید دانسته [illegible] چشم این علت عارض [illegible] علاج
بسیار [illegible] علاج [illegible] همان علامات را [illegible] که در
ابتدای [illegible] دیده بود [illegible] و امثال آنها اما علاج نزول آب
بطور عموم چنانچه قبل بیان نمودیم که شرط اول در علاج نزول آب [illegible] داشتن [illegible]
[illegible] داشتن سبب [illegible] بعضی اوقات علاج بسیار صعوبت [illegible] از تاثیر اسباب خارجی [illegible] و عصب
[illegible] که رفع آنها بسیار [illegible] شده [illegible]
[illegible] آنچه بواسطه علاج تجربه رفع علت [illegible] علاج
را بیان کنیم [illegible] اقسام نزول آب [illegible] اما
ادویه داخلی و خارجی که بواسطه تجربه [illegible] ادویه [illegible] استعمال [illegible]
رفع [illegible] و تغییر [illegible]

علاج نزول آب

همراه [illegible] دم [illegible] استعمال [illegible]
استعمال [illegible] ادویه [illegible] در صورتیکه [illegible]
در صورتیکه [illegible] نزول آب [illegible] ادویه [illegible]
مفید [illegible] در رفع نزول آب [illegible]
استعمال [illegible] در صورتیکه [illegible] مرض [illegible]
[illegible] از استعمال [illegible] نزول آب [illegible]
[illegible] نزول آب [illegible] منافع
[illegible] از این جمله [illegible] ادویه [illegible]
که [illegible] از این [illegible] استعمال آب
[illegible] شده که [illegible]
[illegible] علاج [illegible] که از جمله [illegible]
بواسطه نزول آب [illegible] علاج [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] ادویه [illegible] علامت
[illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] کرده [illegible] نزول آب [illegible] تجربه [illegible] که در
[illegible] نزول آب [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] استعمال
[illegible]
[illegible] اما ادویه [illegible] استعمال
[illegible] از قسم اول است [illegible] و از استعمال آنها
باید [illegible] ادویه [illegible] و همچنین [illegible]
[illegible] ادویه [illegible] را
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible] ادویه [illegible] اما ادویه
[illegible] و امثال آنها [illegible]
نزول آب [illegible]
در چشم [illegible] استعمال [illegible] ادویه [illegible]
که [illegible] از آنها [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] درباره نزول آب [illegible] علاج [illegible]
[illegible] اقسام نزول آب [illegible] نوع [illegible]
تقسیم [illegible] علاج دارد [illegible] اما نوع اول
نزول آب سیاه است که [illegible] علامات [illegible]
فی الحقیقه نزول آب [illegible] نزول آب سیاه [illegible]
[illegible]
[illegible] مرض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اما قسم [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال ادویه
[illegible]
[illegible] اما علاج [illegible] استعمال ادویه [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] نوع چهارم نزول آب [illegible]

[illegible] نوع پنجم نزول آب [illegible]

[illegible] قسم اول نزول آب [illegible]

[illegible]

استعمال

استعمال داروی [illegible]

[illegible] قسم سوم نزول آب [illegible]

[illegible] قسم پنجم نزول آب [illegible]

[illegible] قسم ششم نزول آب [illegible]

[illegible]

[illegible] قسم هفتم نزول آب [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible] قسم هشتم نزول آب [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

لکن

لکن [illegible]

[illegible] قسم نهم نزول آب [illegible]

[illegible]

پیدا نکند قسم نهم نزول آبست که میراث شبیه است یعنی در اغلب اعصاب و ابتدای عصب مجوف که بود عنبیه
غیر متحرکست و هم وسیع و مانند طبیعی و بار او [illegible] در اطراف و ثقبه بموضع اتصالی خود تغیر یافته قرار نگیرد و شود
عنبیه و برانیه معلوم است که نزول آب یعنی در اغلب مراتب چشم تقلید عرض شوند علاج مخطر است علاج سبب واقع
که بسیار بالا است نوع چهارم نزول آب سیاه است بعلامات سه نوع بالا که اشتراک دارند نیز منقسم شود به سه
قسم قسم اول نزول آب سیاه است در حال تغیر روز او اکثر تغذیه است و عموم تربیت در انسان و ابتدا
کثیر بیرون نگاه و در طرفی را اطراف است خارجیه و هیچ در طرف داخلی مقعر و در بعضی حالات تعرض
حرکت مردمک چشم و هیچ متفاوت است از آن رو یعنی بحیله شنیده که در طبقه موجود در رطوبت
نواحی از وی متکلم و ما از تغیر و هم و غشم مضطرب و هیچ باره حیثیتی موقوف شده در جمیع که اثر
تغذیه از قبیل برای گرم و فرح و سرور و رغبت باید داد و نفع عنبیه تا تر از قاعده طبیعی باشد و غیر متحرک دو قسمه
وسیع و حوالی آن اکثرا با تغیر لون سیاه است که عموما مرکب شده قسم است و تا بزوال آب سفید و در روز عروق
و صوتی قصه اما علاج اعضا را باید الکتر مادر است با دیوانه علاج نفرست مجمع صورت
رفع کرد که چشم شود از قرار یکه در فقره اول از قسم سیم از ام نجم آمده است که در فصل اول از باب اول
از مقاله دوم شفائیه بتفصیل بیان شده قسم سیم نزول آب سیاه است که قوی باشد از ماده
دماغ کم و بیش شکافته مردمک و داغ نخود و علامات این قسم چون علامات نزول آب است
در قسم دوم برو نزول عوضی است تا بقی چون در قسم اول است علاج ایشان مشترک با یکدیگر علامت
تازه بوده و تغیر صورت و تنجی در آنست مقوله تنقیه شده و بجز منظور که علاج مرض مانند مسیحاره باید

علامت

کرد با عوده منفرد که تمام را تولید ورم پیشتر شود و انچه مجموع مجوف و سازه و خراعی حرکت شود را باید
حمایه بواسطه وضع اصفه خردلیه و شمع قرابیه تازه بی ما نمیخواهد و از دو حمل استعمال ما نمیخواهد ادویه مسهله دیگر تنقیه
چون آب معتدل مثل با گشنیز و شیرین طعام و ترنجی لیمون با کافور مرکب بقدر لقمه منوما نند قسم دوم
نزول آب سیاه است که عارض شود پس از عروض تنفس شده و انواع عموم تربیت در اشخاص صفراوی
مزاج و ممراه است باتساع حدقه بدون زاویه عدم حرکت عنبیه و در وجود حبه مویه ملحمه و حیوانی الطول
سبیه و رطوبت بیضیه انفعال یکند علاج حرکت تولد زبطیب حیج که انا طبیعه دوازده معروف که طبیعی
از استعمال مقتضی بیند و آنچه که بیت الطول اعصاب دیگر جاه هیئت اگر استعمال اکسیر مشتری عصبیه
طبیعیه نوبت ان ادویه مقویه چون که قسم چهارم نزول آب سیاه است در اینان بعد از تبه الفور بعد دوم شد
ترشح میشود علامات آن و سح شدید و الغور چشم و جانب و تاخ در احداث عدم حرکت عنبیه با حواس
تشنج و آیه و نحو از رو شده و صحیان دوم و اکثر نوع علاج در تسانها که با حالی از شیر حیلی و تهیج شود
اما علاج باید استعمال نمود جمیع ادویه که مسهل شد شیر را از او مانند چون لعابیه صحیح از رازیانه
و برگ شوکران و بزر البنج و برگ سیب زمینی با شیر در روز و وضع آنها چون گرم داده بصحت وی داخل
و آنچه در روز بخوره شده بیرون جوانیه بارها جانبه از وی و حیات جنبوی شیر است ان را بواسطه طفل بانو تولد
و اگر هر وقت از آن غیر گرفته علاج ترشح شیر را هیچ شود بدون ساغر بصر از حمل استعمال شود حاصل
و کافور و از خارج وضع مانند خوش و شمع قرابیه و داغ نحو قسم پنجم نزول آب سیاه است
بواسطه تغیر او بر عصب مجوف یا عظام راس یا جرم دماغ در این قسم نزول آب سیاه از جمیع اقسام او

روی تربیت اگرچه کمال معروف است و بعضی نام بواسطه تغیر علامات متعاقب است از نزول آب سیاه
از قرار سبب واضح در کشف نمود تا بجهت علاج حاضر نداشت و اکثر این گونه نزول آب علاج
نپذیرد در هر صورت تا بجهت انکشاف نمودن این مطلب علامات او را در این باز میشود پس در این که در
صورتیکه تغیر در عصب مجوف دیا سکسیه موجود باشد مریض حمیع اشیاء خارجه را محیط به دو دیا کنار
بینه با و هیچ کور در حین مقوم ما نه انکه از عقب معروف نا خارجی با و اثر تا با عدم حرکت
عنبیه و اتساع حدقه بار او شده تیره علامت دو بهم علامات نزول آب سیاه و رطوبت زجاجیه تیره شد
باب سبزه و بهم متفرقه قید که در علامات علت بشهاده یک چشم را مبتلا سازد و عموم تربیت
در اشخاصیکه قبلی مزاج خنازیری داشته اما نزول آب سیاه که حادث شده از تغیر و ورم عظام
راس یا جرم دماغ و این علت عموم تربیت در اشخاصیکه قبل از شش سال قسم و دا انوجیه
مبتلا بوده و اکثر هر دو چشم را با تا مبتلا سازد بدین نوع که اشیاء خارجه را در تشخیص
نداشته بدون اینکه در دو کنار یا ور احاطه نماید و مریض مبتلا درد و تخوف از روشنی
و حرکت متصل عنبیه و منتج حدقه مانند حدقه که ببر طوبت شود با هم این حرکت تنجی مقعر و تخفیف
دو دوران عروق مویی مقعر و لیونی از رطوبت قابلیه و هیچ که قبل منقبض بوده حال متصل شود
و سا معه شامه و ذائقه فاتح گشته حافظه نیز با ملایم دارد و هیچ متمعنه نیز قید که و علاج در ارم
هر نوع از نزول از قراریکه قبل بیان نمودیم بسیار فرق است مگر اینکه بواسطه علاج عمومی مزاج
تخفیف در احاطه مریض حاصل شود فقره یتیم در تغیر عصب مجوف و بعد از اسم او هر تا هم بعضی

در تغیر عصب مجوف

از تغیرات انتشار او چون لوحی نزول یکطرفی و صحبتی مکتب باشد چنانچه از آنجاها علامات باید بنابر عرض
چشم او اطوار هم میتوانند دانسته باشند و از این باب دانسته عصب مخصوص بعمل دارند اما لوحی که حوادث
انتشار چون آن دو اراد و قسم متکلم شده نوعی که بواسطه استرخا دیدن چشم مانند در صورتیکه یکی چشم در حال انبساط
عادی خود مقعر طبیعی خارج شود و داخلی چنانچه مرض بتواند با اختیار چشم خود را متحرک گرداند نوع دیگر که بواسطه تشنج او لوحی
مانند در صورتیکه عصب منحرف نگاه کردن حرکت اختیاری که معدوم شده باشد در هر صورت علامات بطوری
اندکه در اینجا بتوالف مختصر علامات بجهت طول کلام است و اما بدانکه بر فرق آمدها از عروق و ورم و زیاد
مویی و درکب جنیس و در استعمال ماغزی انیعت داد که نسبت بر مرض شده اما علاج در صورتیکه عده
و ذات علاج اکثر سهل و آسان است از این جهت چون در اطفال شیرخوار اکثر کافی است که طفل را طوری بخوابانند
که در وقت اطاق بر خلاف طرف انحراف چشم باشد و هیچ چون او قدرتی رشته و والدین را بر او مراقبت
باشد استعمال تمسیه عینک جدیدی و ثقبه که در بر خلاف طرف انحراف میدهد علاج عمل ناخوش چون یک
تفاوت است که تفاوت قوه حرکه عضلات چشم بو قوف نامیده با نوعی که معروف قربین عالم طبیعی با کمال
نوره که عمل است فرح انتقال بدین نوع ما نمیخواهد قوه محرکه چشم تعدیل بواسطه شق و عمل سیته و قوه
محرکه چشم سالم را بواسطه منع از دیدن که از دو آئینه نموده از انظار ملوث نمود قلیل بلکه مدتی بدین نوع که در
ابتدا بعد از طریق چشم سالم را بپوشانند بطوریکه بشهادت ابصار از چشم علیل شود و در برحق دیگر تشنج
تمام بر سر او از حقه او وسط و صفحه دیگر او جعد در صفحه وسط او در امقابل چشم علیل مکرا ز صفحه طرف او را
در وسط چشم سالم میخواهد از انبوه را از مطالعات مقدس میخوانند و از آن سخن که چه یا بنام او منظر او سه و ۲ عین

لوحی که حول ...

حمیه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... اما العلاج [illegible] ...

[illegible]

[illegible] ... اما العلاج [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... اما العلاج [illegible] ...

[illegible]

با بطه‌های ... اسباب ... که در استعمال ... موضعی اگر چشم ... نقصان قوه ...
... و در استعمال ... عروق ... ضعف ... در الطفل اول ...
... شدید ... در امراض ... چشم ... وجود و عدم ... امراض چشم اول
اطبا بسیار متفاوت است چنانچه اطبا ... امراض ... که ...
علامات مرض ... حد ... اطبا ... معلوم ...
در جمیع امراض چشم علامات ... قبول ... امراض چشم ... و
... علامات ... معلوم ... مزاج ...
امراض چشم ... در امراض چشم ... خنازیر و غیره ...
... الات الابصار ...
... علامات امراض چشم ... خنازیر ... و غیره ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible] ... مزاج ... موجود
... مزاج ... امراض چشم ... مزاج ...
... امراض چشم
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... آلات الابصار ... تمام شد ...

سنه ١٢٩٢

بسم الله الرحمن الرحیم

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مقالـ

[illegible]

[illegible] ... اما العلاج ... [illegible]

[illegible] ... اما العلاج ... [illegible]

[illegible]

بچه‌ها مثل بعضی حیوانات اطفال تازه تولد را بعد از ولادت مکیدن بخوبی تمام بعمل آورد بعد از تنگ لسان زبان تنگ
میشود و از تنفس و غیره رحم ادرار و حلقوم انضمام کشیده شود نوعی که عمل مکیدن صعب میگردد و پستان را بدهان
طبیعی نمیتواند بگیرد و در صورتیکه علت مادرزادی نبود و بعارض بعضی امراض ناشی اکثر تغییر عارض میکند بروی
سابقه نامعلوم شود علاج در صورتیکه علت مادرزادی است بوسیلهٔ جراح توان لطیف ترتیب کرد و اکثر اوقات
که قدری طفل را کوبیده و بیازاج ساده که بیده بزبانی آلوده گشته هر اوقاتیکه در دهن طفل آلوده الکل بچه
این قسم اطفال لازم است که دایه را بگ پستان بر آمده باشد و علاوه که در علم بر آمده که رجوع شود به پستان
مصنوعی که از چوب یا پوست ساخته و در وقتیکه طفل شیر نوشته دهن طفل را بواسطه رفاده گرم
بسته نگاه دارند و چون برفع این گونه معالجه فایده نبخشد و اینچنین دیده شده و بسیاری از آن علم
ترکیب از دهن بر قبل بید اکثر اصلاح شود که از علت یا پس تغییر که بواسطه بوزن زبان را در شد.
لوازم نموده و بواسطه قطعه قطعه زبانی مدا بسته بطوری که فشار قویتر زبان را داده شود تا ابتدای حرکت
از او نیز تغیر آن را متبدل گشته علاج شود فقرهٔ سیم در سرطان زبان که اغلب بهمین کانسر و تولد انگلیسی خوانند
علامات آن چون آلات دیگر سرطانی و اقسام او میتواند متبدل گشته و اکثر اصلا در رنگ زبان و در
عارضهٔ ولواتیه اکتفا کنند خواه بطور تقرح سرطانی و خواه بطور کبت و در هر صورت رفتار این علت
بتقلا است و عاقبت منجر بقرح و یا کبت زیرا که دیده را حبه نفسی از دهان خارج شود و جمع بوی کریه است
و مرض سرطانی است و اگر بواسطه علاج صعب شود مورث هلاکت است فقرهٔ چهارم در تقید و بند زبان
عقب عیت که مادرزادی باشد بند زبان که زیاد انضمام نموده مانع از حرکت طبیعی زبان و از مکیدن و حرف

زدن است و چون در قسم طفل می‌تواند بسهولت شیر دایه را بمکد عقب و طبابت آنچه که این علت او موجود
بوده و مانع می‌گردد ولی اکثر بدون احتیاج از جراحی بجهت اینکه صعوبت در مکیدن می‌توانند بنوعی بسته
بعضی طفل کوچک بجهان بسته پستان در هر صورت بسته طفل بصعوبت مکیدن لازم است که طبیب نظر و لمس
از لبها و یا بسته و بعد علت خواص جمع شود و چون طفل دهان را بجهت اینکه غیر مانع کرده بخط رنجید با بهتر است
که چیزی بروی انگشت گرفته تا ماها جاری شود و تعیین آن دهان و چون معلوم شد که این علت موجود است بند زبان
را ما بین بچه تفرقه کشاده که از آن تیغ چیزی که منگ و آلت پیش بند زبان را ببرند و دوانی عمل هیچ اقامه و لزوم
نیست و لیکن چون زخم آن وقت شود که تیغ ده ضیایی عرض علوی شریان را بواسطه تیزی آلت از آن و علاج آن
داغ محرق سازند کتاب پنجم در امراض جلدیه که عبارت از امراض جلد است و بشره و جلد بدن انسان
خلیطیست مرکب با قوه حیاتیه که دخمال مختلفه تحمل تحریک او دارد و امراض با قسم مختلفه او عارض شود از آن جمله یک
جلد شنجی است با قوه حیاتیه و آن را تنزیف الدم و درد عصبی و سرطانی و غیره در او می‌تواند حادث گردد و جنس
آنکه مسامات به تیزی ضرب و ضغط و نوعی که در او دیده گردد و نیز از آنچه که بشره است و در احاطهٔ او سیار ممالک
مرئیات امراض مخصوص بوده عارض شود که مرض با حمی و مرض بدون حمی و چون تمام اجسام مرکب ساخته جلد
بسبب آنچه است معلوم است که جمیع امراض بجهت آنچه در او توانند موجود بود و در این فصل امراض جلدیه
ما آنها را منقسم میدانیم امراض جلدیه بسیار است بطبیب و امراض بجهت آنکه امراض جلد در یک قسم اکثر
بود از قرار علامات خارجی چنانچه در حین مشاهده شوند از تغییر مخصوص جلد که از رفتار معدوم شود و ماده
موجودی و در رفع امراض بسیار عمده بجهت آنطاول صغیر و کبیر و دمامل و یا بثور که در آنها علامات الامراض است.

و بعضی دیگر تو برکول دوره مرض اکثر بغیر از این جلد موجب است که از رفتار مخصوص این شود و با علامات مخصوص ابهام
ظهور حمی و علاوه بر امراض بثور که دانسته باید اقسام امراض جلدیه طبیعت اما امراض جلدی حمی از جمله مرض
ضغط و جراحات و قرحه‌ها کلی با تحکم که تأثیر بر روی یک بیت و رکبی و نمود از کمیته دوره منتظر
که در بیشتر نوع آن که کبیره و کوبیده و خراج و روی و مرض حرقوص و ظفر و غیره می‌شود و دوره فتق او در جرم عضلات
واقع از آنکه بتعریف مخصوص مرض است از این جهت در قسم اول بطور عموم ملاحظه کنیم امراض جلدی با حمی و امراض
جلدی بدون حمی را ملاحظهٔ اول در امراض جلدی با حمی بطور عموم و اول لازم است که بیان کنیم تعریف امراض
جلدیه را فی الجمله مرض جلدیه گوئیم هر عضو و برخوردگی و تغییر رنگ و ظهور طاول و دمامیل و امثال آنها خواه
جزئی و متفرق و خواه کلی با هم متصل و در صورت او اول مرض امراض جلدیه دیگر است و در صورت تحکیم تکلف
قلوانیت تغییر تجمیع بی‌نیاز این امراض جلدیه از قرار علامات مرضی اقسام اند و چون ملاحظهٔ نمائیم
تأثیر هم آنها را اما جمال بدن حقیقت از حالت خارج نمود یعنی حمی و جلد و بروز و وارد و بابند و اول
بیان میکنیم از امراض جلدیه با حمی را امراض جلدی با حمی گوئیم هر بروز که با طاول و یا تقرح و یا دمامیل
که در جلد کم مقدم بر آنها و یا مرافق بر آنها علامات حمی موجود است و در این صورت رفع علامات حمی جلدیه
چون نوعی از بحران است علامات حمی آن را و سرخچه و مخملک و آبله و حصبه از جمله امراض جلدیه با حمی
مرتبه که چنین میشوند از ماده مسریه مخصوصه غیر از آنکه در آن بخوبی حمی بوجود آید و اکثر بواسطه سرایت
عمومیت بر سایه و انیمه ماده مخصوصه ابتدا رنا تیر خود را بدم رسانیده و چون دم بواسطه تأثیرات ماده مسریه
جنگ طبیعت با آن جریان و بدم حمی شدید ختم عارض شود تا عاقبت ماده مسریه بخارج ظاهر گشته حمی فاده و زایل

چون سبب آن حمی از بدن خارج شده و چون فی این نوع امراض جلدیه حادی را ملاحظه کنیم که اقسام
امراض المعدانی متعدد امراض موروثی و دیده جسم تغیر ساختن دم را بتوان منظور آورد که چهار قسم
که امراض جلدیه حاد را در این مانند بجهت اینکه علامات و اعراض در جلد نمود چنانچه بروز نوعی
امراض حصبه و مخملک قرار داده ایم اگر چه سبب این امراض دم است بجهت اینکه علامات و اعراض از قسم علامات
عصبانیه و عموماً رفتار امراض جلدی حاد از تغییرات است و از مقدمات صرع و تیزک استسقاء و بعضی در تمام یا بعضی
از اعضا چون کمر و غیره و حمی صداع و ورم پلک و قی و جبه الرسیه و حتمه چشم تهیج و در عارض کعب و بعد از سه الی
پنج روز از اینقسم رفتار علامات در جلد ظاهر شود و از روی علامات جلدی شناخت این امراض تحقیق بسیار است و هر یک
از امراض جلدیه حاد را حالتی مخصوص دارند بطوریکه اتفاق بواسطه انتهال و یا تأثیرات خارجی از قبیل بیرون
و سرما خوردگی و غیره نادرتی در حالت انفصال مرض از قاعده طبیعی خارج شود اما رفتار مرض اکثر باب طبیعی
بسته بمحض بروز علامات در جلد صحت یابند و باید دانست که بعد از ظهور حمی تخفیف یابد و اقسام امراض
در امراض جلدیه حادی بجهت اینکه علامات اثر بجهت او در جلد و دفعی که عبارت از التهاب غشای مخاطی هر عضو
و بصورت مخصوص بطور یک مرض ظهور نماید و رفتار آنها اقتضا بعد از علامات قانونی است که از احوال و قاعده طبیعی
تغییر خواهد و در رفتار آنها بروز نماید و اینچنین امراض جلدیه ظاهر خواه اساس و خواه غیر آن
در آن تعریف امراض جلدیه مخرجه لیلیم بجهت اینکه مختصر تعریف ندارد بواسطه نظم و قاعده و در آن غنچه محروب است
در هر صورت امراض جلدیه حاد خواه واضح و خواه ظاهر شدت کم باز یاد مسری است و ماهیت او یکیست
بالیده و مرکب و ترکیب است که واقع بوی آنها چشم شدت مرض خواهد بود اما علاج امراض جلدیه

منافی الطبع عموم اکثر سیاه وده و نحیف است مبادی آنکه قلیل مرض در حجاب معاش و شخص را روز را این مرض
بر طبیب و نبض بسی مرتب پس تصحیح مزاجات پرهیز راه دستور شیوه و از جهت حسن و تلون شیوه اثر به مفرطه
ضعیفه در خصوص کم رفتار مریض ضایعه است ولی تعیین رفتار مرض از قاعده خارج نخواهد بود تا آنکه در آن اکثر
بیخ امعا و دیگر در دماغ در صورتی مزاحمت است که مانع از حرکت ماده مرض بیرون باشد و بعد از ضعف عمومی را ادویه مقویات
و محرکات اما مقطع سیم در امراض جلدیه بطور عموم مدا آنکه اطبای فرنگ امراض جلدیه را بدون حمی را با تمام
در تحت موسوم نموده که مطابق است اسم بودا تکه قوه حافظی می اندو موسوم ابنیه به در تحت حمی تا آنکه باطنی دل
و بابثورات و قابل کم در جلد بطور منحرف مرتفع و ضیق و رنگ و حمره او را باشد مخاطی و مبیدان شود نظیر حکمت
دهیب باشد حکمه مخصوصه را و موجود بود بدون حمی و واسطه شبیه سمات و انواع و بایدار چی مخصوص کم بدان جهت
مبین نشده مراتب عمومیت در ادوار بدن و هیج آنها مخصوص است و بر خی از اطبا قسم از در تحت را امراض
موضعی جلدی دانسته بدون تصرف سایر آلات ولی قوت است ضعیف که در حظه کون نفس از امراض
دارت که بدون سبب بادی الطارشه و بر خوری ترا شته اند و در حیطه عدد تا قایل که از فنای شدن آنها در
سایر آلات بروز نماینده و در حیطه سهوت حمی نکته اینکه ولیا بدانیم اندک که مزاج مخصوص را خواه ذاتی
و خواه عرضی قبول کنیم نه آنکه غیر ممکن است که بر خی از اقسام دارت عارض شخص از اسباب خارجی
ملاک کثافت پیدا نه تأثیر آفتاب و میوه ستیه یعنی بعد از حک و ناکل و مقصود آنکه بدان بجسم و منزل منظر
بدیهی باید که در ازل مخصوص به ولی اکثر امراض جلدیه بدون حمی تا حال بدید نشده است و بباید دانست که دلی حتی
امراض جلدیه بدون حمی سرایت شده و حال کمی بعضی را یاد کرده مگویم که جواب از این سوال چیست شاید جلد بر این است

جواب گوئیم که در تحقیقه حرب و شخا با بی مطلب طاهر و مبادی آنکه سرایت او نه از جهت جلد است بلکه سرایت او عمومی
باشد که از بدن مرایض بدن سالم رسیده است مرض ملکه اما این اسماء مرض است باید دانست که ملاک عارض بر بدن
از قسم او متفاوت است چنانچه از توقف شخص که بعضی اکثر بعد معلوم شود که آنکه در جمیع اقسام او مقاومتی موجودات
کم حکمه شبیه نیز حس موجب و مبادی که بعض سایر تغیرات اعمال انتهای عصب جلدی بر وکلا چه بکشیم که مقدمات
مخصوص دارت عدم حمی است مثل آنکه اوقات حمی موجب باشد اما در بعضی اوقات حمی در بطه دارت نیست
جلد به بطه مرض موجود و دیگر باشد که بعضی از امراض آلات غذا و یا آلات تنفس طول و دوام این قسم از
امراض اکثر سبب ما طول مدت است و این طول نقیض بیوان آن الطاف و مرکب بعض انضج جلد و آلات عمومی مزاج
مخصوص است و این طول اشتباه است در صورتیکه مرض را طول بسیار است و از این حالت علاج عمومی مخصوص است
پیدا شده و صعوبت علاج عیب نیست چنانچه تجربه بد و شباهت عطش را ابد بیم و هم چنین آنکه ضجار
و سنیقیس نسبت به مزاج مخصوص ایم خفیف هم در دارت غلظت حالات مزمن او انسانیت مزاج مخصوص
اما علاج دارت بطور عموم که هم تدابیر حفظ الصحه کنند و هم معالجه طبیعی فرمایند اگرچه
در همه جا علاج حفظ الصحه لازم است ولی در اینجا شرط کامل است که حالت موضعی حالت مزاجی بر
تأثیر باید بعض معالجه موضعی مزاجی شود اما در تدابیر حفظ الصحه آنچه از قبیل نوشیدن ما اغذیه بر تقلیل و لحم
حیوانات کثرت حیوانات حوان جمیع و جوجه و غیره و میوه جات سخته و اجتناب از اغذیه تقیل و مسکرات
و عادات یک و تغییر هوا و بطه جوس و آب و تغییر لباس و قسم علاج مخصوص تا تمام آنچه از آن نیز در توقف
به تمام امراض جلدیه بدون حمی ذکر خواهد شد و حمّام ها در باره مضمره که بر جای اوقات لازم است تعریف نمائیم

که در امراض جلدیه بدون حمی اکثر اسهله هر یک ضرر رسانیدن بوسطه اکثر مهیج است و حمرت و حکه را افزاید که ضرورت بعض
اسهله باشد زمینی و بایت مشغول که در دو خیار جوش مخصوص سار این قبیل امراض مرض شده از ایم بوسطه انفاز مایعات
عمومی در باره امراض جلدیه ما بتعریف یک یک اقسام ادویه بپردازیم و چنانچه قبل بیان نموده تعریف امراض
جلدیه را در چهار مطلب قرار داده ایم مطلب اول در تعریف امراض جلدیه طبی مطلب چهارم در تعریف امراض جلدیه
جراحی اما مطلب اول در امراض جلدیه طبی مقسم است به بیان مبحث اول در تغییر لون جلد که او را طب
فتور را می گوید و نزد ایشان معروف الدّذان هم مدالجمله اطبای فرنگ اکراین هم گوینده بر حرکت جلد به
تقلید یا کثیر و فرد ا فرد او مقصد بیم که در ذیل شارات یک مثلا سلوم شود در بعضی بعقوبت گرفته و منها آنکه متفق علیها
شود و پیکر معدوم شدن حمرت بو اسطه رباب تشخیص داده شود از جمله علاج و از آنجمله بواسطه حمرت متفاوت
ملایم جلدیه اکثر در بیان هم ذکر شود و اقسام الدذان هم مختلف قسم می باشد که هر یک از آنها در تحت
حد خصوص گرفته ایم نحو اوّل دار این هم قسمی از امراض جلدی غیر مسری است و اکثر در ابدان بر حمره ات که در خوان
ظاهر شود و جلد بها پشت و گوش که بواسطه فشار معدوم کند و متفاوت اند از قرار حجم و وسعت و ترتیب
و ترتیب عمومی بر ضیق اطبا امراض جلدیه که نیز شیوع موسوم به بثورات ای که در و هم تو نوک اند
و اقسام آن همین را ذکر کرده اند و امر تو آن جمیع آنها را در سه قسم محو دانست قسم اول دار این هم
طبیعی است که در بر خی اوقات قبل از بروز او عدم اشتها و ملال و مرحرارت و صغر انها به ابرا زد و بطور لکه های
سرخ مائل با نقال مختلفه و شکل و طول بر علامات عمومی که عضو بازو و ساق و لکه ها جدا شکل ها مانند و جلد علیه
و این قسم از مرض را عده نیست و بدون حرارت مخصوص است از تنفس بیم که جرخه و ظهره که در وقت

پشت پا و تو پیچ ادامش در زمان معدوم شوند و عوض آن مثل شبیه بثورات کدم حادث گردد و مرض خاتمه
شود و بعضی اوقات شود که از بعضی علاج تدریج کسته تر شده عوض غلظت بثورات سرخ شده
حکه و این قسم اول نیز چند نوع مرتبه نوع اول آن حادث ایرتیم صیغه که نوع این ایرتیم نوعی از آن
و هم ایرتیم لینی نامند که مخصوص است به اشخاص جوان را که عادت زنشتن راه را شده و روز کنند در اطراف
ساعد و ساق که لکه های صیقه و اطلس یک ساعت تفاوت لحم حرف د و در علاج آن او بجنس بحو هانی
نوع دوم که بطور نقل تریت کمی تبدیل معدوم شود و حرکت بدن بر ما تقلیل لحم شود اکثر مرات است ایام مترددی
متعدد و معاودت یا برقرار کند در اثنای رحیق حیفی و یا ایام او معدوم شود نوع سیم آن حادث است ایرتیم قاری
که اطبای فرنگ او را ایرتیم ما را پیا نامند که حاصل شود از فشار دائمی مقعد جلد چنانچه در اشخاص که
بواسطه مرض طولانی در بستر خوابیده اند و در این صورت اکثر مبتلا شود و ترشحات روئیه که بعض اوقات
موجب غانغرانا و هلاک اند نوع سیم آن حادث ایرتیم و قسم تربی که اطبای فرنگ انترتریکو خوانند
که عارض شود در اطفال کثیف و در اشخاص فربه در قسمتها جلد آلات تناسلی و اطراف مقعده تا حکه
شدید و صعوبت از آن قسم دوم ایرتیم مرتب ایرتیم را بعده که اطبای فرنگ ایرتیم ما دو تو
نامند که عوض قایت تحو دارد اما در بستان در این حالت حرکت بر آمده اند ولی بعد از سه روز
بر آمده که صاف شود ولو از بدن لکه ها حمرت نیز معدوم شود قسم سیم مرتبه ایرتیم که
و نیز معروف به ایرتیم نو او و در این قسم نیز لکه های بطور دم متفرق صعب و قطر جلد را
مبتدا سازند و عارض شود اندک قدر اشخاص ملتهب مزاج و در زنهای عشر کیف و مکان آن مخصوص است از

طاهر

چنانچه بر قروح و جراحات ... است مقدم ... بعض ... و بعضی دیگر ... عارض شود ... [illegible]

عموماً ... صحت ... بعد ... عدم ... و ... غلیظ ... [illegible]

... فتق ... و ... انها ... شود و ... [illegible]

... دیده شده ... آنها را ... [illegible]

... اما ... این قسم ... و اگر ... ازین قسم که ... [illegible]

... درین قسم ضغطه بر قروح و جراحات ... است و ... الحقیقه ... [illegible]

مرض ... عدم ... مزاج ... [illegible]

این مرض ... امراض ... جلدیه ... امراض است ... [illegible]

امراض جلدیه ... تغاوتات ... امراض ... [illegible]

عدم ... و حرارت ... [illegible]

... عظیم ... معدوم ... [illegible]

... [illegible]

... معدوم ... [illegible]

... چنانچه ... [illegible]

چون ... و ... [illegible]

تازه ... [illegible]

پندارد

پندارد ... و جوش ... استعمال ... [illegible]

در ... در این مرض ... [illegible]

... و ... مزاج ... [illegible]

... عروق ... احتمال ... [illegible]

... جراحات ... [illegible]

... [illegible]

... این قسم ... [illegible]

... ظاهر ... [illegible]

... ظاهر شود ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... حرارت ... ظاهر شود ... [illegible]

... صورت ... [illegible]

... [illegible]

... شود ... [illegible]

... که ... [illegible]

... صورتیکه ... مرض ... [illegible]

... [illegible]

... معدوم ... اول ... [illegible]

... ظاهر شود ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... صورت ... [illegible]

مرض ... [illegible]

جراحات ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

دیله

ریشه ... [illegible]

در ... موضع ... [illegible]

... استعمال ... [illegible]

... صورت ... [illegible]

... [illegible]

... استعمال ادویه ... [illegible]

و معلوم است ... [illegible]

... در سر خجه ... [illegible] در سرخجه

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

در ... روز اول ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و در عروق [illegible] گاهی [illegible] تبیدن [illegible] و ابهام مقصر شود و گاهی [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] و در [illegible] و جهت [illegible] متعدد [illegible] بعض رنگ طبیعی [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] علامات [illegible] و بعضی از علامات مقدمه [illegible] و علامات [illegible]
[illegible] و چهار روز بعد از [illegible] رنگ [illegible] و ورود [illegible]
و از روز [illegible] جلد [illegible] خارج شود و جمیع علامات [illegible]
[illegible] روز [illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible] و ورم حلقوم [illegible] تواند [illegible]
[illegible] و [illegible] شود که [illegible] و [illegible]
[illegible] علامات [illegible] چشم [illegible]
[illegible] علامات [illegible] ظهور [illegible] و هم شود که رنگ [illegible]
[illegible] در صورتیکه مرض [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] علامات [illegible] القرآن علامات [illegible]

اما العلاج در صورتیکه مرض [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] وقت [illegible]
و [illegible] کرم و [illegible]

کل [illegible] آب نیم گرم [illegible] و [illegible] ورم [illegible]
[illegible] کل [illegible] با [illegible] مقدار [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] از اطبا [illegible] ادویه [illegible] و اکثر اطبا [illegible]
و هم [illegible] این مرض خوفناک نباشد [illegible] رطوبت [illegible]
و ظهور [illegible] و [illegible] که [illegible]
در [illegible] صدر [illegible] علامات [illegible]
[illegible] از [illegible] مرض [illegible] که در [illegible]
[illegible] و چشم [illegible] که [illegible] و نبض [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible] علامات [illegible] خواه [illegible] باشد و خواه [illegible] باشد
[illegible] علامات [illegible] مرض [illegible]
[illegible] علامت [illegible]
[illegible] علامات [illegible] و در صورتیکه بعضی از علامات
[illegible] علامات [illegible] باشد [illegible] طبیب [illegible]
[illegible] و در صورتیکه علامات [illegible]
[illegible] علامات [illegible] و [illegible] ورم [illegible]

[illegible] علامات [illegible]
و [illegible] در صورتیکه [illegible] علامات [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] شوند [illegible] لازم شود و در صورتیکه [illegible]
و [illegible] در صورتیکه رنگ [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] در هر صورت [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] دفع شود و [illegible]
باشد که [illegible]
چند روز [illegible] فقره چهارم در
[illegible] که [illegible] رنگ [illegible] ترتیب
[illegible] مرض [illegible]
[illegible] حمی [illegible]
[illegible] فقره پنجم در [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible] حلقوم [illegible]
[illegible] علامات
در [illegible] علامات [illegible]

زردی [illegible]
و [illegible]

[illegible]
[illegible]

مرکب [illegible] علامات [illegible] روز دوم [illegible] علامات [illegible]
[illegible] در صورتیکه [illegible] در عنق [illegible] و اکثر [illegible]
این مرض [illegible] و [illegible]
و [illegible] علامات [illegible] در [illegible] این مرض [illegible]
در [illegible] وجع حلقوم [illegible]
[illegible] شدید [illegible] روز [illegible]
[illegible] الاطفال [illegible]
[illegible] مرکب باشد [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] مرکب نباشد [illegible] وجع حلقوم [illegible]
[illegible] خارج شود [illegible] و [illegible]
[illegible] علامات [illegible] حلقوم مرکب [illegible]
[illegible] علامات [illegible] در [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] علامات [illegible] خواه [illegible]
مرکب [illegible] المزمنه [illegible] این مرض [illegible]

عارض شود که اقلا در این حالات تا سه شب طول کشد و اکثر این است که این علامات نتیجه باشد که بروز کند یا موادات
و یا نتیجه تغییر ماده و جسم کلی بدن باشد و بیحال شدن و در بدن علامات شبه بسیار زخم ها بجهت اینکه اطراف مکون
بعفارجات ریح و غیره و داع پس در این صورت نقطه الموقد در محلی ردی تر از نقطه الموقد در سر نحو است
و حیات برخی از اوقات این امر علاج دیگر مرتبه شوند بعضی از علامات تشخیصیه مرض را در اینجا ذکر نمایم
در محلی علامات مرض سه قبل از نبض دیگر و وجع حلقوم است در سر نحو علامات مخصوص مقدمه
سر فه و سیلان دم است در محلی علامات جلدیه در روز دوم ظاهر شود و لکهای واضح که در است در سر نحو
علامات جلدیه در روز چهارم الی ششم ظاهر شوند و لکهای واضح کما هستند در محلی سبب آن شدن لکها
نفس الحمرة اللون بسیار عارض و زوال او طولانی در سر نحو سبب لاشدن لکها نفس الحمرة اللون
رنجیدن بزرگ و زایل شدن او طولانی نیست اما علاج در صورتیکه مرض ضعیف و دور قشاره
باقاعده باشد پرهیز و نهار حرارت بستر و اینهم جهة مصفه باشد تبرید کرم اگر کافی است ولی جهت حلقوم باب
شدت کند وضع عمق در عرق و غرغره باشد سر یلانیم الکحل نسخه جهت غرغره بکیرند مالاتعیر محمد مرت
مثقال الکحل چه تعمد و درجه یازده مثقال سرکه ضعیفه هشت مثقال است چپوم نیم مثقال
مریض را بشه باشد عوض وضع عمق در موضع علت ضماد خردل را در جلیش و در خلف عنق لیفد
با هم ایر نوشانیدن پهن رقیق را در صورتیکه آمدت تقویه شده مقوم باشد و چون غشیان بدل در حلقوم
بهم رسد سه ربط ایسید ور با یک تیشیرات چه را آن از نهار احتقان نموده زایل کنند و چون علامات
خانقه آن ظاهر شود ارد امسی بطبیخ بوت کنند با ترابی از ظاهر لعوقه را زمعول شکر را لو تود بج

بود و جا لیوس باشد طبیب در حالت صعف او چون امراض اعیان بکنند در این حالت اسهل ادویه مصنیه بکار ببرند آنها
و مسهل ها را حسن الطب در این مقالات تقویت و خضابات و لکها فرو رود و امثال این امراض رجوع کنند و در القات
مرض است ایا امکن از اثر نفع الفول مرلا از است و چون بعضی تمامتعد اللحم را بروتی مانند در صورتیکه تقویه از مرض
عقب مرض باشد جهت اینکه از سمی است ای رجوع شود بیاد کس و در محلی عرقی اعقاد شود از و آنکه در انقوت
البتو مستمر تغیر دوام کنیه با ترشح البول است مع قوه کی خواهش و خیر در آنکه ضعیف طرق المتوقف بسبب المتوقف اورا
و در بعض فقط بعضی از محلات که جزی فنون الوزیر که دهم در اینجا بکنند از انیت بازالتم ندارد
مهر جشم در نبات القلب که عمر و نیز از اسرف کوه نهند و علامات این مرض حلقوم عنبری بسری و اکثر مرض
تمام این لکهای بر آمده در صفحه نحو الماء حنتر و نحو اهمیه که از زنگ طبیعی جلد باشد که بزودی ظاهر و زود معدوم
شود با یکه شدید در آن بر آمده کی بار جلده تعمیر رود و با ثبره از آنها جدید شده ثبره قرمز بطور قلیل زایل
کهنه و امراض با بطور حاد و یا بطور مزمن بروز کنند و لی در مزمن علامات آن مساوی با شیر انکه در حاد او نمی
تواند موجود شود اما نبات القلب حاد و تحت دارد در این مرض نفع الفود بروز کند و نفع الفود معدوم شدن
بر آمده لکهای جلد و برخاسته تطویل دوام این مرض است چنانکه عالم برنام معلم فرانسوی بیان کرده است
که از شخص که در پی بعت و پنج سال که در جزیره ثبت و ائل رحمت از نقشه کشیده عقبه مرض تقلید کرده
و بعضی ماه و سال بد تبیر مرض متوالیه بشیر نوع که در جزیره عارضی را جعلی از تیرو و باد فوراً در حقن
از بدن را موضع مصحت لکهای بر آمده و اهم حالات شده عدد و بر اینکه در صبح که از سبب بروز آن
تغییره تندی بکنید و عموماً در اینجا اختلاط لکهای فقط دیده شوند ولی در اختلاط نیکه بر آمده که از آنها

معلوم گردد و در جزیره تیقه از علامات طول کشد و در حالت دقیقه دیگر معدوم شود و بار عود نماید و در اوقات
عوض انکه در شبه طولانی شوند و شبه کردند با تر تحقیق در جزو اوقات دیگر جهت امکان ما احمر شود بطوری
که ثابت شود سر محلی که در این قسم از عیر حکمه شود چه و بعضی از اطبا و فرنگ نبات القلب را دیده که مرداه
تمی مر از طبیعه بروز کنند و همراه در حسیم تو به معدوم شود که حکم عرق است اما نبات اللیل
در این وارد جهت اکام تعریف علی عالم بر یو کورایتیم مرکوب که در بار اس از اینکه سه جهار نفر از تشه ید
عقب بوده و بعضیه تحکم شهر داشته در بدنی که عرق عقب آن عارض شود داد از تیر که بر آمده
که کهنه بیماران در حجه هر بیته و هر چهار نفر تیر تبدیل هر کدام یا از بعضی بودند و بعضی بیضوی هست طی باشد از غیره و کوله
از قبیل خارشک و زخال داشته و الفیا عالم برنام سابق مر کند که در شخصی از عقب و چهار سالگی که از
طفولیت به این مرض علت مبتلا بوده و بجهه معالجه به او رجوع نموده و شیخ عجیب بوده که مرض از جنبه ظاهر بر او جز
اشتعال سر نمود در بطریقی که از هوای سرد بهوای گرم داخل شده عقاید حیاطی و دماغ آماس مینمود
و تنگ نفس عارض شده و از این حالات تحقیق نمی یافت تا وقتی هوای خنک منتشه بشود حتی در این حالت
بر آمده لکهای صورت سرخ مجدداً در جلد ظاهر بروز نمود و در هم صورت تخلاء این مرض حاد و یا مزمن
باشد علامات جلدیه او عموماً لکهای بر آمده سرخ و یا سفید و سطح مروتی طولانی باشد و جزیره ها
باشد هر یک بزرگتر از ناخن نمی باشند ولی چون با هم متصل بکنند شود که حجم آنها بقدر قبضه باشد
و چون لکه اصلی شدید باشد بعد از معدوم شدن لکهای بر آمده اثره خالی و جدید بکند ولی چون لکه
کمتر بود عموماً لکهای بر آمده بدون علامات مرضی تجدید رود و علامات مرضی این علت که در سنه

عقب صید را نخر بکنند و در حرکت مکانکه مریض است بر روی بسته و بخود اید بود اما العلاج بجهت رفع
حکه بجوش است که زمانی که نوعیت غیر ادویات و از خیر رجوع نماید او ل با ادویه متعیه و محیط علامات از نحو
و مسکنات و شربت و یا جو هر امیر و یا مسهل معیدو بطبیخ سوره چون کل قطلی و خیر علت مزمن لکه
استعمال معمول است که ادر تحفه با صرفه کرد شده و ادویه جاریه باشد و اجتناب کنند مریض از گوشت بز
و گاو و ماهی و ورشیه مسکرات و چای و قهوه و ما زاد اشتعال تا نیه بجهت منبدی ولی قرآلات   حمره معتیم
در بیتوکی که مرض جلدی مخصوص بعضی جدید و فرنگ شده و این مرض علت که از این تحم موضع از موضع بدن
که اخشاب در انها تاثیر نمایند که در دو وسط کتبان ما متوقف شود ولی در اینجا یاد شده و جنس فوق لحمیه که شود با ایجال
شدید و همیان و خوف و سکرت و تب لازم و جریان عرق تعیتی با لجاف در جوف گشتن حیلان میکنند
سرایند و عدد و برا نیز الطف ائمه طاهر شیراز اسباب آن یافت شود لهذا اقطوی ادویه مخ تطویب
کلدر است   جزء دویم از مطلب اول   در طاول صغار حلیه که تعیر آنه و در هر یکی طول نامنه بنحو
اطباء فرنگ این مرض را صباغ و آلته از طاول صغار در جلد معمولی از رطوبت که بعض اوقات سر آنها آلوده
شود و جنس جرب و باد و یا مدور و مضور بیضوی و اکثر در رطوبت و بعضی به رنگ کامر صفرا اللون
و کاهی رنگ شبیه و آنها تفاوت لحیه است ولی اکثر که رطوبت خارج شده خشکه و با اینکه
رطوبت او خارج شده بتره خشک و مانند سبوس سقط و اثره جدید احداث شود و با اینکه رطوبت تحلیل بود
و در بعضی اقسام این امراض جلدی اطراف طاول را احمرت دیده چون مادته قرمز پدید آید که در بعضی دیگر باشد
و تشخیص این قسم امراض جلدی سهل است بجهت بعد طوبت سر وری و از حجم آنها که صغیر اند کثرت کنند تمیز

اورا از دوبل که عبارت از طاول کبیر است بعد دو برابر فیضها از مقیم طول بارک و لطیف است و به نهج دراز تر
این مرض را از دستور تشخیص داده میشود زیرا که جلد او ستول غلیظ است اما مقدار آن اولی در قیود مبلیر
یعنی حمی عرق کند و هم مبلیر و حویث مبلیر نباشد و او عبارت است از بزور طاول و اهل صغار
در جلد که در بعضی امراض علامات باشد چون مجدود منکلا زیبی الیابا حرارتی و غیره و غیر بعضی دقات
حفر را سه مرض باشد همراه رود با عروق حمی مفرط طب را و از قیود مبلیر و حویث مبلیر نیز انم
و این مرض نه سایر امراض جلدی حادّه حیه درجه باشد درجه اولی مقدمات درجه دویم بزور طاول
صغار در جلد درجه سیم حمه و شقیش اما درجه اولی تموج و کسالت و وجع عضو و نقصان
اشتها و تمدد عروق مفرط علی عارض میکند و وجع عضو زاید میشود و صداع و تاش معده
و با طش قلب و عروض غشی در اشخاص ضعیف البنیه و حمی قلیل حتی ظاهر شده گاهی خفت
پذیرد و نبض ما ضفی و سریع با قلت و حمرت بول و باره بخیه نانی و در یوم الی درجه ثانی
پدید آید با حکه در جمیع بدن که داغیر از طاول اهل است و بر آنها بر یک نوع است که تا کهای صفری
مانند سر حجیه است که و طاولها اندک بر آمده و مکلی از رطوبت باشد و بعضیها مبلیر نیز
نامند و با طاولهای صغار یک وقت باهای احمر نظیر آید و بعضیها مبلیر لاله فش و میباب
از این قسم جمیع بدن را فرا گیرند برای صورت و این عمومیت مستمع است بعضی از آنها موضعی
ستبار نموده پس از آن تکرار مقدمات شده در موضعی دیگر پدید آید و بعد از آن موضع در آن وقت
و ابطه مرض چون نا عرض نا صاف حصا این است و طاولها با تمام طاهر گشت عرق قلیل و حمی میش معده

بانی

باقی نیست و چون طاولها راه نشوند پیدا گردد جمیع علامات ردیه معدوم گشته و الی الله و بر مقیم و قیتم الی
سر حجوه حقیقه نه قلیل گشته و انیها حمی عرق کز جید است و توانند که تو بابطه و مرض علامات عصبانی
بسیار ردی شود و در بعضی صورت گاهی در مقدمات مرض بهلاکت رسید نوع علیه در دوانه و چون
این مرض نقصت الموقت بسیار ردی نیست اما علاج در صورتی که مرض جیه باشد بابطه استفراغ دیر
و پرهیز کافیست لیکن چون علامات ردیه حاصل گشته بابطه بیک کم نبودی بر صبیح آنها بپر دارد
از این جمله تجبیر و مرض عضو شدید باشد مفید است استعمال حمامات بر اطراف سافله و مهلی برقی
و چون صداع شدید باشد و ضع علق در پشت الضراس مفید است و در صورتی که علامات عصبی شدید
شود که بیم هلاکت باشد رجوع نمود بادویه مضاد تشنج از قبیل قفور و سنبل الطیب و المقررة و کافور و مشک
وغیره و مرهم ذرائح نیز و تحیاب برجل و قتال انیه علامات بطور نوبه ظاهر شود استعمال داخل
جوهر کنه که مفید خواهد بود فقره سیم در جرب کی ثوبت کاتی نامند سوا آنکه جرب بخیه که مرض
جلدیه طاول صغار شفاف با حکه نهایت که در اغلب از مواضع جلد جرب و با در کل بدن ظاهر شود
بابطه وجود حیوانی مخصوص که انقر بیشتر اکاروس ثکانی نیتین قدیم جرب و چون اسباب و رش مرض
این علت اسباب خارجیه خارجیه است لیکنها مرب در حقیقت نه از جمله امراض جلدیه حادّه و مطلق الامراض
جلدیه جلدیه حادّه است پس بنابر این تولیه حمی در جرب بی اولیت اما این حیوانی در شقوق طاولهای
جرب مستقر میدارد و حکه در جرب تنها طاول است و چون بسیار صغیر است مرئی و نزد این صور است
شکله و جرب بی نیست در نهایت سرایت ما بطه عبور حیوان از موضعی بموضعی دیگر چنانچه از کتاب

صحیحه معلوم و اشکار الکحل شود که در بعضی ازمنه بدن از کشاف حیوان حضیضه نماید اره در صورتی که با بطه سرایت
بعد نمود در اطفال بعد از پنج و شش نوزده ور بزرگان در تا پانزده ادیت روز علامات او اکثر در وقت روز
که باحکه شدید و بعد با کثر ظهور طاول صغار زمکدار که در تحت باغ مو اصم و در زیر بغل
جلد طبیعی باشد و عموم زیر است صورت این طاول در ما بین انگشت و در جانب انسی مرفق و در ربا و در
بطن و طاولها بسیار صغیر اند بقدر ارزن تا عظیم تر اند بقدر بذر ترب ولی در هر صورت با بطه حکه شدید
و مقدار اندن از ناخن مبدل طاولها از نهایت ترکیب طبیعی منافیه نوع حکه در تمام این بدن علت
عموما بدن پوشیده است بقطعهای صغار و با لکهای از دم منجمد و ما بین تمام تمامها از نیایت ناخن بخته
جای وقات حبه درجه عظیم رسیده و اما بار اکثر اوقات طبیبان علامات طاول صغار تازه بر نو کرده را
پینه نوع حکه در تشخیص اشتباه نمی اند در هر صورت زود ان جرب را مشتبه نمیکند بد و مرض جلدیه دیگر
از آن جمله مرض جلدیه است موسوم به بلی خن که عبارت جلدیه او نیز طاول صغار است و لیکن ادر
بلی خن حکه بسیار قلیل و در جرب حکه بسیار شدید است و دیگر مشتبه شود به پرورگو و باید
دانسته که در پرورگو طاول صغار رسطح انجمن بالطر انقف مده و حمرت و در جرب برآمده رنگ
دارد علاوه بر اینکه در جرب از فشار بین ناخن تخفیف در حکه بهم رسد و بعکس پرورگو
که حکه او بابطه فشار بین زیاد تر شود اما علاج چون جرب مرضی است موضعی باسباب خارجی
او معلوم است که منظور طبیب بر زوال سبب خارجی او است و مرض فقط بیشی از جرب دوای مجرب
تجربه انور کرده باشد مدبلین انکه با ثبات رسیده که جرب بواسطه قوه فراری و ما طرف

و با دهیت

و با دهیت هنوز واسک اند حیوان جرب او سبب شفاء مرض شده اما دوه قراری علیم بعمل الملک و دهن
مصطکی و نفط ابیض و دهن سقر و مثال آنها با لقیمت گران و میاز آدمی اما برای که او رسیده است که ازیجا آنها مانع
از استعمال اند و نیز استعمال دستیابی بابطه آنکه لباس انیف را ها بدره ضایع کنند نیز ممتاز نبود ما آن بعضی
تمیز غیر حمام علاج در این مرض تقسیم جات است مبدل کل دوایی شود که روز سه الی چهار دفعه استعمال نمود
تا دور چهارم الی پنجم بابطه ثقالت بشره که مرض نیز زیاده بیابد تا لباس که تمام کنند و لباس خارج کرده
از بعد از آن باید کم فرد گل جرب و رسته شسته بوشانند و باید که چون بعض لباس بعض باشند که تو ابطه
پوشانیدن و در آن بعض چیزی شود لباس آنچه او را در میانی آرد بخته نمود آنچه روز در مستند و وقت بیان آب
مثل شیراز این نگاه داشته تا بعد بپوشند فقره سیم در جرب ابطه که تو بقیه اکزما و هم دارات بعضی نامند
و میز اسم موسوم بخیه مرض جلدیه با طاولهای ایره را اما چنانچه که جلد تحت آن طاول احمر باشد
و ان طاول زرد یسبل شود بفلس رقیق مدوّر نیکی و بهم علامات حمی که در موضعی از مواضع بدن
مردان ظاهر شود الی الکثیم مخصوص عارض شود در مواضع سوا دار و طاول آن مرض با شم منه نوشتم
با پنجه جمله اول با جمله انکه بسیار صغیر اند دویم آنکه زردی بشکافته مبدل شود تبوقعات صغیر که اخر
سرازیر آنها تتری شود و انقر تر شیراز در حالکه این شیشه بقلس شوند و این مرض عموما میدیدی اما بخیه است و اورد
اما فرار او تفاوت حیه اند در علامات یاد او نمیدارد مگر بعضی جلد عموما متمدد و احمر و شکاف است
از اثر ثوابی امراض حر و وجه در جلد بجهه بزور مو ها بواسطه تر شح زرع عفن بهم چسبیده و اکثر طبایع دما
بر نمیده والی اکثر بعد از رفع بحثت حمیده ماغز ناصیه و در صورتی که در اطراف آلات تناسلی بود بر حی

از اوقات موا ربطه حکه شدید نوط غیر اادی حالی کعه که جنت ولمات الکیه شود اما علاج
بیو ناخت حاذ به اکثر در جوارح رفاتر و نوشیدن اشربه حمیضات شاید از قبیل آبغوره و آب لیمو
و تمر هندی و امثاله از سبب مسهل مسیح بپزیرد چون مزاج مریض موی باشد از فصد عموم نفع
کثیر باشد اما در مزاولو مسیح صعب طونقی بود و در ینجا ابتدا شود بسهلات و بعد مریض آنهای
کرکردن نوشیده و دراد جوی کند و باعث طوفی و بعد از قبیل حجب باطن بدیج رجوع شود بتقعیس
در ایام که روزی دو بار بر سه مرتبه دو جا قطره از لعو دیار از لعاب سابت تخم شبت و ضخوابات ضعفا روغن ارتیس
سبس البوا و نورش و ربوبل طاهر تخم الفور استعمال او و امر قوف ارانسه وار مغیه ترثیر کیات
خارجیه را سیعت مرهم رشته ارفصه خرچیه و نیاه فور قطران و نیش خربه کحل که ادوزی او روغن جراز
بعوری و را و فاتر بدن را به وتدهین کنند و بعض از اطباء و را کرزم که بعضی ادویه شفا نیافته بعد
حول شیرات جوی الشاذی استعمال نموده و غیر نوع که هر روز نیم کموضع از مواضع بدن را ابرود آلوده کنند
ترکل بر ابیکم تبه که حب مهمانی شدید شود و غیر عسدوه بر بدن بیت را شد علی بر است بجهت حکه
شدید بر جر اوقات زغدری لازم بود که بر غدری نفع حکه میده و به تنظور مخصوص استعمال آب ...
تازه بر وی موضع علت و بیاشیدن بیکه بقدر ساعت زقت دار و جوت مذرا شند و بالغیر تنخه کمر نم
زیتون خالص کنم عرق تره خالص کمتای آتش بدم بر بیاشند تا ریح حض شود بعد دو دکنند آب نقطر
دیا ید حیات شقال که روز دار اسه فعه مراضع بدن را که موضع علت اشت نقیس کنند فقره چهارم
در مرتبی فرزشا ادانکه مرتبی عبارت از قسمی امراض جلد مرمی شده بدون حمی و دوام زیرا که بخود اطهر

د هم مرتبه

سازد ما طول صغار که حبه هر در موضعی از جلد بدن که با جمرات باشد جمع شده تبرکند و بغلبه رطوبت
محکیده و پوشیده شده و این مرض در ایران دیده می شود مگر در اسب عوام او راشطان نامند خواه در جوانان
نوایب و غیره و خواه از مأثیر روت خاص شده باشد و عسیع لوازم ندارد و مگر حکم بعض اوقات دردی
مرافعان و منع تحس بعدار قبیل مفید باشد در کثیب طول و قسمی دیگر از مرتبی که در فرنگستان حمیت دارد
و موقوف است بر اهل بیر پوست لیست در ایران دیواجه نحته کهف نیت می شود اما زنا که هم
از شتره نامند غیر کمر بشد عبارت است از قطعه کی جیدی که هر یکی مرکب اند از طول های صغار کی محمت
اند و ازجمو و در النصف مرات عارض کشد و چون در یک خط متصل بهم اند بایند جهت تخیه نم تخیف کم بند
و در فرنگستان این علت در موان عموم تر از زنان است و مخصوص در شیوخ و اشخاص ضعیف البنیه
و عموما مقرعات او بهاده و عدم اشتهاست تا الکمه حکمه و حرارت او کم بروز کرده آن موضع سرخ
و طول صغار پوشیده می شود که با بنج الی شش روز با خود بخود منفجر شده با تبلیس روند و از دو هم صورت
فلس پوجچه آید که پس از ریختن فلس موضع آن علت قهوه ای یا بنفش بود طول دو دو الم بیش اکثر
از دو الی سه هفته ممتد نمی شود و عموما علامات ندارد و لی بسیار عجیب است که ما حکه مرتبه با غیر
علت متعدد شند تا مدت مدیدی بعد از مسیح ماها حاصل بهم بهم از موضع زاینده اما علاج
آنها که وجوب در را و فاتر و شرب اشربه حامضه کافی بود و در صورتیکه حکه مانع از خواب باشد
مقدار خبر لذیم تریاق در و ناجی مفید بود و اطبا فرنگ حساب ازرار و وسیه موضعی جماعه کی فایده ندارد
بلکه ضرر خواهد نمود ولی چون از خواب بدن بر موضع معمول و یا از هر پیشانی فنلیها قد قی بهر سه

مرهم از مونی و نکر بر یکبار به و جوب در شیوخ و ناقهین به بند که مقویات در داخل مفید بود و چنین
حالات مقدمه به سبب های رقیق رجوع شود بجهت وجع بعضی که بعد از مسیح با یا ماند بهتر شد ادویه و ضع
متخع ذرایع دهند در موضعی که پیش مقدمه مرض بود فقره سیم از مطلب اول در طول عظیم
جه که بفرانسه تول نامند اما که اطبا فرنگ نامی تول و آم تول و فلیک تین را موسوم
نموده ند طول حبوبی را که بحجم فندق تا او ای زرک تخم مرغ و همو از رطوبت سروزی و یا بزرگ مانند
ریم در رطوبت سروزی با شد و تعفن و تحت به ورمی کونی ندارد و کمر در حجم دار سایر امراض جلدیه ما بند
تشخیص داده شود بر ابطه رقیق رطوبت که در آن طول موجودست هر چند بعضی اوقات انقسم طول
عارض شود در حمره و در درجه سیم سوختگی دار با نتیز ذرایع ولی چونکه آنها از امراض مخصوصه
نمیدانیم تعریف آنها در محل و موضع خود گفته شود و در اینجا دو قسم از امراض را بیان می نمائیم که و اجبر
اینرو بسیار است یکی پمفیگوس و دیگری روپیا فقره اولی در پمفیگوس و او عبارت
از ظهور یک یا چند طول عظیم در موضعی جمرات آن موضع که زودی ترکیده و بشر بدان ما سیا قطاده
ما ایکه تا ده ماه و چون ابتدای شفا حاصل گشت لون بشره جدید تا مدتی کبود ماند هر چند این علت
عارض شود اشخاص ضعیف البنیه را که غالب ضرورت آنها لقاحه مناسبه و لیدار اشخاص قوی
البته هم بدون سبب معین تواند عارض شده و این مرض یا حاد است یا مزمن اما حاد را اکثر یک
الی دو طول را یه پدیدار نکرده و لی چون منفجر و بتدریج معدوم گشت بعضی نیز در موضع دیگر ظاهر
آید ما کجی به مقصد اما مزمن او را عدد طول اکثر از یک باشد و یا بعد که ماند قسم حاد منفجر

دهان کعه بوز القصب رطوبت ترشح او ما ته نمی شد او را پوشیده و انقسم تواند که زمانی الطول
مزمن بروز کند و هر چند عموما مرض پمفیگوس را موافقت نکند ولی تجربه اطبای فرنگ در مزاج که غلبه دوام
لوات اما علاج چون حاد و سبب غیر معلوم شد زنبه شدن الحمد ترقی و ... و اثر ...
کفایا نافع است و الا کجا که سبب معین نیست مثل ضعف معده و ماکول اغذیه غیر مناسبه امثال او شد بر طبیعت
کر اخلاط فاسد مرافق سبب مسیح ما در عمل تقریر حجوبی لیف در اما فاتره نمه او کم مقویات و مجمع
منقوع عمو ان طاها با سب شده حیح و موت حمر خواهد کرد و لی چون بخودی خواست بشره ماند و از این لمکه
با تسیر ادویه موضعی پوشیدن نوبتی حلیه اصحابی طعمه فرنگ و با برید و ما که ای نم تخم مرغ کرد است
او را حاطه دارد و چون مخی مالمر و معدوم لکه تقدیرات حیوان طبیعت لو بطه استعمال لوافقات کرد کنی
و المسموح نوبت تسکین قرارمند باشد و در صورتیکه علت مزمن شد مسیح طولانی خواهد بود و مرحمه مرفع ...
لیس مسیس وقت قابلیتام قند دکو و غیر سبب معین نیست مسیح سبب را در ترسه او ارضیه ب استعمال
مقویات حکم ادرات مفید خواهد بود و مسیح موضعی از آن که قبلا بیان نموده ایم باشد ... پوشیدن موضع
لب برده و انشا تخم مرغ و بوره طلا و اشرف او که نکه ماده ای غیر سالم خارج شود و در این صورت قرار
پوت کنند ... فقره دوم در روپیا و این علت از علامات لقاوت
به پمفیگوس ندارد و مگر آنکه بعد از ترکیدن طول ماده سروزی میدان ماده ارضی از ادوی لک که خشکیده و فلس
نقاط سیاه رنگ شود و در ابتدای شروع تقوح سیر عمیق ... و این مرض مخصوص اطفال و شیوخ
و ولی چون در ایران تقصیر ... وجود ندارد بیان طولانی او موجب طول کلام است و کافی ...

دانستن آنکه قاعده اطبای فرنگ بر اینست که فلسها و رطل و درهم و دانگ را [illegible] از میزان [illegible]

خورد و متفرق تا [illegible] و بعضی اوقات [illegible] معمول را [illegible] کلی [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] در رطل [illegible] ادویه [illegible] موافق روایت [illegible]

ساخته جزو چهارم از مطلب اول در امر [illegible] که [illegible] ناصر [illegible]

اسم [illegible] موسوم شود اطبای فرنگ هر آنچه [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] ولی [illegible] و [illegible] رنگ و بعد

از [illegible] و [illegible] قسم [illegible] اول [illegible] نیم [illegible] نیم آنکه

چهارم مانی [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible] کو [illegible] از [illegible] مرض [illegible] مرض [illegible] پنجم

[illegible] قدر [illegible] و [illegible] مرتبه [illegible] از [illegible] و [illegible]

در [illegible] در [illegible] را [illegible] شمرده اند و آن [illegible]

مرض [illegible] از موضع [illegible] و [illegible]

بیان خواهیم نمود [illegible] در [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] از جمله [illegible]

[illegible] و [illegible] نهایت [illegible] و [illegible] و [illegible] شود [illegible]

و [illegible] حاصل [illegible] شود و [illegible] شود [illegible] که [illegible] معدوم [illegible] و [illegible]

[illegible] و مرضیست [illegible] مرض [illegible] آنکه [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] از [illegible] آنکه [illegible] و [illegible] در اول [illegible] آنکه [illegible]

مرتبه

مرتبه و از ماقبل [illegible] آنکه [illegible] غیره داشته و [illegible]

ماده [illegible] که [illegible] و [illegible] از [illegible] و از تجربیات [illegible]

معلوم [illegible] که [illegible] آنکه [illegible] و [illegible] ماده [illegible]

تاثیر [illegible] ماده [illegible] و [illegible] اثر [illegible] ولی [illegible] بمرتبه [illegible]

و بر عکس [illegible] که [illegible] مرتبه [illegible] سازد و نیز [illegible]

[illegible] و [illegible] اوقات [illegible] و بعضی اوقات [illegible] و [illegible]

و [illegible] حال [illegible] که چون ماده [illegible] اوقات [illegible] اثر او [illegible] سیکزرد

[illegible] که [illegible] ماده [illegible] بحکم [illegible]

[illegible] که [illegible] پیش

[illegible] و [illegible] ماده [illegible] شود و [illegible] ماده [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] سازد و [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] ماده [illegible] شده بودند و [illegible]

از [illegible] آنکه [illegible] و [illegible] از ماده [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] مرض [illegible] خارج شدن ماده

[illegible] اوقات [illegible] که [illegible] آنکه [illegible] عارض ماده [illegible]

[illegible] از [illegible] خارج [illegible] از [illegible] آنکه [illegible]

مع [illegible] از [illegible] ماده [illegible] و [illegible] عموم [illegible]

در [illegible] اوقات [illegible] اکثر [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] و اکثر [illegible] از [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] اوقات [illegible] معدوم [illegible]

در [illegible] و [illegible] و [illegible] ظهر

[illegible] و [illegible] اطراف [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] ماده [illegible] تمام [illegible]

[illegible] خارج شده و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] که آیا ماده [illegible] تمام و یا [illegible] از [illegible] خارج شد از [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] و [illegible] خروج ماده [illegible] از [illegible] خواهد [illegible] اگر [illegible]

و [illegible] و [illegible] خروج ماده [illegible] خواهد [illegible]

بجهت آنکه [illegible] که [illegible] مطلب [illegible] که [illegible] اندازه

[illegible] آنکه [illegible] و [illegible] از [illegible] خواهد [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible] با [illegible] صورت

مع

مع و [illegible] از [illegible] و [illegible] رویه [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] آنکه [illegible] و [illegible]

[illegible] بر روایت [illegible] و [illegible] از [illegible] آنکه

[illegible] از [illegible] آنکه [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] دیگر آنکه [illegible] ولی [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] آنکه [illegible] و [illegible]

[illegible] اول [illegible] و [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] و [illegible] و [illegible]

در اول [illegible] و [illegible] و [illegible]

در [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا اوقات ملاحت فرمایند [illegible] که [illegible] مرض [illegible] الحاق [illegible]

[illegible]

و بقوت [illegible] نوع که [illegible] و اورا

[illegible]

استعمال [illegible] بخواب [illegible] علامات [illegible] بروز [illegible] خواب [illegible]

[illegible] و شرطهاست که مریض را از خواب بیدار نکنند [illegible] بیدار شود [illegible]

[illegible]

الابرزه

[illegible]

[illegible]

زیاد

[illegible]

بشد در این صورت علاجات صفرا نیز بکار باید برد و اطراف او را محکم ببندد تا [illegible] مقوم کرده اند [illegible]
یکسالی و روزی میماند و میتواند که تسکین برود و بعضی اوقات بسیار است که خوب شده ام خاصه اگر در بدن [illegible]
روید علاجات التیام باید ولیکن خوب و ورم شدت کند موضع معلول بزرگتر شود و هم الفی و وجع شدید
شود که باطل شود و حرکت [illegible] و ایشوح اعضای از قرار رفتار را دید تابد و علیه اگر [illegible]
صلب [illegible] موضع شبیه برنگ بعضی [illegible] شود و این لازم است و این هم شبیه خارج [illegible]
[illegible] بعضی دوران صورت کل انوضع [illegible] شبیه شود [illegible] که با [illegible] متعدد شده
دو انتهای [illegible] با این [illegible] است [illegible] علت متعدد شده خطوط احمر اکثر
مقامی رقیق و رسته متفرق اند در [illegible] و بعضی اوقات از خطوط بعضی از مواضع
احمر [illegible] ظاهر شده در صورتیکه منتشر آلوده ساده باشد و آن ماده سبب این مرض است کرده
و اما اگر سبب مرض تفرق در دو [illegible] بود و سبب دوران ورم کرده و مرض متعدد شود [illegible]
عمق [illegible] و سبب [illegible] و ظاهر [illegible] و این قسم مزاج [illegible] آنکه از خارج
[illegible] داخل [illegible] شدید و صلاح و [illegible] و تنوع [illegible]
این مرض شبیه [illegible] و در بدن ازو [illegible] موضع است چنانچه از [illegible]
بعد اگر [illegible] و سبب [illegible] شد و [illegible] عارض شود بعض [illegible] و صلب و عظیم [illegible]
و [illegible] و [illegible] علاقه [illegible] که [illegible]
داکر [illegible] و [illegible] در [illegible] صورت [illegible] صبح [illegible] بعد معالجه [illegible]

شود که جدا از [illegible] ملتصق شده مانع عبور دم [illegible] و هم چنین است اندر [illegible] علامات
مخصوصه [illegible] از آن جمله [illegible] عارض [illegible] در صدر و بطن [illegible] وگاه
گاه قشعریره عارض [illegible] شدید و [illegible] عسرت [illegible] در صورت [illegible]
پیدا شود [illegible] نبض [illegible] و [illegible] اسهال عارض شود
و [illegible] و [illegible] عارض [illegible]
دوام و [illegible] مرض [illegible] صورت [illegible]
[illegible] اوقات [illegible] در صورت [illegible]
در بعضی [illegible] مرض [illegible] اعتدال [illegible]
در [illegible] مرض [illegible]
[illegible] در صورتیکه [illegible] علاج
بعض اوقات [illegible] ورم [illegible] در صورتیکه [illegible]
از موضع دیگر [illegible] در این صورت [illegible]
[illegible] ورم [illegible] عارض گشت
[illegible] موضع معلول است و [illegible] علاج [illegible]
موضع [illegible] و [illegible] بسیار
[illegible] استعمال [illegible] شده [illegible]

بانیز [illegible] موضع [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] نیز در بیان سموم [illegible]
[illegible] تعریف [illegible] سموم [illegible]
بیان [illegible] اول [illegible]
[illegible] سموم [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible]
عارض [illegible] ساعت [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible]
[illegible]
ممتنع [illegible]
در [illegible]
بهم رسیده [illegible]
در [illegible] روز [illegible] چنانچه [illegible] دیدم
اما [illegible]
نموده [illegible]

کان ثادید
یعنی [illegible]

[illegible] و چون [illegible]
[illegible] اطراف [illegible]
[illegible]
صورت [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] سموم [illegible]
[illegible] ممزوج نموده
[illegible]
[illegible] اطراف [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] قطره [illegible]
[illegible] سموم
[illegible] استعمال [illegible]

تأثیر وبا و ورود حمله‌ای این نوع بود که روی عصبی را که منبعه دوران است که البته بقوه عصبانی بی‌توقف میکرد
بودکه از افراط استعمال افیون عارض شود و علاوه بر آنکه در تنفس نامرئی پی شد در معالجه دیگر است
که از تعقل آنکه در جواب [illegible] که شیشه و [illegible] دارم تا دوام [illegible] را بقدر از ماهیت نموده اند [illegible]
رسید [illegible] بود که نفس نهایی و رواج جامع و ظاهر اطراف مترشح و چنین منطبق و سرعه
وسیع و [illegible] بعض التصاق [illegible] و عسر النفس بجهت عطش و نیز الفور رجوع نموده اند شربت آرام بخشد
والکهن و اما [illegible] یکی به پنج دقیقه به پنج دقیقه قاشق چای خوری هم دو شانیده و از خارج
که کل بدن به اما [illegible] خاصه در سینه از [illegible] نموده خود آلتی ابخیمون [illegible] رساتین
ساعت مع الفی بحال آمد و چنین بخط اشاره که عیب و [illegible] قطره اما [illegible] و نیز قبل الکهن [illegible]
و نیز در رجه [illegible] بود [illegible] آنکه در منع و [illegible] سال [illegible] شخص [illegible] بخط آنکه سفات [illegible]
دو [illegible] سید یک [illegible] محلول و [illegible] الفور [illegible] نیز بخط [illegible] مثقال [illegible]
محلول در آب نموده [illegible] قطره عرق [illegible] و خلاص [illegible] مثقال که نبات [illegible] مخلوط نموده [illegible]
نوشانیده که در دقیقه [illegible] قطره [illegible] یک تازه نوشانده [illegible] حالت [illegible]
بود بحال آمد فصل [illegible] در باب [illegible] نباتات [illegible] معنی [illegible]
که [illegible] که تأثیر [illegible] بواسطه [illegible] مرضه [illegible] با [illegible] شیشه [illegible]
هوای متعفن [illegible] بیان [illegible] اول تأثیرات هوای متعفن در نطفها [illegible]
تأثیرات هوای متعفن [illegible] بواسطه [illegible] سیم تأثیرات [illegible] از معادن و جاهای عمیق

مشاهده میشود چهارم تأثیر هوای متعفنه مرزها و تربت فی [illegible] که نفس بوده [illegible] پنجم تأثیر [illegible]
کثرت [illegible] و هر یک مفصلاً مذکور میشود بیان مبحث اول در تأثیرات هوای متعفن در نطفهای
غیرمحدود [illegible] آنکه هر چند [illegible] بواسطه [illegible] که [illegible] خارجی در هوای [illegible] کرده
[illegible] شدیده واقع [illegible] معلوم [illegible] تأثیرات [illegible] بود و گذشته از این
که [illegible] یا محرقه واقع [illegible] هوای [illegible] تأثیر کلی و ضرری [illegible]
مثل آنکه هوای متعفنه [illegible] غیرمحدود [illegible] هوای [illegible] کاری از آنکه تأثیر
بسیار [illegible] ثابت است علاوه بر این آنکه [illegible] علاجات [illegible] و از آنها
[illegible] ازین [illegible] تأثیر هوای آن [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین

اما بعد این رساله‌ایست از جمله احکام فن مکتسبان در بیان ادویه [illegible] ترتیب داده
شده بترتیب حروف تهجی و ابتدا نمودیم از الف **آهن** که بعربی حدید و به [illegible]
فو دبلیر موزوم نامند جسمی است معدنی و از جمیع اجسام منطرقه صلب‌تر است و در معدن هم
خالص او و هم ترکیب یافته [illegible] با گوگرد و یا با بعضی از فلزات و اجسام [illegible] یافت شود و هر چند
از اجسام غیر آتش و از اجسام آلی هم بتوان یافت [illegible] در جمیع نباتات و حیوانات جزئی آهن موجود است
کیفیت طبیعی و جسمی [illegible] سخت و [illegible] آنهای [illegible] اول [illegible] جزو
ایشان نیم جزو کاربن است و چون کاربن از نیم جزو زیادتر شود خشک گردد و چون کاربن [illegible]
جزو رسد فولاد شود و چون از [illegible] جزو رسد [illegible] گردد و شکننده گردد [illegible] و آب شدن
او نیز سهل است و [illegible] از جمیع فلزات بیشتر است [illegible] طعم [illegible]
چون با حموضات ترکیب شود بوی مخصوص پیدا کند و [illegible] از علامات اوست که مقناطیس [illegible]

نماید

[illegible] آهن که خود نیز مقناطیس [illegible] خواص آهن در طب [illegible] معین است [illegible]
بعضی از امراض برای این مطلب لازم است [illegible] خواص او و اثر ترکیب آن و ابدان [illegible] صحت
و همچنین [illegible] که [illegible] هضم شود [illegible] ترکیب او [illegible] درین آن اثر
[illegible] ترکیبات آن و [illegible] اثر ترکیبات [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] حلال شود و بیشتر است اثر آنها [illegible] قسم است که هر کدام [illegible] آب حل شود اثر
[illegible] آن که [illegible] حلال شود [illegible]
اثر [illegible] استعمال [illegible] این نوع که [illegible]
[illegible] استلاء [illegible] حواس [illegible]
[illegible] از جمله علامات [illegible]
کم می‌کنند و بعضی [illegible] شود [illegible] الدم [illegible]
شود [illegible] و بعضی [illegible] آهن [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] که [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] آهن [illegible] آهن [illegible]
[illegible] تجربه [illegible] که [illegible]
[illegible] چون استعمال ترکیبات [illegible]
[illegible] آنچه [illegible]

[illegible] کسی که [illegible] از [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] است [illegible]
زیرا که [illegible] آنها که [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] معلوم [illegible]
و فرق [illegible] استعمال [illegible] استعمال [illegible] چون
استعمال [illegible] در امراض مختلف [illegible] در هر مرضی که استعمال [illegible]
ذکر [illegible] آنجا [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] از امراض عصبی [illegible] استعمال [illegible]
در [illegible] بسبب قلت [illegible] ترکیبات
[illegible] که موسوم [illegible] حکیم [illegible] از این مرض [illegible]
قبل از طعام [illegible] غذا [illegible] غذا [illegible]
[illegible] از ادویه [illegible] چون [illegible] استعمال
[illegible] این مرض [illegible] چون [illegible] اطفال
[illegible] استعمال [illegible] که [illegible] اطفال
[illegible] این مرض [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] موسوم [illegible] اطفال [illegible] این مرض [illegible]

ولادرفر

ولادر [illegible] مفید است [illegible] و [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] جهت [illegible] از [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] مفید است [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] استعمال آهن [illegible] ضعیف [illegible]
لازم است که [illegible] استعمال آهن [illegible] آهن [illegible]
[illegible] و چون [illegible] آهن [illegible]
[illegible] آهن [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] اطفال [illegible]
چون سبب [illegible] ضعیف [illegible] تقویت [illegible]
تقویت [illegible] استعمال [illegible]
و دیگر [illegible]
[illegible] امراض [illegible] در جمیع امراض [illegible] استعمال [illegible] مفید است [illegible]
در [illegible] بسبب قلت [illegible] منفعت [illegible] مرض عصبی [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] مرض عصبی [illegible]
[illegible] استعمال آهن [illegible] ضیق النفس عصبی [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] منفعت [illegible] عصبی [illegible]

عصبی عارضه که مدتی مجهول بنماند و وقت معینی نداشته باشد و یا آنکه فاصله ظهور آن زمانهای نامنظم داشته باشد در وجع عصب که در حقیقت
نقطه مهر [illegible] بجهت کنه که رفع آن نوبتها بهم رفتن این وجع اثر بهتر کرده سبب آنکه در اوجاع عصبی [illegible]
کنه که بهیچوجه منقطع نه شود و صرف نفع کرده مثل آنکه در جمیع زمانها طبیبی فرنگستان نوشته اند که در وجع عصب
صورت بواسطه آهن رفع شده صداع عصبی در این مرض اکثر اوقات به حیض [illegible] شده که در بعضی احوال حیض در وجع
این مرض وقت که آهن استعمال می نمودند وجع [illegible] شکلی خاصیت طبیعی سرسام که [illegible] از افراط [illegible]
مبتلا بوده به یرقان بزرگی و وجع عصب کبد و سر و صداع نهایت بعد قطع [illegible] از استعمال آهن [illegible]
رفع مرض او شد و تشخیص این علت بالینی در جمیع اوجاع عصب که سبب آنها قلت دم است آهن منفعت عظیما
در صورتیکه [illegible] استعمال نمایند بعضی از حکمای فرنگستان بجهت قولنج عصبی [illegible]
لبته رفع قولنج شد و آن اثر را از آهن دانسته اند [illegible] است زیرا که در بعضی اوجاع عصب [illegible]
[illegible] در رفع وجع و لهذا این اثر بواسطه قوه مقناطیس [illegible] بواسطه استعمال [illegible]
[illegible] دم را آنکه در وقت دم که بواسطه خروج دم زیاد از افراط [illegible] باشد آنکه در [illegible]
[illegible] مانند [illegible] مداومت [illegible] و مقیمان و محبوسان و امثال آنها و [illegible]
[illegible] بواسطه قلت دم [illegible] استعمال [illegible]
رفت دم شود لهذا استعمال [illegible] بواسطه آنکه معمول [illegible] است رفع این مرض است [illegible]
[illegible] مانند عرق [illegible] دم استعمال شود [illegible]
[illegible] و غیره آنکه [illegible] منتظم [illegible] و سایرین [illegible] شوند [illegible]

عروق

عروق این قابلیت را آنجمله است که مرض خنازیر در آن مرض به تجربه معلوم شده که هیچ دوا [illegible] نمی کند
[illegible] زیاد دویه [illegible] چون [illegible] و غیره [illegible] نمایند [illegible] براده [illegible]
فصول [illegible] از حکمای انگلیس موسوم به [illegible] صاحب سرطان [illegible]
بزرگ [illegible] است که در مرض [illegible] استعمال [illegible] و لیکن [illegible] سرطان [illegible] مزاج قلت دم [illegible]
[illegible] مرض [illegible] استعمال [illegible] خواه [illegible] منقوط [illegible]
لامحاله منفعت [illegible] که [illegible] دوا [illegible] که [illegible] زیاد [illegible]
غیره علاج [illegible] بواسطه ادویه [illegible] رفع کرده این [illegible] که [illegible] قوت مزاج
[illegible] و تقلیل [illegible] و ضعف [illegible] آنجمله در
[illegible] حیض [illegible] ضعیف [illegible] دختران [illegible] مزاج [illegible]
یرقان الابیض استعمال [illegible] کامل [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] که استعمال [illegible] این علت [illegible] که سبب عظیم بودن یرقان الابیض [illegible]
دم [illegible] چون سبب این مرض ضعیف [illegible] این موضع استعمال
[illegible] چون [illegible] بوده [illegible] فرنگستان [illegible] عوام [illegible]
مرض [illegible] آهن [illegible] استعمال [illegible] اطفال
و شیوع که [illegible] منفعت [illegible] که [illegible] معقول [illegible] نمایند [illegible]
در امراض [illegible] بواسطه [illegible] غیره که [illegible] رفع نماید [illegible]

در سرطان

و سموم [illegible] از آنجمله و سموم استعمال [illegible] خواص مفید است چنانچه در براده آهن خواص [illegible] سموم [illegible]
[illegible] بجهت [illegible] سم [illegible] ترکیبات [illegible]
در بیان [illegible] خواص و اصلاح ترکیبات [illegible] قدر شربت [illegible] آنکه آهن [illegible] خالص [illegible]
[illegible] به [illegible]
که میتوان [illegible] آهن را استعمال نمود [illegible] آنکه [illegible] آهن [illegible]
[illegible] مقناطیس [illegible] مقناطیس [illegible]
امتحان [illegible] خواص [illegible] خالص [illegible] براده [illegible] آنکه
براده آهنگری [illegible] براده [illegible] آهن [illegible] آن [illegible]
صلایه [illegible] که [illegible] صلایه [illegible]
[illegible] براده [illegible] بعد [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] قدر شربت [illegible] بنفعات [illegible] میتوان
[illegible] ادویه [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible] براده آهن میتوان استعمال نمود چون
[illegible] و تقویت [illegible]
استعمال نمود بعضی از حکما [illegible] در مرض [illegible] منفعت [illegible] براده آهن [illegible]

سم مس

سم مس [illegible] مثقال [illegible] مسموم [illegible] منفعت [illegible] بعضی از حکما
بجهت [illegible] براده [illegible] از [illegible] ترکیبات
[illegible] براده آهن [illegible] قوه [illegible] یرقان الابیض براده آهن از جمیع
ترکیبات [illegible] بهترین نوع [illegible] چون [illegible]
[illegible] غذا [illegible] چون [illegible] نمایند که [illegible] قبول
[illegible] مقدار [illegible] نمایند [illegible] غذا [illegible]
[illegible] اشتها [illegible] لهذا بهتر آنست که قبل از غذا خورده شود [illegible] چندی که
[illegible] ترکیبات [illegible] که [illegible] استعمال کنند و این نوع استعمال
[illegible] استعمال نمایند [illegible] علامات
مرض [illegible] طرف [illegible] ماه [illegible]
دیگر [illegible] استعمال نمایند [illegible] استعمال نمایند [illegible] نوع
[illegible] نمایند زیرا که [illegible] استعمال براده [illegible]
[illegible] براده آهن [illegible]
[illegible] براده آهن [illegible] از اصلاح [illegible]
در آب [illegible] استعمال نمایند [illegible] رفع [illegible]
[illegible] یرقان الابیض [illegible] استعمال نمود [illegible]
[illegible] استعمال نمایند [illegible] براده [illegible]
که [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]

و پنج مثقال براده آهن را در ریخته اقراص سازند که هر کدام چهار نخود وزن داشته باشد و ملاحت براده صفت

او کمپر براده صدف مسحوق شده عاقرقرحا عصاره افتیمون حب سازند که هر یک شش گندم باشد صفت

دیگر کمپر براده صدف [illegible] یک نخود [illegible] سازند که هر یک [illegible] گندم باشد

استعمال کنند و این قسم [illegible] خواص و استعمال [illegible] ترکیبات او اقرب از [illegible]

طرز ساختن او کمپر براده صدف خالص در ظرف [illegible] بقدر آب روی او بریزند که یک انگشت بالای او

بایستد تا چند روز بگذارند [illegible] رنگ آهن [illegible] سیاه گردد [illegible]

محافظت نمایند بعد از [illegible] آهن سیاه [illegible] آب [illegible] اضافه نمایند [illegible]

[illegible] آب [illegible] سیاهی که در [illegible] بعد از آن آن آب [illegible]

که در کاغذ [illegible] که او [illegible] آب سیاه [illegible] تا تمام آب [illegible]

و در [illegible] براده [illegible] بعضی [illegible] آن [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] طرز ساختن او [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] طرز ساختن او کمپر [illegible]

[illegible] تمام جوش [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

در سنه هزار [illegible] حکیم [illegible] تریاق سموم [illegible]

[illegible] از سموم خورده [illegible]

لهذا [illegible] تریاق [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] تریاق [illegible]

بواسطه آنکه اگر تریاق اثر نه بخشد [illegible] تریاق [illegible]

[illegible] این تریاق [illegible]

[illegible] پتو کادبودو فرنه

که عبارت از فولاد [illegible] براده [illegible] استعمال کرده [illegible] پتو کادبودو فرنه [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible] کیفیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

چند روز استعمال [illegible] مثقال استعمال [illegible] مثقال استعمال

[illegible] ترکیبات [illegible] سولفر دو فر [illegible]

طرز ساختن او کمپر براده آهن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] استعمال شده [illegible]

[illegible] طرز ساختن [illegible]

آب مقطر [illegible] براده [illegible]

و آب [illegible] این اجزاء [illegible]

[illegible] آن اجزاء [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible] خواص [illegible]

[illegible]

[illegible] آب مقطر [illegible]

[illegible] قطره [illegible]

از مرکبات [illegible] سولفت دو فر [illegible] طرز ساختن او کمپر [illegible] یک جزو براده [illegible] و یک جزو

این [illegible] آب مقطر [illegible] آن آب سبز رنگ گردد و بعد از آن [illegible]

[illegible] آب مقطر [illegible] تمام آب [illegible]

[illegible] ترکیبات [illegible]

پروتو کلرور دو فر [illegible] طرز ساختن او کمپر براده آهن [illegible] رنگ [illegible]

[illegible] خشک [illegible]

اما کیفیت [illegible] اخضر الالوان [illegible] طعم [illegible] آب [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] خواص [illegible]

[illegible] پروتوکلرور [illegible]

آن آب [illegible] خشک [illegible] پروتوکلرور [illegible]

استعمال [illegible] مثقال

[illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] ترکیبات [illegible]

[illegible] طرز ساختن او کمپر [illegible]

[illegible] براده آهن [illegible]

که اطراف قمع در وقت آتش نمودن جمیع سنگ شود و آنچه از تنها جمیع اجزا متحرق شده و بخار او از طرف
کیفیت بعد از سرد شدن اجزا مجوف او مجتمع نموده و با آب در باتیس چراغ نهم بجوشانند بعد از آنچه در میان سطح غوف
نمایند و در آن آب صاف شده القدر سولفات فرخالص بچکانند که باز دیگر از روی ته نشین نه شود آن
وقت آب روی در ... ریخته و آن ... را با آب یک چند دفعه بشویند تا طعم آب متغیر نگردد پس آن
آن آب ته نشین ... او بزند که ... تا خشک گردد و این ته نشین سیاه
نوره فر و نیل کارتی فرنگ بواسطه اجزا غار ... مجبالت ... استعمال او نیز
فرنگ را کوبیده و در ظرف شیشه نهم ... چو ... آب ... جو ... آب ... او نیز
یک ... ادوات ... روز بدین نوع که ... آن جو ... آن
ریخته بعد بر ... آن اجزا ... که ... آب بشویند تا آنکه طعم آب متغیر نگردد
آن وقت بکار ... استعمال نمایند ... فرنگ خالص ... سیاه ... که
حبس ... آتش ... سیاه ... ست ... شد ...
و ... بواسطه ترکیب آهن سمیت ... در ... ماده ... را ...
... موسوم ... این ... استعمال ... ضماد ... در
... حبس ... نخود فلفل ... خردل ... بعد از ... که آتش
یک ... بعد ... مینمود ... کنم ... که ... آنکه ... زیاد
... که در ... این ... که ... اگر ... نیز استعمال

ضرر ... بر عکس کن که در این نوبه استعمال ... هم ... ضعف ...
که ... در ... نتیجه ... حکیم ... که از ... رنگ ... نیل فرنگ را ...
استعمال ... که ... آتش هم معلوم گشت از ابتدا روز یک گندم
بتدریج ... گندم ... چون کثرت ... شقیقه ... علاج
مفید اتفاق ... که در روزنامه طبابت ... علاج ... عشرات ... که
در ... صورت ... استعمال جمیع ادویه ... منفعت ... مفید اتفاق افتاده ...
نوع ... که ... طول ... رفع ... روغن نیل فرنگ ... عفونت ...
التیام ... ترکیبات ... بنات ... زعفران ...
... فرخالص در آب مقطر حل نمایند و قدری محلول قلیایی ... دیگر
... آنوقت آب ... ته نشین ... آب بشویند تا آنکه طعم او متغیر نگردد بعد از
آن ... کیفیت ... نرم ... رنگ ... طعم و ...
و در آب غیر محلول ... این نمک ... مستعمل ... که
... حفظ ... که مانع
باشد ... این ... موسوم به ... دیگر ...
... این نمک ... فرخالص ده مثقال نمک
قلیا صاف ... مثقال ... شش مثقال ... سولفات فر ... نمک قلیا ...

... مقطر که ... آب ... ته ...
صاف نموده ... شیشه ... آنکه ...
... ظرف ... آب ... ریخته و آن ته نشین را ... سیاه ...
... آنکه آب ... طعم ... آلوده ... اجزا ...
پارچه ریخته ... آنکه ... در آن ... آنوقت آنچه در پارچه ... آتش ... مثقال ...
... در ظرف ... آید ... آن ...
... نیم ... ...
بود ... آتش ... باید ...
دوازده ... اصح ... سیاه ...
و بسیار ... استعمال در طبابت ...
طرز ساختن ... براده آهن خالص ... آب ...
حل کنند ... براده آهن ... ریخته ...
... براده حدید ... ریخته ...
... ته نشین ... کرده ...
که در آن شیشه ... قطره ... آب ... نیز ...
آلوده کرده در قیف ... در حین جوش در قیف ...

بسیار

پس از سرد شدن در ته شیشه ... نمک ... سولفات فرخالص ... او ...
ریخته و قطعه های نمک مذکور را در کاغذ ... باید ... محفوظ ...
در شیشه ... استعمال ... کثرت ... باید در استعمال او احتیاط
... اتفاق افتاده ... بعضی ... حبس ... یک مثقال ... بود ...
رسیده بود ... استعمال ... مثقال ...
از ... آتش ... نمک ... یک مثقال ... اتفاق ... او ...
جمع ادویه ... لهذا ... حبس ... استعمال ...
... روز ... اوقات ...
... ساختن او ...
... تجربه ... اصح ...
... او ...
... زیادتر ...
... سولفات ... مقطر ...
... ظرف ...
... آب ... مقطر ...
... آتش ...
... اطبا ...
... استعمال ...
... سولفات ...
استعمال او ... شده ... دفع ...

سالی ده که نوبت داشتن زخمهای سرطانه را از آن که در ساختن دوا بوجه اعلی ترکیب سیزدهم
از انواع حدیدی ... طرز ساختن او چنین باید برادهٔ آهن یک سیر در پانزده سیر سرکه خمیر شده ریخته
سه روز بگذارند پس از او صاف نموده در ظرفی دیگر او پانزده سیر سرکه ریخته بگذارند تا ... کرده از آن وقت
تا سه دو سرکهای صاف شده را مخلوط هم نموده در ظرف شیشه یا چینی که دهن او باز باشد ... ثلث هم
بجوشانند و دیگر بر هم زنند تا قوام آید آن وقت اگر خواهند او را ... نمایند استعمال نمایند ... را
استعمال نمایند و این ترکیب ... از جمیع ترکیبات حدیدی ... الهضم تر است ... از روزی ... نوبت آن
... چهار رکن ... چهاردهم از انواع حدیدی ... طرز ساختن او چنین باید
مقطر ... مثقال اسید ... مثقال ... مثقال ... مثقال اجزای ...
مخلوط هم نموده در شیشه نمایند تا حل شود پس ... بر روی آتش ... بجوشانند در حینی جوش
... که ترکیبات ... حل کرده پس او را ...
آتش ... بجوشانند تا سرد شود ... را القوام آورده در شعاب
ریخته ... خشک شده ... فورمانیک
بکیفیت ... رنگ ... آن ... نمودم
... از انواع حدیدی ... از آن جمله ... و قسم او چنین
... مثقال ... مثقال روغن ... قطره مخلوط هم نموده ... استعمال نمایند
... دوازده مثقال ... فورمانیک ... مثقال ... را

خمیر کرده ... ساختم که هر یک ... وزن ... و این ... خمیر ... که ...
نافع ... مغیث ... او ... طوری ... که از ... نیک
در ابتدا روزی ... کنم ... و ... کنم ... دهند پانزدهم از ترکیبات ...
... طرز ساختن او چنین باید ... هر سال ... بی ... شده ... چون ...
بهم مخلوط نموده پانزده روز ... و یک روز ... ریخته او را ... آرزم
... او خارج کرد ... وقتی ... تا ... شود پس ... آب ... او را بردارند
ضبط نمایند ... سریع الهضم ... و استعمال او در ضعف معده مفید ... هجدهم از ترکیبات
حدیدیه ... بر آن ... قسم ... قسم اول ... نمایند ... سازم
... برادهٔ آهن ... جوش ... و نیم ... در ... چینی ... بجوشانند
تا ... آن وقت ... بگذارند ... شود ... شده ... آب صاف
... ظرف شیشه ... خشک شود ... شده ... کرده ... بگذارند
... قسم دویم که ...
... طرز ساختن او چنین ... برادهٔ آهن ... در ... چینی ... نموده ...
... بجوشانند ... تا ... شود ... آب ... ریخته بجوشانند
... سرد شود ... آب ... ظرف شیشه ریخته القوام آورند
آن قوام ... که ... و ... چهار ... در ...

تا آن استعمال نمود ... طرز ساختن او چنین ... دو جزء
مخلوط هم نموده ... تا جوش ... آن وقت نیم جزء ... آهن
مخلوط نموده ... بجوشانند و ... جوش ... ریخته بگذارند ...
بعد از ... بگذارند تا سرد شود و صاف ... بجوشانند که
... از نیم ... مثقال ... قسم چهارم
که ... طرز ساختن او چنین باید ... جزء ... جزء آب
... بجوشانند ... آتش بگذارند تا ...
شود پس ... ریخته ... تا خشک شود و ... نمایند
تا ... سیاه ... بر ... آتش ...
آن وقت ... که هر یک ... مثقال ... در ... رنگ
... نمایند ... از انواع حدیدی ...
... ترکیبات ... اسید ... که ... شده
... از ... معلوم ... آهن اسید ... طرف ...
... از ... اسید ...
خارج ... اسید ... شود و ...
... نیز ... لازم است لهذا اول طرز ساختن ...

... طرز ساختن ... که ... قرع ...
... مثقال ... کل ... مثقال ...
آب ... آن ... ریخته ... بگذارند ...
... آب ... شود ... از ... از
... بنوع ... آب ... و ... تا ...
شود پس از آن ... در ظرف ... ریخته ... بجوشانند ...
... تا ... آن ... از ... و ... مخلوط ...
... آب ... شود پس از آن ... ریخته ... صاف نموده ... در ظرف
... بجوشانند تا ... شود ... که ...
و ... از ... ریخته ...
... ریخته ... آب ...
... طرز ساختن ... مثقال آب مقطر ... مثقال آب ... جوش
... ریخته تا حل شود پس از آن صاف نموده ... مثقال ...
در ... مثقال آب مقطر ... در ظرف ... صاف ... ریخته
... که از ... نمایند ... در ... آب
... آتش ... در ... بجوشانند ... از آن ...

تا سرد شود و منعقد گردد بعد از آن اجزاء منعقد شده را برداشته در ظرف دیگر ریخته تا رطوبتی که در جوف او است
خارج شود پس از آن ماء الجبن برداشته در کاسه نهاده خشک شود و این نمک را [illegible] و در تریاق [illegible]
اثر او بیشتر از اثر سایر ترکیبات [illegible]
حکیمی [illegible] ترکیب [illegible] استعمال می‌نمود [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] و خارج [illegible]
از حکما [illegible]
[illegible]
[illegible] تغییر داده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال می‌نمودم [illegible]

شانزده ساله که

پلیش

[illegible] ترکیب [illegible]
[illegible]
آهن [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible] ترکیبات [illegible]
ظاهر [illegible]
[illegible] آهن [illegible]
[illegible] معلوم شد که آهن [illegible]
[illegible]

استعمال

[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
انتیمون [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] انتیمون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انتیمون [illegible]

۱۶۱

[illegible] ترکیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انتیمون [illegible]
[illegible] انتیمون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ترکیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کرده غربت بسیم افیون ناظر شود کیفیت طبعی آن حسب تصیب بغیه نقره مایه تابیده و ترقه زنده و شکسته بیحق
او بهبود حرارت غذائی که دو و چون حرارت آن بحرب بغیه مقصد نشود و در بطه اتحاد و دمین او یکیه طله
افیون ربت چونهاه و افیون البلد به طلا گشته که بهر سه افیون را وجه تسمیه آن که گویند
گشتی های زنگستان مرسوم بوار بتمی و اندر تن شتق میشود ابتدا او افیون را از رنگ بسیار جدا نمود
اجزا دیگر بعد از انکه افیون از اینها عایده بود حرکهای چنیه که بحیه خوردن شان انگاه و دسته بود خوردم
بعد از چندان نحو کهاف سنبه کان نحو که انبه و هیئت خوردن او و دبان موت نمی خوارد شد
لهذا ببعضی از کشتیها که بو بطه بر منیر ضعیف شده بعد خراتیده مهم مرده چون کشتی انگریزیه مرتب
و دشمن را آتش زدیه لهذا اسم اینرا دارا افیون که از روی غیر و دشمن کشی عموما ترکیبات
افیون که از زود در آب حل میشود اثر شان در بدن بیشتر از سایر ترکیبات چنانچه افیون تقطیر که
از جمیع ترکیبات افیون در آب حلول تر است اثر او هم نظاهر و هم از باطن سریعتر است مثل الکه
اگر در بینی یا چشم یا جلد رسد بزودی علامات التهاب هم به وب که میشود و توجه در او هویدا کردند
و چون افیون و ترکیبات او در هر عضوی بیگانه اثر مخصوص دارند لهذا هر ترکیب از او را ابعد
خواص و آثار مخصوصه ذکر مینمائیم اما افیون خالص طرز ساختن او سابق ذکر شده و در انبیز زعاف
او را چندان استعمال نمیکنند زیرا که ترکیبات او انواع حل و اثر بیشتر است و آن در قدیم از او طرف
میساختند و چنین وقت که حل در او نکاه میداشتند متعفن میگشت و اینرا نیز بود میکردند بطه
طرطیر شراب که با افیون زرد و مرکب میگشت و نمک وجود میآید که متعفن میبود و آن نمک را در شراب

معمول لیجه و حوی قوت شده او منوطه بجوف شراب و مدت منحل او در ظرف لیجه در تون خشه قرار
شرابها و را معلوم کشته انیعفن را ترک نمیه و هم چنین از افیون خالص حب میر غیته انقدر با حجیه موم
بر بیعول بر تو یکی مبنی حب جابد و آنکه جمیع او تکه تنیر غیت با بارز و قوع حیثیه و او را بو بطه قوه جمله
که داشت بجهه اجتناب بعلی میخورانند بین از رغبت از او بحوب او جمع نموده ومی شست
و از این حیثها را اجبره تحقه علی البیری را انتر و وجوب کالی که در معده بیشتر از بجه افیون مذکور تمام
حل میگشت و علامت سمیت بروز میمود و بعین از آنز ترک نمودند اما ترکیبات افیون که در طبابت
در انبرمان مستعمل است از اینها هستند اول بردو تکسیه و افیون آنچه حب بیت سیفیه تنه خواص و آثار
زیاد متصاعد گردد طرز ساختن او بگیرند گلگرم افیون آن که بعد از این ذکر خواهد شد در اب مقطر از بعد گرد
سیفیه تر نشین گردد پس از ان آن اب بین و ارا ریخته گرد سیفیه را انگشته و هموزی او کاربنات بوده
در اب مقطر و درین حل نماییه بگذارند تا سود شود و از انیعفن گرد سیفیه را آب شود و او هیئت میکر بروکسید
و افیون آن و اینه دوا از جمیع ترکیبات افیون سمیتش بیشتر و معتبر و قوی است و بابتی و او را هر جا
جلدیه استعمال مینمودند و چنین در انبرمان جراحان مسیحه دیگر بجهه اینکه امر افیون سبب است لهذا او را چندان استعمال
نکنند قرار شربت او دو انبه اشار زوهیک گنم و در نیم روز و تیم رحم تا روزی چهار گندم میرسانیده
با اب بیه بجهه خلوط نموده استعمال میشوند و تهبه اینه است که در او میریعضر از لعابات جولات خاصه
و کتیرا و خشب و امثال او نبوشانده تا از ورم امعا اینها حیم افیون را نو ترتیب خیر افیون
معرق و طرز ساختن او که بخت را در آتش نهند تا قرمز شود پس از ان افیون گوبیده خالصه را با خوردهم

بر رو تکیه داشتن افیون

و از آن بتدریج در او بوده باشند و اینرا بعد از صلا حرارت تخمیری پس از انهم به اجزا از او بوده در آورند
و انیرغیت که افیون معرق نامشته و چون آن اجزا را با آب مخرج ساخته و بخشیده مانکه اجزا جملکیه
در او نست در آب حل شود مابقی او افیون معرق است که باید مجرد ارشه نمیش شدن ان ازقه بیکانشد
و آب مانده اما افیون معرق نشته چون بو بطه کمی در دنی حرارت که با و میرسد حکما تیز در حجم میدا *نشسته*
میشود لهذا در انبرمان چندان مستعمل نیست و باین او افیون معرق نشسته استعمال مینمایند اما
افیون معرق نشسته معدوده انکه معرق نیست مداوه بجهت مرض که مرض مانع میشود از ان جمله
در دو به که شبیه بحمی مختص است که در این مرض چند سال قبل از این حکیمی مرسوم بر لیث که از ادبای انگلیس
و متوطن منه دستان بود آنرا دوا او در این مرض بو بطه نوع استعمال مینمود که هر چهار ساعت یکدانه یک
سه دانه و تا چهار روز بعد از ان هر شش ساعت دوازده گندم میداد تا مدفعه بعد از انکه مدت شاعت
گذشته بود هفت و چهار گندم بیکدفعه میداد در صورتیکه مرض در ابتدا بوده همیشه بر نوبت معتاد او را
کتر میکرد و حجم قطع میشد بنحویکه پانزده گندم استعمال میکرد در صورتیکه باهمیت تشنیع همراه بود و در ومت
چهار گندم و آنرا با زدوان گندم کافور صد ده میتمود بدون کسی شدید در دو حمی تنقیه که صحیح شدید بود مبتلی
اتفاق همراه بود اینرا دوا بسیار نافع بود بخاصه در گرم سیرات که بتجربه رسیده است حکیم در دوم
تجربه از یک طبیبی مرسوم به بابلیه در ان مرض و ای مرکور را با خراطین خورانیده بنوعیکه اکثر اوقات
پنجاه گندم در یکروز استعمال میشود و غلب در چهار روز رفع مرض میشد و از بسیار دو نقوخ که در بیان ان مرض
سه نفر شان را بواسطه اینرا دوا به شهار رفع مرض شان شد و با مرضیه بواسطه استعمال اینرا دوا استعمال

درهم و غیره شفا یافته سیم در مرض ذات الریه در صورتیکه معده محتمل افیون باشد و انکه بعد از رجوع و تقطیر
بو خراجها آمده باید افیون معرق مذکور را استعمال نمیت چهارم در ضیق النفس و وجه ریه بیت سالم چند سال با این
مرض مبتلا شده بود و باو بحدی که ضیق ... ستمیه گرمی و سرما همراه بوده و شدت ... و او الاحیوریوم طول
میکشیده که در انیهار ساعت ... نوبه بار میشود و در ان در نوبه چهار ... گندم افیون معرق
نشسته را هر ربع ساعت چهار گندم استعمال شد روز دیگر مرض تخفیف یافته و هر نیم مرض ... مرض ... یکدیگر
تا دو سال که بحرانی از او بیجه نو بر او برگرد پنجم در مرض ذات الجنب طفلی پنج سالکه در روز ششم این مرض بیز و بلاغ
او در و مد و علامات عمومی اینه ... علامت التهاب او کم در یجر از سایر علامات ما بعد حیثیه ... چهال خیار در پسیه ... نفخ
امعا و ... و ... ضیق النفس قاعده و ... و ... ضعف و ... بجای ... نبض ... و ... و در هم شده بودی
و ... او رجیه ... بواسطه استیناس کوکب ... نه صدوی ... انیه میمیع مرکبات و انیر علامات ... بزودی ... یک
پس معالج مذکور در هر نیم ساعت گندم افیون ... داد و القاعده گنیم را از ... و ... دوا ... نفخ ... ضرر ... با این
مضر کرد و ... ... زاید نموده و سایر علامات دیگر هم شدید شده معالج مذکور چاره ... خوبیه که بجنه ... او ... وضع
و درمان احته ... و در مدت ... جای ... پانزده گندم افیون معرق نشسته داد و بعد از دوازده ساعت ضیق النفس و هر یان
تمام شد و سرفه کم گردید و کم کم علامات مذکوره بر طرف و بهبودی حاصل شد بنوعیکه در روز سیم مرض ... بلیه
بنود سیم از ترکیبات افیون طرطر سیکات که هم طرطرات و افیون آن و پتاس نامند خیر افیون
که مدا اول طرز ساختن او بگیرند افیون خالص معرق هشت جزء و زرم او بیده و با ... طرطرات
شانزده جزء با سیده مخلوط هم نموده با اب مقطر خمیر نموده در جای گرم بگذارند پس از خشکیدن او را کوبیده

طرطرشیان

با آب مقطر مخلوط نموده بگذارند تا بشود باز همچنین آب را جدا کنند تا هشت نوبت بعد از نوبه هشتم آن را تکلیس او را که مجموع
در ظرف شیشه چند نموده با آب مقطر بجوشانند پس از صاف شدن او را جدا نموده با آتش ملایم باز بجوشانند
تا آنکه از آن مانند املاح رسوب در ظرف شیشه چینی نموده تا سرد شود و او را بعد از روی آن در ته ظرف منعقد
شود پس آن را جدا کرده در هاون کشته و پس از خشکیدن نرم سوده و نگاه دارند و این دفعات
مکرر شود تا ... نوع دیگر افتیمون خالص نرم کوبیده را در دیگ سنگی یا مثل آن مهور به مقدار ریخته در
روی آتش نهند از آن چنان که بر آن منعقد شده کف بر او تمام نماید و دیگر از روی آتش بردارند نگذارند تا سرد و خشک
چون سرد شد اجزای نقیه در ته دیگ چسبیده در آورده بجوشانند و صاف نموده در دیگ سنگی ریخته در روی آتش نهند
تا شیره که در دیگ است قوام شود آن وقت او را بهم زنند تا رنگ کهربایی بهم رساند باز دیگر از روی
آتش بر دارند و اجزا او را در آورده بهم وزن او طباشیر نقیه و ده مثقال آن آب مخلوط نموده در دیگ
ریخته در او داخل کنند و قدری بجوشانند و به صاف نمایند و آنچه صاف شده را بجوشانند تا نصف باقی بماند از آن
دیگر را در حمام سرد در نهند که بعد از بیست و چهار ساعت اجزای نقیه در ته دیگ منعقد گردد آن وقت آب که روی
او را ریخته اجزا را در آورده بگذارند تا از آن کوبیده مجوف نمایند و نگاه دارند که این نمک ... افتیمون
است و ... آنکه استعمال نمود عموماً در سه حالت است اول آنکه مقیسکر خواهند اسهال ... هیجان با بلغم
برای سیر ماده از باطن بظاهر تسهیل بمقدار زیاد در چند مرض مخصوص اما نوع اول که متفیر ... ...
نوع دوم آنکه یک مثقال تا چهار مثقال او را در کیفیت یا دفعه یا دو دفعه بر ... حقنه خاص در آن ... بجوشانند
و در هر دفعه بعد از سه روز بجوشانند این نیم گرم بنوشند طریق دیگر ... افتیمون را بر ... تا سه

مخلوط نموده در آب ریخته بنوشند و این نوع ... از آن که بیشتر تکیه کنند بجهت ... چرخ
شود بود البته المفتیان ... بنوشند اگر کفایت ... باید آب ... استعمال نمایند مثقال یا ... که بعد
... آب ... مخلوط نموده در شیشه کرده بعد از چهل و بیست ... و آن را صاف نمایند و در شیشه بکنند
که پر شود و نگاه دارند تا مخلوط ... سه ... اثر آن که اگر مخلوط را در ... آوردن ...
شده را در شیشه کرده نگاه دارند و چنین مقطره از آن آب ... افتیمون را اضافه کنند ... اگر چهار ... مثقال
داده اند چهار قطره از آن آب ... اگر سه مثقال داده اند سه قطره ... بهمین ... تا ...
استعمال ... در ... و دو او را ... در ... و ... جنون ... و گوش و ...
... و ... معده و ... اسهال ... اما نوع ... برای ... از باطن بظاهر ... آن ...
... او را ... چهار ... افتیمون ... و ... سه ... نموده ... بقدر ... ضرورت
در ... علته ... نوع دیگر افتیمون ... با ... قدر ... کرده در ...
خواهند ... و اگر ... باشد ... آلوده ... او را ... او ... که ...
و ... شستن ... ... که ... آلوده نموده ... که در ...
... نوع دیگر افتیمون را ... او را ... کرده ... آلوده کرده ... جوز
... و اگر خواهند ... ... را ... افتیمون آلوده نموده ... ... از
... اما نوع سیم استعمال افتیمون بمقدار تام در چند مرض مخصوص ... از آن جمله ...
... را ... که ... ...

این ... نیم نوع استعمال ... که بعد از ... خود نموده ... از ... چهار ...
در ... و ... یا ... نوع ... مقدار ...
... مثقال ... ... افتیمون ...
... مثقال ... ...
این ... ... افتیمون ... ...
... ...
... ... مثقال ... از
... ...
... ...
... ... چند ... ...
... ... افتیمون ... ...
دوازده مثقال مطبوخ ... ... مثقال ... ... آب ...
... ...
پس از آن ... ...
وانت اما نوع ... ... از
... ... استعمال افتیمون را بدین نوع استعمال می نمودم ما ...

مفصدا

... ... افتیمون ...
... ... مطبوخ ... ...
... اول ... ... نوبت ... ...
... ... افتیمون ... ...
... ... استعمال ... ... افتیمون ... ... مثقال ...
... ...
بسیار منفعت ... ... افتیمون ... ...
... ... اسهال ... افتیمون ...
... ... افتیمون ... و اسهال ... ...
... در تجربه اول ... ...
او را ... استعمال ... ... اول
... افتیمون ... ...
... ...
... ...
و ... ...
... ...

بهتر است و بعضی [illegible] برکت و یقین دارم و بجهت مرکوم که [illegible] افتیمون [illegible]
نمی‌توانند رجوع نموده و [illegible] بجواب اقوال حکیم [illegible] [illegible] در اقسام مرض که ضعیف [illegible]
و حکیم [illegible] که معلوم [illegible] مرض [illegible] بمقدار [illegible] افتیمون [illegible] از اطبا [illegible]
از اندرون [illegible] بمقدار [illegible] بمقدار باید بشود [illegible] ضعیف [illegible]
حکیم [illegible] [illegible] [illegible] که باید بمقدار افتیمون [illegible]
بجهت [illegible] از اکثر [illegible] افتیمون و [illegible] [illegible]
[illegible] روز دیگر هم افتیمون را بمقدار کم [illegible] که مبادا مرض [illegible] بمقدار [illegible]
اگر [illegible] زیرا که افتیمون [illegible] [illegible] اگر [illegible]
[illegible] افتیمون را بمقدار [illegible] استعمال [illegible] چنانچه حکیم [illegible]
که [illegible] استعمال افتیمون بمقدار [illegible] در مدت [illegible] رفع [illegible] نفر [illegible]
که استعمال [illegible] [illegible] [illegible] مرض [illegible] [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] در [illegible] نفر [illegible] افتیمون را [illegible] استعمال
و چهار نفر [illegible] شفا یافته و حکیم [illegible] در پانزده نفر [illegible] مرض [illegible] طریق استعمال
[illegible] نفر [illegible] شفا یافته [illegible] افتیمون را بمقدار [illegible]
[illegible] است [illegible] [illegible] مرض [illegible] و در تحقیق [illegible]
معالجه [illegible] طریق معالجه او [illegible] حکیم [illegible] [illegible]

مانده [illegible] سال [illegible] [illegible] شده و [illegible] رجوع [illegible]
[illegible] تشنج و [illegible] و [illegible] تشنج [illegible] مانند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] معلوم شد که [illegible]
[illegible] [illegible] روز [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اضطراب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] علامات [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] تخفیف شده [illegible]
صرع [illegible] تشنج و [illegible] [illegible]

نموده در روز پنجم تخفیف [illegible] [illegible] تشنج [illegible] اما صرع
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تجویز نمودم روز
ششم [illegible] تشنج و اختلاج [illegible] [illegible] صرع [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تجویز نمودم
روز هشتم که صرع [illegible] [illegible] [illegible] مرض
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] مرض که [illegible] نفر [illegible] استسقا [illegible]
[illegible] استعمال افتیمون بمقدار [illegible] در مدت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سال [illegible] [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] استسقای [illegible] معالجه [illegible] استسقا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] سال [illegible] معالجه [illegible] شفا یافته [illegible]
[illegible] معالجه [illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] ترکیبات افتیمون [illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] [illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] [illegible] ترکیبات افتیمون [illegible]
افتیمون [illegible] افتیمون [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ترکیبات افتیمون [illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قرمز منرال

اعتیوری الکلی علاوه آنکه قرصا اینها را از راه استعمال منع نمودند مثلا آهن بخود در امراض جلدی [illegible] مستعمل است
و قرص [illegible] آهن [illegible] مجرب [illegible] و تمرد اوبا [illegible] اونت [illegible] ساختن
[illegible] او [illegible] لازم است مانند طرطیر اشمونی وغیره اینها و ابتدای طرز ساختن او لازم
است از ترکیبات انتیمون کرمس منرال است [illegible] طرز ساختن او تیزاب القلی
[illegible] حل کنند و پس از آن آب [illegible] در [illegible] القلی [illegible] و انتیمون آن
[illegible] که [illegible] ساختن او [illegible] صاف [illegible] که [illegible] قرمز رنگ است
[illegible] که این است سر قرمز منرال که با دو آب [illegible] دار ریخته [illegible] دارند [illegible]
چون منقت است یعنی مخرج بلغم لهذا در [illegible] داشتن او [illegible] بلغم مستعمل است قدر شربتش
از [illegible] گرم مخلوط [illegible] با لعاب [illegible] ریخته در [illegible] بخورانند و باید دانست که [illegible]
چیزی [illegible] کرده لهذا باید [illegible] از خوردن حموضات منع نمود [illegible] از ترکیبات انتیمون
[illegible] طرز ساختن او [illegible] انتیمون [illegible] مثقال
اب [illegible] القلی [illegible] مقطر [illegible] مخلوط [illegible] نموده در قرع کنند [illegible] بجوشانند
[illegible] بهم زنند [illegible] مقطر [illegible]
[illegible] صاف نموده [illegible] که دیگر [illegible]
[illegible] ریخته [illegible] آب مقطر [illegible]
[illegible] در [illegible] سفید [illegible] در [illegible]

امراض

امراض جلدی و درد و رم [illegible] مفاصل [illegible] تخته منفعت بخشد [illegible] در ورم مفاصل و وجع
[illegible] مستعملات [illegible] صفت [illegible] انتیمون [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible] اندوم [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] کنم از این [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] الکهل [illegible]
[illegible] الکهل [illegible]
[illegible] چنین [illegible] اندوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
پس از تقطیر شدن [illegible] ریخته [illegible]
[illegible] تقطیر نموده [illegible] تقطیر [illegible] الکهل [illegible] الکهل [illegible] اکثر [illegible]
زیرا که [illegible] الکهل [illegible] ادویه استعمال [illegible] لهذا [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] که [illegible] ادویه [illegible] مستعمل [illegible] که [illegible]
[illegible] تنفس [illegible]
[illegible] ریشم [illegible]
[illegible] که از [illegible]

شده [illegible] کیفیت طبیعی الکهل [illegible] بی رنگ [illegible]
[illegible] و بطعم [illegible] سفیدی و کمتر [illegible]
[illegible] چنانچه اگر آب [illegible] کرده [illegible] مخلوط کنند [illegible]
[illegible] الکهل [illegible]
[illegible] مشتعل شده [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] کیفیت [illegible] و اثر او در دماغ [illegible] است
و در حیوانات نیز همین نوع [illegible] اثر کند [illegible]
بسیار [illegible] کنند
ابتدا [illegible] است [illegible]
یک طرف [illegible] ساعت
دیگر [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] در دماغ [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] الکهل [illegible] الکهل در طب [illegible]
الکهل خالص [illegible] استعمال [illegible] مخلوط [illegible] کنند [illegible]
[illegible] خالص [illegible] در [illegible]

دیگر

اپیکا

[illegible] تجربه [illegible]
[illegible] ساختن [illegible] الکهل
خالص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الکهل [illegible] الکهل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اپیکا [illegible]

بیخ قوی ضخیم که از ریشه اصل بیخ قرار یافته و این بیخ منقسم است بسه قسم یکی لیفیه و دیگری فیلی و ثالث
قهوه رنگ بود اما لیفیه او کم و فیلی و قهوه او زیاد بود بنوعیکه از فرنگستان بجز او ربیع و شرا ارشتیه
صفت ایشان پنجم است بطول یک شبر و بعرض یک حبه و سه حبه و ماکر بهای او از رنگ فیلی و
قهوه و از اندرون هر دو کمتر رنگ او فیلی او کلفت و قوی تر از قهوه است کمتر کیفیت این بیخ صاحب
لیف و دو اخلاط او کمتر لیفه معلوم است هر چند سنگین و کلفت و زود شکسته و صاحب لیف و دو اخلاط او
نمکتر بود بهتر است و لی ظاهر نیست که در چه زمان این بیخ را شناخته اند زیرا که اهل ایران جدیدتر از عبور
و مرور اهل فرنگستان این دوا را استعمال می نمایند و در سنه ۱۶۱۹ عیسوی حکیمی انگلیس در تاریخ طبی
ایران جدید خواص و صفت این بیخ را نوشته بود و در سنه ۱۳۲۲ عیسوی حکیمی رومی برکر از اهل ایران
این بیخ را از ینگی دنیا فرستاده آورد ولی استعمال او چندان شیوع نیافت تا بعد از دو سال تاریخ مذکور
یعنی سنه اول شش ماه و ترتیب که حکیم از اهل فرانسه بود او این دوا را در مرض سلطان
استعمال نمود و معالجه اتفاق افتاد و بعد چهار دو هم او این دوا را فرانسه هم از اطباء به رسم انعام
التفات نمود کیفیت طبیعی او چنین است بتفصیلی که مابین ذکر شد که کوبیده او و بو مختصری بود و
رائحه کوبی بیدا کند طعم او تلخ و مزه او تهیج او بیشتر از سایر مقیاس بیشتر است و الکل در او اثرات
پس هر شانه قوت مقیاس او برود لهذا در صورتیکه خواهند مطبوخ او را ساخته استعمال کنند باید
مانند چای دم نموده و احتیاط نمایند از جوشانیدن او و جوش دادن الکهل هم نمایند قوت مقیاس او اظهر
شود و این قوه بواسطه جوهریکه مخلوط در او است که اهمیت دارند چنانچه بعد از آنکه بوجوهر او را در مقیاس

بنوا

[illegible]

بود طریق اخذ ایمتین چنین است که پا یکی کوبیده هشت مثقال در شیشه نموده و سه مثقال آب خود یک
و از الکهل و سیاه و ... بسته نمود و در ۳ عدد خوب کرم نمانند و در انبیق که ... ۵۰ ولقمه
... و لیکن از همه سه مثقال الکهل که در او بوده داشته و صبر کند ۲۴ ساعت مثقال آب سفید و از آن بنده
... عدد ۳ از را برداشته ... که در آن جهت انجنبیش ... او و ... الکهل
کشیده ... در ... بشوید ... و ... بطریق ... ساعت ... تا ...
او الکهل ... برداشته ... مثقال ... و ...
نموده ... که در ... الکهل را ... بعد از ... تا سه روز
و الکهل ... الکهل ... و ... بنوده ... در شیشه ... کنم
زرد رنگ بطعم تلخ و بدبو ... که در ... بشده ... گرمتر ... نموده در ... مثقال
الکهل ... که ... و بواسطه تلخ ... حکیمان ... آنچه
رنگ ... بسیار تلخ و در آب ... و در ... بسیار ... نموده ... شود ... ایکه
در این ... است ... ایکه ... در ... در ... است لهذا استعمال او ... از
او ... بهتر است زیرا که قوه ... در ... نمک ... گردد و ... او ... چنانچه ... معلوم است
از صد جزء ایکه قهوه شانزده جزء ... و صد جزء ایکه ... چهار ده جزء ... و ...
پنج جزء ... شود و ... پنج ... از ... از ... تا ... که در حیوان کرده اند معلوم گشت
که ... او ... و ... است و ... که ... و ... در ... بقیه

ایکه ... بود این جوهر را مرتوان استعمال نمود تریاق ... تن و ... و در ... زیاد ... باشد
ابتدا ... چای خطائی ... رنگ خوردن بعد از ... مطبوخ ... و ... بمقدار ... مقیاس و مقدار
منقسمه ... مجموع ... است ... و ... بعد بود اما استعمال او در امراض اول است و ...
... که ... عدد ... از ... در ... کس ... استعمال ...
و در این جا ... است ... بمقدار ... استعمال نمود ... و ... منقسمه ...
و اشای او و در این مرض ... است ... مرض استعمال ... و بعد از ... تیمی ...
فرنگستان ... سایر موقات استعمال ... و ... معلوم شد که ... از ... بطبقه ...
و هنه اگر ... مطبقه را رفع کند ... و ... او ... یم در ... اورا دم
... و ... و ... او و در این جا باید بمقدار منقسمه و تدریج
استعمال نمود ... در ... امراض ... او ... در مرض ... دوا
این ... نافع است ... مرتوان ... او را استعمال نمود و ... تدریج ... نوع
بود و ... ششم در ... امراض ... صرع ... و ...
و ... و ... هفتم در ... این مرض ... است لهذا باید بمقدار منقسمه ...
در مرض یرقان ... نهم در ... که عبارت از ... باشد و در اینجا ...
استعمال نماینده که ... ثانیه ... دهم ... و ... خواه ... بواسطه
... در ... و ... سنه ...

دزد/

رنگ ... و ... طریق استعمال ایکه ... کرد ... طریق ... تفصیل او ...
باشد ... قیراط ... بچه ... است ... بعد ... کرده ... از خوردن او آب ... گرم ...
خورند و مقدار منقسمه ... و غیره ... بعد ... یا ... استعمال
دائم ... او ... طریق ... بود ... در ... آب ...
... صاف ... اگر ... یک ... اگر ... و غیره بعد
... تفصیل ... مثقال ایکه ... در ... آب ...
ریخته ... روز ... قیراط ... بچه ... مثقال است ... مقدار
منقسمه ... باید در ... خوش بو ... غیره ... و ... نوشته ...
از او ترتیب نموده اند ... و ... حکیم ... در ... است ... در اوام ...
و در جمیع امراضیکه ... او ... در ... صنف او ... ایکه
... افیون ... این ... مخلوط
... قیراط ... و ... است ... در ... بعد ... افیون
... و ... اند ... تقطیر
او که ... و ... از ... که مراد ... خشخاش
است ... و ... ایران او را ... و ...
... او را ... نموده ... مانند ...

افیون

و چهار یک فلوس مرزای هیئة نمر که موجب التفاع و نیم درم عرض او بود و در وسط مرزا نا قدر آن سنتی را کرب
بربط او جمیع آنها توانند شست که او بود از باب تر در این زمین نفاخ خشکه که موجب تخم خشخاش کا زنهار زبیر زمین
دهند تا آنکه نبات تخم که را بقدر یکشبر شود آنوقت آب بطلم او بیند بتخمه تخم بعد نمودن نکوت کمی را از حیوانات
باید کرد این آتش و یا گیرد ماخ که ماهی شوره در زمین باشد و بعد از شکفتن گلهای او و حبه داد آب زیاد او
دهند بواسطه زیاد شدن شیره او و چون تمام او بطلم رسد آب را موقوف کرده و افیون را از او اخذ نمایند
بجهت آنکه در وقت غروب آفتاب در تخم خشخاش با چاقو در خط طولی از پائین ببالا کشیده بر جلکه چاقو
داخل خشخاش نشود چون جمله خشخاش را منشق نمایند و بهمین نوع در هر غروب آفتاب بخشخاش
می خط کشند تا هر خشخاش شش الی هشت شق پیدا نماید پس از او وقت آنکه علی الشده تا صبح او
بکمال رسد و آنچه از خشخاش رس شیر نماید بواسطه آنکه رسیده شیره او بواسطه حرارت آفتاب خارج
شود و در هر غروب آفتاب شیره را جمع نمایند تا آنکه رطوبت برای شب خم از اتمام شقه خشخاش و خشکیدن
شیره او بشود و پس از او در روز چهارم یا پنجم آنچه خلق کثیر جمع شوند و هر یک با چاقو سرمای آنچه
شیره که در آن شقوق خشخاش مذکور بهم رسیده بر تراشیده در کاسه ریزند بعد از آنکه جمیع شیره مذکور را
اخذ نمودند بهم ضم نموده و مانند گلوله کرده در آفتاب بنهند تا قدری بخشکد پس از آن چند برگ خشخاش
در اطراف مانند لفافه بر شیره نهاده و گلوله افیون را در میان برگها بگذارند و در آفتاب بنهند تا آنکه خوب
بخشکد و او وقت کمال افیون خالص است اما افیون تجارت اکثر غیر خالص است زیرا که متعلقان او را
از آب کنار و سرگین و کنجد یک نوع حل نمایند و هر افیون تجارت پنج قسم بود اول افیون تا ورا زمیر

حیم افیون اسلامبول سیم مصر چهارم افیون هند پنجم افیون ایرانی هر کدام از اینها را افیون اعلی است
از جمیع او سیه زیاد آنست قیمت او بیشتر است کیفیت طبعی و حسن تخم حسب ... تازه و کبیده
او را در قهوه تر و در برودت برد و حرارت در کفه شستن دفت نرم گردد و بوی او مخصوص چنین
بچراغ که آرند مشتعل شده بسوزد و بوی محترق او چنین بوی که از احتراق موم و اجزای دهنیه حیوانات آید
کیفیت افیون و آثار او در بدن ما آنکه افیون را در بدن سه کیفیت است اول آنکه منوم و مسکن
اوجاع و مخدر کننده قوی حساسه بود دوم آنکه آثار او مخصوص در غش حل معده و معاونش قلب
رسید و قبضه از بدن بود و بر شمات ادویه مذکوره را کم نماید سیم آنکه معرق بود و حرارتش طبعا اسرع و عرق
تعویر را بهم نماید و باید دانست که اگر بجهت یکی از این عملهای افیون را خواهند استعمال نمایند هر
سه کیفیت او بظهور خواهد رسید و در بعضی امزجه کیفیات افیون مختلف است و اخبار او در آنجا مذکور است
زیرا که اکثر از اطبا تقویه و انواع ضمادات مثل آنکه در معده قوت و جای که تر بیک بجهة
قوت استعمال نمایند ... اما اقوال حکما در عمل افیون بر جهة آنچه بعضی او را محرک
گفته اند و عمل او در جمیع از تحریک دانسته اگر چه جمعی از حکما او را بنفس مسکن و جاذب و مضعف
حرارت دانسته و بعضی دیگر او را مسکن دانسته و مرکب اتفاقا مختلف است و بعضی منوم و مسکن اوجاع
و مخدر و مسهل دانسته و انفع فوائد اقوال ازان بود که اسهد او را در بیان سالم تجربه نموده اند تا آنکه تحقیق
او توانسته رسید تجربه که شده از اعتدال افیون را معتدل رکم و متعین کم تعدیل حرارت
را زائل نماید استعمال او دهند تقویت اعضا مانند تقویت دماغ و دو دوا رش ... اعضا

از اینقرار معلوم شد که اول کیفیت افیون محرک بودن باشد و محرک او دوارش تمام است و در هر مرض بیان کیفیت
منظور شد افیون را در قوای استعمال نمود و از این تجربه آن و صحیح تر دانسته جمیع اعمال اشتداد حکما را در
افیون ذکر کرده خرد شود در حقیقه از تجربه او بواسطه او و بیان معلوم میشد این بعد که از اول باید
نبض سریع و جلد بود و حرارت طبیعی زائد تر بیک تمیز شود و عرق بشدت و چشم با شوق و عطش ظاهر گردد
و خوابی شدید آرد از اینکه سرخ شده و نفخ زیادت دارد و دوار درد تمام بینند از شدید ارم نیز دارند
مرارت ارائی و بعد خورده و همان بود و درد او زمین مثانه مستقر شده و ماعده و کم کم حرکت او دارد غبه
نموده و نبض بطئ و جلد سرد و بطئ الحس بود و دراز با اراده و دفع بول او و خرد در حوادث و سکته شود و این
اقوال حکما بواسطه خواب زیاد و بطئ الحس بوده جلد و بطئ نبض و خروج بول در از را ده از اخر اعراض افیون
باهم میرسد و هم چنین علامات را دلیل کرده اند بر آنکه افیون مضعف است و اکثر شده اند که استعمال
او محرک قوی نتیجه او ضعف بوده و حرارت بی اعتدال طبیعیات که تقدم بیان ما به علت جواد است
غیر طبیعی مانند خواب است که بجهة از دیاد خون است دماغ که بجهة آنکه شده او بخواب و این خواب بر
تواتر منجر بطئ الحس بجریش شود و بجهة از دیاد مرگ که گفت تلک استدلال است و اتحاد اعتدال از شرح
این اختلاف است که در تشریح جمیع علامات را از و بیان و در آنکه بعد و همچنین از صبیح منوی شده اید
حرکت معالجه میشود از این قرار معلوم شد کیفیت که محرک است بر افیون دواء است محرک و دوارش دوم
مقوی دماغ و اثر او بطوری است در قلبی دماغ است که در دماغ حیثیت از قلب بود پس چنانچه ظاهر است و در دوم وقتی
که افیون زیاد صرف شود ابتدا اثر او در دماغ ظهور رسد در تمام اثر او عمده و اول از دماغ

بطرف بود اما علامات در افیون پنج نوع که عمده است ابتدا در جمیع حیوانات نیز قتال است
چنانچه علامات دیگر که از ایشان خورده باشند اسهال تهوع و عدم آن و چشم شوری زیاد دارا ایشان غیر و درد است
و اغما و سهورت بعضی و تهیه و سهو و چنانچه اطراف متعال چشم او کرده حرکت نکند و بر روی بخید و دراز بیفتد
غلظ دوران لطمه و سرفه نفس است در حلقه قشعریره تامه و تشنج و جمل البول از اطفال شیرخوار بود و صورت
دکان فتح و سر و دهان کج و جمله تعش و شکم منتفخ و سخت و رنگ زرد و چیزی انسیه الاول که مرض
برای که مرد آن هم یک بهم پیش شود و در زمان بواسطه حتی اضطراب زیاد که از خستگی او و لیاس خون امکینه
دهاره من کند اگر چه تر صورت نامه و ما بعد جمیع بدن سرد و بطیئه و تیکسی شود و بمیرند و چنین علامات او عشره
تشار بجهت خواب تام علامات مذکوره پس از دوازده و ما بیت به یا یک روز تا جهل و هشت ساعت
چنانچه اطبا انواع کم شده و اگر چه برگشته نبض لین والمعده و عرق زیاد ظهور رسد و کم کم مرض
میر بحکم نامه و در آن نبض جواب سرانی که در بالا مسه و گرفته و طبق تنفس را اعتبار ... مرگ
که در نجویس بجهت خورده بود یا این قسم و لطول مدت و استغاره و مثالهای مانند که خواب دیده باشد و در صورتیکه
حد که خواهد از احتیاط و از ده یا عشرت اتفاقی بود از هیئت چهار ساعت که شود صفت تشریح او عروقی و غشیه
دماغ متورم و در جرم دماغ قطرات خون و در ریه سخت و جمع خون در فم ... بنفس و قلب راست دوم اطراف
او سیاه و کلیتین و امعا و عروق آن اینها متورم بود صبیح به رحم بود که لغت و اثر افیون با معده تجربه
دو کرده تبداء بر حفه حرکه که قوه محرکه افیون را زائل می نمایند اما نوع اول آن بود که ما بعد از تنبیه کلام
زیاد یاد و خورده شده و پس دار لطوفه و بر آن که عرکه اگر بانشدار بر قوه شود استعمال علاجات که مجدد بوده شده

ونیز با رطوبت است که بروزی مرد نوراسته ذاکر با نیم [illegible] تخفیف بار و استعمال نموده که قوی‌تر خفت دارد
اثر افیون دارد پس از آن با بدیکات کهو داشته و باید سعی [illegible] رقیانی اعضا خواه در کنام دو خواه
بعد از آن و دو انیز [illegible] نمود استعمال حقنه قهوه بر [illegible] و خوردن او و هم حقنه است [illegible] علاج [illegible]
حقنه گلاب [illegible] داد [illegible] و هم چنین [illegible] و صب [illegible] بر در و در حرارت [illegible] و منع او از جواب
اگر [illegible] ادویه [illegible] در [illegible] و [illegible] خمیر [illegible] در ساق‌ها و ساعد و دست نموده و اگر
گرم در کف پای او بندند اما نوع دوم این [illegible] در خلقت [illegible] واحد [illegible] فصد
نماید از قرار [illegible] این [illegible] اعضا [illegible] شدید [illegible] مفید اتفاق افتاده
و [illegible] از این قسم معالجه ضعف و نقاهت [illegible] بعض [illegible] آنچه قبل استعمال ترکیبات جمع [illegible]
در این [illegible] استعمال [illegible] در طبابت [illegible] که استعمال افیون مختلف است [illegible] از
ظاهر یا از باطن استعمال نماید از ظاهر [illegible] نوع استعمال شود اول مالیدن [illegible]
باید افیون را در شراب [illegible] و آب حل کرده باشند و [illegible] عرق [illegible] در [illegible]
بر [illegible] ترکیب [illegible] نموده [illegible] دوم [illegible] اندر [illegible] و [illegible]
که [illegible] منع [illegible] زخم نموده و [illegible] افیون [illegible] از ترکیبات [illegible] زخم [illegible]
سیم [illegible] افیون با ترکیبات افیون را [illegible] ضماد نموده [illegible] ضماد کنند اما استعمال افیون
و ترکیبات [illegible] خوردن [illegible] باید که [illegible]
باشد زیرا که در استعمال [illegible] اوقات [illegible] قوه هاضمه است اما حقنه او باید که [illegible]

اندر هلاک غیر عادی [illegible]
اندر نفتن
کرد

[illegible] نوع دیگر [illegible] با تخفیف [illegible] خمیر نموده و سر [illegible] و این نوع [illegible]
[illegible] استعمال افیون [illegible] بصورت [illegible]
و [illegible] تحریک [illegible] مالیدن [illegible] و [illegible]
دوم [illegible] تجربه شده [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] نوع [illegible] و [illegible] و [illegible]
بعض [illegible] استعمال [illegible] تجربه شده [illegible]
[illegible] و بالجمله [illegible] مغیرات [illegible] و [illegible]
[illegible] بقوت [illegible] معالجه توان [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] تجربه شده و [illegible] اما [illegible] تریاک [illegible]
[illegible] تریاک [illegible]
بواسطه [illegible] بخواب [illegible] نشئه [illegible]
هفتم در [illegible] و [illegible] ترکیب [illegible]
و [illegible] و [illegible] افیون [illegible] عرق [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] و [illegible] است که [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] تریاک [illegible]
[illegible] حقنه [illegible] استعمال [illegible]

مطلوب

[illegible] بوت [illegible] و [illegible] از آن [illegible]
[illegible] شده و [illegible] شده بود [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] آن روز [illegible]
روز [illegible] افیون [illegible] از [illegible]
[illegible] آتش [illegible] تریاک [illegible] افیون [illegible]
[illegible] از [illegible]
مقدار افیون [illegible] نموده و [illegible] تمام کرده [illegible] زخم شده [illegible]
مقدار افیون خواب [illegible] و [illegible] از طعام [illegible]
او خورده شده [illegible] تریاک [illegible] روز [illegible]
[illegible] خواب [illegible] روز [illegible] خواب [illegible]
[illegible] و [illegible] تریاک [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] استعمال افیون [illegible] صفرا [illegible] حمیات [illegible] و [illegible]
[illegible] مرض [illegible] ضعف معده و [illegible]
عرق [illegible] منع کرده [illegible] مقدار کم
تقویت کند [illegible] اثر [illegible] و [illegible] کثرت [illegible]
در [illegible] مقدار [illegible] استعمال شود که [illegible] افیون [illegible] مختلف است

[illegible] ترکیب [illegible] افیون [illegible]
افیون را [illegible] استعمال کنند [illegible] مقدار [illegible]
اثر او [illegible] استعمال افیون [illegible] افیون [illegible]
ترکیب استعمال [illegible] استعمال [illegible] استعمال [illegible]
مرهم [illegible]
[illegible] افیون [illegible] استعمال [illegible]
برای جراحات [illegible] افیون [illegible]
[illegible] زبان [illegible]
[illegible] جراحات [illegible] سیم [illegible] شیاف [illegible] شیاف افیون [illegible] استعمال [illegible] حقنه
[illegible] استعمال افیون [illegible]
[illegible] افیون [illegible] شیاف [illegible] استعمال [illegible] افیون [illegible]
[illegible] افیون را [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] افیون [illegible] افیون [illegible] افیون [illegible] انتقال [illegible]
[illegible] افیون [illegible] آب [illegible]
[illegible] نوع دیگر [illegible]

مرهم الضعون
شیاف افیون

[illegible]

سرایت

افیون

[illegible]

[illegible]

یا جه

[illegible]

عارض شدن طبیعت و یا بسبب آمدن است که اثر او کم گردد و اگر چنین خواهی که هر نوبت مار افیون در بدن
اثر نماید اثر او کم نگردد باید در دفعه ثانی موضع دیگر را از تشنیع [illegible] زخم شود مار زهین را بکار برد و هر دو
هر صورت باشد منع زیاده از چه گفته نوبت بنوبت باید مار افیون و اصلاح او را اندر تن تحمل بگیرد دیگر
رومی و بیا شیند بجوانکه دوای مار زهین باید او را با دمان دا خشن نماید باید مقدار او را از دیگر عضو چه
اعتباری در اثر او نیست که او بسیار اثر کند و گاه کند چنانچه دیده شده که مقدار بسیار از مار زهین در حلق
با دمان در مرتفع اثر کند و چندین مقدار در مرتفع دیگر اثر نمی نظهور رساند و نیز باید دانست که استعمال
و اصلاح مار زهین کم زود تر حلول کرده از استعمال خود مار زهین مکرر است اما استعمال مار زهین مدتی بیمد
از اینجا المقیمی ای شانزده یک کنم را در هیئت چهار جمع بکار برداشت تیرانی می توان اندازه نمود
که تا یک کنم اسم در استعمال مار زهین و اصلاح او باید بر چیز خط نموده آنست که طریق آن زهین
بسیار کم عادت کنند و شوانند مانند افیون مقدار او را از هیچ خود و دیگر آنکه تجربه شده که بعضی از اصلاح مار زهین
چیز استعمال کنند و کم کم زیاد کنند تا به یک کنم رسد و اگر اثری نبخشد بعضی بیرا بعد از شانزده یک
کنم گرفته استعمال کنند زیرا که اثر شانزده یک کنم اثر یک کنم کمتر از مذکور را دهد و استعمال مار زهین
و اصلاح او بغیر تقرار است اول مار افیون خالص است و اکثر او را بطور حب و بعضی اوقات بطور کرد
داخل قند و یا چیز دیگر کنند و او را استعمال نمایند و نیز بیدا ایشان را خط کنند که در آن آب
حلول شود در معده به تیشی معده نود حل کرده اما اصلاح او اول است که ایشان مار زهین
طریقه ساختن او یکی ساز زهین خالص را در جوهر سرکه که سیاه بسیار تیک باشد حل نمایند بطور یکه

مادر ا

تا دیر شدن شود و بعد صاف نموده در حمام ریگ آتش ملایم بگذارند در این صورت نمک بجا ماند که با تنه دار و جوهر
در الحصول تر شود و این قسم نمک از اصلاح مار زهین جدیدتر بیشتر است با آنکه زود تر حل شود و آن شود و هم
وقت کمی حصول او را بر افیون باید قطره جوهر سرکه بر روی دادن نموده تا در معده ضعیف از اصلاح تحمل شود
چهارم است سلفات مار زهین و این نمک مشکور بیشتر است جهت بیماری اثر را در بیان نمی نماید و طریقه ساختن
او آنکه مار زهین خالص را در جوهر کبریت ممزوج با آب حل نموده تا دیر شدن شود و بعد صاف نموده در حمام
ریگ آتش ملایم بگذارند که سلفات مار زهین شانه شانه بسته شود پنجم است مورنات مار زهین که این
تیز مانند نمک مذکور ساخته شود و لکن عوض اسید سلفریک که جوهر کبریت باشد و اسید تیک که جوهر نمک
باشد و اسید موریاتیک که جوهر نمک باشد ممزوج با بکار برند ششم است استیزو آسیتات مار زهین
طرز ساختن او مثل مار افیون خالص را در جوهر کبریت ممزوج با آب حل نمایند تا دیر حل شود
و اسید نیتریک یعنی تیزاب مقطر حل شود و محلول افیون که در کرده بریزند افیون ته نشین شود
ته نشین شود که در آن در دفعه یکی اسید و نیترات مار زهین و این نمک از دیگر استعمال را زیاده کم
نمی شود و باید استعمال شود اما بجهة قبول کردن معده بیمار این نمک عوض استعمال می شود در صورتیکه
بخواهند قوه خواب آورنده مار زهین را یکبار برند مقدار او بیشتر از سایر اصلاح می توان داد و چنین
این نمک از جمله نمک هاست که در میان آب حل شود اما او را بطور کرده بطور حب نمایند بعضی آن را با جوهر های
افیونی کرده این است طرز ساختن او مثل مار افیون را در کرم جوهر او بریزند و آن را از روی
او برداشته جمع کرده آب را بسیار او بریزند و آن آب را نیز از روی او ریخته و اسید را که مار زهین در ختم [illegible]

آب دیگر ته نشین شود و بعد آن آب را از جوهر تصفیه نموده و حل تمانیه و جوهر نوشادر را بیاشیند تا مار افیون در آن ته نشین
شود بعد او را صاف کرده و در آن آب مصفی جوهر کوهی شود محلول در آب مقطر بگذارند تا نمک ته نشین شود و اگر
بگذارند که دیگر ته نشین شود و این نمک که دار بزرگ باشد بر آن آب از روی سلامتی صاف نموده و این
آب مصفی است شاید بگذارند در آب صاف نموده و محلول نگاه دارند در آن آب مصفی بعد آن چند
قطره عرق کوکرد بیاشیند تا اسید سلفات که ته نشین شود و بعد صاف نموده و در آن آب
مصفا کریستال های پیدا می شود داخل نمایند و مقدار بسیار بریزند که دیگر جوش کند و بعد او را بجوشانند تا کمتر شده
و این ته نشین را داخل آب کرده دوا را مقطر کن اسید مورنا تیک بگذارند و بقدری بریزند که ما کاغذ
آبی را قرمز کند و بعد او را صاف کرده بجوشانند که بعد از جوش جمیع و در گرم او می شود و این شاخه شاخه
بسته شود و این نمک را گرفته با محلول کریستال پوتاس بجوشانند و در هنگام جوش ببرید و بعد او را بجوش
حل شده و کوده این ته نشین شود و کوده این را گرفته بجنبانند آب شسته در میان آن بین کاغذ بگذارند
و این ثمیت تر کوده این خالص اکثر کوده این را با مار زهین چند تفاوت است و آن آنست
که بعد از استعمال مار زهین و افیون تسکین معده روی می دهد و کوده این چنین نباشد و نیز چه از استعمال
مار زهین دل و هم سکین است و در اکثر آدمی صورت می دهد و خواب های هولناک بیند و چنین تسکین شده
بروی هم افتد که شوانند باز کند و چه از خواب بیدار شود مرض اول نحو با خبر نباشد و نمانند که
در کجا است و در کوده این در حقیقت است که خواب او را آرام و بعد از بیدار شود و چشمها شفاف است
و بسیار ملایم صحبت است و هم چنین مار زهین گاه باشد و نیز در استعمال مار زهین تسکین نیز بهمرسد

و از این

و لنوز من در جلد بیدا آید در استعمال کوده این نظر ما هیچ سوزش مرون نمکی نیست و این طبیب در زنده
بار شرم که جبیر در ادویجات پیچ نمودی که در مرکب از بخیض مرضی در دو او مار نمک خیده در صورت تب نقض
بیماده و لرز و جا بعد و ما نحوف و دار کنند و شستن بجوش استعمال کرده این فرانت و نیز
طبیب دیگر ما تشی نام در در د حنفیات سهود و عرق ها که بهیچ دوا معالجه نشده بود بریات مورد
این معالجه نمود نهم جوهر ترکیبات کشته تر کو این است مرکبات در ساختن مار زهین تیز ترکویی بکار
می شود چنانچه مثل ساختن مار زهین ذکر شد و طرز مخصوص در ساختن ترکو این آنست که یکی جزء
جوهر افیون یعنی آنچه از او که در آب گرم حل شود گرفته چنانچه در کوده این مذکور شد آنجوهر را گرفته
در جوهر سرکه ما بدید نمک مخلوط نموده بجوشانند و حل نمایند و در آن ضعیف جوهر نوشادر ریخته تا دیر تر
ته نشین شود و بعد از این نمک را گرفته خشک نموده در الکحل آب جوش بقدری حل نمایند بجوشانند و در
هنگام جوش در ان اضافه نموده و در سرد شدن نمک شاخه شاخه بسته شود که آن ترکو این است و این
جوهر را از جمیع ترکیبات افیونی کمتر بکار برده اند و یک کنم او را در نزد حل نموده لیکن اثر خواب
نداده و در خواب او را نیک نمود و استم او را در خیس سر که نموده و لکن او را بغیر تشنج خفیف سیستی دیگر
رخ ننموده و در طبابت او را استعمال کنند مگر در وجع عصبانی مجرای بول و طریقه استعمال آنست که دو کنم
ترکوین را با یکی جز خود عصاب بسوده و نیم حوش سانده شخم تر او حل نموده در مجرای بول ادخال نمایند
حقنه کنند

اما آهک

که نوره نیز نامند از جمله ادویه ایست که از قدیم تا حال مستعمل است
و اینجو را طبا او را در مرض استعمال نموده اند هرگز خالص او را یافت نشود بلکه با آب نامی ترکیب دو شیء ممزوج

بجهت مقاومت با سیماب که ترکیب شده و کم بخورد و مرهم و حقنه کرده و ممزوج کرده او را در شده که شود و هر روز نغر
بود او را تا نهایت حرکات باقی شود و بجوهر رنگ زیبق در بعضی معانی باقی شود و آنچه که با سیماب رنگ ممزوج
است و در این صورت از خلاص نموده است خالص گشته که در صنایع استعمال شود و چون از ابتدا او را زنده داد
هوای رطوبه که از وی منعقد شود و آنچه که در صنعت نباید استعمال شود و در طبابت اعتباری ندارد پس
باید او را از هر رطوبه صرف ساخته و از آنچه باقی است و زنده کرده است و چون آن را به این روز زنده دارد که
مانند آنچه زیبق است مقابله نکند و صورت صغیر مجموع نکند و کرده منعقد شده و بعد از آن پخته
منعقد شود و او را زبانی و آتش هیچ را در آن شود نماند و چنین سبب طبیعت پس منعقد شود او را به آن
شود آنچه نماند و از این منعقد که در تفاوت این دو قسم آنچه که با سیماب است که منعقد شود
آنست که آنچه با سیماب منعقد شود سیماب را در آن شود و هم کار نبات است که شود نماند و در حقیقت هوای اوست
با او سیماب که رنگ بیشتر نکند و این قسم غیر که هوا منعقد شود در صنعت نباید که رنگ و نیاید چنین نمود او
قوت او بیشتر شود و او را آتش در همه با سیماب کار نبات خارج نکند اما آنکه به تحقیق با سیماب منعقد شود
در صنعت نیاید و در آن حل نکند و در آب سیماب بیش از آن که هم حل شود لهذا اگر او را در آب سیماب و حل نماید
و آن آب را بجوش آورده حل شود از آن حل او را محلول شود و آب که بعینه آنچه در او محلول است باقی است
چون در هوا ماند حل تعقید در او باقی شود و از آن سبب آنست که جذب سیماب کار نبات از هوا نموده
نکار باد در شود اما آنست که آنچه در قسم سیم قوی تر نباشد و بعضی که به یک لحظه که از آن
دست را مجروح سازد لهذا در معده نیز بهمین از آن نماید و این است آنچه سبب آنکه آنچه منعقد شده را

خوانند که عوض او را احراق و تندی باشد لهذا اثر سمی او ظاهر است و سبب آنکه از آتش که نجوش آمده و به
دم شده نیز اثر سمیت ظاهر است و در زنجبیل او را ابرکه و جماعت از اطبا استعمال آنها در طبابت معمول
بود یک نقطه هم دیگر معتبر نیست اما استعمال او فقط هر سه نوع بود اول آنچه که کار است سیم آنچه کشته او را هم
سیم آنچه به تخفیف رطوبات اما طریق اول که آنچه کار است او را به تبه و بریان نماید و غیر خمیر ساخته چنین
از ابتدا در مرض ساخته نماند لهذا او را بعد از آنجا موسوم نموده اند طریق ساختن
او چنین است که با سنگ بنجر اندک مالیده آنچه بیند تا نشود و در هوای خمیر رطوبه به یک جا لکه به بینند
و حل هم نموده و اثر آن نکنند و در تیر آن حکم بینند و چنین خواهند که استعمال نمایند تا آنکه رفته
با الحصر خالص خمیر نمود و در موضعی که خواهند از آن استعمال نمایند که از وی ریزه عضو را زخم نماید
و چون اینها از وضع با سنگ تیز با یک نخواهند باقی زخم نماید که در آن هم نموده هم تا از جمله الاکات است
زیرا که آن نیز موارا ببرد و چنین قوای بر روی جلد مالیده در اینجا مجروح زند اما طریق دوم که معمول او را
در او را اسکه از منفذ نقطه هم سیره پشه با رخچه در آب کیک حب نیز ببرد و در آن که از دم اما طریق
سیم که بجهت تخفیف استعمال کنند در رطوبتی که به حق تنقیه نمیدارد که تو در آتش کالنده برو مانید در بخش
و از قاعده بدر خارج شود نگار دارند اما استعمال آنکه به جهت آنچه بیند از آن طریقه دیگر
ما نند استعمال شود و در هر حقیقت حال آب آنکه گفته ایم آنکه در او محلول است قدر شربت او نیم
الا شد مثقال است به سه دانه ممزوج با شیر یا طبیخ حب و یا دیگر طبائع که استعمال شود و آنقدر
اطبا گفته اند که اینها از آب آنکه دارد خصوصیات و در داشته در رشح معده و هم رشح معده المجه

و هم تقویت وحی طبی او قوت دهد و چون بعضی حتی طبی قوت دهد لهذا در اسهال مزمن او منفعت بخشد
و نیز دوای خاص مجرب است در سنگ مثانه که او را سیماب و یک بجهت پیشه زیرا که در خارج تجربه شده و چنین
سنگ مثانه را در آب او انداخته محلول شده و در سایر سنگهای مثانه و غیر آنها و چنین او را سنگ مثانه باید او را
بمرور زمان دادن او را در دادن او بدیه معده از غلط که به جهت او در دادن او رشح معده تمام شود لهذا
بهتر آنست که ممزوج با شیر تازه استعمال نمایند و نباید که در دوای سنگ مثانه که حق و جوع است نگار برند
زیرا که حق و جوع او را که نه الضاد دوای خاص مجرب است در سنگ مثانه غیر سیماب مزمن زمانی که یعنی آنچه نکرده
نماند اما ترکیبات او که اول است سیماب او تو نیز آنکه ترکیب شده با گوگرد و ظرف آن حتی او چنین که کرده
و بگوید آنکه آب منعقد شده او سیماب چنین در ظرف سنگی آتش ملایم بگذارند تا آنکه منعقد شود و او را جای که
برنید منعقد شود و چنین منجمد باشد حق او را از آتش برداشته در سنگ هم بر ریخته با منجمد کرده و او را
خرد نموده در شیشه نگاه دارند و او را هم بینند تضایع کرده و این است سیماب شو که از جمله مجربات
است و چون عقد او از دست نماید و اگر دهد نماید معلوم است که رشح معده از آن جمله بایدکه ترکیب
شده نیست او را از ابتدا نمود و او را مقدار کم به با آبهای معتدل که کرده در او مضرت بخش نکند
او را در دو سه مثقال از خالص ممزوج به بعض از آنها سر کرده در ظرف چینی با آتش ملایم مضرات سرشته
الصاد و در جرب دوای مجرب است که من کرده ام او را در سر تقال و غیر در جرب و داء جرب تنها نماید الفتی یعنی
اطبا در کوفت که اثر او به جهت در جرب است او را هم همچنین خاکستر داخل نموده تمام نمایند تا آنکه مانع
باشد از سیلان او و نیز طبیبی نوشته نام غیره در مرض نقرس استعمال کرده و بسیار منفعت بخشیده و قسم

داده است که او را در مرض نقرس استعمال نماید که مرض نقرس از ایشان برطرف شود و طریق استعمال او در شب یک مرتبه
هر روز حب ده گندم میداد و کمتر میداد و در صورتیکه اثر زهر ممیز نمود بعضی از آنها اخراج عظیم میشد اما یک فقره
صحیح است که در روز سه مرتبه هر دفعه سه گندم او را داد و چنین طبیعت مخلوط میداد و تجربه او ترکیبات آنکه
سلطان است که عبارت از آن کیسه و منظر او را دائم تا تبخیر دوائیکه قدر آن از داغ مزاج است که آنکه نخست
شود و چون آب زهر و آن کشته است شود که آنچه او را کشته است و اینکه در طبابت استعمال شود که
در فتح عظام هم طریقی بود از آنکه موضع شکسته را به یک یک خلط او داده و مدارا کنند حبیه و بعد
اجزای او را کج که معتدل القوام شده آلوده نموده و بدان عضو چسبانید و به تخته قد راست دیگر
ببندند که بعد از تمام خواهد یافت سیم از ترکیبات آنکه معروف است شورت است طریقه ساختن
او چنین است که از نبات شوره را در هم نمک ممزوج با سیماب ناسر شود بعد او را در صنعت دوغ منعقد نماید
اسفیداج و دوده با طعم شده و تیغ که زود رطوبت هر دو به جذب سازید و این نمک در بلاد مختار
استعمال شود که در آن چهار گندم در آب حل نموده در بعضی چهار حب بتدریج دهند و نیز استعمال کنند
تجربه شده است و در آن خدام و غیر او را ابتدا حین استعمال کنند احتیاط زیادی کنند از عقب آنکه مبادا
قلیات و مرهم که بکار بر ترکیب شده سیماب نیز ضماد و اکثر چنانچه این نمک را در حلق آن یا نمایند
از آن را بلیع سروی نماید که در امراض عارض و در آن به تجربه استعمال نمایند به آب مزاج ایم از ترکیبات
آنکه کار نبات شوره است که کم بخورد و هم مرهم و حقنه بشده و اینها را در هر خلل استعمال نمایند
بلکه منفعل او را در نخسته استعمال نماید به طریق که معمول جوهر قلیات در آب آنکه ممزوج میلود

وورودی اسب کرده و لعبه نیز دور اگر قسمت میانی صراحی کا نعمه بکنانند و انبیق را در زاد تند ارش معیده
انتقال نمایند و بجهة اینکه هیچ سم از او حاصل نشود اورا بار دیگر ترکیب نموده استعمال در زرد و قرار شربت
او از سه گشته الهیتم نیقال بود پنجم از ترکیبات آهک اسیات است و شربت و این نیکه ساخته شده و ماخته و اخضا
القوه بطبع تغیر مروق را یحیه بوده و با آب نه دراب حل شود که از جمیع ترکیبات اهک سریع التصعید است
وور الکهل نیز محلول است طریقه ساختن او چنین است مروی ضخیم که یدیه و سرکه بعضه را در روی او ریخته
تا آنچه بعد حل شود حل کرده بس از آن او را صاف نموده در روی آتش گذارند و آتش را کم نمایند تا که از او
بسته گردد و بعد از آن نمک را گرفته خشک نمایند و این است اسیات که تو وارد از ظاهر ناپلینی استعمال
نمایند و قدر شربت او از شش الی بیست گندم در اب مقطر حل نموده استعمال دارند ششم از ترکیبات اهک
الی یو تی گرات که ثوت که مرهم اهک نیز طریقه ساختن او چنین است که بالفصه جزو تنخ ابریم
شیت جز بر مرورا در شیشه نموده خشخشه نمایند تا نه صاوون گلهه و بعد از اوقات بسم قدری حصات
اقیون داخل نموده اند و این مرهم مستعمل است جراحت سوختگی و شقاق پستان که از جملاوه حیرت است
کرده روی او چه هیم ولاکانه عطار کمیته و بدان موضع گذارند و در دو روز اول هر شش ساعت
تا هشت ساعت عوض کنند و هر بعد را در شبانه روزی دو دفعه عوض نمایند هفتم از ترکیبات اهک
سولفوز و از قسم تو بایست و چنین صفت است در موضعی که نوع هضم استعمال نمایند بسبب ج شدن الخ لور
در اروبت بیدا در تعریف خجه لور صفت ذکر خواهیم و طریقه ساختن او را بیانی خواهیم نمود
انشاء الله تعالی واو استعمال شد در جراحات عفنه اتوان حاصل میشود از تاثیر تموت بالکهل و اورا

اقسام مختلف است قسم اول آنست که از ماهیه روغن چرب کاریته و ادسیه فرنقونیک ساخته میشود
ادسیه ادینیک صبغی ابیه مسم آن است که مرتب آن از ماهیه روغن پرده کاریته و عجاوز روغن تصعید
الکسیژن امیروغن هم داشته بشد که برچیزه ادسیه نامند صبغی آن دارد دو اران جمله اینها ادسیه
بروزیک و اترسیه دوئیویک و اتریسیه نوملریک قسم دوم اتر نامند که از اتر قسم اول آن
سکاراالفوامی کسیژن دارد و صبغی استند مانند اتر اسیتک و اترفورمیک و اتریوتن و اتر
اتر مانیکه در طبقی صنعتی است که اتر بیشتر اول اتر سولفوریک جز اثنا شده مخلوط شیم
اتر نیتریک جزو اتر اسیتیک و دار ما پجه نیز قرقم داخل اتر شیم و لی در فعل اتر ذکر خواهیم
قسم اول که اتر سولفوریک است جسمی است سبک و بی رنگ و روشن خوش بو و شدادیک مانند و ضم
در دهان کم قدر انبساط بوده و بعد خنک کرده و فرار است بسیار سریع آن در جریان حرارت بجز این امر
و مرده در مستعمل بوده و هنگام مستعمل بوده شعله زرد و سفید و مقداری دوده و برده نرم تر آن الکهل ممزوج و درده
قسمت این نیز ممزوج بکلهه و بسیار حلال است و طریقه ساختن او چنین است قرع و انبیق را اول ارکرده
در قابله و نفت جانب اشد و صحه محکم نمایند و وقوع اردهانی انبیقه تهم که از آن بر کوره لوله را نمایند
و بابید در کارستاه انبیق سوراخ مدوری باشد و بعد از قیف لوله طویل را بر گرفته که پیاده و غیر شبه
ترشیه بعد از آن قیف که لوله او چند تر است گرفته بر سوراخ انبیق نهاده چنانچه تر قیف سودای
نیم قرع رسید و بعد پیمانه را الکهل پر نموده در میان قیف ریخته و بعد قیف دیگر که لوله او کوتاه تر است
گرفته و در انبیق نهاده که بقرع داخل شود وی لوله او و داخل الکهل شود و بعد یک پیمانه جوهر کبریت نموده

کم کم در میان قیف ریخته تا بخار او در انبیق را نیز انده و بعد قیف را برداشته با چوب پنبه سوراخ فوقانی را گرفته و اطراف
قابله رایخ کمار ادم و بعد کوره را آتش نمایند از اینکه شعله آتش به قابله نرسه زیرا که اتر زود مشتعل شود و ابتدا درجه
لوله انبیق تندتر باشد که قابله از کوره دور تر باشد بهتر است و بهتر آنست که لوله انبیق را از دیوار کوره رانده
که قابله در این دیوار باشد و تقطیر نمایند چون قدری از او تقطیر شد آتش را از زیر او کم نمایند چنانچه بیع وزن
از آنچه در قرع است اکرا خالی کنند و اتر را از میان قابله بگیرند و اگر خواهند که باز آید جمعه دوزان سابق
الکهل در میان قرع بر دمی افزایندی رخته و بستور سابق تقطیر نمایند تا از وقتی اتر در مرتبه دوم او بخار سوم
نکشد و چنین نموده و در قرع و انبیق نهاده آتش ملایم تقطیر نمایند که نصف او تقطیر شود و آنچه در قابله است اتر
خالص و پاک است که او را اتر سولفوریک نامند و تازه او با عدم حموضت است ولی چنین مدتی از او بماند
و یا در شیشه دهن باز باشد قوه فراری او کم شده حموضت پیدا می کند بهم ساند انتها آنچه خاصیت که دارد اتر است
در اتر تازه است نه کهنه و از برای نگاه داشتن اتر باید او را در شیشه های کوچک نموده در او را محکم ببندند
و این بجهة آنست که هر وقت خواهند استعمال نمایند شیشه را باز نموده بکار روا از نم و سبب آن و
شنق آن اینست که در ماندن اسید استیک صبغی آید مانند الکهل که شراب بود ابتدا آنچه عدم حموضت
آنست که قدری بیفزایند در شیشه بریزند و اتر روی او بریزند تا حموضت بهم رساند انتهی که از خوردن
اتر روی هوا انیقرا است حالت جکیمی مستی و غش نخور اتر را در یک ذره در یک مرتبه بخورده و بکنه که اتر
رود و اوکه سماع شوانی او در انتهای منعه که از خوردن او دهن گرم و هم سرد شود و بعد اول ع
نماید و بعد از خوردن حرارت از دهن اتینه انتها یاد و بعد اشتها بیود و چنین بود و جمع آن از دهن زاید

علامت مانند علامت الکهل روحی بود ولی انقاره که میان این شئی است از تغییرات که دارد او الکهل تاثیر و قوه
حیات بیشتر جزم بود و اثر او زیاده طول کشد ولی در خوردن اتر دوار و سکته و اسرع حاده اد و شیخ حکیم جولیانس
نام وصیحار دهریکو و چنین است بعضی همچو که از روحی هم احساس ساید ولی این علامات پیش از یک ساعت طول
نکشد و بعد بجای آمده نوعی از استراحت حصول یابد و روده مائیه و داشته اما نوبت ساتم و قصه در این مقوی در ای جان
دول ابد است اما تاثیر اتر در امزجه مختلف است در شخصا حکیمه سامه نی قوی است اتر داوله بدارد امر
و صلاح دست بر دو خون نمایند و بعد چهت اینده استعمال او شد ته مرا ایعر اعلا خطر شود که ذکر الکهل باشد
که اگر چنانچه میخواستها او را استعمال نمایند و اتم پیراز اجیم غیر است الخ و ضابطی معده را قوت داده و قوی اند
مانند الکهل عشاء مخاطی معده را متورم نزد و از این جهه دوا سازی موسوم سه بوسکه سرطان در قوت
دارند تجبهه رفع وجع او را بیرنو شید و تب دیگر نیز دیگر کرده تا بیست یا آن تا قبال در حیث و حصار عرق یابد
بد و بعد از حدوث او را اشتیر نموده جمیع علامات از تا لای الکهل در او بیدا بود الصنا متعلم انگلیس الیتو نوی
نام داشت در علم سمیات کتابی نوشته حکایت میکند که شخصی را معده کمی درد کشته شد تا بعد از چند روز
مرتبه نوبه مرض او بعد او را گرفته اذیت میداد و بجهة رفع اذیت اتر میخورد و کم کم از آن معمول مالیده
و چنانچه مثقال باشد و بعد یحصل از این حکایات معلوم شد که بعضی عادت میتوان بمقدار او را بر این حبه و ایکارا جنبه
از جمله سمیات است که پیش مثقال او را بانیات خورانید و بعد از چند دقیقه آن اثبات بزمین خورده و قوه آنکه
سر خود را از زمین بر دارد نداشت و اخیرا معلوم و آنچه از فرقله نام نقل میکند که بیست مثقال اتر را
بنگ اده بعد از ده دقیقه آن حیوان بیحال شده و بعد از بیست دقیقه عارض شده بعد داخل او را تشنج

نموده بند معده و سرعت او و خفقان مرتفع شده بود که برنگ تخم کرده بود والفیه معمول و دو اسهال از سرعت کمتر نگاه

اسباب آن سازی او نکته ای تغییر اثر در کارخانه پیچیده افتاده و بیهوش شده تا چند ساعت بیهوش بود

انکه او را از کارخانه بیرون بردند در وقت کمال آمد بنا بر این احوال معلوم شود که اثر بمقدار کم محرک و مقوی

از تمام اعضا است تحریک تند نماید و بمقدار زیاد معده و معالجات متوسط کرده و سکته عارض گشته جمیع علامات

مانند علامات اولی در الکحول است اما استعمال اتر سلفوریک در طب بیشتر بجهة تسکین اعصاب است اما خارج

ما لکه استعمال اتر بخارج دو خاصیت متضاد از او حادث میشود یکی برودت و دیگری حرارت بجهة برودت

که از او حاصل شود است که چون اتر را بر روی جلد بریزند و روی او را نپوشانند بجهة تبخیر اتر احداث

برودت نماید و چون روی او را بپوشانند احداث حرارت نماید و هم یک از این دو خاصیت در امراض متعدد

دارند اما بجهة برودت او را استعمال دارند در صداع ساذج که در شقیقه طلا نمایند و در وجع دندان

که عوام او را کرم خورده نامند در روی او بریزند و از استعمال او که مشهور و مجرب است در فتق امعا که مختنق

بشود استعمال دارند نخستین طبیبی و اینه که او را و این شخص میگفته در مقام سال تجربه کرده از این بیش در هزار

و معقصه شمار دفعات معین اتر را تجربه نموده بطریقی که مرض مختنقه را با بطریقی تمام از قبه و ...

اتر بر روی فتق ریخته برودت و حرارت میشود که از این برودت ... منقبض شده و ... طبیعی ... خارج

بوراق سال ... او را استعمال دارند اما بجهة حرارت او را عوض ... دارای ... ادارند و اوقات

او که ... و طریق استعمال او است که پارچه ... را ... خواهند ان موضع

نمایند و در اتر ... نده و ان موضع ... بر ... ان ... بپوشانند و اتر را

دران موضع کذارند و بچه شمر را که از کثرت ان پارچه ها موت ... از ... و از ... کذارند و ... آن را

هم بکیرد و بعد از ان دستمال دیگر ... او بندند و بعد از پنج الی هشت دقیقه ان را از روی او بردارند در آن موضع

حرارت پیدا شود اما استعمال او بداخل اول برای تسکین استعمال دارند استبداد ... حبان ماء ... نوشته

بعد پنج الی شش قطره اتر را بنوشند و از ... و از ... است ... ترتیب والفیه ... نفخ معده استعمال

شود دارند تا ... کنم در ... شود و طبیب الیفونتش نام حکایت میکند که شخصی ... که

که ... سالی ... او در ... اتر را ... نا ... نوشید و ... حب ... خورد

... از او ... خارج شده در ... عصب ... نفع از او دیدم و استعمال اتر را ...

دانسته در هر پنج ساعت ... و قطره ما و خورانیده انتفاع یافت والیضا در مرض ... بتجربه شده

که ... صد قطره استعمال کرده حفظه را لازم نموده و چون ... حفظه ... مقدار او ...

کم نمایند والیضا در حب القرع که ... استعمال شود منفعت بخشیده و طریق استعمال او است

که اول ... اتر را در ... ریخته بنوشند و بعد ... دیگر ... تحقنه فرمایند

و چون ... از خوردن اتر ... الی هفت مثقال ... و بخورانند که حب القرع ... بیرون

شده اخراج سازند اما در استعمال ... اتر ... ... از ... شربت ... از قبیل ... نوشته

... اتر سولفوریک اول است

اتر ... وان ... که اتر سولفوریک را ... الکحل ... والیه را ... اتر سولفوریک

استعمال شود ... استعمال ... و ... اتر سولفوریک است ... اتر سولفوریک ...

مخصوص در او ... استعمال دارند ... اتر سولفوریک ... اتر ... بطریقی ... که

... در شیشه ... و در او ... در ... خفقه

... در میان ظرف ریخته و اتر ... در ... و ... در ... ظرف ...

... اتر ... و ... ترکیب اتر ... است ... که ...

اتر ... استعمال ... اتر را استعمال ... و ... شربت ... از ... مثقال ... نوشته

... اتر سولفوریک شربت ... اتر است ... شربت ... و ... اتر ...

... قند ... شود و ... از ... مثقال ... ظرف ...

... ترکیب ... است ... اتر را ... نموده ... حرارت

اتر ... معلوم ... اما طریقه ... در استعمال اتر که براه تنفس است ... استعمال

دارند که ... اتر را ... اول ... تنفس ... استعمال نموده اند

و نخستین طبیبی که او را در عمل جراحی استعمال داشت ... نام داشت در ...

... او را ... طوایف ... او را قبول نمودن ... استعمال ...

و ... استعمال اتر ... تحفه ... که او را ...

... او را ... استعمال نموده ... تنفس ...

... بیان ... و ...

... در برخی از ... استنشاق ...

... در شیشه ... که ... استنشام کرده ... که ... استنشام او ...

... از ... استنشام ... و ...

... اثر ... بیهوش شده ... والیضا ...

... در ... ان کرده ... استنشام ... تنفس ... اخراج

... شده ... و ... تنفس ... شده ... و ...

... استنشام و ... و ... اتر را

استنشاق ... طرف شد ... استنشاق ...

در عمل ... استعمال ... والیضا طبیب ...

نام اتر را ... استنشاق در مرض ... استعمال نموده ... استعمال

میشود الیضا طبیب دیگر ... نام داشت ... اتر را ... استنشاق ...

استعمال ... و ... و در دفعه ... استنشاق ...

... بیهوش شده ... خوابیده و ... سرطان ...

استنشاق ... سرطان ... استعمال اتر ...

... استعمال ... تنفس ... استعمال ... در ...

... حکیم ... استعمال ...

... استنشاق اتر ... استعمال ...

وبا بسته انتظار کرده‌اند زمان بیهوش کردن و بیهوش شدن تأثیر او در مرتبه مختلف است بالجمله حالت اثر
حالتی است و شخص علی‌الدوام موقوف است اکثر اوقات از پنج الی چهار دقیقه بیهوش شود و گاه تا دوازده
دقیقه طول کشد و در اطفال زودتر تأثیر کند تا در بزرگان و در بعضی اوقات ابتدا اثر نمایند و بعد بیهوشی
بیهوش نگردد و از ضعفای یکی که عادت به شرب دارد در شراب زیاده نمایند چنانچه جراحی نمودند در استعمال اثر مذکور
تأملی داشت و شخص که هر روز یک بطری شراب عرق داشت خواست او را بیهوش نمایند بعد طول کشید
و شخصی که بعد فتقای اثر بیهوش شود اگر به تفاریق اثر ریشه نمایند و ابدا نشد تا آنکه اثر فرو کرد
در جوف بینیه شود و اکثر اشخاص هر دو اشتشاق نمایند بیهوش نگردد و کل فرح و خوشحالی در بر دارد و بعد از آنکه
مدت بیهوشی بسته است به آنکه مدت بیهوش شدن یک ساعت یا نیم ساعت بر مدهوش مانند اما حالتی که
از بیهوشی اثر روی دهد این است که مدهوش گویا به خواب شیرین رفته باشد و اعضای او جمیعاً بیحس بود و عضلات
او ارادی سست و منبسط کرده و فک زیرین افتاده بود و رنگ چهره مانند گل بیغیه که بطوریکه در آن
گمان کنند که مرده باشد و در هنگام نفس سرعت بهم رساند و بعد از آن که و چند خوب بیهوش کنند و دیگر
از خارج با خبر نگردد و اثر ترکیب کیجا یا ماده قریه تمام بدست باشد چنان شود که هیچ حرکتی
نفهمیده و اکثر از خارج خبر نیابد که هر چه گوید یا شنود و مانند کسی که در فرح و فلک است باشد
و در بعضی مانند آنکه خواب بیند و لکن در بهشت و امثال آنها روند و بیهوش آمدن از بیهوشی اثر بیک
مرتبه باشد بلکه تدریج است و اکثر بعد از اول آمدن از بحر سیکنه تیز خبر دایره نمایند و در بعضی صداع
پدید آید و طعم او در دهان بد بوی منحرف شده و دهان تازه مانند آنکه از اشتشاق اثر نفس بیه شود و تجربه شده

که در این باب کرده‌اند آنست که حیوانات را اشتشاق اثر کرده و در حین تنفس او را فصد نموده خون سیاه
از او خارج میشد و اینچون که یا حس میشد و لکن هر اشتشاق اثر ترک کرد برای سالم تنفس میشود چنانچه اول
فصد می نمودند خون سالم از او خارج میشد و جهت سیاه شدن خون معلوم نیست که از خون شدن اثر در خون
است و یا آنکه در اشتشاق اثر دم ترک تنفس موقوف باشد و دم سیاه شود اما اعتبار آنکه با اشتشاق اثر بسیار
ان بود که چون اثر را زیاده از اندازه تجاوز نمایند کسانی عوارض او در وجه وضعی در جنبیدن در چنین است علاوه
است و تشنج در فم و رعه روی می دهد و سرفه شدید عارض شود و در بعضی تموج قی پیدا گردد و در بعضی احتمال شود
که در حین اشتشاق بمیرد و به سبب آنکه از تشریح معلوم شده سکته است و این از تپیدن خون در روی دیده
که طبیبان از بعضی فرانسه حیوانات اشتشاق اثر نمودند و ایشان بدانچه هر دو به این از تشریح مخ چنین بود
معلوم شده و در حیوانات دیگر اشتشاق اثر مخ چنین نیافتند بعد از آن از سیر مربوطه شفقی و هم در دماغ او
بدید آن حیوانات بهتر و نیز اشتشاق هوای که بسیار شخص که تنفس اثر نموده فایده کم دارد
اما در تنور العلاج بجهت اشتشاق اثر نوع کرده‌اند که تا اعراض او بود و اول آنکه تنفس معمول
بهر قسم که ممکن باشد متوقف بوده باشد دوم در اشخاص که امراض مزاجیه ثابت و دائم و نحو اعراض است
استعمال نکنند سیم در تقاعد اعراض جزئیه استعمال ننمایند چهارم آنست که در حین عمل اشتشاق
معده و محل سالم باشد پنجم آنکه اثر که استعمال می‌شود از یک خالص باشد ششم آنکه تنفس معمول در
حال اشتشاق به راحت نماید و آنکه سر او بر بستر باشد هفتم آنکه در حین اشتشاق خبر از اثر هوای
خارج را اشتشاق نماید هشتم آنکه اثر سه تدریج اشتشاق نماید تا مدهوش شود نهم آنست که تنفس معمول را

بتعجیل بیهوش کننده که در حین عمل او بی‌بان نماید دهم آنست که چون بیهوش شود بعد از آن یک دو دقیقه پیش اشتشاق
نماید یازدهم آنست که در کیسه که از جوف مجوف بسته نهند بیهوش شده اگر بعد چند دقیقه دیگر اثر را اشتشاق
فرمایند تا خوب بیهوش شود بجهت آنکه اگر در حین عمل به اول آید و بخواهند مرتبه بیهوش کنند
ضرر رساند دوازدهم آنکه اگر جرحی در دهان باشد بلید موظف باشد که خون در آمدن تنفس را غوغا نمود و بجهت
اثر ... دهان صحیح باز نگاه دارند و قیر مو الطبع پی لبها و در لطف دهان که از آن سیزدهم آنست که بعد از
فراغت از عمل صحت تاکم بخورا به چیزی ایذا نرسد تا تنفس ساکن شود قسم دوم از اقسام اثر اثر موریانیک
است طرز ساختن او چنین است که جوهر نمک طعام قدری قسمت جوهر کبریت قوی یک قسمت الکهل خالص چهار
قسمت به تصویر که در اثر سلفوریک بیان کردیم تقطیر نمایند و طریقه ساختن او آنست که اسپیر موریاتیک
را با الکهل خالص و هر به اثر موریاتیک حاصل گردد بطریق که نمک طعام بیخ را با جوهر کبریت یکجا در انبیق
نموده در قرع کننده چنانچه خواهی جوهر نمک طعام کشی و به انبیق دیدن آنکار نموده و تا به که در جوف
او جزو الکهل خالص باشد بیان آنکه قرعنیه و لوله انبیق در میان الکهل داخل شود و ابد شده وصل
محکم نمایند و قرع را بر کوره ... نموده زیر او را آتش نمایند تا دیگر بخار اسپیر موریاتیک که الی ابتدائیه نام
معلوم شد که از ... ... بیان نموده آنست که جوهر کبریت یا برقی ... و قسمت نمک طعام مذاب
چهار قسمت الکهل خالص ... قسمت در قرع و انبیق نهاده و شده وصل محکم فرمایند و قابله را در میان یخ
نهند اما طریقه کشتن جزو با عرق او که او را قرع سازند آنست که گرد ... را در بوته ... نموده
در روی سنگ صیقلی ریخته و الله اکبر ... شود ... ... نموده و میان اثر موریاتیک بریزند تا آنکه جزو ما ...

شود تقطیر

که در او ... چنانچه ... و بعد اثر موریاتیک خالص را از زه لوله که او زه خاصیت و کیفیت این
اثر موریاتیک مانند اثر سلفوریک است و اکثر از حاصل کردن اثر موریاتیک از اثر سلفوریک بهتر است
سیم از اقسام اثر اثر نیتریک است طریقه ساختن او این است که تمام سبابی نموده که نشسته یک جوهر شوره
ده جزو در قرع کرده و انبیق برآورد که از قرعه تا بوته که در قرعه و انبیق نهند و قسمت الکهل خالص و یک قسمت
آب در میان او ریخته با انبیق وصل نمایند و لوله انبیق در میانی این آب و الکهل باشد و از قرعه دیگر او
لوله خارج شده تا به دیگر رسیده باشد و انبیق قابله چنبر را در میان یخ گذارده و بعد از آن درز وصل محکم نمایند
و بر کوره نهاده نیز او را آتش ملایم نمایند که بخار جوهر شوره داخل الکهل شده و او نیز بخار شده
در قابله فرا اثر نیتریک منقطر شود و اقسام بجهت که آن جزو بعضی او نیز به تصویر که در اثر موریاتیک بیان
نمودیم مکرر و گاه شوره مذاب را داخل نموده و آتش نمایند و ایذا اثر نیتریک تمام مذکوره نحو ... او را بجهت ...
است قوه فراره او نیز بیشتر است بقسمی که شوانی در ... خالص او را که دارند خواص او مانند اثر سلفوریک
است چنین قوه فراره او زیاد است که بسیار از او تر تیب بشود لکن در زمهریر بهتر است از اثر فطرمال الکحول ...
به طریقی که اثر نیتریک یک قسمت الکهل خالص ... قسمت در قرع و انبیق نموده شده و صل محکم نموده تقطیر
نمایند که اثر منقطر اثر نیتریک ده است و چنین این اثر نیتریک الکهل از او ... در ... حق
کبریت داخل نموده بجهت تنفیح ... منفعت است که ده الی بیست قطره او در شربت‌ها اعلام نموده و هست
و چهارم عدد آن ... چهارم از اقسام اثر اثر استیک است طریقه ساختن او آنست که ... کبریت ...
قسمت جوهر سرکه ... قسمت الکهل خالص ... قسمت ... به تصویر که در اثر سلفوریک مذکور شد تقطیر نمایند -

والفیه بجهة گرفتن باد اورا با عسل و روغن گل ... بجهة قبض و ... تقطیر نمایند و ایضا تیرا ... تمام

مکرر ... طعام و هم ... بجهة ... و خواص ... سفوف ... ضعیف ... که مقدار

چند ... سفوف ... ربع ... اگر ... صحیح

انجبار

... اما انجبار که بفارسی ... تا مدتی ... شجر ... که در ... اگر ...

... که ... روم ... استعمال ... اما ثمر ... از جمله ادویه ... است و

... اورا ... طبخ داده ... ثمره ... تازه اورا ... اورا ... و شیره

... اورا ... اخراج خون ... شیره ... اورا ... غوضع ...

انقوزه

... و ... بود ... زده ... محلوط نموده مانند

... ضماد ... اما انقوزه که بعربی حلتیث و ... انگدان ... او ...

... است که ... و ... و ... تو ...

... است ... اطراف ... ما ... کرده و ... وجه ... اورا

... و ... از ... شده ... اورا ... انقوزه ...

... از ... شود ... و ... چنین کنند و به

... را جمع نموده ... که انقوزه ... و ایضا ... است ... در جوف

... ثقب ... مرضوت ... آنرا ... او ...

... و ... طبایت ... در الکهن حلول شود و ... آب ... و ...

تقطیر نماید و ... به تقطیر نمود و ... از ... انقوزه نمود باید

... و ... سوخت ... طعام ... و در ... ایران در ... طبیب

چنان ... استعمال ... و از ... اورا ... و تشنج ...

تشنج اطفال و ... مالیخولیا و ... ریاح ... و ... و ...

... استعمال ... و اثر ... که در ... طبیب ...

... اسقاط جنین ... استعمال ... ولادت ... که ... تجربه

نموده ... که ... زنی ... از ... اسقاط

جنین ... کرد ... اسقاط جنین نمودی ... که

... انقوزه ... معالجه نمودم اما ... و مقطین

جنین ... خوردن ... و ...

... و ... مطبقه و ... و بابونه و ...

... چنین ... کم ... و ... و ... و بعضی ...

... تا ... اسقاط جنین و ... ضعف ... کم

... و ... از ... و پنج و شش روز اسقاط جنین ...

... جنین ... بخور ... جوف ... خارج شده و ... اسباب

اسقاط جنین اول ... استعمال ... و ضعف مزاج و ...

و ... اما طریقه استعمال انقوزه در اسقاط جنین ...

بیان نموده ... اول مزاج ... تا موعد اسقاط را

که در مزاج ... و مقدار ... و ... ابتدا

تا انتهای ... مثقال ... تحقیق ... استعمال ... نموده ...

بطریق ... حب ... از ... اورا ... استعمال

میداشتیم ... انقوزه ... و ...

از ... و ... اول ... مقدار ... تا موعد اسقاط جنین

... ابتدا ... اسقاط جنین ... ابتدا ...

... اسقاط جنین مقدار ... انقوزه ... به

... باید که ... انقوزه ... صبح و ...

... بطریق ... و ... مقدار را

... تا ... اسقاط جنین ... آن ... مقدار ... بجهة

خوردن انقوزه ... عارض شود بجهة ... اورا ... و ایضا در

... از خوردن ... شود و ... خوردن انقوزه را

موقوف داشته ... مطبوخ ... طرف ... روانه

و باید ... چنین ... استعمال ... اما ... انقوزه ...

... انقوزه ... معده ... که ... ایضا ... و

... و ... بجهة ... و ...

... اورا ... خارج شود ... اما طریقه استعمال ... باب

که ... اورا ... استعمال ... بطریق ... اورا

... انقوزه ... و ...

... استعمال ... اورا

... انقوزه ... بطریق ...

از جمیع ... و ... معلوم شود ... آنکه ...

اورا ... و ... بطریق ... اورا ... تنه

افسنتین

... اما افسنتین که ... و ... که در ... جبال

... و ... او ... و ... و کل او ... بوی

... و ... و ... اورا ...

اما استعمال او در ... در ضعف معده که ... اورا ... استعمال ...

درد ... و ... مقوی ... بجهة ... اورا

رزه الایت ...

استعمال ... معدی بجهة ... اطفال ...

اورا ... که ... اورا ... استعمال ...

اشق

[illegible]

اشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

اما آذاراقی [illegible]

[illegible]

دردی

[illegible]

بیان

[illegible]

ان ماینیت مقاسی کرده است و اغلب استعمال او بخارج است سیم آنچه تحقیق کرده با جوهر نوشادر بطریق که تکو

کوهر او باید جزو جوهر نوشادر داخل شده ضعیف شود که از روی او صاف نمایند دو دوی تهیه بکمال استعمال شود

دو خارج در دو تشنجی مقعدت که از روی ما حاصل شد طلب بشیره و ما ترمیز نام او در دو با دو جنس

استعمال بنود مستحسن افتاد پنجم عصاره که بیاید الکهل بطریقی که ذکر کرد کوهر را از تمر عرق آتش بروی

او ریخته همراه عرق آن ازرد لو کرفته مجدد عرق را آتش داده او رفته و او را نیز از ریخته و آن

عمل اکثر نمایند تا دیگر طعم آن عرق متغیر شود و بعد تمام عرقها را داخل هم نموده تقطیر فرمایند تا نصف

العرق بر آید ماحصل او را به مقطر شود و بعد آنچه در قرع باقی مانده است در ظرف دهان کشاده خشک نمایند و این است

عصاره کوهر و قدر شربت او چهار از کرد او قوی تر است لهذا شش چندان از کرد او کمتر دهند

ششم اتر کلنی است که بکار بوده است و در شب طریقه ساختن او چنین کرد کوهر را در قرع

ریخته و عرق بر آن کیفیت مقطر بوزن خوب داشته باشد بر روی او ریخته و قرع را در آتش

گذارده و طوری کرد که بخار شده در ظرف چهار طرف عرقی رود آتش به بعد آن را آهسته آهسته او را

گرفته لکن هرازده وهمه را بطریق باقی عرق کرد که مثل مقطر بوده را و باید در ظرف آن را بگیرد

و مرتب ساعت کم شاید و بعد از آن اثر از رد و کرفته نیز لکن هرازده تا چهار روز بخیس کنند

و بعد از آن را داخل هم نموده و آهک کشته شده چندان او را ریخته تا دیگر بخار شده و بعد ببرند

و کذارند تا ته نشین شود که بر روی این اتر کلنی مخلوط با آهک است که ظرف را کج کرده و آن را

از روی او گرفته و او را در یک چند بعد عطار زده تا آنچه ایکه را و است کرده و بعد آن نقطه را الکهل که

لطف او را آب بیاید تو شیده و بعد از الکهل که بر روی او بوده است و حل از او گرفته لکن هرازده و ابقی آن را

کرد و لکن مزوج با اتر کلنی است در الکهل خالص بیشتر بر روی الکهل از روی او کرفته لکن هرازده و ثانی الکهل

خالص را بعد او در گرفته و از بخش اتر را در ماشیه اثر الکهل تمام شود و بعد از الکهل او اکه اتر کلنی از او مجرا نموده

در بعضی مملول نموده و داخل هم نموده و تقطیر نمایند تا نصف شیشه او الکهل خالص آید به مقطر شود و بعد آنچه که

در قرع باقی مانده است ضعیف فرمایند که اثر اتر کلنی خالص شده و او را با الکهل که بعد او را بیاید تو شیده و آن

الکهل را از روی او گرفته و داخل الکهل که بر روی او محلول است نموده و بعد اتر کلنی خالص شده را بقوام

توانا حل شده در الکهل خالص رحین حاصل بر تریبد و صاف نمایند و این ضعف را الکهل و اتر کلنی خالص است

بحرارت ملایم تو شیده فرمایند که اتر کلنی خالص در ظرف منعقد شود و بعد الکهل که بر روی او محلول است

تقطیر فرمایند تا الکهل مقطر شود و آنچه در قرع باقی مانده تو شیده فرمایند که تا منعقد شود و بعد از آن مکرر

چند مرتبه در آب گرمی تو شیده و آن آبها را صاف نموده و داخل هم نموده بگذارند تا کل از او باقی مانده و بعد او را

در ظرف نموده تا سرد شود که بر روی او در ته ظرف شاخه شاخه بسته شود و بعد از آن از قسمت کهل پنج تا شش

قسمت اتر کلنی خالص و سه چهار قسمت از این خالص از آب و چند درهم از قسمت آب سرد

یک قسمت اتر کلنی حل شود و او را با اینها هم تمام و قدر شربت اتر کلنی در ابتدا شانزده گندم است

اما ترکیبات اتر کلنی اول است مقیت اتر کلنی طریقه ساختن او چنین است اتر کلنی را در عرق کرد

مزوج با جیر کرده صاف نمایند و بعد از آن ضعف را تو شیده فرمایند که بعد اتر کلنی در ته

ظرف منعقد لکن و سرد و قسمت او مقابل ده قسمت اتر کلنی است دوم حریرات اتر کلنی

طریقه ساختن او مانند مقادیر اتر کلنی است دوم با سیم سلفوریک حجم با اسید سلفوریک مزوج با یک با دو ده

و با دو ده قسمت سیم او مقابل دو قسمت اتر کلنی را سیم مورات اتر کلنی است و او نیز مانند نمک کند که اسید کلو

را داخل کرده و محلول شده جوهر نمک مزوج با یک با دو ده و با دو ده قسمت نیم مورات اتر کلنی

مقابل دو قسمت اتر کلنی را چهارم سیانور و اتر کلنی است که در اجزای تیزی فوکوی بود پنجم بروسیات

که بیخ دیگر از نجوم مرهات او باشد و طریقه ساختن او در ساختن اتر کلنی مذکور شد و قدر شربت او از

نیم دانگ است و ترکیبات او مانند ترکیبات اتر کلنی است اما استعمال آن در امراض باید در قدیم

اطبای اهل ایران بچه قوه با استعمال نمیکردند اما استعمال او در فرنگستان از سنه هزار و هشتصد و نوزده

علیحده بیش است و از جمله سرفرنکیه او را مستعمل داشتند اول است در این سنه با وصف تمام طبیب نمسه

در مشهد نقود و سکان با این سنه بعد از استعمال اینکه به تجربه که کوهر را استعمال نموده جمیعا شفا یافته

و نیز در اشتهای با مانع شده استعمال کرد بسیار نافع است بتقریر که تکیم کوهر را در جنت کنی زهره گاو

تحکیه تا چند قطره الکهل شاید ده حبوبه و از این حبوب هر روز سه حب باید دهند و یا در

هر سه حب اول تا ده مانند و در آن جوهر که دو مانند منفعت کامل یک تب ایم و در صرع بسم اندک طعم

یک تنه و در آن مرض که مرضی رخی تقاعی تمام و در رفع هیچ اثر نکرد و این تجربه آنکه موعد استعمال او را

در این بیماری کامل معلوم نشده و لیکن در او نیست که در استعمال او در هر ورم مفید است جهام از انها

در اصلاح کفوس داد انبیجی که بواسطه سیت سرد شده به آنکه اتر کلنی منفعت کامل دارد و در علاج عموم مرض

و در اصلاح نصف بدن از طول باید دهد استعمال و حوالی روز مبتلا که بنفع کنیز بدن که منصوص

دو امور بکه تنجی منفعت ندارد بخصوص عارض شد جنانچه بلغم او در هم باشد و یک از اطبای فرنگ این مرض

که یکی از منفعت دیگر انقباضی را اکثر تجربه نمایند نیز مرض و نیز در فلج که منشا آن بغلبه خرس او زخم است دانا و غیره

اهر سه مفیدست و اطبای کبیر را در استعمال این نمایند در اتر خود مشانه که بدیهیه او را دفع رفع نموده دوا این

فانه طریق استعمال شود که نیست هر دو که بر جرح نمیکرد استعمال او در بطریق مشتغل تا دیگر دوای عجب منفعت

پنجم در زوال آب سیاه که اتر کلنی را نمیدانستند نموده در چشم کشیده و یا آنکه اتر کلنی را با آب داخل نموده در

چشم چکانیده و یا آنکه در این فرا رحمی نموده چشم را و یا آنکه بمبلغ فراری تحقیقه از جوهر اتر کلنی در او

باشند و باید در استعمال او در هم رخنه و رحیق استعمال او داده و بعضی منجر از او باید که بعضی استعمال کنند

و دیگر آنکه حقنه شده ای اسهال او آورد ششم در اصلاح عصب ما و جمع کفوس و عصب ربع و معیشت او کرار

که سبب از این سیر این جراحت شده مانند نو صحت و رقم کرده مثال آن ششم در امراض مانند باید او و بیرو

قوت معده و حوالی معده دارد منفعت بخشد نهم از دو جمع عظیم که از کوفت شده استعمال دارند بطریقی

که بگیرم و نیم از یکی از آنها اتر کلنی را در مشتعل الکهل حل نموده از روزه باید قطره در قهوه او بنوشند

و هند واو در حیلی تقیع معالجه عظیمی مرض الموت کنند زیرا که او ملایم مجرا کثر کند آب که بعد

مار و نقوانیه او مانند جرثقیل مایع سیال ذی لون و مرکب است از جزو هیدروژن و کوچک حرارت

و یکی از مهمات است که از جمیع مهم نیت بیشتر نزدیک هیچ نبات جمادات ابدا چیزی خارج باید ابدا

نمیکنند با اعلام آنکه در او موجوداته در نحوه حل کنند از قبیل جمیع اکثر برف آب ها و غذا و

طعام و طبایع اگر چه جز فرار کند که در آب امراض است و سبب امراض و آن که در آن نزدیک داشت و آن

آب

هوای کثیف [illegible] الفقرا [illegible] بجهة انسان و حیوان را [illegible] در حقیقه [illegible] لازم است [illegible]
اکثر انهار که از زمین خارج شوند [illegible] که [illegible] محسوس است [illegible]
کم محسوس اند غیر محسوس است و انهار [illegible] بطریق شناخته [illegible] از زمین خارج
شوند اول اگر [illegible] باشد و [illegible] حکم [illegible]
سرد او را [illegible] اگر [illegible]
[illegible] شود و [illegible] از برف و باران [illegible] شود و
اعلی جید [illegible] خارج شود و [illegible] در حقیقه انسان و حیوان بکار
تربیت [illegible] است از آنکه [illegible] آب [illegible] و آب [illegible] خانه [illegible]
قنات اگر چه [illegible] و آنچه [illegible] انسان و حیوان [illegible]
ضرر [illegible] اما طریقه [illegible] آنچه [illegible] خاک و غیره
آنست که [illegible] اما طریق [illegible]
او [illegible] آنست که [illegible] تعقیل [illegible] در [illegible] خالص [illegible]
منقطع شود و [illegible] غیر [illegible] کار [illegible]
و غیره [illegible] که انهار آب [illegible] آنست که [illegible]
آنکه خواهی تعقیل [illegible] اگر [illegible]
[illegible] غیر [illegible] که [illegible]

چون [illegible] یک از [illegible] منقطع شده [illegible]
خالص [illegible] منقطع شود و [illegible] اگر خواهی تقطیر
[illegible] خالص شود [illegible] تقطیر [illegible] ظرف [illegible]
زیرا که [illegible] تقطیر [illegible]
و باید که آن ظرف [illegible] تقطیر [illegible]
[illegible] خالص [illegible]
در هوا [illegible] خالص [illegible] تقطیر [illegible]
[illegible] منقطع [illegible]
[illegible]
کرده اگر [illegible] معلوم است که [illegible] خالص است [illegible]
[illegible] اما استعمال آب [illegible]
[illegible] اما استعمال آب [illegible] طریق استعمال [illegible]
[illegible] استعمال آب [illegible]
[illegible] اما استعمال آب سرد [illegible]
[illegible] اما استعمال [illegible] و استعمال و
[illegible] استعمال آب سرد

[illegible]
[illegible] استعمال آب [illegible]
[illegible] استعمال آب
[illegible]
[illegible] در استعمال او [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که استعمال [illegible] در استعمال [illegible]

[illegible] آب سرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] آب
[illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible]

از خوردن آب بعد از غذا و ورم معده عارض شود و بسبب ضعف هضم غذا در معده و با آنکه استعمال آب نیز مضرت ... است
مزاج که غالب باشد که در آب حقنه نمایند از آنها بیمار و در هر چه تشنگی ها رود از آن نیکوتر باشد و ایشان را
در خاصیت است که یخ بدن برآرد و دیگر ترشحات [illegible] غذا ... سبب نفع ... کنند و دیگر
استعمال آب سرد بجهت نفع دارد در خروج بواسیر و خفقان و اما استعمال آب گرم و او را دو نوع است
یکی ماء فاتر و دیگری آب داغ اما آب فاتر از جمله مسهلات است و معتدل بود و بجهت آنکه معده را
رخو نموده و طافی المعده را رقیق کرده و اعانت نموده اما آب داغ از محللات است و ...
داغ باشد بجهت ... که ... استعمال ... و [illegible] ... استعمال
نمود بجهت ... دادن ماء ... که ... استعمال
شود آب گرم در ... بجهت ... اما استعمال آب بطریق ... از جمله ... استعمال شود
در گشته ... و مثال آن قسم دویم از ادویه معدنیات ... و آنچه ... و ... بار
آنها ... قسم اول آنست که ... و ... و غیره قسم دویم
ادویه ... قسم سیم ادویه ... قسم چهارم ادویه ... و ... بجهت
تفاوت ... که ... از ... و ... در امراض ...
... و هر یک از آنها دو قسم است ... و در اینجا ذکر نمائیم ... بطور
عموم و ... و در امراض ... ذکر نمائیم ... در ... ادویه را ...
پیشتر زیرا که در بعضی امراض ... از آنها ... و هر یک از آنها ...

ادویه معدنی

محلول

محلول یا مخلوط اند نیز هر یک در امراض مختلفه استعمال شود ... بر خلاف ... عدم استعمال آنها در امراض حاده
و ... و استحمام ... آب ... در ... معده ... عرق ... و ... استعمال
اوست در امراض مزمنه که ... آنها ... و ... آنها در امراض مزمنه ... آنست که آن مرض را
حاد نموده ... رفع مرض شود و ... اعمال ... اگر حرکتی
و ... آنها ... آنها ... آنست که مرض را
از مزمن ... لهذا ... استعمال آنها ... مرض ... خلاف است
لهذا در استعمال آنها مریض را از شدت مرض ... و چنین
در ابتدای استعمال و مرض ... معلوم است ... لهذا ... قوت او ...
مداومت ... عارض شود که ... رد ...
... زیرا که ... مرض ... و ...
که ... عارض ... از ...
شدت ... مرض ... و مثال ...
و بعضی ... رد ... از ... اول ... و اکثر ...
بحران ... عارض ... رد ... استعمال ...
از ... و ...
بحران ... و ... از ... و عدم ... از علامات ... اند

و باید در این هنگام که استعمال را در امر توقف داشته و با آنکه مقدار را و ... از جمله ...
... معده و در ... که ... آب گرم و یا ... زیاده ...
و ... از جوهر ... که مانند ... و ... و دیگر ...
... ظاهر ... و ... نوشانند و دیگر از ... است
و اکثر ... رفع شود ...
... و ... عارض شود در ... استعمال ...
... و ... عارض ...
استعمال آب معدنی را موقوف داشته ... از ...
استعمال آنها ... زیرا که عدم ... استعمال ...
... در هنگام استعمال آب معدنی ... را موقوف داشته
و ... استعمال ... بدان مقدار که ... باید از مقدار
کم گرفته و کم کم زیاد نموده تا بدان مقدار اول رسانند ...
... و ... استعمال ...
نمود ...
... استعمال ... معدنی ...
... استحمام ... معدنی ... و ... و چنین

ابر

ابر ... آب ... استحمام ... استحمام ...
... استحمام ...
استحمام ... معده ... و باید که در این هنگام
قبل از استحمام ... آب ...
... عارض ... و ...
استحمام ... و باید ... استحمام ... عرق ...
و ... استحمام ... آب ... و ...
استحمام ... استعمال آن
... و ...
... مریض ... و هر چه ... نفع ... معدنی
... مریض ...
که ... استعمال ... و ...
از خوردن ... غذا ... استعمال نمودن ...
...
... استعمال ...
... استعمال ...

نمودن کرم لطفاء

مرکب نمایند ولی نه آنقدر که بوی آن آید با آنکه در استعمال ابهل بی احتیاطی چیزی نوع دیگر عارض شود مثل طبقه و امثال
او استعمال آن را موقوف داشته علاج آن نمایند اما تدبیر که باید از او احتراز از استعمال آن بسی متعدد
لازم است آن مقدار است بعضی گویند که بعد از استعمال ابهل نوشته و این خلاف است زیرا که اصل
در مدت تغییر مزاج خیر اعمال … تغییر بدل و ضرر رساند بلکه باید از آن چیزها که از جمله
استعمال او … تا یک ماه … بر … باشد و باید … از اسباب … عنبر کنف
نمایند و چیزها از … برگشتن … ابدان … دیگر … تخفیف در مرض …
و چیزهای … شفقت کند و بیت … که برگشتن … مرتبه … رجعت نموده او را مستعمل
دارند ابهل که … سین … که برگهای … متصل بهم و با خشونت است | ابهل
بار آن گیه عفصه که تخم او و هم برگ او در طبابت مستعمل است و اغلب برگ او را مستعمل دارند زیرا که …
او از … قرار است که … و … مشغول … قرار دارد و … اثر …
… است که اگر برگ او را کوبیده … ورم عارض … که مانند …
… اکال … اگر او را در جراحات … که … روی … رسیده باشد …
و نیز … برگ … زخمهای عفن را … و عصاره برگ او مستعمل …
که … کرم خورده … گذارند که … نموده و هم … که …
است … استعمال کنند … مقدار … عارض
کند و استعمال کنند در … که … از … استعمال … در زخم …

کلما … و خون … از … کنه و … از … سده شده … و برگ
او را مستعمل دارند که … روز … و چهار … برگ او را استعمال دارند و … جدت
… است … که برگ تازه او را … استعمال دارند و …
… تمام او را … در … اعتقاد … از …
و … که در … بهم … عدل از دوازده
… یک … از … دو … تا یک قطره … از …
… و … او را … استعمال نموده اند و مخفف تازه … تمام …
… اکال … دوا … تمام معلم … در علم …
… او را … شانه که … از آنکه … بی اختیار دفع شود متعدد
… دوازده … قطع … و … تخم او …
که … در … استعمال … نموده … از … مقدار … خیار …
او … مقدار حصاره … برگ … آید … استعمال
او … مقدار او را … نموده … اگر ضرر … آید … تمام … قبول … او را
بلکه از … مانند … عربی … از … افیون … و … اقا | انگور
انگور که … زنان … دو انگوریه … مجربت که در … مقدار
… در … نموده … آب … و … تمام … کند …

درخت … شده … طعم … است … انواع مختلفه از او دارد
چنانچه … از … نکستان … از … فراهم آورده اند از این … چنین
… انگور … و … شیره است و از این شیره … چند
خواسته … اگر … بهتر … نشود … در … بیکلام … چیز
… از هندوستان … آورده … داد که … از شیره انگور …
… هم … کرده … دویم … تخم انگور … از … متداول است و … از
طعم … تمام دوازده … است چون …
… که … او را … اثر … شراب … خوب نشود و عوض … در … خند
… تمام … شراب است مراد از آب انگور است … باشد و
… بهتر … باید … شراب شود او را بر داشته
… نموده … از … او را … که کوبند
و شیشه را … و … که … شیشه را … دارند
… که باید … شود رسیده و شراب گردد … طریقه … شراب … که …
انگور … او را … نموده … بهم … نموده … دیگر را دانه
و … را انداخته … فشار داده … از او … تمام
… را … کرده … آب … قدر … انداخته … نموده و در

جایکه … درجه حرارت داشته … آمده … شود … از شراب … که اثر
از آب انگور … و خورده … و این شراب … ضایع شود و … ده یک
… که … شود و این … شراب است و بعضی از این شراب … بعد از
چند سال … که … مانند … شراب … و این … از صفت … چنین
… و آب … بهم … در معده … شود و …
… از این … که … از معده … شراب … قوت … کم است …
… و … مانند …
که … شراب … از شرابهای … که خوب … نامیده
باشد … شراب … است که قوه … را … کند و حرارت بدن
… از … و نشاط آورده و … قوه … از … کند ولی … افراط
و منفعت آن … از … اطفال … در … نفع … ضرر رساند و در اطفال
… خلاف است … و … ضعیف البنیه … استعمال
او در طبابت … استعمال … نمودن حقنه … ورم …
و در … طبیعی … که … از … موضع شراب …
… جراحات عفنه … تعفین … استعمال آن … هر چه … شراب
بیشتر باشد … آن … کمتر باشد … شراب … استعمال … شرابیکه …

والکهرباء داخل کرده شربت استعمال دارند و هر شراب که چوب [illegible] در او [illegible] قوه تا [illegible] شربت [illegible]
قبض شراب [illegible] تبرید [illegible] اما استعمال نماینده [illegible] در انتقام [illegible] که هیچ [illegible]
دارو مناسبه و در ضعیف المزاج و بعد از نزف الدم و بعد از اسهال و در امر [illegible] عرق در
گرمیات [illegible] در [illegible] استعمال دارند و شراب [illegible] چون خورند اورا [illegible] استعمال شراب
قرمز در [illegible] معده نیکو است [illegible] که بخورند [illegible] شربت [illegible] صبح [illegible] غذا خورند
[illegible] معده عارض [illegible] اما عرق وا و مقطر شراب
و ماء [illegible] از [illegible] کشیده نیکو تر است [illegible] و از جمیع میوه‌ها [illegible]
از قبیل [illegible] و امثال آنها [illegible] نموده و [illegible] شیره شود و بعد از [illegible]
گرمی [illegible] که [illegible] عرق [illegible] استشمام [illegible] تقطیر نماید که عرق [illegible] مقطر شود
و تفصیل [illegible] بنجم [illegible] و [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] استعمال [illegible]
و از [illegible] طبیعت [illegible] که [illegible]
اورا [illegible] معروف است [illegible] و [illegible]
و امثال آنها [illegible] حل کرده
[illegible] نماید [illegible] کند تا [illegible]
تقطیر نماید [illegible] و [illegible] نموده تا [illegible]

منظور شود طریق دیگر آنکه در زمستان سرکه را [illegible] و هر چه [illegible] سرکه [illegible]
[illegible] طریق [illegible] سرکه را [illegible] طریق [illegible]
جوهر سرکه که [illegible] شده است [illegible] و [illegible]
کرده اورا [illegible] نماید [illegible] جوهر سرکه [illegible] و صف [illegible]
و در [illegible] جوهر سرکه [illegible] تقطیر [illegible] گردد
[illegible] اگر جوهر [illegible] و طریق [illegible] آنکه [illegible] سرکه
[illegible] اگر [illegible] روشن [illegible] و ارزق [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] جوهر [illegible] نموده [illegible]
[illegible] اما طریقه استعمال سرکه در طبابت [illegible] استعمال
شود اما استعمال و [illegible] عارض شود [illegible]
[illegible] انداز [illegible]
[illegible] سرکه و آب [illegible] نموده [illegible] خارج شود
و در [illegible]
والفیا [illegible] اما استعمال [illegible]
[illegible] خارج شود
[illegible] خارج شود [illegible] سرکه [illegible]

دهند [illegible] در فصل [illegible] اما اناد میوه [illegible] .
این [illegible] شود که بیخ و گل و پوست میوه و [illegible] در طب استعمال شده و از [illegible] در زمان سلف بجهة
دفع حب القرع استعمال داشته اما معلوم است که ابقراط [illegible] استعمال آن در علاج مرض [illegible]
مذکور [illegible] بتفصیل از [illegible] ذکر نموده [illegible] حکیم [illegible] مستعمل [illegible] و از آن
زمان تا حال در فرنگستان مستعمل است و در [illegible] اوقات [illegible] بجهة دفع کرم [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] پوست [illegible] انفع [illegible] مثقال
[illegible] مثقال [illegible] تا نصف شود [illegible]
[illegible] مقدار [illegible]
[illegible] استعمال شود [illegible] مقدار کم
بجهة [illegible] معوی [illegible] و [illegible]
[illegible] استعمال نمود منفعت [illegible] اما [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال شود [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] در خروج [illegible]
[illegible] اما پوست میوه آن
[illegible] استعمال شود

بجهة آنکه [illegible] حیوانات [illegible]
شده [illegible] اما [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] که از [illegible] نافع [illegible]
[illegible] اما آلو که [illegible]
[illegible] آلو [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] استعمال شود [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] ترتیب کنند که
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال آلو بجهة [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] آن [illegible]

آلو

[illegible]

معجون آلو

اوادری

[illegible] اولو [illegible] که [illegible] و در انتقال [illegible] کرده بود

اما اوا اذرده [illegible] و بعد [illegible] است

طلیم [illegible] در جبال [illegible] و آنچه [illegible] مستعملات [illegible] است

[illegible] که استعمال [illegible] است

[illegible] کرده

[illegible] استعمال اوا اذرده در مرض [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] مرض [illegible] معالجه [illegible] استعمال

[illegible]

[illegible] استعمال او را در مرض [illegible] منفعت بخشیده و آنچه از تجربه معلوم شده است

سوبو

آزاددرخت

[illegible] استعمال [illegible] و قدر شربت [illegible] کرده است آزاددرخت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذنبق

است و در [illegible] استعمال [illegible] ذنبق [illegible]

جسم [illegible] است [illegible]

مرکب

مرکب [illegible] مرکب [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] زیبق [illegible] زیبق [illegible]

[illegible] استعمال زیبق [illegible] مستعملات

اول است [illegible] استعمال

[illegible]

[illegible] استعمال [illegible] زیبق است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] متورم شده [illegible]

[illegible] استعمال زیبق [illegible] متورم [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

متورم [illegible]

[illegible]

[illegible] استعمال

[illegible] استعمال زیبق [illegible] عارض شود

[illegible]

[illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابره

[illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باشد و بر خلاف او استعمال زیبق [illegible] استعمال [illegible] استعمال آن [illegible] و در اشخاص ضعیف البنیه
و عصبی المزاج و در زن حامله [illegible] عادت [illegible] بالطبع [illegible] جایز نبود
نباشد [illegible] و در اصحاب [illegible] در اشخاص [illegible] ضعیف و در اطفال شیرخوار
با احتیاط [illegible] استعمال نمود و چنین ضرورت [illegible] ذکور [illegible] استعمال شود و [illegible] شدید
کرده [illegible] استعمال نمایند و [illegible] استعمال کنند
و باید در حین طبیخ جوهر زیبق [illegible] در بیان
مضرات استعمال زیبق [illegible] در حین طبیخ جوهر زیبق [illegible]
نتایج [illegible] استعمال زیبق [illegible] از
استعمال زیبق [illegible]
[illegible]
اسع زیبق مانند [illegible] استعمال نمایند و باید دانست که [illegible] زیبق
اثر او در بدن [illegible] در بیان زیبق و ترکیبات اسع او [illegible]
[illegible] اسع زیبق [illegible] مفاوت
و باید دانست که اسع زیبقی [illegible]
[illegible] اسع زیبقی [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] زیبق [illegible]

ازانکه

و اینکه [illegible] استعمال [illegible] است
زیبق و اسع او را [illegible] زیبق [illegible]
نموده [illegible] و این نوع استعمال [illegible]
از اسع زیبق [illegible]
[illegible] و این نوع استعمال [illegible] اما ترکیبات زیبقی [illegible] اول
زیبق [illegible] ترکیبات اول [illegible] زیبق [illegible] استعمال [illegible] زیبق [illegible]
[illegible]
[illegible] قسم اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زیبق [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] زیبق [illegible]
[illegible] استعمال نمایند [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] زیبق [illegible]

خمیر زیبقی

که در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] زیبق [illegible] استعمال
[illegible] ضعیف البنیه [illegible] خمیر زیبقی [illegible] حکیم
[illegible] زیبق [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] ترکیب
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] حکیم [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] زیبق [illegible]
[illegible] زیبق [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] حکیم [illegible]
[illegible] زیبق [illegible]
[illegible]

حب زیبق

مسهل

[illegible]

[illegible]
[illegible] مرهم زیبق [illegible]
[illegible] زیبق [illegible]

ازجمیع

ازجمیع ترکیبات زیبقی [illegible] استعمال زیبق [illegible]
استعمال شود [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] استعمال شود [illegible]
ترکیب [illegible]
[illegible] زیبق [illegible]

مشمع زیبق

اما مشمع زیبق [illegible]
[illegible] زیبق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زیبق [illegible]

مرکان

اول [illegible] مشمع زیبق [illegible] مرهم زیبق [illegible]
نمود استعمال [illegible] از ترکیبات [illegible] زیبق [illegible] اول
[illegible] زیبق [illegible]
[illegible] زیبق [illegible] زیبق [illegible]
[illegible]
[illegible] زیبق [illegible]

بکار نشده از نمک محلول شود ولی بزودی ضایع گردد پس باید محلول آنچه لازم در محلول زیبق بکار نشده و اندیروار سبز
تیره و در آب محلول بود و استعمال نشود که در مرض نفث حرج ... آغاز نیک است طریقه ساختن او آنست
که طلی پنج جزء از آب سیلقه یک جزء و آهک هم عوض خوب خفیف ظاهر نمایند که در روی سیاه و زنگ از آب کشیده و اندیر نیز
بهمان قسم اول بعد در حین استعمال در ابریشم زده استعمال دارند و اینهم استعمال شود در ورم و خشونت حلقی
مجاری بول و اورام مجاری علاجه نمایند و در جراحت که ... تیزاب در تعقیب فرمایند و اهل انگلیس این را نیز
استعمال دارند سیوم آنکه عمر کرده است که هم هم کور و در وقت نشر غیر زیبق احمر طریقه ساختن
او آنچه قسم ثانی مرتباییم اول آنکه زیبق خالص در قرع کوچک ریخته نمک که در آن قطره بنمود و نگاه
روی آتش نهاده تا آنکه زیبق محمر شود و طریقه دیگر آنکه زیبق را با جوهر تیزاب او حل شده در ظرف زجاجی
ریخته و مدت یک روز نگه دارند و بعد در روی آتش نهاده او را توتیه فرمایند و بعد از خشک شدن در آتش شدید
محمر گردانند و طریقه دیگر در ساختن او آنست که ... تیزاب قلیات بجز آنچه را در جوهر شوره حل
نموده در آن تیزاب قلیات یک پایند که در روی قرع زنگ دار ... ظروف را آب ... که زیبق احمر شده و کیفیت
طبیعی او حسب است در قسم احمر اللون و در آب محلول نشده و استعمال و بدخل بسیار کم بود تبد
و چون نظام خوانند او را استعمال دارند باید او را خوب سحق نموده استعمال فرمایند و استعمال او
در امراض جلدی که در اکثر نتیجه امراض جلدی متداول است که زیبق احمر داشته شده و کیفیت منفعت
ثانیه حرارت ... نفثا ظاهری و باطنی ... و طریقه استعمال او با طبقه کدرت ... قرص نمایند و با مرهم
نموده استعمال نمایند و نیز ... بعد ... و در استعمال او را فقسمی نمایند که ... مجروح شده

وطرق کرده آنست که مجزا او را با نمک و خوب قسمت نموده و درجه که شی و من و بنی استعمال نمایند طریقه سیوم
از اسم زیبق از اینقدار بوده اول از آنها شنجرف مرکور که شنجرف زیبقی است مرکب از کبریت و طریقه ساختن
او آنست که نصف پیاده الی ... جزء زیبق و شش جزء کبریت سیم کوفته در قرع ... انبیق تصعید نمایند که آن تصعید
شده شنجرف بهم بعنوان مصعد را گرفته در حوض ... آنکه انحلال زیبق و کبریت سیم مخلوط شده اند و از آن
جدا شود و بعد شنجرف خالص را از آن گرفته نگاه دارند و منفعت او نیز ... علاج آتشک ... با
کیفیت طبیعی و جوهریت ... که پیستان که در حد او ... فرمایند حرارت ... و استعمال ...
کدام جلدی را ... بخور فرمایند ... را او از ... نموده که ... آتش ... شده ریخته و موضع خراج
... بخور فرمایند و در جراحت ... قیض ... نموده و آن قیر را بروی آن شنجرف که بخور میدهند که از هم
که بوده آن بر جزو ... جراحت که از آن بموضع دیگر ... به نفس ... بخور دهند و نیز ... امراض جلدی
مرهم ... شنجرف ... استعمال دارند طریقه ساختن او آنست که ... شنجرف ... در ... مثقال مرهم شنجرف
مرهم ساده ... جراحت ... و ... خفی نمایند ... آید ... طبیعی
و بوده ... آنکه ... نیز گاه ... در ... دیدن ... استعمال ... قوت
اوا ... جراحت ... تنها یا با قند ممزوج نموده ... نموده ... یک مثقال
یک مثقال مرهم ساده نموده بکار برند دوم کلمل است که ... مرکور ... مرکور دوم
مرکوری ... زیبق ... از جمیع اسم زیبقی و ترکیبات او متداول است و کیفیت طبیعی او جوهریت
ساخته شده ... در نهایت سحق ... و ... داشته نموده زنگ واضح

کرده ... بطلیمس و در آب محلول ... قسم ... ساخته ... قسم اول ... آنست
که ... زیبق خالص ... در ظرف ... ریخته ... زیبق
... نموده ... زیبق ... آنکه
... که ... در ... استعمال ... نمایند
... نموده ... حرارت ... الکحل ... زجاجی نموده
چنانچه ... قرع ... مایل ... ماند
حرارت ... اکثر ... تمام نمود
و چون تمام ... مصعد ... جراحات ... نموده ... اجزا مصعد ... کلمل
از قرع گرفته نگاه دارند و چون احتمال دارد که ... زیبق خالص ... مخلوط
لهذا ... آنکه آن مصعد را در میان ... نموده تا آنکه زیبقی ...
... و ... آنکه کلمل را کوفته
در میان کاغذ ... و آن کاغذ را در میان ... و بعد از آن ... مقطر را جوشانیده ... و در حین
جوش بروی آن کلمل ... مقطر را جوشانیده ... تا آنکه ... محلول
ملح طعام ... بیرون ... و بعد از آن مقطر ... از او خارج
و ... از آن کلمل را از میان کاغذ ... آفتاب محافظت نموده نگاه دارند که کلمل خالص
بود قسم دوم در ساختن کلمل ... آنکه ... زیبق ... در جوهر شوره حل نموده

و ... جلدی ...
... که ...
... مرکور ... اعم
... مرکور
... که ... مرکور
... که ... ساخت
... و بعد ... قوت
در جراحات ... کلمل ... ساختن
... نمایند

و بعد از آن محلول ... ملح طعام ... محلول نمک طعام ریخته ... آنچه ... ته نشین گردد
بوده ... مقطر ... شده ... کاغذ ... کاغذ خشک نمایند و ... نگاه
محافظت نموده نگاه دارند ... و آن محلول ... در ... که ... داشته اند ... طریقی که در
ساختن قسم اول ... از ... زیبق ... فرمایند و چون ... کلمل ... القصید
ثانیه ... اجزا ... و ... اول هم
قسم سیوم ... بطور ... ساخته شده از قسم اول ... ظرف ... القصید
فرمایند بطور ... در ظرف ... مانند ... اجزا ... ظرف
... شده ... اجزا ... کلمل ... نگاه دارند ... ثابت
این قسم ... و ... نموده ... بعد ... محتاج ...
... کلمل ... محتاج ... مستعمل ... منافع ...
بود ... همراه ... ذکر ... آنکه ... باید ... کلمل ...
... کلمل ... مرکور ... ساده ... زنگ
... آید و نیز باید ... ملح طعام ... کلمل ... ملح طعام ... شده ...
با نمک ... فرمایند ... کلمل ... ملح طعام ... و از ... آید ... باید ... از
... خوردن ... کلمل ... زیرا که ... کلمل را ... باید ... از ... خوردن
کلمل ... زیرا که ... شدن ... تجربه ... شده ... خالص

در سیاه نمودن و سرمه کردن بعمل آیند و از جهت سیاه نمودن سرمه کردن و از ترکیب آن با چیزهای دیگر که در معده است اسیه
بهر سیک دار شکنه و بجهت آنکه هر دو بسم قوی شبیه اما استعمال کحل و امراض سابقه اثر کحل از ادویه است
که طب او را زیاده در امراض استعمال نمایند اما استعمال شود کحل بامر خفی و با سماج و استعمال او بجهت
سهل او از شش الی هفت گندم بیک نوبت باشد و بجهت شدت درد ام از سه گندم الی سه و نخود در بعضی
بیست و چهار عدد و بیشتر از بعد استعمال شود بتدریج در هر مرضیکه شاره باستعمال زیبق احمر شده و الی قدر استعمال
او از زیبق احمر شبیه بجهت او اغشیه حرارتی کلیه لطیف و مانند آن استمانه غشاء و خلل بینی و چشم و هوای دل
و مثال آنها استعمال شود و نیز در جراحات عفنه که اشاره باستعمال زیبق شده کحل از ساییده ترکیب او اکثر باشد که
کحل را بتحیه نموده در جراحت باشند و یا با مرهم آمیخته و دهن نموده و جراحات اندازند و نیز مخلوط تعبیه نموده
در کهنه و رفتن رنغ نمایند که از ادویه مخصوصه بنیه مرض است و در ورم چشم که عارض اطفال شود جهت
از وضع حمد نشر از ادویه مخصوصه نیز مرض است و از جمیع اهم اکسیر اقرب است و تنها و دهن نموده استعمال و از هم نیم
دار شکنه است که بعوض آن ترتکور و زمهرکور بابوجمیله کرده و فایده نماید طریقه ساختن او آنست که
چهار قسمت زیبق او در پنج قسمت کبریت مخلوط نموده و اگر قدری نماینده بیشتر بقدری که از آن زیبق و از آن محلول الکحل
داخل نمایند و میل از حل شدن او را تسویه فرمایند که پس از تسویه شدن یک قسمت سوده از آن پنج قسمت الکحل
دبعد مع طعام تکیه قسمت بر کیسه و تنگ دیگر نموده زنگ سیاه باشد و آن بعد از آن که سیده داخل آن زیبق نمایند
و ضرب داخل هم نمایند و در قرع تنبیه نموده و چیزی در دهان آن شیشه مانند و تنه منفذ کوزه ده چنانچه کار
از رخنه آن تواند بدر رود و تا ربع وقت که از آن نمایند و بعد آتش شدید چنانچه آب بجوشد در دهان شیشه که از هم

بجهت نگار و ترکور

تجاربان توانند بردن و در و اقعه مانند و تنبیه شیشه را شکسته دار شکنه را که با طراف شیشه جمع شده بر گیرند
و نوع دیگر ساختن دار شکنه آنست که زیبق احمر را در جوهر نمک حل نمایند چنانچه قدری از آن با محلول تلخ
مانده و بعد از جوهر نمک زایل شود و آن وقت از جوف آن دوا از کف آن آتش نوسه فرمایند که دار شکنه باشد
اما کیفیت طعم او حبس است سفید و شفاف و مانند شیشه شکسته شود با هم در الکحل و طعم قوی و حرارت آن شد مانند
شود و در آب محلول در الکحل و اکثر محلول باشد و استعمال شود در مرض کوفت که از شاه تره یک گندم یا گندم
در بیست و پنج عدد یک بار از محلول او را در آب بجوشانند استعمال دارند و در خارج مرهم و مالیدن او را
استعمال دارند اول قسم از ترتیب داده که مشهور از هر استعمال است که بنوشند الکحل و قیمس و دیگر نامند هم
و دیگر دار و استعمال دارند طرز ساختن او آنست که دار شکنه نیست گرم آب مقطر مقدار و نیم مثقال نصف مثقال
و نیم آب و الکحل را داخل هم نموده دار شکنه را در آن حل نمایند و استعمال دارند که در نیم مثقال آن نیم گندم دار شکنه
باشد و اگر خواهند از آن مقدار آب و الکحل نیز دار شکنه حل نمایند قدری نوشادر را داخل نموده حل شود
سیم حب دار شکنه است و باید دار شکنه را با عصاره نباتی و یا صابون حب بندند زیرا که بکار حبوب آن چه
دار شکنه و صابون کحل و نیز با بیخ جمیزیان حب بندند زیرا که در زودی دار شکنه متغیر بکحل نیز است
که هیچ هوا و نشاسته و قند او را حب نمایند چهارم مرهم دار شکنه است بطریقی که بکحل دار شکنه را در
دو مثقال مرهم خوب داخل نمایند زیرا که آن دار شکنه تمام آن مرهم بیک مرتبه داخل نشود بلکه اول
دار شکنه را در نیم مثقال از آن مرهم خوب داخل نموده و خوب صلایه نمایند بقیه مرهم را بتدریج خرج نمایند
چهارم قرص دار شکنه است و آن قسم قرص را از ترتیب داده شود یا آنکه دار شکنه بکحل و نشاسته و چیز

سیم بخور نموده آن قرص ساخته و نیز که حقیقت دار شکنه نیم قسمت است چهار قسمت از آن داخل نموده او قرص
سازند چهارم ترکیب اوابع رحمی است و الهبرت است یعنی همی که از الهبرت ترتیب داده طریق ساختن او
بوجمیله کرده و زیبق و جزو دو نیم جزو نمک جزو دهن هم نموده در آب مقطر حل نماینده و بعد او را الکحل او و تا یقف
کرده و در و بعد که از و باز دار شکنه بجهت آنکه اکثر بعمل الهبرت است که در خواص ضعیف از الکحل است و چیزی از آب
قیمت او از شکنه محلول الکحل است و استعمال او بحکم ترکیب پنجم برده و تور بود مزوج و مرکور است طریقه
ساختن او آنست که زیبق او سیاه نظیف حل نمایند و در آب مخلوط نمایند و بعد او را در محلول بردن نمو ره
چون آتش بحکمانه نموده و در او بجهت او و آنچه در و کیفیت طعم او حبس است سفید و زنگ هم چیز کحل
در خواص مثل دار شکنه بوده و استعمال بجهت اخراج نماینده و نیز در مقدار استعمال اثر بر او تور و مرکور اکثر باشد
از کحل شش کرت و بر دو مزوج مرکور است طریقه ساختن او آنست که بگیرند زیبق خالص و الهبرت جزو
بود خالص سپید و جهار جزو در هاون زجاجی بهم سائیده و از آن قدری آب نیمه گرم داده نموده در
قرع ته داده دار شکنه بسیار زیبق حلاوت نکند ششم بردو تور بود و مرکور است که هم بدو
سه مرکور نیست طریقه ساختن او آنست که بگیرند زیبق خالص صد جزو و ملح خالص شست جزو ملح
قرص بقدری الکحل داخل نموده در هاون جاجی بلعیل صلایه نموده تا جمیع مرکور الکحل و ملح چنین
حاصل شود بحورات از او خارج شود آنگاه مقدار زیبق حلول سخت که او کم مربوط از زنگ اول آن ثبت
موافق از او زیبق بیرون رود تا وقتیکه و بعد از صلایه شیشه ساید آن را با الکحل و در هاون جاجی قسیل نمایند
و دیگر قرص آب را در تور بود مرکور و در او جاجی آنکه با سه صلایه گرد خارج شود و طریقه دیگر ساختن او آنست

کرد او محلول سیاه و مرکور و بید در محلول پر تاس و شوره است که مقدار محلول مذهب را باز باب باید کرده دیگر از آن
کرده در دور آنها و الکحل و در صحن جاجی تقسیل فرمایند اما کیفیت طعم او حبس است سفید ملک که بسبب حرارت قوی او زنگ
الکحل چنین سرد شود و اما سه زنگ شود و در آب و الکحل محلول شود و استعمال شود کحل مزوج مرکور شود و الی اکثر جهت دار
مرض بحر تر کم بید از مرض حرارت و جهت محلول او بجهت کثرت تعنب حب بکرده شد نیم گندم یا یک گندم در هر نوبت
و چهارم قرص باید که نیم از آن نیز را در نیم مثقال الکحل و دهن نموده استعمال دارند مقدار یک تور بود و مرکور است
طریقه ساختن او آنست که چون دار شکنه مقدار جزو در آب مقطر حل نماینده و بعد صد جزو از آن تور بود و مرکور آب
مقطر در ظرف جاجی تقسیل فرمایند و دیگر در آب مقطر او محلول طعم و طعم و دهن کرده در دو زمان که مرکور شود و آن را آب
تور بود و مرکور است و باید دانست که در آب مقطر که بخواهند استعمال نمایند آن مقطر باید جوشانیده باشد آن
خوب خاطر جمع شود زیرا که اگر خوب مقطر نباشد اثر دوائی خالص بعمل نیاید تور بود سیاه مرکور است
طریقه ساختن او آنست که بگیرند سیاه و تور بود مرکور بوتاس چهار جزو زیبق امر سه جزو و بقدر آن در
ظرف زجاجی یا چینی طبخ داده تا آنکه آب قهوه رنگ کحل و بعد او را از آتش برداشته صاف کنند و آب
مصفی را نگاه داشته بعد او را با آب مقطر در صحن جاجی تقسیل فرمایند و بعد از آب مقطر مغسول را
داخل الکحل مصفی نموده کرد ساییده تا کیفیت شود که زنگ او سخت و قوی شود تور سیاه قهوه بود تا کیفیت طعم او
حبس است ترکیب الماس جسم لونی و شفاف طعم قوی و در آب و الکحل خوب حل شود و کثیر از او در آب گرم محلول
کحل و در خوردن او تهیج عارض الکحل و قوی حرمت سهم قوی است لهذا استعمال او نیز احتیاط تمام باشد
و حرف مقدار استعمال کم است آنها عیار که نماید بسبب اثر حتی وانیت و تهیج مثل آن فعل و هوای آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اما بزرك [illegible]

[illegible]

[illegible]

خردل

نوع خردل [illegible]

[illegible]

مقل

نموده تا اثر شمار حزول را اهر ولی زود تر ازان مقل که بفرسیه مگلسر نامند صمغی است مانند کلوخ
سیاه مایل بتیره با بوی زاکیه و طعم و تحلیل در آب بحیری از او کمر نمیکند در طبابت بسیج بکار نبایند و لکن
خواتقدر او را اسحی کم از زوتر ترتیب نموده اند که در طبابت بکار اید اول است مقل ازرق که ادوانه
هم پود کسید و مگلسر نامند و ابکه بالصفت این مقل مالی خلوص حاصل آید و تر پر تام معلم طبیب در
ایطالیا ز اهر معتقد نافع مقل بود و مرکوبه که اکثر از موضعی که صید استعمال شود مانند فتق و رم
و اسهالان مفید شبه و معده بران علت رومی ارالکهی حمید بدرون نایه مانند وجع کم و امثال ان
در بعضی دفا نیز عارض شود و طبیب کدر استعمال می شود در اسهال مزمن از آتش البانه چونکه معتدلی سفته
در روغن خرانیه و تیر تجربه جنس حرکت با اهل و صبر زرد و ضعیف نموده استعمال میکرد و طبیب در اواسه
ژاک نام تجربه مرابض صرعی را مدارات معاوات نموده تماروه الی صمکم در روز تدریج منحرانیه و لکن
بمت زیاده استعمال میکرد تا رفع مرض میکردید و استعمال نفع تابع در جرب زیرا که تجربه شده که معدن
کاران مقل بر نفع مرض جرب کرنجند بود و انیز معدن کار زیاد رفع مرض و ارد و در پیب نام طبیب
اورار بمفر امراض کنجکه زیبق صبغ نمود مرده دوا و فرموده مرهم اوراوهم جد لعا لتر ترتیب دیده استعمال
نافیه برهم گلر و ورم مگلسر است و ان محتمل است رقیق و ترقیق صبغ [illegible] و اعراض و حوش در انکهان روزا
تحت نمانیه برنک که دطرق ساختن او است که چیز مقل و زنار رنارها وی در بوته بکد ازند
و بعد او را حرث شا منه و صاف نمایند و آن مصفا را در ظرف زجاجی بگذارند [illegible] که کلور و مگلسر
بشد و استعمال شود محلول او در [illegible] که مدانی موضع ما فیه و نیز در [illegible] که [illegible] در تر

نامنه استعمال او بکر شبه که دوا لی تپ کنه و حب نموده در روز بتدریج دهند سیم سلفات مگلسر شبه
و طریقه ساختن او است که بگیرند سلفات حد فرنک و مقل مایاوی در بوته بکد ازند و بعد او را در آب حل شانده
نافذ بی ازان حاصل شود و بعد آن آبرا بجوشانند تا عملی است که سلفات مگلسر شبه کیفیت طبع او شرب
ترنر مالی نمیشود و طریقت صوار آب با نجوه خضب تلی و از انچه تدیرا او ادویه شیه نموده و در او است که
دارند و استعمال شود مگر کوبیج که او را مرهم نموده در امراض جلدی مزمنی استعمال دارند و مکیسون بلطم بکار
از فعلیات شیم بعینه را حیکه بحرکیه در حیوان روحی استعمال نموده میگوید که بوران تر شح صفرا را
در بعضی زیاد کرده هذیان و تنه عارض و مقدار زیاد ورم معده و کبد و امعا و قلب و طحال عارض شود
و هلاک سازد و از تشنج و افلیج شیر خشت را که بزبان فرانسه من نامند صمغ شجر است بقدر
کل برنج که نحو بخود و یا بسبب مجروح نمودن از و تر شح شود و برخی گفته اند که بواسطه گزیدن بعضی حیوانات
از و تر شح شود و سه قسم از و تر شح میکند قسمی در اول تابستان که بواسطه حرارت آفتاب متر شح شود و بجرم درخت
بسته گیرد که بزبان فرانسه من آن الدیم نامند یعنی شیر خشت خالص و از جمیع اقسام او بهتر است و قسمی در آخر
تابستان از و تر شح شود و انیقسم خیلی قسم اول منجمد نبود و بلکه خیلی شیره باشد که بزبان فرانسه من آن صورت
نامند یعنی شیر خشت غیر خالص و قسمی در پاییز از و تر شح شود و انقسم مانند شیره از ندی در خشت یکی
و ما جای حفظ بسیط که و آن در قسم مذکور از این تحت دوند و انیز از بعلن فرانسه منکر اس نامند اما تأثیر
مزجی شیر خشت ملین است که بعد از خوردن او او لاحب س تقطع در معده کنند در خراقرات
پیچ شکم عارض شود و حشا پدید آید و بعد از چند ساعت تاثیر او ازو نظهور رسد و الصورت

شیر خشت

نقلیه جزو محدود شبه که در معده و امعا و اثر خشم تغیری ورا و بهم نرسیده و ارد معا صیام و در اینجا نیز تغیر
در او بهم رسیده بعضی جزئی خارجی معا و صیام ودفع نموده حرکت صیام تغییر شده اسهال عارض شده و شیر خشت
مانند الملئه دیگر حرارت و عطش بنا ورده ولی اشتهار اکم نماید و تاثیر عمومی شیر خشت ملین است که
لینت در جمیع اعضا عارض نماید حرارت و عطش را کم نماید و بول را زیاد کند و از این جهت او را استعمال دارند
در امراض حاده که بعد از درم امعاو پر سنط اربه و استعمال ما ینه شیر خشت را امکانیکه بسبب ورم امعاد یکر
شواند نتیجه او مید بیم و بعضی اطبا را عقیده است که شیر خشت دو صیت تغییر و مضرو حلت
است اگر چه قبض و تا به سبب استعمال او ثقل معده و وجع عارض شود و لی باید او را اگر ثقل در معده
باشد بسبب مقیر رفع ثقل نموده بعد او را بکار دارند تا منفعت نماید و استعمال شود محلول اغرکه از پنج الی
ده مثقال او را در آب و یا شیر و یا یا دیکهن بر بده تحت نمایند و استعمال دارند و بلید او را بدون حرارت
تحت نمایند زیرا که چون بکرمی او را تحت نمایند تخمیع زیاد یکه و قسمی از ان شیر خشت ترتیب داده
استعمال دارند بدینطریق که بگیرند شیر خشت سه مثقال قند دوازده مثقال طرطر عشر قیمت داده
طرطیرا دوازده قیمت آب جنس نمایند و بجوشانند و در هنگام جوش آمدن روی او یک قیمت نبات کلی بریزند
و دو ساعت گذارده بعد صاف نمایند شیر خشت و قند را داخل این نموده و با شیره تخم او را اضافه
کرده بجوشانند تا بقوام آید یا با آب لیمو و یا لعاب خطمی را داخل نموده چند ماشی جای اخری از ان بنوشند
دیگر معجون شیر خشت است بدینطریق که شیر خشت را با مغز بادام شیرین معجون ساخته بنوشند که بعضی
در اطفال تازه متولد شده و بعضی از شیر خشت بعمل آورند که بزبان فرانسه مانیت نامند طریقه ساختن

تنتور

او انست که بگیرند خاص را در الکهول و نصف ان آب بجوشانند و بعد از صاف نمودن چند دقیقه بجوشانند و بعد او را
از پارچه غلیظی صاف نموده که ار وده بسرد شود که در وقت سرد شدن مانیت غیر خالص در ان ظرف بسته گردد
و بعد او را گرفته و از آب تقریری غال جوشانیده و صاف نمایند از سرد شدن مانیت در ان ظرف منجمد گردد
و در این صورت برف بعضی او را مصرف شیر خشت خیلی خوب مانیت بعمل آورند و از مانیت از هم با مثقال خوراک
تر است ولی بیک او را کم استعمال مانیه و خیلی بهانه بطراف خون داخل نموده بنوشند اقنا فو شاده
که بفرانسه سفرا فاتیک نامند جوهری است که هم بطور دوا است و هم مصنوعی و طرز ساختن او در مصر بدینطریق
بود که سرکین شتر را سوزانده و ده دوا او را جمع نموده و در ظرف زجاجی با کاکر دن طولی نموده و بقرب سی شبانه
روز آتش ملین داده تا انکه بوتش را او بنجار مقعد نمود و طریق ساختن او در فرنکستان که حال معمول است
است که اجزای حیوانیه مانند کوشت و شاخ و مو و نحو ذلك امثال اینها را گرفته در لوله چینی نموده در کوره
نهاده و چنانچه سرای از کوره بیرون باشد و او را آتش نموده که کربنات و اما نیاک غیر خالص از ان لوله
در ته بلک جمع آید و بعد پارچه را که چهار کنج او را به چهار چوب بسته و کچ نرم کوبیده در روی آن پهن نموده
کاربنات او اما نیاک مزبور را در روی لوله ریخته کاربنات او اما نیاک اسید کاربنیک خود را بکچ داده و او را
کاربنات شوناید و عوض اسید کاربونیک کچ را بخود گرفته سلفات او اما نیاک محلول از ان صفیه خارج گردد
و بعد آن مصفا را تقطیر نموده و بیع طعام داخل کرده و در قرع عمل نموده آتش او را انقبیه نمایند و در او انیق
فو شاده خالص مصعد شود و سلفات نیز در ته قرع باقیمانده کیفیت طبیعی ان ملحی است سفید رنگ و با
حدت طعم و خیلی در دهان گیرند دهان جالس بر دقت نمایند و بعضی گفته اند که او را در آتش تمام او

مصعد شود و هر ابیوجه با واثر نمایند و در یک مقابل آنچه بق و در مقابل آب در محلول کرده و نخیر نمارند
که ادهانیات باشد و یا بخار جرم نمک طعام در کل ظرف ده دارو مثل دهانیات بعد از آنکه او را استعمال او در امر خرج کنند
در قرع او را در طبایت شیر نگاه داشته و حال بخیر مزج مرد موقوف بوده از شش الی دوازده نخود او را
بیکی از مطبوخات داخل نموده استعمال دارند و نتایج تجربه تحویل او را مخلص چنین او را تو ره داخل ادویه
طریق دیگر شود و نوشادر ساوی در دست مقطر آب داخل نموده یا در خمیر را در او خیلی بیرون دم از هم
تا در مرا تکلیس برد مرا آنکه از نوشادر خیر چیز چیز آورده اول بخار اوست که ادهانیات نامند و خیر ادهانیات
بخار است مرکب او را باید نگاه داشت آنکه او را در آب داخل نموده نگاه دارد و خیر باید داخل شود او را
زبانی قرابه ادهانیات که بنامند که جوهر نوشادر باشد و طریقی دیگر آنکه نوشادر و آهک مطفی شکفته
مساوی در قرع کرده و بعد خیر قابله که خیر نقبه در فوقانی او باشد برگرفته و آن قابله را نصف داخل آب
کنند و خیر لوله منحنی گرفته و یکی از اطراف را گرفته مابین او را در میان قرع نهاده و سر دیگر او را در میان
بخار اقتباس به برنهند چنانچه سر انبیق لوله در میان آبی که در قابله است داخل شود و لوله دیگر قابله بر سر
و بعد لوله مستقیم بنیز را گرفته در دو نقبه وسطی قابله داخل نمایند چنانچه قدر از این لوله در آب داخل
شود و بعد به تور سابق لوله منحنی دیگر را گرفته و یک سر او را در نقبه اخیران قابله برنهند و سر دیگر آن را
در قابله دیگر داخل کنند و اطراف نقبه‌ها گرفته قابله‌ها را سکه بسیار وصل نمایند و در روز اول اتش و صل
محکم نمایند و بعد زیر قرع آتش نموده که ادهانیات صعود نموده از آنچه در قابله است داخل شود و آنها را
از آنچه در آن نمانده و نخستین قابله اولی قدر وزن نموده تا آنکه سیر نموده از قابله به قابله دیگر رود تا آنکه دیگر

ازقرع متصاعد نگردد و دو لیتر آنست که قابله اخیر که در میزه دیگر نرسد و از نهنگام آتش از زیر قرع بایست زیرا که دیگر
ادهانیات متصاعد نگردد و دو بادهانیات الکلیه را از قابله برگیرند و در شیشه نموده و در او محکم نبندند و در جرم نمک بکنند
در قابله نزد دیگر قرع به حد دوی پر بود و قابله او مستقیم که در بهر یک از قابله ها مت از آنکه خیر بخار ملایم شود
به قابله آتش بزیر سر و از آن لوله مستقیم از قابله و خیر از لوله مستقیم بالا آید و بدین است که آتش از زیر قرع دور شده
باید که ماهیه ادهانیات طبیعی ادهانیات حسب است و آنرا در یک الکلیه و از آن بعد از آنکه بعد و اثر سمی آن را بخار هم
در حوالی تجربه شده آنست که ورکش قلب و تیز بیز از هر کرده بدنرا گرم و نقص الکثیر و قوات تمامی و دو آن در تنبع و گرداز
عارض شده هم که تمامی و خیر بعد بیشتر الانی استعمال نامیه و او را بجمیع اعضا داده و حرکت قلب و شریان را بیرون نمع
و خیر بوضعی استعمال کنند بهتر آن زهرا نوضع توسط و حال نامیه و تجربه شده در مرضی که مرض صرع متعدد بعد مثقال
ادهانیات الکلیه استعمال نمیم در از روز تهیب و بعد تقبه الآیه لکود و نیز دیده شده آنکه در دو انا در شش ادهانیات الکلیه
از دو تا ده از قوه نگشته و بوی ادهانیات در آن کار خانه بپیچید و او را به دست تمود ابتدا اطبا بسیار در استعمال او احتیاط
نموده اند و اما استعمال او در طبابت چنانچه تریاق بر ضد بعض سموم را مانند بیرون رفعال و جوهر ادام تلخ و مانند نیش مار و عقرب
و رتیل و امثال آنها و ادهانیات از انجمله مقوات محرکات و محرکات و استعمال کنند او را در ورم مفاصل که مزمن گرده و مبرق
لحوق آن حقد و ورم او را نیز بکار برند از برای و عرق و جهات را از او از دماغ از برای اعتقاد نمودن آنست که سک الکول را ک است
که منجمد شده و در بعضی اوقات که داد از آن دم بکود شود و بدانکه مقدمه نامیه به استعمال ادهانیات نفع تمام اکثار الکول دادی کرده مقرر است
برطرف نمایند اما ترکیبات آنها بدانکه جوهر نوشادر در هر یکی از ترکیبات بعد بعجوبه نامی حرارت و در میان حاشیه زیرا که سبب
حرارت ادهانیات سفیدی قوام میزاج اول از ترکیبات او آنست که بکرید آهک مطفی شکفته شده و نوشادر مساوی مخلوط

هم نموده و آنکه گرده و در او را از تخته بدور و دم انداز تمیز تا آنکه دیگر رایحه ادهانیات از و مشتعل نشده نموده و آن آهک او را عوض
نموده تا آنکه و هم را تکلیس برد سیم حاجب نوشادر خالص آنست طریق آنکه بگیرند آهک مطفی شکفته شانزده مقابل
نوشادر شانزده مثقال بگیرند و در ادهانیات و خمعالی از هر یک سیم مثقال که در خمیر مثقال اجزا را کوبیده و شیشه بگیرند او را
یک یکی آهک و خمعالی و دو او را نیز ریز به بیک سی که هر آن را به آن جمله بیابند و آب بریده تا آهن درو گردی آن باد از اجبن با آهک
ریزند و بعد آهک و کل او چنین را دور و دی آن را بخیه قدر آب ساده که با بیابند و در شیشه اطمیانه نگاه دارند
که در هنگام ضرورت بکار برند و او را بکار دارند و عادت مخصی و کل ادهانیات او خیرت مانع کشتن از فوران شیشه به بخار
ادهانیات بر روی نیم او نموده و بعد از طریق ساختن او خیرت که بگیرند جوهر که با چهارده قسمت بریان کاه است
قسمت الکحل بروتش درجه نیم قسمت چهار شانه روز نگاه دارند و او بعد صاف نموده در هر شب انداخته شانزده قسمت
ادهانیات الکیه در خمیر نامیه و در هنگام حاجت شریف بعد چهارم مرهم سادہ با ادهانیات و بنظر قول آنها بگیرند
جوهر نوشادر بیست مثقال را نیز شانزده مثقال در آن محل هم نموده بهم بندند تا آنکه صابون شود پنجم مرهم ابتقو و الکا
بدن بطرق صابون مغز استخوان شانزده مثقال الکحل بروتش درجه شصت مثقال کافور شش مثقال داخل نموده
در موضع گرمی نهاده تا محلول شود و بعد صاف نموده جوهر آنکه به نیز در اینکه مثقال ادهانیات الکلیه دو شش مثقال داخل نموده
خرب بهم زنند در شیشه داشته نگاه دارند ششم مرهم گوگرد بگیرند مرهم ساده و جوهر نوشادر بالمساوی
مرهم را با آتش نرم نموده و بعد از آتش دور نموده و خیر قدری سرد شد جوهر نوشادر را در او داخل کنند و بهم بزنند او را
در شیشه نموده در او را محکم ببندند و خیر فرمایند و بعد از آن شیشه را در آب سرد نهاده تا مرهم در او بسته شود
بدانکه شش ترکیب اخیر از اول و دوم آن استعمال شان بعیب خارج است سیم و چهارم و پنجم استعمال نمایند از خارج

در وجع مفاصل و بجهت تکلیس و درم حار که بر آن خیر مواضع حل نمایند ششم او مرهم مراحی شمع ذراع او استعمال شود و چهارم که
ابرا از تریت نموده استعمال میشانه که ضیقی و ورم ختم و نزول آب سیاه که در جهه اطراف مجروح کنند و در مرض ام حمی
که ببینه بود و در ابتدای آن و استعمال او بسیار نافع است هم از خیر چیزی که از نوشادر ساخته شود کربنات ادهانیات
است طریق ساختن او بگیرند نوشادر و کاربنات برشته بالمساوی را کوبیده و داخل قرع نموده و در قرع حرارت دهند تا در
سفیدی قبه قابله آن متصاعد شده کربنات ادهانیات است وا او دو نامیه محکمی که در موقع ضرورت مصرف و بمقدار آن
متغیر بعد که از هشت از نه نخود در آن مزاج کربنات مس اعظم شده بجهت استعمال نامیه و در زیر ایشان آن را شعیره
پانزده الی بیست نخود استعمال نمایند سیم اسیتات ادهانیات است که هم اسپیرت منده روش طرز ساختن او
آنست که بگیرند حوام او که داروی گرم نموده در تحت کشمش در درون ابولوس بیاورده ادهانیات بر ریزند تا و بیرون خیار را نماید
و بعد از آن ورده تا سرد شود و بعد او را صاف نموده نگاه دارند و قوه محرکه فضله در آن نبود و استعمال شود بخصوص
در ورم مفاصل و سایر اورام و استعمال او بجهت رفع سکر اکثر از ادهانیات الکلیه است در روز مقدار معلوم طب
منقسم را بیرون کرده بمقدار نیز از اثر اسهیمونی را نشسته و الی چهار تا از او است و مقدار شربت او بجهت ضماد و ادام از
تقطیر الی دو مثقال است که داخل با صمغ عربی نموده بنوشند خیار پنجم مفرد ساده ادهانیات است اگر چه
ذکر او در آنجا بایسته بود و آنکه خیر است ذکر شده آنجا او آنکه تمام ذکر در باب ایم و طریق ساختن او بگیرند
کاربنات و فرایه سه مثقال را در جوهر طعام بقدر یک او را در مزاج برنهند بعد ساعت دور و حالی کرده باز کنند
تا محلول شود و بعد حاجت است که ده مثقال نوشادر محلول در آب مقطر در روی او ریزند و بعد او را صاف نموده و در شیشه
فرمایند و بعد از آن سخی نموده نگاه دارند که کلور در ادهانیات مثال است و مقدار شربت از سه الی هشت مثقال

حب نموده در هر هفته یکباره باستعمال جدید و ما ینایک است دیگر دارد هر پنج طرطار درعاینایک است
و ساختن او آن تقدار است که یک مثقال در محلول سیطرطار یک حل نمایند و بعد صاف نموده تبخیر نمایند
که طرطار درعاینایک باشد و این همان است که در رشتش الماس کنم بمقدار معتمد از نیم و زرنیخ
و وزن ضعیف استعمال شود نیشتم کسیوراماینایک است و تخیر ابن است و ایشان است اینها او را ادارنکر
مرا بیم **اسا ادسنیک** وارجیر است که خالص او و هم ترکیب آن کبیر دارند کبریت آن
معدنیات تی شود و خالص وجیر است که در لون و تخمیر الماس یک از الجیه مختبه لذو متصاعد شود و در
نورانیرت بوی سیر ازو آتشم شود و از رنیک خالص داطبا یک بار نباشد با کمال صحیح او را استعمال دارند
لهذا القصد صحیح او را ایشان من نامیدیم لیکن ازانها اکسیدی بیضه دارنیک است که هم اسید ارسینیو
که از رنیک سفید است و تخمیر درهم جا یافت شود لهذا طرق ساختن او را ذکر نامیم و تخمیر تحقیق است که
او را تقلیب نمایند و با تخمیر دیگر ضم نمایند لهذا بجهة خصوص آن باید او را وقوعی کرده تصعید فرمایند
که آن متصعد شده اکسید سفید در رنیک است خالص کیفیت طبیعی او تخمیر است تخمیر تلوخ و شیر
رنگ و تقاف ما عدم رایحه و حرف در دهان گذارند او را احساس طعمی از او نشود و کم کم بتفاوت زایق
با جفت شود و تفوح آورد و تخمیر در هوا ما مانند ازتقاف نفته و تخمیر او را تاثیر کاری نکند باید یک
مقدار از بخار او محافظت نمایند زیرا که بخارات مهلک است و تخمیر متوزم ما در او اثر کند و بعضی او جکل
است و تخمیر در هوا ما مانند ازتخاف افتاده و کلوخی شده بعضی از آن ان شود و در آب برنودی حل شود
و در آب جوش بیشتر حل کند لهذا تخمیر او در آب جوش حل نمایند بگذارند تا سرد شود و قدری از آن محلول

و قدرت آن او محلول امریع الکحل دو تر ظرف بسته شود و محلول او خواه کرم و خواه سرد باجذب طعم و جسم از که و لون آن است
و تخمیر او در محلول با بیت شود و محلول آن ایب در بین مجی تخمیر رنگ و ته ظرف را لبریز کرده دار و او را ثبت شود برید
وارنیات شوند شد و در محلول اسید ارسنیو تخمیر بجای بیدروژن سلفورد حل کشته طعمی زرد و زرنیخی لون دارد
را لبریز کرده سلفورارنیک باشد که در ترکیبش کمال و ماده جوهر نوشادر محلول حل کرده و تخمیر سیفات سرد کرد
اضیاکال را در محلول اسید ارسنیو بریزند عجی سبز زنگ را لبریز کرده که ارنیات مس گویند هانسه اسید
ارسنیو را با جزئی و ماکزنیه بیوت در ظرف بگیرند زیرا او را اثر کرده ارنیک خالص خزی تصعید کرده و بتمامی
او در امرض مع قطع مواد بباطن است که استعمال او در طب بر تجربه آکالت است که در سرطان استعمال دارند
و دو انعرف از او و به اشکال که بجهة سرطان ترتیب نموده اند اسید ارسنیو داد و داخل نموده و ترکیب نموده از آن ترکیب
داده اند طرز ساختن او بکیرند شنجرف یک جزء و دم الاخوین مقدار جزء اسید ارسنیو یک جزء اجزا را نحوی
جمع نموده و مخلوط هم نموده تخمیر سازند در موضع سرطان استعمال دارند ذکر به استعمال او منابع در سرطان ارستکه اول
است و اعتبار در آن نبود زیرا که معتبر او در بعضی امزجه متفق کند و بعضی معتدل و در بعضی امزجه بموات
هدش بکند و گذشته از آن ادویه کاوند دیگر کرده اند اعتبار ما نند کینیک نظم که در آن مک ذکر شده
و مثال لوله است که استعمال او در بعضی اهم است اینها طاهر و مستعمل است از دو حال اول در سرطان ورم
کرنیه که منفعت و هم در سرطان را و بعضی گویند که نقص نکرده داده و هر چه طایفه آن است که اشغا نمود و مشکل
در هر حیثیت که متفق و هم مرض سرطان را دوای موقع استعمال او را آنهای نداشته اند از آن تجربه دو حق
نفع نکرده و در بعضی تجربه حکیم در امراض جلدی است و بیست نام کرده که اسید ارسنیو منفعت نمودهه

ادسنیک

علامات

اما در بعضی امراض جلدی مثل برص و جذام و امراض جلدیه که شوک دارند باید بتوجه تخمیر و نقص نموده استعمال نمیر
ارسنیو در جذام منفعت است و او استعمال او در جذام نشده و در جذام کم کم تاثیر ارسنیو دریشه و هیچ کرده و اول
ازو ط و تدریج با جزای زیقه تا آنکه تمام او را صحیح کند و تخمیر از ابیر ترکیب نموده در جذام استعمال کنند موسوم
بمحلول ارنیکی و طرق ساختن او دقت که اسید ارسنیو کلیسم تقسیم سا درشاه زده کنم چنجم در هم آب
بعد از کفیت حرارت خود با هم نموده مصانیه شود تا خوب ممزوج باهم گردد و از ده حب کرده و از سه که از و
بجزا عمر و تدریج ما رسانده و تخمیر حالتی که از و ظهور رسد استعمال او را موقوف دارند بعد از دو روز
تو نیست اعتماد ساختن تخمیر ببشتر است که استعمال او در انبیعضی یاد اول شده و بعضی از تخمیر مو به است
لهذا از استعمال او احتیاط زیاد لازم است چنانچه اگر لقمه شرب دارنده استعمال کنند و بعضی کشته و از این الذ
نشده ضررهای و تعرض زخوار بخ و قدر شربت آن صد یک گرم که بکلیسم اسید ارسنیو اثبات ساعه کرم هفته سمی
جمع نموده بصیغه کم کم قند اضافه نماینده و شش گرم او را در منقل عرق تو نه بکپه و بعضی که را نشسته
که منفعت هم تو نه بکپه و تیره را و ن نکه اعتقاد ایشان بیج دواء لو نه لر استعمال او در مرض حنون ما بهیچ اثر نکند
است بسبب فرقه دارد از آن خفاقه از خفیف است بکه در بعضی از تو به استعمال کنند که نکرده و در بعضی
از رنیک بکویند در نوکری مختلفه من از ارنیک انفع است و در غیر انها که کنند کرو است و حول
و در بعضی سبب تخمیر زدن آن و جمع در معده مارض الکه بود نظیر آنکه است که تخمیر او را در آب و دهن نکنند
حول آن شده باش نهند و اسید ارسنیو تخمیر شربت حارجی اذ حنفی معده تا که ماند و هرات سبب جمع عارض شوه
لهذا با باید او را او را آب بسیاری و دخیل نموده تا آنکه ... او محلول است که تخمیر ارم در مسلوخ حیوانات است

حب ادسنیک در جذام

چنانکه یک از اهل فرنگ در بعض نام رشت و ایف ... در هند دستان کرده بود ذکر خراجه که آنکه فتوح موضوع دارد
به اسید ارسنیو صحیح نموده و القصه اثر کرده او را و بجای نفرتی موضع سلک ... آن مقدار انکه علامات سمی ظاهر رسد
اسید ارسنیو استعمال کردم و علامات سمی اثر ظاهر ... وا ایفات نام از اهل فرنگ دیگر نیز هم موضع سلک
معذرا بدان معالجه نمودم و باید مقدار شربت اسید ارسنیو در موضع حیوانات سمی مقدار است که دو حال عارض
شده و این رفت مراد او زرنیخ که از او اسید ارسنیو را ... چنچم در ده یافت هو مهموم سگی نیست که از هم اسید
در جهات زهر از هم بعکس شانی ... شربت آن بجهة ... او در ... ستوم غور نم
و بعد از خوراک لوهی شده ... استعمال کنند که ... و بعدان را اخراج کنند **دوم** از ترکیبات ارنیک
سلفورارنیک است که هم متشکل وهم مصنوع یافت شود و معدنی او و قسم است قسم زرد و زرنک لهم
سلفور آن در رنیک تلوتر آن و هم از سیاق آن ... شده وقتی قرمز زرنیک که هم سلفور او و دارنیک تلو آن
و هم زال کار بانسه دقت و رنگ زرد او مصنوع او ما بعضه دوا استعمال شود در نوبه ... طریق که سلفور قرمز
لمنم و نیم قندر ... زم آن پسته نموده لیکن موجز ... شود و مقطره افراد اجزا مخلوط باهم سازد و حب ساخته قیمت کنند
و هر یک حب ... قسمت از این را بیایند ... اینها ... و حب و تب دیگر اود که سلفور ارنیک آن ... نمایند
استعمال نمایند در حرارتکه تو او ها ... رومی و ... شوند و ... مکاوم ... شده هکدا ... این
دوای ... که از انها بیاید ... سیم از ترکیبات ارنیک ... ارنیک است ... طرز ساختن او
انکه ... کدارنیک خالص ... تا خالص پنج جزو داخل ... تحی ... و ... اقع ... حاجا باطل
نموده او ... ساعت او را در حرارت ... داده لین ... از او حرارت ... ثابت شود و ... دیگر ...

نزاع متصاعد نکرده و در اتمام و خارق و دیدن آنکه منجمد ارسنیک آن رفته است و عوارض او را درست برداشته
اجزا را از جوف آن بر گیرند که بود او زود ارسنیک می‌شده و آن محال است و عوارض رنگ محلول در آب
استعمال شود بتدریج و در آنکه که زبانی وقت نه و ارقون آن مانند بگفتیم از او در متعاقب مرهم ساده داخل
نموده در مرض مذکور استعمال دارند چهارم ارسنیک لیتات پوتاس است و از سایر ترکیبات ارسنیک
مشهور و متداول‌تر است محلول او موسوم است به لیکور ارسنیکال دفلور و نیز محلول ارسنیک که حکیم فلور
لوازم ترتیب داده و این محلول را در امراض مذکوره خواهش استعمال نموده مفید می‌افتاد و موسوم به آب
طبع و حکیم فلور این محلول را از قسمت تجربه نموده دید که ارسنیک در دین حکیم مذکور او را بدین طریق
که ذکر خواهد شد ساخته و موسوم باسم خود نموده و طریقه ساختن او از این قرار است که ارسنیو
و کربنات پوتاس هر یک پنج جزو در یک صد جزو آب مقطر در ظرف زجاجی جوشانده تا جمیع حل گردد
و بعد از سرد شدن مقطر ... بخور ... عرق ... شنیده جزو داخل نمایند و باید در اینجا ...
آنچه آب که از کم شده همه آب مقطر داخل کنند تا آنکه بعد از اتمام عمل جمیع اجزا یک صد جزو
باشد و هم اینست لیکور ارسنیکال دفلور استعمال شود در مرض ... بطریق ... ازو ... دفعه در هم
دفعه از ده الی بیست قطره و در ... استعمال او در صحیح جراحات ... کریم عالم
از ... معلوم است که ... شده و در جراحات مذکوره ... لازم و در استعمال او ...
باید محفوظ ... کرده ... از استعمال ... و ... عوارض ...
... شود که باید ... و ... ارسنیک ... استعمال ...

کم و زیاد موقوف داشته و چنین از نوشتن او عدم شهادت ... استعمال او را موقوف داشته
سماک ... بر گشته باز او را ... و العیاذ ... استعمال ... محلول ... علامات ... سمی ...
... او ... سابقه ... اینمحلول را ... اسید ارسنیوت ... مرضی که او را استعمال نمود این محلول
اسهلست ... که ... استعمال است پنجم از ترکیبات ارسنیک لیتات ... اما نیاک است طریقه ساختن
او اینست که یک جزو اسید ارسنیو را در ... نیاک ... جوشانده ... تا جمیع حل گردد ... تونزاین قوی ...
و او ... سایر ... ارسنیک است در ... ارسن ... مرض ... او را ... کلوم
استعمال ... بدین طریق که ارسنیات ... اما نیاک ... آب مقطر ... و ... جزو ...
نموده ... از اینها ... ترکیبات ... ششم از ترکیبات ارسنیک
ارسنیات ... ساخته ... محلول ارسنیات ... محلول ... در ... دار
در ... ارسنیک ... و بعد ... این ... ارسنیات ... و ... حیض
کل ... و ... محلول ... تواند ... شود و اگر ... مرض
سرطان ... استعمال ... اگر ... در این مرض ... ارسنیات ...
... ارسنیک ... از ترکیب ... اوضاع ... نقصان ...
... اسید ارسنیو ... ابتدا ... استعمال
این ترکیب ... از این ... ارسنیک ... که استعمال ... هفتم
از ترکیبات ارسنیک ارسنیات ... و طریقه ساختن او ... اسید ارسنیو ... آب مقطر

حصه جزو در ظرف زجاجی بجوشانند و بتدریج کربنات ... تا جمیع ... محلول شود و بعد ... کربنات
که در او حل شده کربنات ... اضافه نمایند و ... و بعد از آن ... قوی ... و این ... است بجوری
رنگ ... ترکیب ... از ... در ... رطوبت ... بقیه چنین
طبایع ... و ... محلول ... است ... آب ... حکیم ... نامند
و معلوم ... در ... تجربه نموده ... مثقال آب مقطر
حل ... که در هر یک مثقال ... آب ... محلول ... اسید ارسنیو
... ارسنیات ... و علاوه بر این ... اجزای
... معلوم است که در هر یک مثقال محلول ... بیشتر از ...
کنم اسید ارسنیو موجود نباشد و چنین ... مریض ... دفعه ... مثقال از این
نوشته ... اتمام ... که ... ارسنیک ... شده ... شخص
که منع کنند استعمال ارسنیک را خوب است که ... در ... اسید ارسنیو ... دو
مقدار ... طبیب ... استعمال ... ترکیبات
ارسنیک ... در استعمال این ارسنیک ... لازم ... اول آنست که ... غذا ... مرض
در ... صحت ... دیگر آنکه ... ترکیبات ارسنیک ... ارسنیک ... مضرات
بیم ... منظور ... ارسنیک ... معده ...
مقدار کم و بتدریج زیاد کنند ... علامات ... و در صورتیکه علامات ...

و هیچ عارض آنست استعمال ارسنیک موقوف دارند و در باقی ارسنیک را استعمال دارند چهارم آنست که
در صورت امکان مقدار او را روز بروز بر افزایند و مقدار چند روز را یکمرتبه ... پنجم آنست که در صورتیکه
از استعمال ترکیبات ارسنیک ... عارض شود باید که آن ترکیب ارسنیک را با ... افیون داخل
کنند ششم آنست که اگر ... بجهت افیون ... چند روز از استعمال ارسنیک
ترکیبات ارسنیک ... و ... استعمال او را موقوف دارند هفتم آنست که در استعمال ارسنیک
بنابر احتیاط باید ... که ... مقطعه ... و چونکه سرطان ... ارسنیک ... را در هم
موضع سرطان ... استعمال ... مقطعه ... و در هر صورت باید احتیاط را ... در
استعمال ... ارسنیک ... زیرا که دیده شده ... بسیار ... بدن
اثر ... منظور در استعمال ارسنیک ... فقط ... آنکه ... سبب
شود ... در استعمال ارسنیک ... باید در صورت امکان ... ترکیبات ارسنیک ... استعمال
نمایند تا آنکه از استعمال ارسنیک ... بدن ... و چون ... مقدار ... مذکور
تجربه ... در استعمال ارسنیک ... در باب ... نموده ... اینجا
ذکر ... آنست که ... اکثر از ترکیبات ... استعمال ...
من اکثر اوقات ... استعمال ... ارسنیک استعمال نمودم و دوا
... که ... را ... و ... است که ... دوای
... است ... ارسنیک ... و ... ارسنیک ...

می‌نمودم و ممکن است تشخیص مشکل است و اکثر آنچه علامات نوشته است دلیل بر غلبهٔ صفرا است مانند حمرت چشم
و کدورت و ثقالت وجه و احتراق بول و ناراحتی و خارش بدن و یبوست دهان و عطش و بیخوابی و وجع
مفاصل و صداع و امثال آنها و چون این علامات باشد باید پیش از استعمال ارسنیک دواء آنچه دافع [illegible] که
علامات زیادی دم و یا صفرا باشد مدواتر منفعت حاصل شود و اگر علامات و مرارت از صفرا باشد
فصد مضر خواهد بود و اکثر از استعمال ادویهٔ [illegible] و مسهلات رفع علامات نموده شده و باید در بعضی علامات
که بعضی اطبا نقل نموده اند در مرض نوبه و خود در تمام نموده ام که قبل از استعمال [illegible]
[illegible] که عدم اشتها و یرقان که در حین مرض نوبه است از جمله علامات نوبه است
[illegible] علامات بعد از رفع مرض تمام می‌شود و اعتقاد من بر این است که اکثر اوقات علامات در نوبه [illegible]
بعضی اطبا [illegible] در میان جایز دانسته اند بسبب [illegible] و عدم اشتها و طول کشیدن نوبه شود
[illegible] اکثر اوقات [illegible] و در [illegible] خود را بعدم [illegible] و [illegible] وامی [illegible]
[illegible] در [illegible] بجهت [illegible] مرض نوبه هیچ [illegible]
[illegible] اثر سمی که از ارسنیک [illegible] او عارض شد در بدن [illegible] تاثیر
[illegible] ارسنیک مختلف باشد بحسب [illegible] و مزاج [illegible] اکثر اوقات علامت
حرارت در [illegible] معده بظهور رسانند و اغلب اوقات [illegible] و [illegible]
[illegible] دفع شود و [illegible] که آنها [illegible] دفع [illegible] و عطش و [illegible]
بیشتر شود و از [illegible] معده علامت حرارت بظهور رسد و از اینجا [illegible] اثر [illegible]

وجع دران پیدا شود و بعضی [illegible] خفیف است و بول زیاد دفع شود و [illegible] رفع نامیده و مقدار [illegible]
[illegible] ارسنیک خورده شود علامات [illegible] احتراق است که [illegible] دهان [illegible]
و [illegible] شود و [illegible] قی و [illegible] و خارج شدن اخلاط [illegible] زنگ [illegible]
[illegible] و [illegible] تنفس و وجع معده و [illegible] شدید [illegible]
[illegible] و در بعضی [illegible] و در بعضی حرارت شدید [illegible] و در بعضی [illegible]
[illegible] عرق [illegible] و [illegible] و [illegible] از آنچه [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] و در اطراف بعضی خطوط [illegible] پیدا شود و [illegible] تمام بدن [illegible]
و [illegible] در بدن و در [illegible] بدن عارض [illegible] و قوای [illegible] بدن [illegible]
[illegible] عارض شد [illegible] و در [illegible] ارسنیک [illegible]
معلوم [illegible] که [illegible] معلوم گشت [illegible] ارسنیک خورده شود [illegible]
[illegible] و معده [illegible] علامات [illegible] بعضی اوقات [illegible] اتفاق دیده شده که سموم
[illegible] ارسنیک علامات سمی [illegible] ظاهر نشود و از [illegible] اعتقاد [illegible] است که [illegible]
[illegible] از طبیب [illegible] در باره [illegible] ارسنیک [illegible]
[illegible] که بعضی [illegible] تاثیر [illegible] تجربه [illegible] و تجربه [illegible]
[illegible] و در جمیع [illegible] قبول است [illegible] که در اینجا اعتقاد و دستور [illegible]
[illegible] را [illegible] که در [illegible] بعضی [illegible]

در باره [illegible] از [illegible] نفر [illegible] ارسنیک خورانیده که [illegible] و [illegible]
[illegible] از قبیل [illegible] و در روز [illegible] از قبیل [illegible]
[illegible] مامور شدم که [illegible] نفر [illegible] برسانم [illegible] و تجربه و معلوم نمایم که [illegible]
[illegible] که [illegible] موجود بودند و [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] خوردن ارسنیک [illegible] و [illegible] تعین گشت [illegible] تجربه
ارسنیک را [illegible] دفع شده [illegible] و از آنچه در معده و [illegible] که ارسنیک
جدا نمودم علاوه بر این [illegible] که [illegible] خوردن آن [illegible] تجربه ارسنیک را
از آن جدا نمودم [illegible] معلوم است که [illegible] ارسنیک [illegible]
[illegible] نفر [illegible] بلطف خدا شفا یافته [illegible] علامات
[illegible] ارسنیک [illegible] در تجربه [illegible] ارسنیک حاصل گشت و در باره [illegible]
ارسنیک [illegible] و [illegible] اثبات [illegible]
[illegible] تجربه [illegible] ثابت شود
[illegible] دانسته [illegible] دیگر کرده [illegible]
[illegible] تجربه [illegible] قول را بثبوت برسانم [illegible] ناچار شدم [illegible]
[illegible] و [illegible] که اهل علم [illegible] بثبوت رسانند از بول

مریض

مریضی که [illegible] ارسنیک که از بول جدا شد [illegible] که [illegible]
[illegible] عارض شود که هرچه در این باب در علم طب پیش از این بوده و هرچه شنیده در این باب
[illegible] که [illegible] سال قبل از این [illegible] که در سموم [illegible]
[illegible] از تجربه معده [illegible] این نفر [illegible] و بول [illegible]
[illegible] تجربه معده [illegible] و [illegible] در این چند سال [illegible] معلوم [illegible]
معلوم گشت که تاثیر سمومات در بدن [illegible] تاثیر سم [illegible]
[illegible] اثبات [illegible] سمومات [illegible] اعضا و رطوبات بدن [illegible]
[illegible] تاثیر [illegible] شدم [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] منتظر [illegible]
[illegible] از [illegible] ارسنیک [illegible] خارج [illegible]
و [illegible] بول و اگر [illegible] دفع [illegible] و [illegible] شده
و ارسنیک [illegible] طبیعت [illegible] با بول خارج [illegible] و اگر طبیب
[illegible] بول [illegible] بول و ارسنیک [illegible] خارج
[illegible] روز [illegible] روز [illegible] تا روز [illegible] ارسنیکی از بول خارج شده
مریض شفا یافته [illegible] سال قبل از این [illegible] ارسنیک [illegible]
[illegible] اثبات [illegible] روز [illegible] جمع نمودم [illegible] تجزیه ارسنیک [illegible]

و تجربه [illegible]
[illegible]

حقنه در روده بطب حجم آورده و زاید بکنه از روده خارج اند و خارج گشت حقنه ارسنیک بسیار خوب بوده آخر
که متوقف مجاری دو خصوص روده بود شماره اقرار می نماییم که از این نفر چیزی که تحقیقه ارسنیک با مقدار زیاد نوشیده بود
و اثبات برای اثر شده هم از علامات مرض او و در جیاء مثون ارسنیک از بول او واضح و ظاهر گشت و در
شش نفر دیگر مدتی که بعد از خوردن ارسنیک نزد من آورده و خیلی بول او را بر روح ایشان محفوظ بگذارند
به عمل تجزیه رساند آنها را حاصل بود و نکر از آنکه همراه پنج نفر سابق بکار غذا خورده بودند و علامات
مرض ایشان با علامات مرض آن پنج نفر مساوی بود لهذا اعتقاد شد بر آنکه این شش نفر نیز بعلامات
سمیت ارسنیک مبتلا شده بودند این بود احوال [illegible] و خلاصه بعضی از اوقات طبیب لازم میشود که
سموم ارسنیک را باثبات رساند لهذا در اینجا بتفصیل آنچه امتحانکیه اسهل و [illegible] ترتیب بیان
می نماییم پس بدانکه ارسنیک را بدو نوع می توان بثبوت رسانید با محلول و بخطوط و هر دو نوع
در اجزاء که اتفاق می افتد و لکن در بول ماهیت محلول است لهذا در جمع مثون ارسنیک از اجزاء
لازم است که اول اجزاء قی را آنکه از روده ماشه نشین شود و بعد از آن آب رو را گرفته تجزیه نمایند
و در سوب را باران شب بشویند و توجه نمایند که اگر در ته ظرف که در بعضی اوقات ذرات زرد و [illegible]
دیده شود او را علیحده تجزیه نمایند و در هر صورت تهیه امتحانی خواه از ارسنیک با محلول و یا محلول
باشد اینست که اجزاء قی را و بول را و یا بول را و ماتقی از بزوم که بعد از چیزیکه ارسنیک دارد
باشد هر یک از آنها که موجود باشد در ظرف چینی کوچک تنه و بعد از آن ظرف ترش بکار
اجزائیکه در آن است از عرق کبریت تند خالص را داخل کنند و بعد در روی آتش گذارده تا خشک

شود

شود و غال گردد بعد از آن مدتی تخم زود کرده از وی قدری را بزمین کنند و [illegible] مقدار بوجر شوره تند
خالص در روی او ریخته و بعد و در روی آتش بگذارند تا بعد از آن اجزا را داخل مقطر بوتش کنند تا اجزا محلول او
داخل آب مقطر بکند و بعد امتحان نمودن که در این اجزا محلول ارسنیک دارد یا نه [illegible]
که مکیده اوست باشد قدری عرق شوره که [illegible] مقطر و [illegible] ریزند و بعد از این
در مس صیقلی [illegible] که مستقل باشد در آن ریزند و بعد در روی او [illegible]
آن شوره [illegible] باشد که نصف آن معمول داخل عرق شده و نصف اول آن بیرون باشد و بعد در
آن حبابی [illegible] محلول ارسنیک ریخته و بعد دو ساعت [illegible] گذارده [illegible] تمام مدت حقنه ارسنیک
خالص فولادی لون در قطعه مس که خارج از عرق شوره است سیاه گردد لکن چون اشیمونی هم در تجزیه با هم
نوع کم در ارسنیک مذکور است نیز بهمین طور در قطعه مس سیاه گردد و شبه کرد لهذا بدانید که تفاوت
حقنه ارسنیک با حقنه اشیمونی از [illegible] که منقول [illegible] که در روی آن حقنه [illegible] قرار گرفت در روی [illegible]
گذارند که قدری [illegible] و موجود بود و [illegible] و مغتول را در موضعی که دوازده الی پانزده درجه حرارت
داشته باشد گذارند تا بخار رسد بدین قطعه مس [illegible] آنچه حقنه ارسنیک است [illegible] بخار رسید
زرد و قهوه کم رنگ شود و خیلی از روی [illegible] برداشته و هوا برد و تا تغییر نشود [illegible]
گردد و [illegible] اول کم حقنه را رنگ تغییر [illegible] و در عکس چنان حقنه اشیمونی
باشد و بعد [illegible] رنگ [illegible] حقنه تبدیل [illegible] تغییر گردد و اگر ارسنیک
آن هم منجمد شده بر قطعه مس نرد و قهوه رنگ بلکه و خیلی از روی مس برداشته و در هوا نهند بعد از چند

دقیقه زرد لیمویی شود و بعد از آن به مرتبه فولادی رنگ شود و لکن اگر آن هم منجمد شده اشیمونی باشد زرد و قرمز رنگ
گردد و چون از روی مس برداشته و در هوا بنهند نارنجی رنگ گردد و بعد از رنگ نارنجی [illegible] باید [illegible]
پر سیم این بود تفصیل ارسنیک و [illegible] و استعمال او در طب و سمیت او و شناختن و مشخص نمودن
ارسنیک [illegible] و [illegible] آورده شد آنچه درباره معالجه سمیت آن تا بحال

در هر صورت

مشخص شده حال بیان می نماییم پس بدانکه در حدیث مذکور شد که طبیبی [illegible] نام تریاق [illegible] از
برای ارسنیک پیدا نموده که [illegible] پروکسید [illegible] و لکن طبیب [illegible] لازم است آنچه تریاق [illegible]
ارسنیک اخذ نموده اند بدانند لهذا در این مقام ذکر آنها می پردازیم که [illegible]
چند تریاق دیگر پیدا نموده اند که آنها بدل او استعمال [illegible] از آن جمله [illegible] که [illegible]
دوا ساز [illegible] تعریف [illegible] از ترکیب دیگر [illegible]
و [illegible] که [illegible] تریاق ارسنیک و هم تریاق [illegible] و هم تریاق
[illegible] تریاق [illegible] استعمال [illegible] اکثر اوقات [illegible] مشخص نشده باشد
که از کدام یک از سموم [illegible] نوشیده شده او در او هم طرق ساختن پروسفر [illegible]
[illegible] در محلول [illegible] پس [illegible] محلول [illegible] دیگر [illegible]
و [illegible] ارسنیک [illegible]
خارجی [illegible] در ظرف [illegible] نموده [illegible] باشد [illegible]
نگه دارند تا ضایع نگردد و بعد [illegible] که مبادا در ساختن این تریاق محلول [illegible]

در محلول

در محلول [illegible] بجهة آنکه در [illegible] عوض [illegible] شدن جسم [illegible] شود و
[illegible] که [illegible] در تریاقات [illegible] تجربه نموده ام آنچه [illegible] تندرستی [illegible] نموده ام
که [illegible] و لکن [illegible] از [illegible] نوشیده باشند [illegible]
[illegible] تریاق که [illegible] باشد نفع بخشید و در امتحان چند دوای [illegible]
[illegible] تریاق [illegible] سموم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نموده [illegible] که اگر [illegible]
از این سمومات مذکوره را نوشیده باشند منفعت [illegible] و [illegible] در سمومات [illegible]
تریاقات مذکوره [illegible] آنکه بجهة آنکه [illegible] اوقات این تریاقات [illegible]
دارد [illegible] صعب است و [illegible] استعمال
[illegible] ارسنیک [illegible] و [illegible]
نا معلوم است [illegible] آنکه در هر وقت [illegible] تریاقات دیگر [illegible] بجهة امتحان ارسنیک را
بحیوانات [illegible] در [illegible] مقدار زیاد [illegible] آنها [illegible]
[illegible] آنکه این تریاق بر همه تریاقات دیگر [illegible] آنکه در [illegible] ثابت
گردد و مقدار زیاد [illegible] آنکه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و در [illegible] آنکه [illegible] سموم [illegible]
[illegible] کردند و [illegible] تریاق جمیع سموم

نمود و گستردن جهة تسوین که معلم قهوه بود علم و اکثیبت این قول را بدین صحیح کرده است و نیز هرگاه که صبر از جهة
لکحیل شده باشد اثرش کمتر است پس باید کم خبزی از الکحل شاید بطوری که به یک بار یکباره یکجا خارج نمود
و لکن از همه معالجات از یک آنکه نافع‌تر و متداول‌تر است و در همه جا و ولایات مسموع است و علامات
که از قبیله مذکور نموده و از این جهة جواره به قول او را ذکر ننمائیم مگر آنکه از قبیله می‌گوید مقدار و تحقیق کم
سمی از بدن اثر تمام ندارد مگر که چه سمی خورده باشد مگر غرا محفوظ باشد قاتر نموده ببو شاشته بجهة
آنکه بغیر حکم دارد هم اثر چه جهت شده است و اثر اکثر از سموم است که باشد خارج که و اگر هم اثر آن سم را
خانه کننه مفید باشد از این جهة که بطور که کسر از او و حصن شده و اتفقا از آنچه سمی که محمود است عمل کرده
بجهة قح از بدن خارج کرده و این قول را از قبیله کجیه بود و نیز آنکه اتفاق نیفتاده باشد که کسی تابع
اعتقاد می‌نمود و تجربه کرده است تا آنکه در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و شش که مدت سال قبل از این باشد
از قبیله شیطانی بحکم را در حکایت تازه نقل کرد که سم خورده بود بطوری اثبات کرده که هیچ کس از
اهل آنجا قدری ساخته که در آن باره نقل صحیح نموده که نقل آنها که زود مردند و از قبیله آن حرف نقل را ندیده
بود و آنچه آنها را نقیه که صحیح محفوظ باقی عمل نمود و خود حاضر بود آن را و بهبودی کرده است
با تجربه این معمول در معالجه تغییر و تبدیل از این بعد است و بعضی مانند ذرایح و غیره رجوع کنند و تعلیق آن
یک دو روز در شفاخانه مگر نقل آنها که به مجرد معالجه بدان قید بود بوجوه مذکور که بهبودی حاصل شده
دوای معالجه شده **صبر زرد** که بفرانسه آلوئه نام صمغ یا عصاره است از قسم نیتق که در — صبر زرد
هندوستان و در نیکی دیار جهتی و دیگر هم بیشتر شود و از قرار که مشهور است سه قسم هست قسم اول آنکه کالان

کیم را که به وان آن را از قسمت دمرف صمغی رحیه باشد لیکن تو ده سازدانی را و از ظرفهای سرجهتی نقاب تو
فرمانیه و اخر را او از این عرضه که شنه از اثر زرد صبر زرد و معروف آنکه به نحو برای خاصیت که از آن صبر
گفته اند صبر است که در ولایت موسوم به الوه کاین قسم دیگر است که از کاهر قطع کرده و او را در آن جمع
تا همه از او حکیم جمع کنند و از بسیار خوب صبرهایی است و اکثر است و علامات خوبی صبر زرد آنست که خوش
کمتر حرف باشد تف باشد و در هوا کرم و صبرت و در هوای سر و ایوان است محقق الحمد و در تکه او که قدری است
بو از بحق واضح ترکرده مراد آنکه هنر صبر زرد در بعضی از آن بالا و نیز قرار است که صبر که حکیم او را با است
بجز آنکه کمتر است که مراد از آن تمام بحران عرق شده باشد یک صبر زرد خارج کرده و بعد نقل از رو دیگر جزئه و مقدار
بیشتر از این کم از آن در ال است که تمام نوشته در تیه اخبار حقیقت نباشد و لکن بعد از آنست الی ده عرق را از تمام
دفع شد که باز یک صبر زرد و بعد هست تا آنکه که تمام نوشته را از بیشتر دفع شده و بعد از سه عرق بطور و سرفه حاکیه
زرد که عده طبیعی بهاری است و چه کمتر زرد و بول نیز با بیشتر دفع تو ده و بعضی تحقیقه را آنکه که استعمال
مقدار کم از این صبر بهتر است که تیه محرک قوه باه باشد و در اینت تاثیر این صبر را معاینه کرده که صبر از معده
مدون بیشتر ضررت باشد و از دو شود و از آنجا به طول عروق جذب کرده تا رقیق یکجا رسیده و از که به مراره
داخل شده و از آنجا به طرف باب شیر و از دو گشته داخل غذا شده و خون رسیده شده که تمرا که ببب
صبر زرد در آنها بعد سطوحی که استعمال کنند بو از یکماه الی یکجهت نوزد در مردان تاثیر کرد در عروق
بو سیره و در جمع کم و جرات تشنها در موضع رحم تو ده است صبر از جهت ادویه محفوظ به خیر فرق که خروج دم
مدود کنند و عده ضرر از آن سده و شدن نظر به رسم استعمال کنند و در حب طرح شنیز استعمال کنند

و از ادویه مضره است که حرف معده را با نیازی کرده اند او کسی نام حکیم خبری ضعیف هم دارد که در بعضی وقت آن ایمال
صبر زرد با مقدار جزئی و لکن بهتر آنست فایده داده از بعض که تب بلغمی یا در دوامی از آن زبدة برای مزاج بشه و کلی
با استعمال تحقیق در صبر زرد بجهة بدست فی خود و بعضی شده و بجهة این حب نوع جوالی در که ده دانه است و هر
مثقال یک صبر زرد فرع اول این تحفظ بجهة جزء صبر زرد بجهة جزء عنبر یا صبر نهی و صابون و جزء چهار بیک — حب صبر زرد جهة دفع سعال
بجزء ستر قمر بعد تکاتب چرمها ساخته که هر یک به کشمش در آن که تشته باشد نوع دیگر صبر زرد و جزء از القیه یکجزو
تیرقمر بعد کفاف حبوب ساخته نوع دیگر صبر زرد و جزء طرطیر تش جزء بابونه و نیم جزء زهره بقدر کفاف
حبها ساخته و بجهت این معروف بحب ترکیب از صبر زرد استعمال شود و از آن حبه هر دو صبر زرد هم و بید شانزده
مثقال زهره گاو خشکیده بیست و چهار مثقال نفط بیضه بیست و چهار مثقال هر یک ده بیک صابر ک مرهم
ساده را بعد بر آتش دوز بعجینه زهره گاو و صبر زرد و نرم کوبیده را داخل مرهم کنند و از روی آتش برداشته
و بعد از قدری سرد شدن نفط را داخل کنند از روی سر مرتبه بقدر یک مثقال هر چهار حلوی نموده نافع ایام
تحقین صبر زرد و القرزه و عصاره حنظیا کام در دو پوست نمایند یکجا بیه و حبه بیاشر از هر یک مثقال زعفران
یک مثقال عرق شراب یکجا بهم سایند در جای گرم گذارند و به حال ساینه روزی یک فعال با قاشق چای
خوری از او را در وه مثقال لب حب شقاق می ریخته تنقیه بشه بجهة او را لحمیت از تراکیب محفوظ مرهم
بجهت یک چنین سیمل به تیه فلور را از این قراء است که بکیرند صبر زرد چهار مثقال کرد و نیاطع یک مثقال
القرزه یک مثقال هر یک واشق از هر یک مثقال سفیده و فرنش مثقال زعفران نیم مثقال لسان سیاه هم مثقال
جمیع را محکم نموده و مخلوط نموده با عین قطره حوام کرهبا و شیر آفه بقدر کفاف تعمیه شده شده نافع در جبس طرحت

و می حقنه روزی بیست این حب از یکماه الی یک‌جهت نمود استعمال نمایند و صبر زرد در خارج مفید است الم زخم جشم — تعفین صبر زرد
کمتر و دام ورم در کنج چشم و کدورت قرنیه را بقیه داخل نموده نفوع فرمانیه و اما آنکه تعفین سازند از این قرار صبر زرد
کلمر و زعفران از هر یک مثقال شراب بیضه تیمار مثقال هر دو را کمتر ارده و به حب صمغی نموده روزی دو مرتبه قطره به چشم بچکانند
اما ابر کو موره القتاب بطریق جبت است که در بلاد گرم بیشتر شود و بعضی حیوانات و بعضی نباتات و بعضی — آبر
کوبیده و بعضی کوبیه حیوانی است و دیگر کوبیه که مکان است بجهة تو بیشتر حیوانیه کمتر از تبه اما دو اول نیز است و از طب
هم از خارج و هم از داخل استعمال شود اما استعمال آن در بعضی در نشده و نیست از خارج استعمال شود و خوب شود
بعد آمد بگیر ماده اسفنجی در تحصیل فرج آن در که و محصه و سایر اجزاء از جنس به سه بجهة یک نیاطع او را از آن باشد
ابر او در ماده که کوبیده باشد را حفظ خورده شود که بیان و بطه از خلال فرج از خارج شود و اگر خون خوب
شسته شود سه روز و در سرکه انداخته تا آهک او بر که مکر بشود بجهة استعمال بعضی از بعضی خاته قرصه یا رشته
نموده و کوبیده استعمال نمایند و باید دانست که در قدیم ابر از خشنه استعمال می کنند و اگر چه بعضی خیال می کنند
کم تو حسانه غال و خرطال فقر این کیفیت را ندارد و اما چه اندکه صحیح از آن اثر خون را ندارد و دوا
و بطهارت که در او هم بوده این صورت مضار آن از نیم الی دو مثقال است و استعمال او کارج بود
نوع بود اول او را بار تب نموده در دو حرکت که از آنها رطوبت در ان که جذب کرده زخم را پاک نمایند
دوم او را در موم ارم انداخته و بعد از آن تخته از آنکه هر که از آن تا موم ریخته و بعد از آن خشک شدن
در قراقه استعمال کنند و چنین از آن تخته که مذکور شد به بعضی استعمال نمایند اگر خواهند که عارض شود دوا
داخل جینی مصلح و تر ماقش پیش شود و چنین استعمال بید در هر سه ضعیف است که باشد او را که جمه اول تعفین را آنکه

ازکیل

تا بینه بعد تبدیل او را استعمال کنند [illegible] ضعیفه قوت قابض لازم است [illegible] معالجه نمایند
دارو قوی قوت استعمال نمایند اما ازکیل که بفرانسه [illegible] و بلاتینی [illegible] نامند
ثمر [illegible] از درختی که در کوهستانات فرانسه [illegible] از جمله [illegible] است لهذا ذکر [illegible] نمائیم که ثمر او
سخت [illegible] تازه او [illegible] مطبوخ [illegible] او را [illegible] در
انقدر استعمال شود [illegible] طعم او [illegible] خطا است [illegible] و بجهه رفع عطش و دوای [illegible]
که [illegible] خصوصیت [illegible] استعمال [illegible] ولکن معالجه [illegible] تمام [illegible]
[illegible] است

اسفناج

اسفناج که بفرانسه اپینار و بلاتینی اسپیناسیا [illegible] از جمله سبزیهای [illegible] است
[illegible] و ابتدا در ایران [illegible] تخم [illegible] فرنگستان آوردند
و استعمال غذائیت او متداول شده [illegible] آنست که غذای
سریع الهضم است و [illegible] دیگر [illegible] ضعیف است [illegible]
دیده شده [illegible] اثر [illegible] معلوم است [illegible]
[illegible] سبزیهای [illegible] و غیره [illegible]
[illegible] تجربه معلوم شده [illegible] اسفناج [illegible] استعمال اسفناج [illegible]
بوده باشند [illegible] مضر است [illegible]
[illegible] مضر است [illegible] اما اسپند که بلاتینی

اسپند

پیکانوم

پیکانوم [illegible] است [illegible] (بجهه)
[illegible] استعمال او [illegible]
[illegible] بعنوان [illegible] تخم تازه [illegible]
[illegible]
[illegible] ولکن [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] دارد
[illegible] تخم [illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] مطبوخ [illegible]
[illegible] مفید [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]

اسطوخودوس

[illegible] در خارج [illegible] استعمال
[illegible] اما اسطوخودوس که بفرانسه [illegible] و بلاتینی [illegible] اسطوخودوس [illegible]
[illegible] ایران است [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] عطر [illegible]
[illegible] عطر [illegible]
[illegible] عطر اسطوخودوس [illegible]
[illegible]
[illegible] اسطوخودوس [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] اسطوخودوس که در ایران است [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] مفید است [illegible]
[illegible] فرنگستان [illegible]
[illegible]
استعمال کنند اما انیسون که بفرانسه [illegible] و بلاتینی انیسوم [illegible] است

انیسون

[illegible] استعمال [illegible] (وجه‌تسمیه)
[illegible]

انهارا

انهارا [illegible]
[illegible]
[illegible] عطر [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] اما اکبرترکی که [illegible] و بلاتینی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible] فرنگستان [illegible] مطبوخ او
[illegible]

معجون کشنیز تخم کرفس در نقاهت نافع و به تنهائی نیز مجرب و مشهور است که [illegible] دم در حال انعاش و در سایر
تسلیات مطبوخ و مایغرق [illegible] از قرار که ذکر شده از جهت اسهال خفیف که در سه شبانه روز تبدیل و منه
انوزوف که بفرانسه سرکوکول نامند که از جنس [illegible] در عربستان [illegible] حیوانات — انوزوف
وزروه نکنند و بوی تند [illegible] آثار عافیت شود و بعضی [illegible] عراق [illegible] — ورزدو
حاشا [illegible] ورزکستان چنان مستعمل نباشد مگر آنکه [illegible] عوام [illegible] بجهت تخفیف
جراحات جدیده که کرد او را در جراحات شمشیر و چاقو و غیره [illegible] در روی زخم ببندند و
ظاهر است که تاثیر [illegible] جراحات [illegible] اما آلو که بفرانسه پرونو [illegible] — آلو
[illegible] تمر [illegible] است که [illegible] زمین و آب [illegible] [illegible] در ولایت [illegible] آلو بخارا و آلو
[illegible] در طب [illegible] تفاوت نباشد لهذا [illegible] ذکر نمایم مگر آنکه [illegible]
[illegible] در طب مستعمل است [illegible] برای [illegible]
[illegible] آلو بخارا [illegible] آلو [illegible] است [illegible] عوام مشهور
است [illegible] [illegible] میوه [illegible]
در اکثر [illegible] مستعمل [illegible] در هر موضع که
[illegible] استعمال کنند بدل او استعمال کنند و در بلاد فرنگستان استعمال او زیاد [illegible] است بجهت آنکه
[illegible] [illegible] باب [illegible] آلو [illegible]
[illegible] ادویه [illegible] آلو [illegible] باتمام خوردم

نقشوت

تفاوت که در مرض [illegible] چند نفر [illegible] مرض [illegible] طرف شده
چند نفر دیگر را استعمال [illegible] [illegible] ولم [illegible] و [illegible] داد [illegible]
که در او [illegible] است [illegible] درد [illegible] در [illegible]
چون ستاکم [illegible] از او [illegible] بجهت اطفال [illegible]
که ستاکم را [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] او را
صاف نموده [illegible] آلو [illegible] تمام آبر آلو [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible]
ترکستان که آلو [illegible] [illegible] او [illegible]
[illegible] طریقه [illegible] ستاکم هفت جزو
[illegible] شش جزو [illegible] شش جزو [illegible] شش جزو [illegible]
سه جزو قند [illegible] اول ستاکم [illegible]
و تمر [illegible] آلو را در آب [illegible] نیم [illegible] تا قوام
آید [illegible] قند و ستاکم و کشنیز [illegible] [illegible]
مثقال است [illegible] و در هر جائیکه [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] [illegible]
[illegible] در [illegible] استعمال [illegible] اطبا [illegible] تا آنکه در قشت

[illegible] بجهت [illegible] [illegible] شده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آلو [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] استعمال [illegible] [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] مثقال را [illegible] معجون [illegible] مرض [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] روز [illegible] روز [illegible]
پنج روز [illegible] روز [illegible]
[illegible] [illegible] روز [illegible] شفا یافته [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] لهذا بدل او استعمال [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] انجبار که [illegible] — انجبار
است که در بلاد [illegible] آن زمین [illegible] و غیره [illegible]

که در طب

که در طب مستعمل است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تا آنکه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
استعمال شود و [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] انجبار [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
حقیقه دوای [illegible] [illegible]
در [illegible] اسهال [illegible] — حار
[illegible] مثقال و هم معجون و هم مطبوخ و هم غرغره او را
استعمال دارند اما معجون او [illegible] تا آنکه [illegible] — معجون انجبار
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] معجون [illegible]
استعمال دارند و مطبوخ او [illegible] سه مثقال [illegible] مثقال
طبخ نموده و صاف کرده [illegible] [illegible]

مزمن لوزتین غرغره او استعمال شود که بیست مثقال او هر اکلیل را با پنج مثقال انجیر خشک نیم کوبیده در پنجاه

اسفرزه

مثقال آب بجوشانند تا نصف شود و بعد از آن صاف نموده غرغره فرمایند **اسفرزه** که بفرانسه ... اوپس

یعنی ملک کیک و بطبیب ... ماننا کوش سلیوم نامند نیز ... بیک قسم از آن بعضی نظر از کاپ جرب

وازمینا ... مطلع شده تشخیص مودن زا ... والطبع لعابیت کرد اکثر بعد ... شود و در هر حال که ... است

عرض شده بطن و بزرگ استعمال شود در فرنگستان بغیر استعمال او در طب بجهة امراض داخلی ... است و

اداوروث

قابل مستعمل است **آزاوروث** که بزبان فرانسه نیک نامند بهتر است نشاسته از بیخ گیاهی

... که بعد از یکی عمر باید بیخ او را از زمین کنده و شسته و خشک نموده و یک ... بکوبند تا نرم شود

و بعد از آن او را در آب نیک بجوشانند تا آنکه نشاسته او خارج شود و مخلوط با آب گردد و آب او را بطور

بیخ ... و آب او را ... نشاسته ... آن را بعد آید که او را با ... بالای صاف شسته که اوراق ادروث

غذائی است و جزو ... او در حمل لطافت خیلی نشاسته ندارد و لهذا ... او در طب ... نشسته

اروژن

است لذا ... بیان خواهیم **اما اروژن** تخمی است ... که بزبان ... والوت نامند

... از جزایر هندوستان بعمل آید انگریزی باسم ... موسوم گشت و بفرانسه ... نامند

... میباشد ... نامند و چون ... است خیلی ... ضرر ندارد

لهذا در ... کشتم ... بعضی از کشتن تخم او ... است ... تخم ... اکثر کشتم که کمتر

... استعمال او ... است تخمی که ... اکثر ... بعضی از ... بجهة غذای مریض

آلو بالو

داده میشود ... است **آلو بالو** قسمی میوه است که بفرانسه ... نامند و بجهة ... دادن بپزید

چنه

چند قسم میوه از آن مجربات که ... که در ... میوه مشهوره خوش طعم ... و ... میباشد ولی ادام ... تنهاوت ب

انها استعمال شود و متفرقه او ... از ... بهتر ... و دار او ... حبوبات خاصیت ... تحرار ... و عرض او تشخیص

که **فصل الکبا** **بابونه** بوته ایست ... که گل ... کل سفید ... و زرد ...

نوع کاماملی و ... است و در فرنگستان گل او ... که در اول تابستان در ... که

بجوش ... و در ... گل این ... و ... خرد ... تعلیق ... گل تازه او ... و ... او را

اطبا گل بابونه را ... و ... ولکن ... در ... قدیم ... استعمال می نمودند

قدیم ... استعمال ... از ... که ... گل بابونه را کوبیده بمقدار ... دوای ... ادویه

که در ... رطوبت ... سکینت ... و ... اسهال عارض ... و در ... ضرورت ... که ...

علاوه بر این استعمال بابونه ... بی ... نفخ ... و بعضی ... که ... ولکن

... است ... شده که در خوردن ... گل کوبیده ... نیز

... رفع ... و ... تر ... و ... رقت و غلظت ... است

و تشنج رحم و حبس طمث شده ... در ترکیبات ... ادویه ... او را ... وقت

از انکه ... و ... که ... بجهة ... که از ... الی

... که آب ... و ... در ... و تشنج رحم ... با ...

عصاره آن که از ... بابونه ... موقوف شده ... قوه ... آن ... در ...

او را ... بابونه ... را از ... تحریک ... عرق ... مقطر

آن باشد ... عصاره ایست که ... قوه محرکه ... و تنقیه ... و ... موقوف شده عرض ... کرده

پنج الی بیست مثقال او را ... ساعت ... بجوش ... و ... تخم ... بجهة ... بابونه ... او

مرجوبات مقویات ... وجع ... معده ... دیده شده که ... بیستم ... سال ... و بجوشیده

شفا یافته بعد استعمال ... قطره از او ... صبح ... در ... شام ... چهار روز ... بهبودی

بابونه

بجهة ... بعد ... بابونه که ... در ... گل بابونه را

باشد ... بابونه ... که ... و چهار ... قاعده

... و استعمال او در اطفال که ... نموده بوجع ... در ... نافع است که ... در ... و بطن ...

... و ... در ... اطفال که ... و او را ... **اما**

بنک که بهندی ... و ترکی ما ... و بفرانسه ... و ... در فرنگستان ... و ...

... او را در طب استعمال ... و لکن ... و ... تردد ... در هند و مصر

... بعض از ... آورده اند ... تجربه ... در ... استعمال

... که ... ذکر او را در این ... است اول ... که از این ... قسم

... او را ... و دیگری ... که ... موسوم ... و از

... در ... کرده اند ... که ... در ... قسم ... که

... گرم ... او ... بجهة ... قسم ... استعمال

... نسخه جات ... که ... داروها ... و غیره

مرکبات

ترکیبات ... اول ... هندوستان ... عصاره کل نباتات ... ورق ...

... که ... و ... بهترین نوع ... کل او را ... در ...

... او ... طعم کرده و بعد از آن جمع ... او را مخلوط بهم نموده تقطیر ...

... الکحول ... تقطیر ... و ... در ... تا ... الکحول و ...

... که عصاره حشیش ... در ... الکحول ... در ... از ... فوق

عصاره ... الکحول ... حشیش ... که او را ... در ...

استعمال کرده اند ... که مرض ... مضر ... اگر ... استعمال

... و لکن ... طبیب ... و ... مفید ... اند ... ذکر ...

و لکن ... تواند ... که ... لهذا ... عصاره ...

... و ... عصاره ...

از نبات ... و از نبات ... که ... استعمال ... نعتاد ...

از ... که ... بعضی از ... و ... عصاره ...

حاصل شود ... کیفیت ... از ... و ...

و ... نفر ... استعمال ... و ... کیب ...

... نیم ... نیم ... مثقال او را ...

... استعمال ... در اینجا ... عصاره ... شده ... به

در مصروع هم وارد شده است و از استعمال شده و چون در دیلمی نام طبیب فرانسوی که از دولت غفور مأمور شده
ابتدا تجربیات این مرض نموده است که نفخ بو عجیبی تولید شده که اطراف این بیمار و کل بدن کبود شده و نبض
ساقط شده و اگر چه از خیلی استعمال ذرنگیان نموده اند مخفی نبوده و عقیده او همین بوده است که بمقدار کم
استعمال شده باشد و چون در اثنای تجربیات به نفر تعیین حبس مقدار ده قطره استعمال کرده بود و هر چند
در این سه نفر نفخ بر برکت است اگر هر سه صحت شدند در تجربیات سیم در سه نفر که چون تمکین
نمودند مقدار او را به نود قطره رسانند و هر سه شفا یافته و در هر روز در هر یک از مرضای خویش قطره
یکدفعه استعمال نموده و جمیعاً شفا یافته سهل است خود را فرد مستور دیلمی برای بعد از سی قطره
او را در نکیفان جای با بویه اگر ماتند در حال کرده موقوف شده است استعمال نمانیده و دیگر در تنگ
نفس عصبانی بعد از مشهور شدن نسخه عصاره حشیش در تنگ نفس بعضی از اهل هند و ایران نموده اند
که بسیار بوده اند منفعت در تنگ نفس ندیده خود نیز خواسته تجربه بکار برادم و لکن مجلس مشهور ایران
عصاره هالکیه بدقت بعد آورده استعمال نمودم حال بدانید که تنگ نفس عصبانی را مرض مبتلا
که بدون پیدا شدن نقصان در آلات تنفس خود را اکثر از ربع وقت شب تا جانب صبح از نصف شب
عسرت در تنفس بهم رساند بنوعیکه بجهت آن تنگ نفس مرضای ثمان را بار برید و سر و کتف و اطراف
عالیه را بتعقب متحرکات بی اختیار و اظهار در جواب صبح و در قصبه نایان و تنفس با صدا
مانند سکه بعد از دو سوی زاید و بعد از صحبت نفس تنگ نفس عصبانیه کبود رنگ بعد
و عرق سرد و این در صورت جمیع ایکه و هر چند نفس و سمع ترشح با این نجره بار او را بسیار مانند

درباره

بلکه هوای مشتقه شیر را بود او دوایی و چشم مانند است که نخواهد از مضغ خوف بع شود سر و گوشت عرق
نبض صغیر و بطیئ و چند وقت و این حالت از نیم الی سه چهار ساعت کشد و این حالت موقوف کشته و بولیط سرخ
بلغم از این خارج شد مرض کم کم آسوده شود و حال در این قسم مرض تنبیر بلغ او ولیکن دیدیم عصاره گوکر
مباشته این نوع در نکته حاری و تبدلیه در اول آخر نوبه او بمقدار دیک تا دیگر نیم و نیم و بلغم
جب استعمال شود و در صورتیکه نوبه دکذشته با حاجت بر کشتن دارد و چند روز پیاپی هر روز
یکیم از دور القیه و شیر مخلوط نموده و شش قیمت که این مرض نوشته که هر جاک منفعت است اما
بذر البنج که مدتها از مکین و اکثر ان کونیه و انتشار در اکیام و اطباء ایزو سیلوس نامند
دار و نباتی است که کل او شفیه با خطوط سیاه باق شود و از قرار یکه از حبنی که عبیدان تقاوت
ندارند هر در رنگ و برگ و بذر او و چه این نبات از طایفه ابر امانیوم و سبداته ملیشه انها
اثر او در بدن انسان شبیه است بآثر این رقسم نبات در نوکستان این نخراکی شهرت و بخیر در اهل
بدهد بنج او شبیه بود بیخ کاسنی که در از وقت عرقش معکه زا و تطهیر رسا از این قرار است نوع
صدمه و شش زیرا که در باطن خوش نوشیدن سرکه و آب لیمو موقوف شود و معالجه آنها به ترتیب از قرار یکه قبل
بیفزود البر عاقبه نشسته بعد آنکه عصاره او در طب مستعمل است و برگ تخم و روغن او هم استعمال
و عصاره او بعد آنکه در صورتیکه این نبات تبرک ایت نبات سبز را در وقت کل تمام بکوبند و شیره
او را در ظرف چینی بر باطن آفتاب بگذارند تا غلیظ شود این عصاره مستعمل است دارد و جاع خنفشا و تلکلش نام
حیوة بر ترتیب نموده از عصاره بذر البنج و از عصاره والدرین و کشیده رنگ هر یک دوی باطن که

حب کنند از ول با زم و با لی مثل حب عصاره بنج و عصاره مخلوط با آب برای نیفات در تشنج غیر چه در صورتیکه
حرکات و مانع نزول اب مرد و ارم و در سیلان مانع و نیز نفیه بجود نفث الدم بنوعیکه عصاره او را حل کرده
از صالی است که در رحم خیر چهار قوت بینند و در سیلان الدم بواسیر بهان دستور معمول است و هذا او
علاجکه بنج بعضی اوقات مشتبه میشود که بعد از آن درد تقرار بنخواه و طبیب هم آن را با منه و مبیخ با شیر
در میان این دو ملاحظه نمایند که در هر یک اندازه و هر دو تخم این رنگ است و لکن تخم اخوش
طعم و خوشبوی است در اوراط خطط و این مرض دارد و لکن تخم بذر البنج طعم تلخ عمیق عده دارد
اراکیه بی طعم و نقاط رنیه در روی او پدید است و در دریم مستعمل بود در دوی دندان که عوام او را
کرم خورده مینامند بنوعیکه آب دار او دهان جمع کنند از بنج الی شش دقیقه صبح کنند و در کم دندان
و اطباء عوام گویند کرم مرا فتد و لکن تجربه معلوم شد آنچه را که عوام کرم افتاده می نامند ریشه
ریش بذر البنج حرارت در آن نگاهداشته میشود و نخوانند کرم خارج میکرده و در صورتیکه حب او چند
روز پی در پی استعمال شد بعضی اوقات اسهال را رفع دیده و لکن در بعضی رات احتیاط لازم است
بجهت آنکه اگر زیاد استعمال شود بیم است از ظهور خواص سمیه و نضاج بذر البنج بسیار نافع است در موم
شدن قطع الکلیه و نرفتن ترشحی و ... و در جمیع بدن با شیره ترتیب تا نان و اگر دیده شده
در صورتیکه پهلوی ریشه آن را که بهرم رجوع شود این قسم ورم بدون تعقیق متعفن شود و برگ تازه بذر البنج مانند
بذر البنج در ضماد مستعمل است و نیز مطبوخ آنچه حیض که خوف ادرار و شعاوده است منافع بعید و از برای
اور و غشی بعد از آنکه مشهور است که بغیر بذر البنج و آلی انیر اسم مختلف است بجهت اینکه ... خود مذکور بذر البنج و ماده

مخصوص دارد که در مصر عوض روغن چراغ مستعمل است و اکثر بعضی بذر البنج که در طب مستعمل است سخن از اینکه
یکدفعه برگ تازه و پست کردن روغن زیتون و در جای گرم در هر صبح پیاپی ریشه آن حس شفاخانه که از این روغن است
که مکرر بادی و جمع است بجهت آنکه اغلب مفسده شایع از ترکیبات بذر البنج استعمال شود و علاجانه نخفه که از این علف
البنج ادعا است که اگر دو کن فقه محتاج بنیاد و ضرر این مزاج در او ولی آنچه و هم خواه که شنیده و در استعمال ماده برای اطفال ان
اکثر علامات سمیت او است در دهان و بیان سخت و حرکات غیر طبیعی و تشنج و بعضی اجزا نقص بصره و کمی
دماغ و صداع شدید و از اطراف عالیه بایا فتح و معالجه شود در بطحه که بعضی اوقات که خود بخود بحال یکتا ولیکن
اکثر او را معتبر در باطنه و حفاظت آن از قیء سرکه و لیمو و نیز بتوسط بعضی آوردن شود و بعد از آن چند روز استعمال
شیر و صبیت است که اکثر در اطبای آن حرمه در صحیح ندارند بنیه و صحیح است اگر بهر موضع نمام آتش و ن
و در هر حال ایکه پیشتر نیاورد و برای اطفال بعد گشته و در تشنج ابتداء اشخاص بعد شان سالم و ولی ولکن
علاقه او جمیع شرط تحت ادامه و صحبت اما بادام اسم درختی است از جنس لوز و در دو قسم است یکی
شیرین و دیگری تلخ که در طب مستعمل است تفاوت آنها در دید انتفاوت بین حالات است تا چه حکم
دیده شده که از هم بادام شیرین بادام تلخ و از بادام تلخ بادام شیرین بعد آنکه در امتحان در اطبا تجویز نبایه تفاوت
کند در میان این دو جنس که از دو آوک ... بادام شیرین که از این میوه او قرار تجزیه در هر صد از اوقات کیمیاوی جزو
از کیمیاوی پنج جزو از روغن و پنجاه جزو البومین بیست و چهار و قند و چهار صمغ و سه جزو الیاف نباتی
و پنج جزو آب و تعریف دیگر در رسانده است در حکم متعلقات شیره پنجاه اجزای او و شیره بادام بعد آنکه
در صورتیکه در ماکول تخم متقال بادام تلخ بکنند و آب بعد مکنه مشغول تا بعد دو روز صحیح نموده بکوبند و از

بادام

بارچه آنکه ما او صاف نموده و اینها بهتر است [illegible] شده شیر بعضی [illegible] نقشه و اخص نموده عنوان اسباب [illegible]
از حیات استعمال شود و بعضی را حقیقه این است که اشربه ادام ممکن [illegible] است و نوشیدن [illegible] یک ساعت قبل از
خواب [illegible] است دانشمندانیکه بخوابی دارند [illegible] ادام شیر [illegible] و در صورتیکه ادام شیر [illegible]
کنند دوا بیرون گرم شود [illegible] نقشه [illegible] و با این نوع از دوا [illegible] و زن ادام شیر [illegible]
تخم [illegible] آید و باید [illegible] که بیرون حرارت [illegible] آید [illegible] حرارت [illegible] در وجود
صنایع الطف و از خارج استعمال شود بجهت [illegible] بجهت در آوردن اجزای خارجی از بعضی از مواضع
و ورود محل مستعمل است از یک الی ده مثقال بجهت [illegible] در اطفال در قولنج و در [illegible] مقوی [illegible]
تشنج [illegible] و ضع [illegible] متحد باشند و شربت [illegible] آید در صورتیکه [illegible]
سیر ادام شیر [illegible] سیر ادام تخم [illegible] عرق [illegible] اشربه [illegible] و بعد از [illegible]
آتش [illegible] اصناف کنند و بعد از سرد شدن از
شیشه های سر بسته نگاه دارند و این شربت [illegible] داخل نموده شربت [illegible] است [illegible]
ادام تخم و این عصاره [illegible] که در [illegible] تیز [illegible] دارد و [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible] دارد که [illegible]
داخل شده روغن [illegible] مساوی است با روغن [illegible] ادام تخم و [illegible] که
یکی [illegible] که اسپیدرویک [illegible] موجود ادام تخم است [illegible] روغن [illegible]
بواسطه [illegible] سردی [illegible] اسپیدرویک [illegible] روغن [illegible] و [illegible]

که روغن [illegible] شده [illegible] که هم اسپیدرویک و هم روغن [illegible] و نیز در [illegible]
تخم اسپیدرویک [illegible] بواسطه تجربه که از [illegible] و [illegible] است و لکن [illegible] تفاوت [illegible]
[illegible] ادام شیر [illegible] ادام تخم در صورتیکه [illegible] بواسطه [illegible] شده [illegible]
دارد و لکن بواسطه [illegible] ادام شیر [illegible] بواسطه [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] ادام تخم بواسطه [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] استعمال [illegible] مرهم و غیره تفاوت [illegible] دارد [illegible] وقت
[illegible] ادام تخم [illegible] و [illegible] روغن [illegible] او که
در [illegible] اسپیدرویک [illegible] از تجربه معلوم شده که از [illegible] مثقال ادام
تخم [illegible] روغن [illegible] که در علم [illegible] معروف و مشهور [illegible] روغن [illegible]
ادام تخم [illegible] اسپیدرویک خالص [illegible] که ادام تخم [illegible] دارد
[illegible] نمودند [illegible]
[illegible] ادام تخم [illegible] و [illegible]
[illegible] قطره [illegible] شده [illegible] که [illegible]
بواسطه [illegible] که [illegible]
[illegible] قطره [illegible] دقیقه [illegible] شد [illegible]
[illegible] شده و ادام تخم در طب مستعمل [illegible] بواسطه اسپیدرویک [illegible]

و [illegible] که [illegible] بعد استعمال [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] مثقال و نیم ادام تخم [illegible] بواسطه
پانزده مثقال [illegible] و اکثر [illegible] و بعد از [illegible] دفعه [illegible]
[illegible] از [illegible] استعمال [illegible] باید دانست که از [illegible]
استعمال ادام تخم تفاوت [illegible] دارد [illegible]
[illegible] که [illegible] ادام تخم [illegible] دارد [illegible] نموده اند
[illegible] ادام تخم [illegible] که در [illegible]
و مساوی [illegible] اسپیدرویک [illegible] که [illegible]
[illegible] ادام تخم مساوی است لهذا [illegible] در باره [illegible]
[illegible] که سیاه [illegible] از ترکیب [illegible]
[illegible] که [illegible] و در ابتدا [illegible] صاحب [illegible] در
[illegible] که سیاه [illegible] نموده [illegible] آوردن
[illegible] و در [illegible] آوردن [illegible]
[illegible] و [illegible] صحیح [illegible] بدون [illegible]
[illegible] که [illegible] نموده اند [illegible] نموده اند [illegible]
[illegible] و در [illegible] و هر چند سیاه [illegible]

[illegible] در علم [illegible] مفردات قبول کرده اند بجهت آنکه مانند سایر مفردات [illegible]
[illegible] و از آن جمله اسپیدرویک [illegible] شده از سیاه [illegible]
هم سیاه [illegible] ترکیبات او مانند سیاه [illegible]
[illegible] ذکر میشود لهذا ما بقی ترکیبات سیاه [illegible] که در طب مستعمل است [illegible]
میشود اول اسپیدرویک دوم سیاه [illegible] سوم سیاه [illegible] چهارم سیاه [illegible]
پنجم سیاه [illegible] ششم سیاه [illegible] هفتم سیاه [illegible] اما اسپیدرویک [illegible]
اسپید [illegible] و اسپید [illegible] و سیاه [illegible] که [illegible]
در ادام تخم [illegible] که [illegible] و [illegible] که در طب مستعمل است
[illegible] اسپیدرویک [illegible] و [illegible]
[illegible] از جمله [illegible]
[illegible] از [illegible] و ما بقی [illegible]
و هر چه [illegible] اسپیدرویک [illegible]
در طب مستعمل [illegible] که اسپیدرویک [illegible] مانند [illegible]
[illegible] که [illegible] و در [illegible] مساوی [illegible]
اسپیدرویک خالص [illegible] و [illegible] استعمال [illegible]
ترکیب را که [illegible] استعمال [illegible] که هم اوقات [illegible] آوردن [illegible]

دهد بعضی در تاثیر سموم که ممالک آورده اند اینقرار که در قرابه جاجی هشت مثقال سیانور مرکورید با بیست مثقال
اسید موریاتیک نفت و چهار مثقال آب مقطر آبش سیم در قابی که گرفته شبیه نفت و چهار مثقال
تقطیر نامیده در شیشه کوچکی ریخته نگاهدارند تا اینقرار استعمال در هر جا مخفیه بر سیم لازم و واجب است
که در اینجا اول بعضی اتفاقات که از بیجا استعمال شدن بعضی ترکیبات اسید پروسیک اتفاق افتاده اند
ذکر نمائیم پس ما آنکه در ورش معلم سموت که توقف بعضی خوانی که اسید پروسیک خالص زود متفقت
شده که یکی از دو زنهای قرعه در ابتدای بخار خود میداد تا آنکه سم خورده یکی زود او با صدای متشنج
و تنگ صدر مخصوص در طرف الحق و حالی زرد و بهتر با طاق دیگر رفت و بر روی تخته نشست بیخواب
بیهشته شده و حس کل عدد کل بدن و عرق زرد و خمیازه دو من دره و حتی بر روی نموده تا نیم ساعت
استفراغ شدید بوده و ساعت بعد کم شده تنفس در سمت ایمن صدا آتش شد طولانی کشیده دور
متوقف در یکی از مریضخانه های پاریس که مخصوص از برای معالجه مبتلایان هستند قرار داده و موسوم
به … از طبیبها … منفعت زهر از شیره اسید پروسیک … قرار
قرار داده در صحت … هر یک از اسید پروسیک … مبتدی
مرض صرع را … ولی کار از کرد دوات ساز … عوض شده … تازه اسید
پروسیک را … که دوا ساز خانه فرانسه بود درده … اسید پروسیک خالص
دارو … هر یک … اسید پروسیک خالص
و تازه نوشیده بودند و طبیبی که بعد از … دقیقه از نوشیدن دوا رسید دید … در تشنج

و بهوش

بهوش افتاده اند و یکی از آنها چنانچه عطسه زده بود و بعد از نوشیدن این علامات بر او معلوم گشت و زمانیکه طبیب
به او رسید متوقف شده بود و گلو … بود و نفس متواتر با کیف در آن و کل بدن در عرق سرد و نبض
سریع و متواتر و طولانی کشیده و در عوض … گشت … بعد از … منتهی شده و حرکت
نبض متوقف گشت و دقیقه بدقیقه نبض ضعیف شده و عرق … و اطراف سرد شده مریض هلاک گشت
و در بعضی … و … از جمع شدن دم … آورده بود و در بعضی … شده
بود … و در … که نوعی … بعضی … مینمود
و تجویز … مریض را در آب داغ که از … آب داغ … مریض …
و … که از … طول کشید … که یا آب داغ که … دقیقه که یا
در آب … از … بیرون انداخت … قبل از تشنج
شدید از صورت … و … بود و تنفس … شد و علامات … در …
و … در جانی … تجربه … اسید …
که این … اول تجربیات … و اتفاق افتاده … حقیقه … مریض اول
در … دقیقه … که … و … علامات … که … جمیع
علم … اسید … که … قطعه …
واضح … بعضی … علامات … در آمد … بود … در تشریح
تم در آنها موجود نبود و … اثر اسید پروسیک در جمیع حیوانات … ثابت است و از

… جلد … که … مشخص و معلوم گشت … تاثیر … افزای … نوشته … در
… اسید پروسیک … که … نفس … تشنج
… اسید پروسیک … مقدار … ولی
هم … و علامات … طول کشید … اکثر … نفس … علامت
… و بعضی وقتها … که … از این قرار … موقوف شده … حیوان … آمد
… که … تاثیر اسید پروسیک … از … استعمال از … بکشد
… که … و استعمال … طبی … تشنج
… و تاثیر … مستقیم … تاثیر … تاثیرش
… جراحت … تنفس و دوران … و … میشود که
… موقوف نموده … که … جراحت و قلب و … که
تاثیر اسید پروسیک در حیوانات … که … دیده شده که
از … آنها … که … آنها … آنها …
… جمیع علامات … که … اینهم …
… و … که … علامات … که … است
که در خوردن … که علامات … مگر آنکه … علامات …
علامات از … بوده … اما استعمال اسید پروسیک … که … افزاء

در دست

… طب … که … مرض … گشت … که
… ترکیب … مرض … اسید … گشت … اول … در انجام
… طبیب … اسید پروسیک … استعمال نموده اند اول … آب
… تشنج … که … شده … عرق
دفع … شده و خروج … جمیع … موقوف … در … جمیع … منفعت
… بعضی طبیب معالجه تمام از استعمال اسید پروسیک … بعضی
… استیاق … جمیع علامات … بر … استعمال
اسید پروسیک … ثابت … از … دم … در … آنکه
… استعمال اسید پروسیک مشهور شدند … از … اورام
… استعمال … که … رفع … جمله
آب … معالجه … نمود و … منفعت …
و … که … معالجه … جنبش … طب
… اسید پروسیک … مرض … مقدار …
… اسید پروسیک … استعمال نمود … طبیب
… مشهور اسید پروسیک را در خارج استعمال نمودند … طب … که
… اسید پروسیک … نمودند

لکه از روی جنبه نوبت تشدید می‌یابد و در اکثر این استعمالهای اسپیرو ریک ... مرکب ... آورده
بنوعیکه مقدار [illegible] جزو نقشی که ... و ضرر ... مقدار ... لازم
است ابتدا بدانید که عموما و زیاد مقدار او را با بنظر ... انفعال ... از اسپیرو ریک ... در هر
و چهار ساعت ... قطره ... هر ساعت ...
دینار ... از قطره اسپیرو ریک دارد لهذا مقدار آن قطره را بنوعی ... نماید
که از روی مقدار ... بجز ... کردن ...
بیشتر کرده و ... در هر چهار ساعت ... نیم ساعت ... مقدار او را ...
... استعمال ... و اتفاق افتاده ... است
که تاثیر ... از این ... که تریاق ... نمایند و ...
که دوای ... در حیوان ... چیزی تا ... بکار ... و ...
... تجربه ... تجربه ... تریاق ...
... تریاق ... هزار ... و نه ... دوا
... اسپیرو ریک ... مذکور کرده که در ... بکار ... در کار
... تاثیر ... اسپیرو ریک ... اتفاق ... خارج ... کرده اند
... اسپیرو ریک ... و بکار ... وقت
تتبع نموده که ... تریاق ... اسپیرو ریک ... قطره

ازاورا در ... دقیقه ... لکه از بس ... و اطراف ... کشت
در ... روئیت ... آب ... نوده ... بجز
آب ... نمایند ... شیشه ... کرده
در صورتیکه مقدار اسپیرو ریک ... که ... در آب
... در صورتیکه در اول ... دقیقه ... اسپیرو ریک
در دوائی ... که ... معلوم شده که در ...
... اسپیرو ریک ... در صورتیکه ... اسپیرو ریک ...
... استعمال
... قطره اسپیرو ریک ... در وقتی ... شده
... و نیز ... که ...
... آب ... سیانور دو پتاس ...
... نیز ...
... طعم ...
... زرد زنگ ...
... بر داشته ...
... آب ... طعم آب ...

یا چنین ... و در ... که در ...
سیانور دو پتاس ... ظرف ... در میان ... در ظرف ...
و اینجا ... اسپیرو ریک ... استعمال ... لازم دارد
و استعمال ... لازم ... تازه ... آب
قطره ... آب ... در هر چهار ساعت ...
با محلول ... اسپیرو ریک ... کرده اند
که تازه محلول شده ... اسپیرو ریک استعمال ...
بر آنکه عوض اسپیرو ریک ... مستعمل است ... نام
... سیانور دو پتاس را ... و آنچه از تجربیات ... معلوم
شده ...
و ... است ... استعمال آن ... مفید است
...
در ... سیانور ... سیانور دو پتاس
مذکور شده در باره ... عوض ... پتاس ...
... سیانور ... زنگ ...
... محلول سیانور دو پتاس ... محلول سیانور ...

محلول ... زنگ ... بمقدار ... است
... اسپیرو ریک ... سیانور ...
... محلول ...
... سیانور ... محلول ...
شود ... خارج کرده ...
... زرد زنگ ... محلول ... سیانور ...
... سیانور ...
... سیانور دو پتاس ...
... زرد زنگ ...
...
... محلول ...
سیانور ... استعمال ...
است ... سیانور ...
... سیانور ...
... اسپیرو ریک ...
... محلول ...

بیسموت

دهجانی مقدار ادا استعمال نمایند. اما بیسموت عنصری است سفید نقره رنگ مایل بزردی و رگه
سرخ و شکننده و در صورتیکه خالص باشد در اسید نیتریک خالص بکلی حل گردد و در تمام [illegible]
و [illegible] از ترکیبات [illegible] نیز بونیطرات بیسموت که در طب مستعمل است آنچه گفته در بیان خواص
بیسموت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و در باره بونیطرات بیسموت [illegible]
[illegible] بیسموت [illegible]
[illegible] بیسموت خالص [illegible]
[illegible]
[illegible] بیسموت [illegible]
[illegible] بیسموت [illegible]
[illegible]
[illegible] بیسموت [illegible]
[illegible] بونیطرات بیسموت [illegible]
[illegible] بیسموت [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اما در باره استعمال این دوا در طب [illegible]
[illegible] بونیطرات بیسموت [illegible]
[illegible]
[illegible] اول بونیطرات بیسموت دوائی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بونیطرات بیسموت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] اما بابادآور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

توقف ... به تبدیل آنکه در اسکروبوت و علامات ماضی باشد جستجو نمودن آن از خارج که بعضی از قوای باشند و
علامات و علاج عامه در اروجرت که متصف بدان باشند نیز بطریق کمی حرکت تمام در عروق تحریص گردد و نیکدیگر ذات ایشان و کلورا
بعضی نوع سیاه نموده اند که مرض خنازیر ... آلات تغذیه ... علامات پوست ... از قوای اکثر
از ترشح صحت ... که بطور ... آن جناب ... که گفته ... بردی تعفن و جلد
بنفش گبی و سیاه نموده و آنچه بعضی اطبا از ترشح علامات ... که از ابتلای ... بیرون
انحرافات که ... ورم باشد ... علامات ... دیگر در آنها ... پدید
نباشد اما استعمال حب السودا در طب آنکه قبل در باره اثر حب السودا ذکر نموده ایم معلوم است که استعمال او در
هر موضع منفعت که اشاره برفته ورم ... نقص ... اشاره
برفته ورم داشته باشد اگرچه بطور قلعات علامات ورم مخصوص باشد حال ... که از روناتیانام در
استعمال او بر تجربه نموده بود و اکثر تجربیات اطبای دیگر را جمع نموده در ... امراض ... دلالت
اول آن اینها در صحیح ... آنکه در بعضی اشخاص که ... استعمال حب السودا بدین نوع ... که
که در بعضی مرض که از ... در ... اوقات
... بدین نوع تجربه نموده ... حقیقت ... اشخاص
نموده اند ... بدین نوع ... استعمال ... که ...
بخشند ... علامات ... در ... امراض
صعبه ... از استعمال شده ... تاثیر را تجربه نموده اند از آن جمله امراض حب السودا

استعمال شده و از جمیع ... تفصیل ... اند روناتیا ... نمود که ... و امراض
... حب السودا را استعمال نموده در ... قبل از ... علامات ... بعد از روز
علامات ... و این ... علامات ... از ... علامات ... در آنها
... استعمال نمود ... علاج ... از ... جمله
اطبا ... حب السودا را از جمله ادویه ... علامات ... علاج
... علاج ... دیده شده چنانچه ... حب السودا او علاج ...
... او علاج در اوام
از آنکه ذکر او معلوم گشت ... تاثیر حب السودا در ... اورام ... بر تدان
عوض ... و رجوع نمود ... شبه ... اورام شدید ... نمودن
ورم دارند ... اگر ... علاج ... طور ... خواهش ... کرده بهم
در این باب معلوم نمود در ... بطور این تجربیات معلوم گشت که ... ورم شدید ...
حب السودا ... تواند ... تاثیر ... دارد و در ذات
الجنب و ذات الریه چنانچه در مقام ... تفصیل ذکر شده ... حب السودا ...
... آرام شده ... و حرارت ... کم شود ... و بعضی اوقات در بعضی
کم برده این نوع معالجه نمود اتفاق ... نهایت ... جمیع علامات ...
بلکه موقوف شده ... نهایت ... اعتقاد ... در آن هنگام ... شدن

ورم دماغی حاصل شود ... اوقات ... بودند ... ورام دماغی موجبات ... حب السودا
بلکه موقوف ... گردد ... اورام چشم حب السودا را استعمال ... حاصل میکرد
... علامات ... چشم ... این مرض ... اما چون
ممکن است ... حب السودا در این مرض ... چنانچه مقدار ... در
اشخاصی که ... اگر ... نوع ... مقدار حب السودا در بعضی ... نیز
مرض ... مخصوص ... جمله ... نمود ...
در ... حب السودا تاثیر دوای مخصوص در این مرض است ... اوقات ... اینجا
دیگر ... تجربه ... دیگر در بعضی حب السودا
... حب السودا در اشخاصی که ... این مرض ... شود ... در
اینجا نیز از ... اطبای فرنگ حب السودا دوای مخصوص است ... دوای دیگر علاج
و طول ... که بطور حب السودا علاج میشود ... که ... در
... در بعضی اشخاص که ... باشد ... از حب السودا
تخفیف ... اما حال ... شده ... از ... سال ...
... حب السودا ... معالجه ... از ... در این مرض ...
دوای ... اول گشت و اکثر اطبا تاثیر او را ... حب السودا نیز
در اینجا ... نیست ... حالات ... مخصوص است

... استعمال خارجی حب السودا ... خارج شده ... از ... کمتر دارد و ...
تاثیر ... در ... حب السودا ... استعمال کرده ... در ... شیخ ... جسم
... حب السودا نیز استعمال ... که ... انواع ... الطبع ... جسم
رسانده اگر ... و علاوه بر این تاثیر حب السودا ... در ... بر ...
نوع معالجه اتفاق افتاده در ... دیده شده ... حب السودا در ... نموع
... در مرض سرطان دوای مخصوص ... در سرطان شدید ... از معالجه ...
در ... اوقات ... سرطان ... استعمال حب السودا در ... خارج بسیار
نافع است ... در امراض چشم ... که حب السودا دوای مخصوص است ... تجربه ...
... تخفیف ... چشم اما ترکیبات حب السودا ... ترکیبات حب السودا ...
... و ... عصاره ... و ... را ... جمع نموده
کل ... و ... روشن ... در شیشه ... کرده ...
... و محکم نموده ... روز ... جمع نموده ...
... اما عصاره او ... آوردن ... است که ... او را
در وقت ... تمام ... و ... در ... ریخته
... حرارت ... در ...
... تازه ... که ... ملک ... چند ساعت

تاثیر کم در ... عصاره حب السودا

و کرم

رطوبت

جمیع انواع صرع و غیر آن گردد ... هزار ... کرده و باد ... و طبیعت ... [illegible] کاغذ ... می‌نماید
و چون قوه بیدانه بسته بلغم می‌شود لهذا مقدار او هم تفاوت دارد و اعتبار ... دانسته‌ام که در استعمال
او در چند مرض که در فرنگستان تجربه شده بیان می‌نمائیم از آن جمله در سرطان ... [illegible] از برگ
او را در جوش ... و ... از این در ... اول نیم ... و بعد از چند روز ... چند روز
دیگر ... [illegible] ... که روز اول نیم ... و ...
... از برگ او را داده‌اند ... که تجربه نموده‌اند ... او را
استعمال می‌نمودند ... که در طفل ... و در شش و هشت سال ... و در
... [illegible] ...
... ابتدا او را استعمال ... و مقدار
بسیار ... رجوع کرد ... عصاره را در پانزده مثقال آب ... و نیم
... [illegible] ... پانزده مثقال ... و در پنج مثقال ... نیم ...
... [illegible] ... قطره و سایر ... مقدار
... [illegible] ... از عصاره
او ... [illegible] ... در خارج استعمال ... عصاره ...
... [illegible] ... از خارج استعمال کرده بود ...
... [illegible] ... استعمال شده در اورام ... اول ...

... [illegible] ... تمام شد او را ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... در مقدار ... داده
اما بید ... [illegible] ... استعمال ...
و طعم تلخ و ... [illegible] ...
در ... [illegible] ... و در ورم گرم معده
و از تجربه ... [illegible] ... معلوم گشته که استعمال او ... از جمله ادویه ...
... [illegible] ... بید ... [illegible] ...
بالیدن ... [illegible] ... استعمال ... مرقوم است.
... [illegible] ... بید و مطبوخ
و عصاره ... [illegible] ... استعمال ... پیدا شده
و در ... [illegible] ... مطبوخ ... بید ...
... [illegible] ... بطور معجون ... مخلوط ...
لهذا مقدار او ... [illegible] ... در خارج ...
... [illegible] ... مطبوخ او

اکثر از این مقدار ... [illegible] ...
... [illegible] ... و غیره ...
... [illegible] ...
در مطبوخ پوست بید ... **اما عصاره** ... [illegible] ...
... [illegible] ... پوست بید ...
و پوست بید را ... [illegible] ...
پوست بید تازه ... [illegible] ...
... [illegible] ... مطبوخ پوست بید ...
... پوست بید ... [illegible] ... در آب ...
... [illegible] ... عرق ...
... [illegible] ... عرق ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
بید ... [illegible] ...

بجهة آنکه ... [illegible] ... بید ... [illegible] ...
... [illegible] ... مثقال ... [illegible] ...
... [illegible] ... عصاره پوست بید ... **اما بادرنج**
بویه ... [illegible] ...
و در بلاد ... [illegible] ... عطری ...
... [illegible] ... گل ...
گل ... [illegible] ... طعم و ... [illegible] ... استعمال ...
... [illegible] ... استعمال ...
... [illegible] ... دماغ ...
از جمله ادویه ... [illegible] ... در فرنگستان ... و استعمال
او اکثر ... [illegible] ... مثقال ...
... [illegible] ... و استعمال شود
... [illegible] ...
اما ... [illegible] ... در فرنگستان ...
... [illegible] ... در فرنگستان ...
و ... [illegible] ... مثقال ...

تنه داخل نموده در صندوقی که ترکیب شده بود و بعد از تخمیر [illegible] تنها در هیچ [illegible] نقطه یا به جای را
در او ریخته موضع مذکور را بپوشانند صفت آن نسخه صحیح او از [illegible] که چند نبات یا ترنجبین
تازه را در جوش [illegible] سیر لیموی ترش تازه [illegible] سیر تخم گشنیز [illegible] سیر دارچینی [illegible]
الکهل مقدار [illegible] سیر عرق [illegible] نیم سیر [illegible] بهم نموده [illegible] عرق کشی [illegible] تا بوته
و بعد تقطیر کنند [illegible] سیر [illegible] عطر [illegible] کار [illegible] **اما بادرنگ**
[illegible] که [illegible] با جوز و [illegible] که بذر او و برگ او
و بیخ او در طب مستعمل است بذر او [illegible] و این فرقه استعمال شود و بیخ او [illegible]
[illegible] که مثقال [illegible] مثقال [illegible] که [illegible] در خاصه [illegible]
و برگ [illegible] تنها [illegible] و از سایر [illegible] است
و از برگ تازه [illegible] آب [illegible] می شود [illegible] از ورم [illegible] چشم [illegible] نفع [illegible] صورت
[illegible] قوه [illegible] منقبضه که [illegible] تب [illegible] است **اما لبلاب**
[illegible] در [illegible] فرنگستان [illegible] و در سال [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] که در [illegible] و [illegible] را [illegible]
[illegible] لبلاب [illegible] گویند
و [illegible] که به لبلاب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **اما لبلاب** [illegible] تازه [illegible] شود [illegible]

بادرنگ

[illegible]

لبلاب

[illegible]

و جوز هندی را [illegible] دارد و [illegible] جوز هندی [illegible] بوی [illegible] اما
جوز هندی و [illegible] دو نوع است قسمی [illegible] و قسمی [illegible] است قسم [illegible]
[illegible] جوز هندی [illegible] نوع [illegible]
[illegible] جوز هندی که [illegible] جوز هندی [illegible] استعمال
جوز هندی [illegible] و [illegible]
[illegible] جوز هندی [illegible]
[illegible] استعمال جوز هندی [illegible] معده
[illegible] مقدار [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] که [illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible] **اما بنفشه** [illegible]
[illegible]
[illegible] بنفشه را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بنفشه

[illegible] کرم [illegible] و [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] مقدار [illegible]
بنفشه [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] بنفشه [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] الکهل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الکهل [illegible]
[illegible] الکهل [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بنفشه [illegible] استعمال [illegible] بنفشه [illegible]

و در خارج

و در [illegible]
[illegible] آن از جمله ادویه [illegible]
[illegible] **بادیان ختایی** [illegible]
[illegible] **باقلا** [illegible]
[illegible] باقلا را
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] باقلا [illegible]
[illegible] باقلا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بورق**
[illegible] بورق [illegible]
[illegible] بوره [illegible]
[illegible] بوره [illegible]
[illegible]

بادیان ختایی

باقلا

بورق

[illegible]

جمیعا

[illegible]

[illegible]

ششصد

ششصد [illegible]

[illegible]

برنج کم نمی‌شود ... [illegible] ... درآب مخلوط کرده واو مطبوخ
... [illegible] ... واز ... [illegible]
... [illegible] ...

بید انجیر

بید انجیر ... [illegible] ...

تخم

... [illegible] ...

... [illegible] ...

ابتدا

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

بابا ایلکی

... [illegible] ...

بیان ملبان قسم دوم که در بلاد هندوستان پیدا میشود و در کوههای آن درختی که در وی آن صمغ میشود و بخوبی است
مانند حنین و نعیم را از آن شاه عثمانی مرو انتها تقاد و معرفت [illegible] و چنین [illegible] قسم دوم [illegible] را
تا آتش [illegible] خوشبو باشد و قسم سیم [illegible] که زرد و تهی [illegible] ملبان [illegible] است
ملبان تاج و از [illegible] تر [illegible] و تا این [illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible] و معالجه [illegible]
و اینجا [illegible] اول نیست که جراحت باید تازه [illegible] معلوم است که جرم [illegible] در [illegible]
[illegible] اتصال دارد و در این باب [illegible] که قیمت ارزان دارد و [illegible]
[illegible] و بقیمت [illegible] و [illegible] معالجه [illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible] معالجه امراض [illegible]
[illegible] و [illegible] است که [illegible] اول و [illegible]
[illegible] در [illegible] ملبان و او [illegible] در هر [illegible]
ملبان [illegible] است [illegible] و لی
اگر [illegible] در مرض [illegible] امکان ندارد اما ملبان بابو
ملبان بابو که [illegible] و [illegible] درخت [illegible] است
که از [illegible] در [illegible] از [illegible] درخت
و [illegible] و [illegible] است [illegible]

دروادو

و اداو و [illegible] قسم ملبان [illegible] معروف نیست قسم اول آنست که در درختی [illegible] زرد است
و [illegible] آلوده بوده [illegible] که [illegible] قسم را [illegible] میشود
و اکثر [illegible] میشود قسم چهارم [illegible] که از درخت [illegible] بود [illegible] قسم
اول [illegible] و [illegible] چیزی جمع [illegible] و در آن [illegible]
[illegible] و [illegible] قسم [illegible]
[illegible] قسم اول و [illegible] میشود و [illegible]
[illegible] قسم اول و [illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible] میشود [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] ملبان [illegible]
[illegible] ملبان [illegible]
[illegible]
[illegible] اما ملبان کوباهو و این [illegible]
[illegible] اول [illegible] ملبان [illegible]
که [illegible]
و [illegible] ملبان [illegible]

[illegible] در این [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] ملبان کوباهو [illegible] و [illegible]
[illegible] ملبان کوباهو [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] اوقات [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] ملبان کوباهو [illegible]
[illegible] اما قسم [illegible] ملبان کوباهی [illegible]
[illegible] و [illegible]
اما قسم [illegible] ملبان کوباهو [illegible]
[illegible]
ملبان کوباهو [illegible] در [illegible] ملبان [illegible]
[illegible] و [illegible] قسم [illegible]
[illegible] ملبان [illegible]
[illegible] اکثر ملبان [illegible]
[illegible] ملبان کوباهو [illegible]
[illegible]

ننه

[illegible] ملبان [illegible]
[illegible] قسم [illegible]
[illegible] ملبان [illegible] خارج [illegible]
[illegible] ملبان [illegible]
[illegible] و نوع دیگر [illegible] ملبان [illegible] که ملبان
[illegible] و در [illegible] ملبان [illegible]
[illegible] و در [illegible]
[illegible] اما استعمال ملبان کوباهو در امراض اول
در ورم [illegible] که ملبان کوباهو [illegible]
[illegible] کم شده [illegible]
که در این [illegible] اوقات [illegible] معلوم شد که از استعمال او [illegible]
منافع [illegible] روز اول [illegible]
روز [illegible]
و در این صورت [illegible] قطره [illegible]
[illegible] و [illegible] صبح و [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]

الخ چنجشقال تبدیل زائد برزده تخم کنوطی نموده با معاجین ساخته و در صحبت بر نفوس حسان یا نوزبک این معجون را نموده اند
جمیعاً انسور پنجم تا روز هشتم صحبت می باید نمود می گویند که در صحبت آنانکه در روز پنجم تا هشتم خوب شود و امیر الاینی
ادویه مذکوره و غیره باید دانست که طبیب از اهل نیک و دنیا تاج ماند از تقطیر باب این معجون مخلوط او در
بوزنک رفتن سوم تبه باز پرده الی هست که تخم استعمال نموده خواه عادت و خواه مرض بود ضماد کلی ازو دیده اند
در دوم پیچه کوتفی اوقات عشرت نتیجه بوزنک است تخم در ترکیب مرض مثانه از انکه در بوزنک که
تجربه طبیب در ترکیب دوای بولی را باشد قطع کلی بخشیده طبیب دیگر در ترکیب مرض مثانه این حسان را استعمال نموده اند
در استرخای عصب طب وقف [illegible] منافع مخصوص اوراد در اینجا ثبت داده و لیکن عقد ارکم از استعمال
طوقی یافته پنجم در دوم خشاء [illegible] اربع [illegible] نام طبیب معروف الخلیل از انکه [illegible]
مخصوص در مرض خشاء [illegible] استعمال اوراد در مرض خشاء [illegible] طلی صدری [illegible] ثبت نموده [illegible]
قصبة الریه و قرحه مزمن او و صحت [illegible] زاید صدری [illegible] که [illegible]
باید مثقال اشربه [illegible] مثقال [illegible] ابتدا [illegible] صبح و نصف [illegible] شب [illegible] و [illegible] از
معالجه [illegible] دو الی یازده روز [illegible] المقدار [illegible] مرض [illegible]
در دقت و [illegible] که مبتلای [illegible] ترشح [illegible] نام طبیب [illegible]
[illegible] معالجه [illegible]
[illegible] پنجم [illegible] اول که [illegible]
[illegible] سال [illegible]

بود و معالجه [illegible] کرده بود بکمال انکه [illegible] که [illegible] ایتم
سر و شش [illegible] با چنجشقال [illegible] مثقال [illegible] نموده [illegible] موزده
بود [illegible] موقوف [illegible] بود [illegible] نکرد [illegible] افیون شده
بعد جواب [illegible] استعمال نموده [illegible] افیون [illegible]
اما با دیت که هم [illegible] مقوی [illegible] ترکیب
اورا در اینجا ذکر [illegible] اول [illegible] عضو [illegible]
[illegible] و [illegible] آن را در اینجا ذکر [illegible] بریت [illegible]
و [illegible] است که در کوه [illegible] در حوالی طهران [illegible]
که [illegible] بریت [illegible] از [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] از
[illegible] در وقت [illegible]
[illegible] روغن [illegible] ترکیبات [illegible]
[illegible] ترکیبات [illegible] که [illegible]
[illegible] اول [illegible] بریت [illegible]
[illegible] باید [illegible]
[illegible] حفظ

نموده [illegible] ترکیب [illegible] که [illegible]
[illegible] مقابل [illegible] محلول میگردد [illegible] بریت [illegible]
[illegible] و طعم [illegible] طریق [illegible] حاصل میشود از
انکه در محلول کرنبات [illegible] بریت در [illegible] میشود [illegible]
[illegible] انکه [illegible] حاصل شود از
انکه محلول کرنبات [illegible] بریت [illegible] محلول [illegible]
[illegible] بریت [illegible]
[illegible] بریت [illegible]
[illegible] و طعم [illegible]
[illegible] بریت [illegible] محلول [illegible]
[illegible] محلول [illegible]
[illegible] بریت [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] کند
[illegible] روز
[illegible] ششم کرنبات بریت [illegible] میگردد

دو اکثر [illegible] بریت [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible] و اینی
[illegible] که در محلول [illegible] بریت [illegible]
[illegible] تجربیات [illegible]
که این ترکیبات [illegible] استعمال [illegible]

و اینی

اورا مفصل [illegible] ترکیبات [illegible] معلوم است که طبیب حاذق [illegible] باستعمال اینی
ترک [illegible] ترکیبات [illegible] تجربیات
[illegible] معلوم [illegible]
که [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طبیب [illegible]
[illegible] بریت [illegible]
[illegible]
[illegible] ولی

معده و معده را هیچ تغییری نشود و نیز ابن جزله نام او بر گونه معالجه را منع کرده است و از امعه از قدر شربت او
اختلاف دارند چنانچه بیان خواهیم نمود چنانکه بعضی از اطبا هیچ نوع جمع با این قسم ادویه نمایند
بر آنند که او را در سم قوی دانسته و دیگر او را عقرب رکیک استعمال نمایند معلوم نموده و نتایج نکو پس
باید قبول کرد که استعمال این ادویه متعلق است از قرار آب موافقت چنانچه بیان در سابق که
در باب مقدار او و ارسال نمودن ساختن و تکثیر آن در پس در دوازده نحو به بعد علامات
روزانه است و تغییر اندر غیر متخصص نمود که جی و گوشت را همراه این دوا نامیده بر روی
علامات روی متعدد کرده ابن سینا و این حالت کشاله نمودن و متن استعمال ترکیبات از بعضی را
ممکن که مخفی متفقت غذا و شربت کفی خون و آب هوای آن بلاد و میوه بهتر است که
مخصوص این ... مرض دیده که معده آنها بسیط شده و قبول نموده و از این استعمال بر او
و شکر از آن شخص دانست قاعده استعمال ... در بعضی مرض ... است که شش کرم ... بیم
در هیئت و تحقیقات بعضی اطبا ابتدا ... و از این معمول ساعتی ... جای ... نموده اند
و یک قسم ... ساعتی ... این ادویه را موقوف داشته و شرط کلام این است که
بغیر از کل نباتات و آنچه اصل آن شربت نمایند و هم مثل روز مقدار دو دارو اما مساوی نمایند
... از بعضی مرض بقدر ... مقدار ... او را باید حفظ از روش نموده ... استعمال باید ظرف
حال دوا را ... و همچنین ... اسهال ... عارض ... معلوم است که مزاج ادویه قبول
نمی شود ... مقدار او ... این صورت این دوا را بقدر ... باید ... توقف کنند

و با انتباه مریض از ... نوشته ... نوع ... علامات ... آیند ... نوشته ... آب
و ... معمول ... است ... ترکیب ... شده و همچنین ترکیبات ... از جمله ادویه ... استعمال
شافی در طب ... است ... اطبا ... معروف ... و در ... علوم ... اظهار
بیان می نماییم از آن جمله اول معمول ... است ... کرده ... نخ ... بعطر ... بقدر
کفایت ... روزی یک ... قطره در چشم ... دوم ... حبوب ...
و از ... کرده در ... عصاره ... بقدر کفایت ... بود
کرش ... سیم ... حبه ... عصاره ... دست ... گرم
... بیم ... عصاره ... بقدر کفایت ... و ... قیمت
... دار ... الی
... چهارم حبوب ... ترکیب
... عصاره ... بقدر ... تا ... تخمیر

بلوط

... بلوط ...
... و در ...
... است که ... و همچنین ...
... و ... اول ... بلوط
و این ادویه ... است ... مرض ... و ... و ... است ... که اولی ...

... سه ... تیز و ... تیز و ... است و ... و ... و ... قهوه ... و ...
... و ... است ... بعضی ... عصاره ... و ... از ... ما ... که
... از ... و ...
... و ... آرد ... و ...
... است ... در ... و ...
... و ... مستعمل است و ... او را ... مستعمل
... که در ... الی ... او را ... بعضی
... و ... کتاب ... نموده ... نموده از ... طبخ
... در ضعف معده ... است ... است ...
... و ... و ... است و ...
... ابتدا نموده الی ... متقال ... بیان ... آب ... نمایند
قهوه ... صاحبان ... و ... و ... و ادویه
... است ... مستعمل است ... در ... که استعمال ادویه ... عصاره
... ... اول ... ... بسیار ...
... ... است ...
... ...

سیاه

و از خارج ... و ... و ... است ... تازه ... خارج ... و ...
آب ... و ... است ... تازه ... است ... عفص ...
و ... از ... استعمال ... استعمال ... و ... است ... استعمال
... و ... و ... مثقال ... است ... نموده ... اعت
... و ... و ... عصاره ...
... استعمال ... و ... از ... است ...
... و ... استعمال ... از ... و ... از ... حمی
... و ... و ... است ... مثقال ... است
... و ... و ... و ... است ...
... در ... است ... و ... و ...
... و ... از ... و ... و ...
و ... و ... است ...
... و ... کرده ... است ...
... و ... و ... سیل
... و ... و ... است ...
در جمیع ... و ... مازو ... استعمال ... از جمله ... ادویه ... است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پیاز

برشته نمایند **پیاز** که بفرنگی انیون و بلطینی الیوم سپا نامند از جمله [illegible] نباتات است [illegible] سایر نباتات [illegible] [illegible] ست [illegible] [illegible] [illegible] استعمال [illegible] چنانچه [illegible] که [illegible] آنجا بیشتر [illegible] [illegible] [illegible] چنانچه در بعضی بلاد [illegible] بسیار [illegible] بود [illegible] چند قسم [illegible] قسم [illegible] قسم [illegible] پیاز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بسیار [illegible] [illegible] پیاز [illegible] [illegible] مستعمل است [illegible] [illegible] **پیاز عنصل** که بفرنگی [illegible] و بلطینی [illegible] [illegible] نباتات [illegible] پیاز که در کنار دریا [illegible] [illegible] و پیاز [illegible] [illegible] [illegible] معروف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پیاز [illegible] [illegible] پیاز عنصل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در استسقا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شده

شدن قوه [illegible] [illegible] استعمال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خارج شده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پیاز عنصل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پیاز عنصل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پیاز عنصل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پیاز عنصل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **پیاز سگ** که [illegible] [illegible] [illegible] **اشقالیس** که بفرنگی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصطکی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصطکی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصطکی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصطکی [illegible] [illegible] [illegible] مصطکی [illegible] مصطکی [illegible] مصطکی [illegible]

جهت

جهت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصطکی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصطکی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصطکی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصطکی [illegible] [illegible] [illegible] **پاد زهر** که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پادزهر

[illegible]

چهار [illegible] قریب [illegible] و معلوم است که [illegible] هر سه نوع [illegible] خالص [illegible]
و [illegible] غیره [illegible] خالص [illegible] او نیست که [illegible] الکهل
[illegible] محلول [illegible] و [illegible] آتش [illegible] بگذارند تا خفیف
الکهل [illegible] در حمام [illegible] حرارت [illegible] نباتات [illegible]
[illegible] جمع کرده شیشه [illegible] خالص [illegible] که در هوای [illegible] شود [illegible]
[illegible] نم شود [illegible] گردد [illegible] الطعم [illegible]
[illegible] که [illegible] از اجتماع از هم [illegible] شود و فی الحقیقه جمیع تاثیرات
[illegible] ذکر می نمایم اول [illegible]
[illegible] چهار مثقال [illegible] شانزده مثقال [illegible] مثقال
مخلوط [illegible] تا قوام [illegible]
[illegible] در حمام [illegible] قرار [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] که از خارج [illegible]
[illegible] یازده مثقال [illegible] مثقال
الکهل [illegible] مثقال [illegible] در حمام معتدل [illegible]
[illegible] که استعمال [illegible]
[illegible] یازده مثقال

او [illegible] معلوم [illegible] است [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
و [illegible] تاثیر [illegible] که [illegible]
[illegible] از جنس [illegible] البنج [illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible]
[illegible] ترکیبات این نباتات
[illegible] استعمال [illegible]
که [illegible] است که [illegible]
تا [illegible] الکهل [illegible] در حمام [illegible] آورده [illegible]
دقیقه [illegible] حمام [illegible] و الکهل [illegible]
الکهل [illegible] مقدار [illegible] استعمال [illegible] تا توله
[illegible] الکهل [illegible] ظرف [illegible] مقدار [illegible] تا توله
که [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] الکهل [illegible]
[illegible] در حمام معتدل [illegible]

تا الکهل [illegible]
[illegible] محلول [illegible]
[illegible] الکهل [illegible]
[illegible] الکهل [illegible]
[illegible] الطعم [illegible]
در الکهل [illegible] معلوم است که [illegible] تاثیرات [illegible]
تاثیرات [illegible] و از آن مقدار [illegible]
[illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible] حرکات [illegible]
دوازده الی پانزده ساعت [illegible] این نباتات [illegible]
[illegible] جمیع [illegible]
[illegible] ترکیبات این نبات [illegible]
طبیب [illegible] استعمال [illegible] مریض [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] تاثیرات [illegible] بیان می نمایم
خاصه [illegible]

سه مثقال

سه مثقال [illegible] توله [illegible] سه مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مقدار [illegible] تاثیرات [illegible]
تاثیرات [illegible]
[illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] توله [illegible]
[illegible]
[illegible] توله [illegible]

دفشار دهند و هانیتی که وصف شده بکند از ته تا راب شود و آب از نول رود و در اکثر دفه در آتش صبح چند دقیقه گریانند
تا البوعیش نباتی او منجمد گردد پس از آن بجهد اوراق فتنه البوعیش او را جدا کرده و آنچه مصفا می و دست در آتش هیزم
بجوشانند تا بقوام آید و نوبه نوبه تنها او را که کنار گذشته بهم داخل او ساینه و هر بار جمیع او را
در هوای معتدل در سایه خشک نموده نگاه دارند و در ظرف سر بسته نگاه دارند از هم در ضیق النفس
عصبی ملاحظه از قدیم استعمال برگ تاتوره در میان غیاثی در هندوستان متداول بود تا در سنه هزار و هشتصد و
علیسوی یکی از اطبای انگلیس مامور هندوستان این عمل را در فرنگستان متداول کرد از آنجمله در شخص تاجر
نفس تنگ در انقلاب تجارت بهم بنویسد حبس النفس عصبی که بعضی اوقات نوبه و هر نوبت مستمر او را الحق
مرگ نگاه می داشت در نوبه دیگر استعمال چپق با برگ تاتوره نمود فی الفور تخفیف یافت و هر چند
نوبه او بعد از آن دید ولی هر دفعه که علامات و مقدمات نوبه ظاهر می نمودند رجوع بکشیدن چپق با غلیان
از برگ تاتوره می نمود در آن وقت مرض تخفیف می یافت و اطبای دیگر در این عمل تعهد عمل می خواهند
چند مرتبه دیدند که از عمل دارای اثر و منافع از استعمال برگ تاتوره حاصل می شود
و صحیح آن چند فقره از آنها به ضیق النفس عصبی مبتلا بودند ضیق النفس عصبی عبارت است
از عسر النفس که دائمی نباشد ولی گاه گاهی بنوبه بطور ناگهانی عارض شود بدون تغیرات واضحه در جرم
آلات تنفس یا در اعمال آن آلات در فاصله نوبه و به عقیده در کوشش دادن در استعمال انشاق یک
تقطیر دانه در صفای طبیعی را به پیدا شود و معلوم است که در هر حال عسر النفس عرضی بجهت قلب و سر را
از کشیدن برگ تاتوره فایده نبخشد و در مقدار استعمال تصریح نموده عمل این بجهت برگ تاتوره را با توتن

تمام

نهاده شرح از آن را خشک نموده و ما ... کرده در چپق تازه بکشند بسم رو وجع عصبی از آن جمله
وجع اسنان طبیب فرانسوی در وجع عضلات سینه از بسیاری تعب ... بذر تاتوره میداد و در بکرات روز و چهار مثقال
که حاصل گشت و اگر ... بر حسب طبیب مجرب نموده که استعمال تدخین بذر تاتوره در علاج رعشه
عصبی مضطرب نافع است اما صفت عصاره بذر او که بذر تاتوره ساییده شده ... در هاون
نیم کوب کرده با هشت وزن آب بجوشانند تا مقدار ... آن ... و بعد صاف نموده و آن عصاره
که ... آن را همه ... در آب بجوشانند تا چهار روز ... آن ... صاف کنند و آن ... صاف
باهم مخلوط نمایند و ... و چهار ... در حالی ... او ... و ... را با ... از ...
و ... اوراق صاف نموده و با آتش ملایم او را بقوام آورند که این عصاره تاتوره باشد اما تنقیش
بذر او بگیرند تخم تاتوره ساییده در هاون کوبیده و ... به ... ثبت ... الکهل ...
روز در جای معتدل گذاشته صاف نمایند ... تاتوره ... در ... عضلات و عضلاتی
مرض طبیب ... ذکر نام ... استعمال ... بذر ... الکهل و از
... از ... ده قطره در ... و چهار ... اندک ... تا دو ... عارض
... در ... استعمال ... اعمال کرد ... از ...
که ... بجهت ... در ... ... و ...
مرض ... استعمال تاتوره ... بجهت ... علاجه ... در ... باره
بیت ... ذکر نمودیم ... که ... تربیه ... نیز ... و ... تاتوره تمام نامند

بجهت از جنس ... بکند ... و ... که چند قسم ... مشتق ... جلب و بکار آمد
که ... و ... و محمود ... اما ... در هندوستان ...
... تخمیم ... واسطه ... جسم ... و ...
... او ... را ... او را ... و ... در ... توقف
... و ... در ... متعارف ... بجهت ... و ... الجوع
... را ... سه مثقال او را طبخ نموده و ... الی ... او را ... نموده
... از ... و ... بعضی ... که مقدار او ... چهار
الی ... عصاره و ... الی دوازده ... لطوبت ... و ... البطنی
... از استعمال ... در ... عارض ... و ... طرفی استعمال ... کار ... حقیقی
... ذکر ... تاجریزی که ... عنب الثعلب ... تاجریزی
... تاجریزی ...
... و ... در ...
... و ... او ... توتن
و تنباکو ... از ... که ... تاره و ... نامند ... توتن تنباکو
... و ... آب ... در ... تازه ... منفعت
... و ... و ... استعمال ... او در

... از ... استعمال تنباکو و توتن ... بسیار
چشم ... اطبا ... چشم ... از ...
... تجربه ... و ...
... اطراف ... صورت ... اطراف ... بانقش
... و ... توتن ... تند
... استعمال ...
چنانچه اتفاق افتاده که ... عوام ... توتن ... از ...
... اوقات ... توتن رجوع ... اطبا
الطبایع چنین توتن را از جمله ادویه مضعفه دانند ... و ...
... و استعمال مخصوص توتن را ... اطبا ... نام ... استعمال
... توتن را ... مثقال آب ... بطور ... یک ... مثقال
و ... او را ... نموده و ... صاف ... و ... مثقال ... و ...
ابتدا ... مرتبه ... تا هشتاد قطره ... و ... تدریج ... مقدار او را ... قطره
... قطره ... و ... اطبا ... ثلث ... از ...
از توتن ... که ... بقدر کفایت تا ... روز ... مرتبه
هر مرتبه ... استعمال ... و ... استعمال ادویه توتنی

و در تقویت اکثر [illegible] عارض شود ولی اعتقاد [illegible] بر این است که باید بطور [illegible] استعمال نمود که [illegible]

عارض نگردد و اگر هم اتفاقاً عارض گردد [illegible] الفور استعمال [illegible] موقوف سازند و [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] از طبیخ توت [illegible] و در تحقیق [illegible] است

[illegible] مزاج و در تحقیق [illegible] تازه [illegible] و [illegible]

[illegible] مفرط عارض شود و در خشکیه عارض شود [illegible] آب [illegible]

[illegible] تازه [illegible] از آب [illegible]

[illegible] استعمال توت [illegible] استعمال [illegible] توت [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] توت را [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

توت شامی

[illegible]

[illegible]

توت شامی

[illegible]

برگ

[illegible]

[illegible]

ثوث

[illegible]

الفرع و آب باید مقدار بیست پنج از بن الی چهل مثقال و مقدار آب ده برابر به تقریب بجوشانند تا سه یک باقی ماند
و هر صبح [illegible] روز بروز [illegible] چهار روز بنوشند. اما توتیای سیاه که [illegible] از آن در جهت
در طب [illegible] مستعمل است [illegible] پنج الی هشت مثقال باید [illegible]
[illegible] دوا است بسیار مفید در [illegible] و زاج سیاه [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] ادویه [illegible] توتیای سیاه
در بعضی [illegible] متداول است [illegible] و اگر [illegible] از [illegible]
[illegible] است [illegible] دیده شده که [illegible] ترکیب [illegible]
بهتر است. اما تیزاب بدانکه بدین اسم اقسام ترکیبات است و در ایران متداول است که
هر یکی از آنها را اسم و ترکیبی معین است و چون تفصیل آنها در اینجا گفته آید تا در هر یک از
اجزاء مرکبه آنها به تفصیل مخصوص بپردازیم. اول از آنها تیزاب است موسوم به ماء الفاروق
که حاصل شود از تقطیر زاج سیاه با [illegible] و این ترکیب را در اصطلاح شیمی اسید نیتریک ناخالص
نامند و ناخالص او از آن شود که [illegible] ترکیب بوده با نمک طعام [illegible] در اکثر اوقات بدین قسم
تیزاب جهت حل نمودن طلا توان استعمال داشت و تفصیل ساختن و استعمال [illegible]
[illegible] در تعریف تیزاب [illegible] ذکر خواهد شد. دوم از آنها تیزاب طلا [illegible]
است که بهتر از تیزاب فاروق طلا را حل نماید و بعمل آید از تقطیر زاج سفید و نمک طعام
و زاج سیاه و این [illegible] در اصطلاح اهل شیمی [illegible] اسید [illegible]

تیزاب

که هم او را [illegible] نامند بجهة آنکه در تقطیر [illegible]
نامند. اما طرز ساختن او در تعریف عمل استعمال نمک طعام به تفصیل ذکر شود. سیم از آنها تیزاب [illegible]
که او را هم تیزاب [illegible] گویند و آن حاصل شود از تیزاب فاروق در صورتی که [illegible] تیزاب فاروق [illegible]
نقره و بعضی [illegible] در تیزاب فاروق [illegible]
[illegible] چهارم از آنها تیزاب قلیاب است و این
[illegible] قلیاب [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] جدا شده [illegible]
[illegible] معلوم است که [illegible]
[illegible] از وحل [illegible] تیزاب
[illegible] تیزاب [illegible]
[illegible] تیزاب خالص [illegible] قلیاب [illegible]
[illegible]
[illegible] خالص [illegible]
[illegible]
نموده [illegible] ثعلب [illegible]

و هر اوان [illegible] ایران و [illegible] در ایران متداول است
[illegible] طریقه بهتر جمیع [illegible]
[illegible] جمیع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible]
[illegible] ثعلب [illegible]
ثعلب در ایران [illegible] ثعلب [illegible]
در اینجا گفته آید. اول [illegible]
[illegible] و غیره
[illegible] ثعلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ثعلب [illegible]
[illegible] ثعلب [illegible]
[illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] ثعلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
ثعلب [illegible]
[illegible] ثعلب [illegible]
[illegible] جیوه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

به همان است طبیعی و غلظت اربابها خطوط حقنه بکشد و زبان را و ارغف برنج تموده [illegible]
[illegible] و عفونت و جراحات [illegible] است و عصاره او بسیار تلخ است [illegible]
او آورده معلوم میشود که چون آورنده او را به جوشاندن از طبیخ او فراز [illegible]
مقطر جنطیانا کیست [illegible] آورنده است اگرچه در طب متعارف نیست و تلخ جنطیانا دوائی است که
استعمال او قریب است بدلیل آنکه در نوشته تجارب یونانی و عرب مذکور شده و از استعمال او احترازی
داشته اند [illegible] و لیکن استعمال او باید از مقدار زیاده اجتناب نمود بجهت آنکه از استعمال
مفرط جنطیانا در اشخاص حس ثقل معده و تهوع و قی عارض گشته و چنین ظاهر نمایم هر ضرری که استعمال — بعض
جنطیانا در آنها مفید بود معلوم شد که هر ضرر تنها بنقصان حرارت یا نقصان قوه محرکه الیاف معده
و امعا و امراضی که منوط اند بمزاج بلغمی و ام و غم [illegible] در [illegible] ارباب صنایع و سایر [illegible] از
کتابت و غیره و در بعضی از [illegible] جنطیانا را مفید دیدند در نوبه [illegible] در نوبه ربعی و [illegible]
استعمال کم است [illegible] نوبه [illegible] بود [illegible] و [illegible] بدلیل آنکه در نوبه [illegible] از [illegible]
نوبه [illegible] پس در [illegible] که نفع بخشید [illegible] تقویت [illegible]
و از همین جهت است که جنطیانا بمقدار [illegible] الی دوازده نخود در روز [illegible] بود
بدلیل آنکه [illegible] تقویه را [illegible] در آنها [illegible] بود ولی [illegible] که [illegible]
جنطیانا [illegible] در اطفال ممنوع بود و هم چنین اطبا که مزاج [illegible] را [illegible] تقویه و نقصان
قوه [illegible] و منافع که از استعمال که جنطیانا دیده اند و مشهور است در [illegible] ترکیب [illegible]

[illegible]

[illegible] انیسون و [illegible] که [illegible] خیسانده [illegible]
است که [illegible] جنطیانا دوازده مثقال جوهر [illegible] الکهل [illegible] درجه [illegible] آنها را [illegible]
روز در هوای معتدل [illegible] مرتبه [illegible]
و نیز مفید بود [illegible] طول آنها [illegible] تقویه [illegible]
و بجهت آنکه استعمال جنطیانا در طب [illegible] جوهر او را [illegible]
[illegible] جنطیانا [illegible] تمام [illegible]
[illegible] قطعه [illegible]
[illegible] در آتش [illegible] تا نصف [illegible] گردد [illegible]
و جنطیانا [illegible] الکهل [illegible]
[illegible] جمع نموده [illegible]
[illegible] جنطیانا [illegible] الکهل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جنطیانا [illegible]
در [illegible] جنطیانا [illegible] در هر [illegible] جنطیانا [illegible]
[illegible] جنطیانا [illegible]

[illegible] جنطیانا [illegible] — [illegible]
[illegible]
[illegible] حیوانی [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] حیوان [illegible]
[illegible] حیوان [illegible]
[illegible]
[illegible] حیوانات معلوم [illegible] حیوان [illegible]
[illegible]
[illegible] حیوان [illegible] از حیوان خارج [illegible]
[illegible]
[illegible] خارج شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] — کبه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الکهل [illegible]
[illegible]
[illegible] الکهل [illegible]
[illegible] الکهل [illegible]
[illegible] الکهل [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]

جوز

جو

خوردن نوشته جو که بعربی شعیر و بهندی جو گویند و بلغاره نامند غیر نباتست از جنس گندم و از طب
ایران معروفست بطبع مایل بسرد و بسیار میآید و در فرنگستان نیست اول را که فتح محتبال امروز دارد و دیسیر
آب بقدر پنج الی ده دقیقه میجوشانند از قراریکه بخواهند غلیظ و رقیق شود که جهت او با مخلوط باده و شیرینی
و بعضی دیگر مستعمل است و در ایام عوض آب متداول و بجهت اطفاء حرارت و عطش و در بعضی بلاد
فرنگ متداول است که بدل ... گاه آب جو بجای آب بکار دارند مانند جو شکسته و ترکیب او
مقرر شده و در امراض مستعمل است و در هر جا که در ایران این مستعمل نشود و آرد جو متداول است
هم در خارج بطور ضماد و هم در داخل بطور حریره مستعمل و لازم در ... تبلد بجهت لازم است
شده که این قسم حریره از سایر اقسام او ارزنج و کتیره را این شخص ... تحفه ... در فرنگ
متداول است حریره ... که از جو بعمل میآید در صورتیکه ... جو پوست کنده ...
آب بجنته در جایی گرم ... نموده تا جوانه از و خارج شود ... که در ایران بجهت ...
بعمل میآورند ... جوانه او ... جو را ... دو ... بسبب ... این جو را
از آن جو جدا کنند و بعد جو را آرد نموده ... آب ... تا ... آید
مانند شراب ... صاف کرده ... از نباتات ... و ...
تا ... از ... شدن و ... جو ... اول ... جمیع ... که بواسطه ... انگور
شراب ... که ... معروفست که در اشخاص ضعیف البنیه که ... را مفید بود آب جو
انفع بود ... که ... از ... شراب و عرق ... بنوعیکه در اشخاص

پیشتر ... که ... از ...
آب جو ...

جلب

... از ... است ... اما جلاب ... معروف ...
که ... و ... از جنس ... و ... و محمود است چنانچه در تعریف ...
بیان رفت ... است ... در اطراف ...
و ... استعمال کردند ...
در ... اند و ... ده ... در ... استعمال
... در ... بکف ...
... استعمال ... از جلاب
... در ... طب ...
... مثقال ... و ... و ...
است که ... از ... که ... گرم ...
... از ... بجهت ... عصاره ...
و این ... بسیار ... و ... اول ... و ...
... بجهت ... عصاره جلاب ... است ...
او ... باید ... عصاره جلاب ... که ...
... در ... و بعضی ...
... که ...

... و ... از ... عصاره ... که ...
... عصاره جلاب ...
مخلوط ... عصاره جلاب ... در ...
صاف ... آب ... در ...
و ... بجهت ... عصاره ... استعمال ...
... عصاره ... و ...
عصاره ... قاعده است ... بقدر ... و ...
... بقدر ... و ...
... جلاب ... عصاره ... و ...
... که ... و ... جلاب ... مقدار ...
در ... است ... ضعیف البنیه ...
و ... بقدر ...
... که ...
... بجهت ... جلاب ...
کمتر ... مقدار ...
تا ... بجهت ... است ...

... و ... استعمال جلاب ... ایران متداول ...
... استعمال ... عصاره جلاب ... از ... جلاب ...
مقدار ... معجون ... جلاب ...
... مثقال ... جلاب ...
... جلاب ... مقدار ... وزن
... و ... معجون ... جلاب ...
... و ...
... معجون ...
... مثقال ...
... عصاره جلاب ...
... عصاره جلاب ...
... جلاب ... است ...
... مقدار ... و ...
... مثقال
... حب ... حلبوا ...
و ... از ...

... جلاب ...
...

[illegible]

چوب چینی [illegible]

[illegible]

حلبا

[illegible]

مذکوره

[illegible]

[illegible]

نموده بر موضع حلول عقد ثانیه و نیز زهره معدوم بود در طب جوهر حرق لیکه در زمانه اسیدین از اثنگ و هم فلزین

زود شده تا مدتی که انیز جوهر بجهت نوع حاصل شود نوع اول بواسطه تقطیر انیز صورت حسن لیه ا در دریا نموده

تا ملکه تحت و محو شود از تکویر دیده او و هر بدون دیدن با باجه کرباس شسته جنه شده در دو او و یک پارچه غنه

محروطی لنکه کرده جوهر بجهت اعدا ان کاغذ در دو منی زیر قرار یکرده و جمیع غده که زیر ان باید پیوش شده و حس

نموده کرد از تری تا بجکند و بعد از خشک شدن زیر را او ابها بهی آهکش طرف مس در دیتی ریک کرده از غیر و شعله

همیه از زیرا او مشتعل سازد و بعد نظر قوی در سالی اعتبار قوا از صه مزه جس لیه جدا جوهر یعنه قبل حاصل

میشود نوع دوم آبطار قوی با طبقه و حس میشود از انیو از خرابیه جهار جزو پابیه و آبک کشته دوس و جز آب آنرا نموده

بعد از نهها قب کرده شده تا سه دیگه ثانیه ور و دو را انیز بطرق بهراینج که ماده اسید موریاتیک که ثانه طاهر

ور و دی را ان بر کرد و انیز از دیت مهر جوهر حرق لیه بطور کرد و ختم نمایند که از وا البطور غرض حاصل کننده جهد دا

ان کرده او و انعکاس حد تا منیره ورتش لیه ریهم الکهل اورا تقطیر کنند با جوهر حرق لیه بطور جس حاصل کرد

نوع سیم اورا را آب بانک برا الرفته در طرف زجاجی جیده روز ساک احمکه کرده تا تغلیظ شیره الکهول رقیق شود

و در ... ل ... اورا در جای سرد کنار ده تا اسید خنبر و الهیک از او منجمد شود در حب مرتون که صفت او در طبی برو

مذکور بیچ ... دوای باریخه سجود در سوز نکه بواسطه رحس شانه شدکه مرکب شود از اسید او ریک ... بعد بکلیه

اعدا از و لیار صعب ... که ... ت در آب ... ره ارقسم تقاص اسید خنبر ایک ... استعمال از آن اسید

او ریک مبدل بسیده اسی بو ریک میکرد و که بار دیده بار حس شود تو حکیه اسید او ریک که مثقال و هم از آن شتقال

آب بدنهم داشته باشد که حلول شود اسید سی بو ریک شده در هر مثقال آن یکپانی حس میشود

شاه حسینی
۹۰/۱/۲۲